

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی

زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال سیزدهم، شماره ۴۰، پاییز ۱۴۰۰

مجله تخصصی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س) از انتشارات معاونت پژوهشی.
مجله زبان پژوهی به موجب نامه شماره ۳/۱۱/۱۰۵۶ مورخ ۱۳۸۸/۶/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از
نشریه علمی علوم انسانی جدا گردید.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیرمسئول: فریبا قطره

سرمدیر: فریده حق بین

مدیر داخلی: آرزینا عباسی

ویراستار زبان فارسی: نوجس منفرد، دکتری زبان شناسی

ویراستار زبان انگلیسی: ساره پورصدوقی، دکتری آموزش زبان انگلیسی

مدیر اجرایی: نرگس جعفری

اعضای هیئت تحریریه

محمود بی جن خان، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه تهران

فریده حق بین، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه الزهراء (س)

انسبه خزعلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه الزهراء (س)

فرهاد ساسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه الزهراء (س)

الهه ستوده نما، استاد، عضو هیئت علمی گروه انگلیسی، دانشگاه الزهراء (س)

مصطفی عاصی، استاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی

یحیی مدرسی تهرانی، استاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی

بتول مشکین فام، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیئت تحریریه بین المللی

محمد الشاوش، استاد زبان شناسی عربی، دانشگاه منوبه، تونس

مزاگو دختریشویلی، استاد زبان فرانسه، دانشگاه ایلیا تفلیس، گرجستان

النا پالیشووک، دانشیار زبان روسی، دانشگاه لومونوسف مسکو، روسیه

مهید غفاری، دانشیار آموزش زبان فارسی، دانشگاه کمبریج، انگلستان

ماندانا سیف الدینی پور، پژوهشگر موسسه پژوهشی زبان های جهان، دانشگاه سوآس لندن، انگلستان

صفحه آرایی: انتشارات مهرراوش

ترتیب انتشار: فصلنامه

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات

تلفن: ۸۵۶۹۲۹۱۰ کد پستی: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶

پست الکترونیکی: Zabanpazuhui@alzahra.ac.ir

شاپا: ۸۸۳۳-۲۰۰۸ / شاپای الکترونیکی: ۱۹۸۹-۲۵۳۸



معاونت پژوهشی دانشگاه

برای دسترسی به عناوین و چکیده مقالات، به نشانی، سایت دانشکده
ادبیات و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاه مراجعه فرمایید.
<http://adabiat.alzahra.ac.ir>
www.SID.ir
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ ب. مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در
پایگاه استنادی علوم جهان اسام ISC نمایه شده است.



انجمن زبان
و ادبیات فرانسه ایران

مجله زبان پژوهی با همکاری انجمن
زبان شناسی ایران و انجمن زبان و
ادبیات فرانسه ایران منتشر می شود.



انجمن زبان شناسی ایران

نحوه پذیرش مقاله

فصلنامه علمی- پژوهشی زبان پژوهی، مقاله‌های تحقیقی که حاصل پژوهش اصیل و رویکرد تحلیلی در حوزه‌های مختلف مطالعاتی با محور زبان و موضوع‌های مرتبط با آن باشند، می‌پذیرد. بدیهی است مقاله‌ها پس از مرحله داوری، به چاپ خواهد رسید. هم‌چنین از نقد و بررسی مستند و مستدل مقاله‌ها و کتاب‌هایی که در حوزه‌های یادشده منتشر شده است، استقبال می‌شود.

ویژگی‌های مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله‌ها باید به زبان فارسی نوشته شده باشند.
- مقاله‌ها باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشند، در نشریه دیگری منتشر نشده باشند و تا وقتی که داوری آنها در این مجله به پایان نرسیده است، به مجله دیگری ارسال نشوند.
- در صفحه‌ای جداگانه، عنوان مقاله، نام نویسنده (یا نویسندگان)، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل و نشانی پستی و نیز نشانی الکترونیک سازمانی نویسنده (یا نویسندگان) درج شود و نویسنده مسئول مکاتبات نیز مشخص گردد.

- مقاله باید به ترتیب شامل این بخش‌ها باشد: عنوان (حداکثر پانزده کلمه)؛ چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ کلمه، شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش)؛ واژه‌های کلیدی (حداکثر هشت واژه)؛ مقدمه (شامل موضوع مقاله و بیان صریح مسئله پژوهش، پیشینه‌ای کاملاً مرتبط با تحقیق، مبانی نظری و تصویری کلی از ساختار مقاله)؛ پیکره اصلی مقاله؛ بحث و نتیجه‌گیری؛ فهرست منابع.

- متن مقاله با قلم Bzar و شماره ۱۳ نوشته شود و در قالب برنامه word تنظیم و از طریق سامانه مجله <http://journals.alzahra.ac.ir> ارسال شود.

- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۲ صفحه باشد.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره جداگانه باشند. بدیهی است مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه بیشتر باشد؛ مثلاً به صورت ۱. ۱. ۱. ۱. ۱. ۱.
- از بخش‌بندی و عنوان‌بندی مقاله به سبک پایان‌نامه و رساله خودداری شود.

- عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از بخش قبل، جدا و سیاه (بلد) نوشته شود. سطر اول ذیل هر زیربخش، بر خلاف سطر اول پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.

- در آوانویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از قلم IPA نسخه Douulus Sil استفاده شود.
- مثال‌هایی که به صورت بند یا جمله ارائه می‌شوند، در خارج از پاراگراف به صورت مسلسل شماره‌گذاری شوند و ارجاع به نمونه‌ها با ذکر شماره آنها صورت گیرد؛ مانند:

۱. الف) علی صبح امروز دیر به سر کار آمد.

ب) علی صبح دیروز دیر به سر کار آمد.

پ) علی صبح فردا دیر به سر کار خواهد آمد.

پانوشت‌ها:

- معادل لاتین واژه‌های تخصصی با قلم Times New Roman با شماره قلم ۱۰، به صورت پانوشت درج شود. هم‌چنین مطالب توضیحی‌ای که باید خارج از متن درج شوند، در پانوشت بیابند. به‌جز اسامی خاص و نام اصول مطرح‌شده، سایر پانوشت‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شوند.

- شماره پانوشت‌ها در هر صفحه از شماره یک آغاز شود و به صورت مسلسل نباشد.

- چنانچه نویسنده (یا نویسندگان) در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهایی خاص استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند، باید در اولین پانوشت، این مطلب را ذکر کنند. برای مشخص کردن این پانوشت از علامت ستاره استفاده شود. لازم است آدرس پست الکترونیک نویسنده (یا نویسندگان) برای مراجعه خوانندگان نوشته شود.

شکل‌ها و جدول‌ها:

- در تهیه نمودارها و امثال آن، از ابزارهایی مانند Draw، Table و Equation در محیط word استفاده شود تا هنگام تنظیم آنها در نسخه نهایی، مشکلی پیش نیاید.

- تمام نمودارها، منحنی‌ها، شکل‌ها و نقشه‌ها ذیل عنوانی واحد به نام «شکل» درج شود و عنوان شکل‌ها زیر آنها بیاید.

عنوان جدول هم باید بالای آن درج شود. شماره‌های جدول‌ها و شکل‌ها به تفکیک و به صورت پیاپی باشد؛ مثال: جدول ۱: جدول ۲: شکل ۱: شکل ۲: عنوان جدول‌ها و شکل‌ها و مطالب داخل آنها و نیز ضمیمه‌ها با قلم Bzar و شماره ۱۱ نوشته شود.

ارجاعات:

- ارجاعات داخل مقاله در مورد منابع لاتین و غیرلاتین به انگلیسی و با تاریخ میلادی مشخص شوند؛ مانند (Chatzisavvas, 1999, p. 28; Anvari, 2002, p. 24). در صورتی که تعداد مؤلفان بیش از دو نفر باشند، تنها نام خانوادگی نویسنده اول ذکر شده و از عبارت «و همکاران» استفاده شود؛ مانند: (Quirk et al., 1985).

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر (چهل واژه) باید به صورت جدا از متن اصلی و با ۱/۵ سانتی‌متر فاصله بیشتر از حاشیه سمت راست، یک شماره ریزتر از قلم متن و بدون گیومه تنظیم شود. ارجاع نقل قول هم با ذکر نام نویسنده، سال انتشار اثر، و شماره صفحه‌ای که نقل قول از آن ذکر شده است، در پایان مطلب نوشته شود.

فهرست منابع:

فهرست منابع شامل دو فهرست باشد:

الف. یک فهرست منابع فارسی و عربی (در این منابع، نام نویسنده به طور کامل ذکر شود و از نوشتن حرف اول نام نویسنده خودداری شود)

ب. یک فهرست منابع فارسی و عربی به زبان انگلیسی با تاریخ میلادی به همراه منابع لاتین. این سه فهرست در قالب یک فهرست با ترتیب الفبایی تنظیم شوند (برای ترجمه منابع فارسی و عربی، حتماً از صورت انگلیسی ثبت شده در پایگاه‌های اطلاعاتی موجود استفاده شود و از ترجمه شخصی پرهیز گردد. به عبارت دیگر، در مورد مقاله‌ها، با مراجعه به چکیده انگلیسی، عنوان ثبت شده مقاله و نویسنده استخراج شود؛ در مورد کتاب‌ها، از صورت انگلیسی درج شده در پشت کتاب مورد نظر استفاده شود، و در مورد پایان‌نامه‌ها، از صورت انگلیسی درج شده در پشت پایان‌نامه استفاده شود.)؛ مانند:

Anvari, H. (2002). *Sokhan Comprehensive Dictionary*. Tehran: Sokhan [In Persian]
Atkins, B.T.S. & Rundell, M. (2008). *The Oxford Guide to Practical Lexicography*. Oxford: Oxford University Press.

ج. قلم نگارش منابع انگلیسی Times Roman شماره ۱۲ باشد.
روش ارائه اطلاعات در مورد هر منبع به شکل زیر باشد:

کتاب:

Collier, A. (2008). *The world of tourism and travel*. New Zealand: Pearson Education New Zealand.

مقاله:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13 (6), 578-583.

مقاله در مجموعه مقالات یا فصلی از کتاب:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13(6), 578-583.

پایان نامه:

Johnson, S. (2013). Style strategies (Master's thesis)/(PhD Dissertation). UCOL, Whanganui School of Design, Whanganui, New Zealand.

وبگاه‌های اینترنتی: مطابق نمونه زیر، نشانی وبگاه اینترنتی در سطر مستقل ذکر شود؛ مانند:

Marshall, M., Carter, B., Rose, K., & Brotherton, A. (2009). Living with type 1 diabetes: Perceptions of children and their parents. *Journal of Clinical Nursing*, 18(12), 1703-1710. Retrieved from <<http://www.wiley.com/bw/journal.asp?ref=0962-1067>>

روش ثبت DOI به شکل زیر باشد:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13 (6), 578-583.

doi:10.1016/j.jsams.2010.03.007

doi:10.1016/j.jsams.2010.03.007

- چنانچه در متن مقاله به آثار نویسنده‌ای با سال انتشار مشترک و یکسان ارجاع داده می‌شود، در بخش منابع، با حروف الفبا (زرین کوب، (۱۳۷۷الف)؛ زرین کوب، (۱۳۷۷ب)) از هم متمایز شود و به همان صورت هم در متن ارجاع داده شود (Zarrinkoub, 1999a, 1999b).

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می‌دهد، سطر دوم به بعد با یک سانتیمتر تورفتگی ادامه یابد.

- لطفاً حداقل یک ارجاع به مقالات قبلی منتشر شده در مجله زبان پژوهی داده شود.

- شیوه نگارش مطابق با آخرین ویراست دستور خط فرهنگستان زبان و ادب جمهوری اسلامی ایران باشد.

- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن، آزاد است.

- چاپ مقاله منوط به تأیید هیئت داوران است.

- مجله از پذیرفتن مقاله‌هایی که مطابق با شیوه نامه نوشته نشده باشند، معذور است.

- هر مقاله باید دارای چکیده گسترده انگلیسی باشد. جهت تنظیم چکیده گسترده انگلیسی از الگوی زیر استفاده شود:

(Title of your extended abstract (TNR, Bold 12pt centered)*

Author name¹, (TNR 12pt centered), Author name², and Author name³

1. Introduction (headlines: TNR Bold, 12pt)

Authors are requested to submit an extended abstract not exceeding 2-3 pages in English (with 750-1000 words). The manuscript should be prepared on an A4-sized paper with 25 mm margins on all sides and typed with single spacing using size 12 Times New Roman font. All illustrations must be prepared inside of the main text. Body or paragraph text must be indented the first line of each new paragraph 0.5.

The extended abstract must include the title, author(s), introduction and objective, material and methods, results and discussion, conclusion and suggestions and references. Extended abstracts can contain figures, tables, formulations or images. Current literature

*The authors would like to express appreciation for the support of the sponsors [Project Number = 123123123123S].

Authors' Department, Institute, Organisation; firstauthorsname@aaaa.bbb;
secondauthorsname@aaaa.bbb

Authors' Department, Institute, Organisation; secondauthorsname@aaaa.bbb;
secondauthorsname@aaaa.bbb

Author's Department, Institute, Organisation (corresponding author);
thirdauthorsname@aaaa.bbb

regarding the work subject should be examined and the differences of the said work from the past, similar works should be presented clearly in the introduction section.

Extended abstracts should be in a structure that explains the content of the declaration therefore the preparation phase of the said work. Not having appropriate content can cause disapproval of the sent declarations before judge's assessment.

2. Materials and methods (headlines: TNR, Bold, 12pt)

The methodology must be clearly stated and described in sufficient detail or with sufficient references. Equipment and method that have been used in the work must be stated clearly and subtitles should be used when necessary. Results of the work and supporting figures, tables and images of the results should take part in the extended abstract.

3. Results and discussion (headlines: TNR Bold, 12pt)

The findings and arguments of the work should be explicitly described and illustrated. All the tables, images and figures should be centered. Figures and images should be numbered and figure headers should be placed under the figure or image; as for the tables, they should also be numbered and the table header should be placed at the top. References (if any) of the tables, figures and images should be presented right under the tables, figures and images in the form of author surname and publication date.

5. Conclusion (headlines: TNR Bold, 12pt)

Conclusions should include (1) the principles and generalisations inferred from the results, (2) any exceptions to, or problems with these principles and generalisations, (3) theoretical and/or practical implications of the work, and (5) conclusions drawn and recommendations.

Keywords: One; Two; Three; Four; Five; Six (up to 6 words arranged in alphabetical order)

*** USING THE TEMPLATE FOR SEVERAL COMPONENTS (headlines: TNR Bold, 12pt)**

I. Examples (Language Utterances or Equations)

Examples should be centered and numbered consecutively, as in EX. [1]. An alternative method is given in EX. [2] for long sets of equations where only one referencing equation number is wanted.

(1 line spacing here)

1. First example

(1 line spacing here)

where,

2. a) Second example (Part one)
b) Second example (Part two)

II. Tables and figures

Tables and figures should appear in one column of a page and be numbered consecutively. Figures and texts may appear on the same page, and a centered caption should appear directly beneath the figure. It is preferable that figures be mounted in portrait style and figure captions are no longer than two lines. On figures showing graphs, both axes must be clearly labeled (including units if applicable).

Tables should be designed to have a uniform style throughout the paper, following the style shown in Table 1. Table captions should be in 10pt "Time News Roman" bold, centered, and the texts in Table should be set in 9pt "Time News Roman" font.

Table 1. Caption heading for a table should be placed at the top of the table and within table width.
(Use “time news roman” font, size 10pt, No spacing after table title)

	A	B	C	D
A	Aa	Ab	Ac	Ad
B	Ba	Bb	Bc	Bd
C	Ca	Cb	Cc	Cd
D	Da	Db	Dc	Dd
E	Ea	Eb	Ec	Ed

Authors are advised to prepare their figures in either black and white or color. Please prepare the figures in high resolution (300 dpi) for half-tone illustrations or images. Pictures must be sharp enough otherwise they will be rejected. Figures must be originals, computer-generated or drafted, and placed within the text area where they are discussed. Figure (1) shows one example. Figure captions should be in 10pt “Time News Roman” font, bold, centered. When applicable, the texts in graphs, illustrations or images should be set in 8pt “Time News Roman” font.

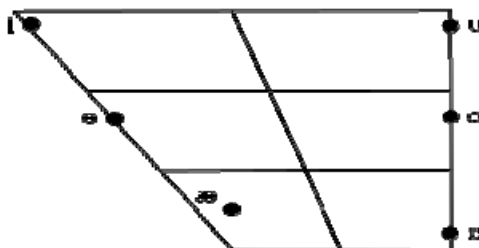


Figure 1. The caption heading for a figure should be placed below the figure and within figure/illustration width.
(Use “Time News Roman” font, size 10pt, no spacing between title and figure)

III. Subtitle

First degree titles (2.) should be written left aligned, all caps and bold. Second and third degree subtitles (2.1-2.1.1) should be written left aligned, bold and with title case. A blank line should be placed between the paragraphs and there should not be any paragraph indentation.

IV. Footnotes

Footnotes should be numbered and appear on the same page as the text. Text should be “Times Roman” font, 10pt, initial caps, left justified. Do not use footnotes for references to other publications.

V. Citation

Citations to references within the text should be made for one author as (author, year, p. 12) or author (year); for two authors as (First author & Second author, year, p. 12) or First author & Second author (year); for more than three author as (First author et al., year, p. 12) or First author et al., (year) and finally for more than 21 author include the first 19 authors’ names, then insert three dots (but no &) and add the final author’s name. For referring to author’s publications in the same year use (author, year a; author, year b).

For Direct quotation, use double quotation marks before and after the quote and mention to page numbers as “cultulings are transformative tools, which can be used to bring about cultural change and reflection” (Zamani, 2010, p. 21).

فهرست مطالب

- ۹-۳۱ استعاره، اسطوره و ایدئولوژی در سرخط انتخاباتی روزنامه‌های ایران:
بر اساس انگاره چارتریس بلک (۲۰۰۵)
شیرین پورابراهیم
- ۳۳-۶۳ بررسی و دسته‌بندی صفت‌های مفعولی با رویکرد سرنمون رده‌شناختی
میتراحسین قلیان، محمد راسخ‌مهند
- ۶۵-۸۷ بیماری «کووید-۱۹» یا «ویروس چینی»؟
رضا یل شرز، رؤیا منصفی
- ۸۹-۱۱۴ تأثیر سلسله‌مراتب رده‌شناختی شخص و شمار در تحول تاریخی
ضمیرهای انعکاسی فارسی نو
زهرا اعتباری، علی‌علیزاده، مهرداد نغزگوی کهن
- ۱۱۵-۱۴۲ تحلیل گفتمان انتقادی رمان «چشم‌هایش» از بزرگ علوی بر اساس
نظریه نورمن فرکلاف
رضا قنبری عبدالملکی، آیلین فیروزیان پوراصفهانی
- ۱۴۳-۱۶۶ دگرذیسی نشانه‌معناشناختی «شایعه» در نظام‌های گفتمانی
محمد هاتفی
- ۱۶۷-۱۹۷ صفت‌های مرکب زبان فارسی از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی
بهار پورشاهیان، آرزو نجفیان، بلقیس روشن، مهدی سبزواری
- ۱۹۹-۲۲۵ برهم‌کنش فعل‌های لحظه‌ای و انواع نمود دستوری در زبان فارسی
دکتر والی رضایی، ژاله مکارمی
- ۲۲۷-۲۵۵ بررسی صوتی واژه‌های ترکی
وحید صادقی، سولماز محمودی

۲۵۷-۲۸۵ مفهوم سازی تأثیر شیطان/ابلیس در نظام هدایت/ضلالت برمبنای مقوله حرکت در قرآن کریم: رویکرد شناختی

فاطمه آبادی، فتحیه فتاحی زاده، آرزیتا افراشی

۲۸۷-۳۱۶ نقش حالات چهره در دستور زبان‌های اشاره از منظر دستور شناختی

سارا سیاوشی، شرمین ویلکاکس

۳۱۷-۳۴۰ نگاهی به شبکه معنایی دو تکواژ (e) /-oir/ و /-atoire/ در زبان فرانسه

با رویکرد تطبیقی

ناهید جلیلی مرنده، ساناز دهخوارقانی

استعاره، اسطوره و ایدئولوژی در سرخط انتخاباتی روزنامه‌های ایران: بر اساس انگاره چارتریس بلک (۲۰۰۵)^۱

شیرین پوراابراهیم^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

نظریه تحلیل انتقادی استعاره، دیدگاهی است که با هدف شناسایی نیات و ایدئولوژی‌هایی که در ژرفای کاربرد زبان وجود دارد، به تحلیل استعاره‌ها می‌پردازد. چارتریس بلک (Chartris-Black, 2005) معتقد است که استعاره، اسطوره و ایدئولوژی هر سه کارکرد اقناعی دارند. کاربرد نظام‌مند استعاره بخشی از ایدئولوژی است، زیرا استعاره میان اسطوره و ایدئولوژی پیوند برقرار کرده و اهداف اقناعی گفتمان سیاسی را محقق می‌کند. این مقاله بر آن است تا با بهره‌گیری از رویکرد چارتریس-بلک (همان) به بررسی نقش استعاره مفهومی در شکل‌گیری اسطوره و ایدئولوژی بپردازد. هدف این کار، تبیین رابطه میان استعاره مفهومی، اسطوره و ایدئولوژی در متن‌های سیاسی است. پرسش پژوهش از این قرار است که چگونه استعاره‌های موجود در سرخط‌های انتخاباتی، به ایجاد اسطوره سیاسی و نیز ایدئولوژی منجر می‌شود. با بررسی عنوان‌های ۱۲ روزنامه منتخب (دو جریان سیاسی اصلاح طلب و اصول‌گرا) در بازه زمانی دو ماهه تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶، مشخص شد که استعاره‌های مفهومی به روایت‌های غیر واقعی در مورد خودی و غیر خودی و شکل‌گیری اسطوره

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.32682.1910

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران؛ pourebrahimsh@pnu.ac.ir

منجر می‌شود. اسطوره‌های حاصل از کاربرد این استعاره‌ها به برانگیختن احساسات مورد نظر گفتمان‌سازها مثل علاقه به خودی و تنفر از غیر خودی و نهایتاً به شکل‌گیری ایدئولوژی مورد نظر رسانه در مخاطب منتهی می‌شود. این امر، در راستای مشروعیت‌بخشی به خودی و مشروعیت‌زدایی از رقیب و اقناع مخاطب به انتخاب ایدئولوژی خودی قرار دارد. این تحلیل نشان می‌دهد که ظهور استعاره‌ها در زبان می‌تواند به جای آگاه‌سازی مخاطبان با گفتن واقعیت، احساسات آن‌ها را با ایجاد اسطوره برانگیزد و میان اسطوره و ایدئولوژی میانجی‌گری کرده و کنش مورد نظر گفتمان‌سازها را تضمین کند.

واژه‌های کلیدی: تحلیل انتقادی استعاره، اسطوره، ایدئولوژی، خودی/غیر خودی، انتخابات.

۱. مقدمه

از دیدگاه بلومارت (Blommaert, 2005, p. 87) تحلیل گفتمان انتقادی بر آن است تا با کمک ابزار زبان‌شناختی و با در نظر گرفتن بافت اجتماعی و تاریخی، ایدئولوژی پنهان در متن را آشکار کرده تا به روابط چندگانه میان زبان، قدرت و ایدئولوژی پردازد. در این‌جا، ادعا بر این است که ایدئولوژی‌ها به طور عمده در ناگفته‌ها یا گزاره‌های تلویحی جای دارند (Fairclough, 1995, p. 24-25). از سوی دیگر، نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) استعاره را ابزاری شناختی و ذهنی و نه زبانی قلمداد کرده‌است که در زبان (و برخی نهادهای دیگر بشری چون هنر، معماری، تاریخ و سیاست) نمایان می‌شود. «استعاره مفهومی مجموعه انطباق‌های میان حوزه مبدأ به عنوان حوزه‌ای عینی و حوزه مقصد به عنوان حوزه‌ای انتزاعی یا کمتر عینی است. «جامعه و سیاست جزء نظام‌های پیچیده انتزاعی قلمداد شده‌است» (Kovecses, 2014, p. 213). سیاست نظامی انتزاعی و پیچیده است که مشتمل بر ایدئولوژی‌های آشکار و پنهان است. پرداختن به استعاره‌های موجود در گفتمان سیاسی پرده از راز واقعی ایدئولوژی بر می‌دارد. به باور کوچس (Kovecses, 2014) «گفتمان‌های طولانی اغلب ایدئولوژیک‌اند و ایدئولوژی‌ها اغلب تحت سیطره استعاره‌های مفهومی‌اند» (Kovecses, 2014, p. 398).

برای برجسته کردن تأثیر ایدئولوژیکی استعاره، تحلیل انتقادی استعاره (Chartris-Black, 2005, p. 26-29) به اشتراکات میان نظریه‌های شناختی استعاره و تحلیل گفتمان انتقادی می‌پردازد. چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2011, p. 28) معتقد است که

استعاره‌ها در بافت سیاسی اغلب برای اهداف ایدئولوژیکی به کار می‌روند، زیرا ارتباط‌های احساسی ناخودآگاهی را فعال می‌کنند که با آن‌ها به اسطوره‌پردازی و گفتن داستان درست کمک می‌کنند. او معتقد است که نقش عمده کاربرد استعاره در خطابه سیاسی، قالب‌بندی دیدگاه‌های ما از موضوع‌های سیاسی با حذف دیدگاه‌های دیگر است. بنابراین، سران سیاسی از استعاره‌ها برای نمایش مثبت خود و نمایش منفی رقبای سیاسی و حمله به دیدگاه‌های آن‌ها بهره می‌برند. مبنای این پژوهش چارتریس - بلک (Chartris-Black, 2005) است که در بخش سوم مقاله به آن پرداخته می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

مرل‌من (Merelman, 1986) معتقد است مطالعه شناخت سیاسی^۱ بیشتر با نمودهای ذهنی افرادی سر و کار دارد که در ذهن کنشگران سیاسی مشترک است. دانش و دیدگاه ما در مورد سیاستمداران، احزاب یا رؤسای جمهور اغلب با صورت‌های گوناگون متن و گفتار در فرایند جامعه‌شدگی^۲ ایجاد می‌شوند، تغییر می‌کنند یا تأیید می‌شوند (Van Dijk, 2002, p. 203). ون دایک معتقد است که مطالعه گفتمان سیاسی از جنبه نظری و تجربی فقط هنگامی مرتبط به نظر می‌رسد که ساخت‌های کلامی^۳ را بتوان به ساخت‌ها و فرایندهای سیاسی پیوند زد. ساخت‌ها و فرایندهای سیاسی در سطح کلان عمل می‌کنند و ساخت‌های کلامی در سطح خرد. این شکاف را می‌توان با نظریه مفصل شناخت سیاسی پر کرد (همان، ۲۰۳-۲۰۴).

از نگاه فالر (Fowler, 1991, p. 231) روزنامه‌ها اغلب بر متون تولیدی خارجی وابسته‌اند: سخنرانی‌ها و بحث‌های پارلمانی، گزارش‌های مطبوعاتی از منبع‌های گوناگون، گزارش‌های تخصصی دولتی و غیر دولتی، مقاله‌های رسمی، شعارهای گروه‌های سیاسی و بیانیه‌ها و دیدگاه‌های صداها در دسترس، پروپاگانداها یا شعارهای گروه‌های سیاسی از منابع متنی مهم هستند. همچنین منابع شفاهی و گفته‌ها و نوشته‌های فردی از منابع دیگر روزنامه‌اند. تحلیل انتقادی می‌بایست توجه ویژه‌ای به این نکته داشته باشند که چگونه گفته‌های افراد منتقل می‌شوند.

تاکنون، ارتباط میان سیاست، زبان و شناخت موضوع برخی از پژوهش‌ها بوده است. این گروه از پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند روش‌های تحلیل در زبان‌شناسی و معنی‌شناسی شناختی را با اهداف تحلیل گفتمان انتقادی گره بزنند تا بتوانند به محقق‌شدن اهداف این نظریه کمک کنند. برای

¹ political cognition

² socialization

³ discourse structure

نمونه، گوتلی (Goatly, 2007) بر این باور است «بسیاری از مسائل سیاسی برای درک رأی‌دهندگان پیچیده و انتزاعی است، از این رو استعاره‌ها می‌توانند به رأی‌دهندگان کمک کنند تا پدیده‌های انتزاعی را از طریق پدیده‌های عینی درک کنند» (Mio, 1997). موسلف (Musolff, 2012, p. 301) به طرح این بحث می‌پردازد که کاربرد زبان استعاری، و به طور عام‌تر زبان مجازی^۱، به تحلیل انتقادی کلام کمک می‌کند. وی نشان می‌دهد که شناسایی استعاره به وسیلهٔ زبان‌شناسان به عنوان ابزار بنیادین مفهوم‌سازی و استدلال می‌تواند به تحلیل انتقادی کلام در پرداختن به نحوهٔ شکل‌گیری معنی در بافت اجتماعی کمک کند. لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980, p. 156) معتقدند که «استعاره می‌تواند راهنمایی برای عمل و کنش بعدی باشد. چنین کنش‌هایی متناسب با استعاره خواهد بود. این امر باعث تقویت قدرت استعاره برای انسجام تجربه می‌شود». به باور موسلف (Musolff, 2012) چنین رویکردی به استعاره - به عنوان ساز و کار شناختی مهم و حتی محوری- تا اندازهٔ بسیاری با گرایش‌های تحلیل گفتمان انتقادی همخوانی دارد. در نتیجه، تحلیل‌های فراوانی در دهه‌های گذشته در مورد استعاره و با رویکرد شناختی به تحلیل گفتمان انتقادی چاپ شده‌است که می‌توان به چندین تحلیل از گفتمان سیاسی امریکا به وسیلهٔ خود لیکاف اشاره کرد (Musolff, 2012, p. 302-303).

ساختارهای استعاری در گفتمان اجتماعی-سیاسی نقشی ویژه دارند. چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2011) از سیاست‌مدارانی نام می‌برد که برای تقویت فعالیت‌های مدنی و رسیدن به حکومت ملی از ساختار استعاری سفر بهره برده‌اند. وی از مهمترین افرادی است که به توان اقناعی استعاره توجه کرده‌است و در فصل دوم کتابش (همان، ۲۸-۵۰) به بررسی استعاره در گفتمان سیاسی و توان اقناعی آن در گفتمان سیاسی پرداخته‌است. شیلتون (Chilton, 2004, p. 51) معتقد است که گفتمان سیاسی تابعی ز فرایندهای ذهنی فردی و جمعی است. بر پایهٔ انگارهٔ ابعاد اشاری^۲ شیلتون، روش‌های مختلف اشاره به عناصر گوناگون، سبب ایجاد معانی متفاوت می‌شود.

موسلف (Musolff, 2012) به بررسی استعاره‌های شناختی در روزنامه‌های سیاسی اروپایی و در واقع سیاق سیاسی می‌پردازد (Musolff, 2004, p. 2). او معتقد است اگر تجارب اجتماعی و مفهوم‌سازی‌های ما به صورت استعاره سازماندهی شوند، در آن صورت سیاست به عنوان بخشی از حوزهٔ اجتماعی بایستی به صورت استعاری درک و سازماندهی شود. در کتاب *سیاست/اخلاقی* لیکاف در سال ۱۹۹۶ به این استعاره‌ها پرداخته شده‌است (Lakoff, 1996). شیلتون و لیکاف

¹ figurative language

² deictic dimension model

(Chilton & Lakoff, 1995) در مقاله‌ای با نام *سیاست خارجی و استعاره*^۱ به نقش استعاری مفاهیم حوزه سیاست خارجی پرداختند و استعاره‌هایی چون **کشور به مثابه شخص و کشور به مثابه ظرف**^۲ را مورد بررسی قرار دادند. درولاک (Drulak, 2006, p. 251) نشان می‌دهد که مطالعه استعاره در گفتمان سیاسی، زمینه‌های مناسبی برای مفاهیم تحلیل کلام فراهم می‌کند. در این راستا، پژوهش‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد تحلیل استعاره‌ها سبب غنای درک ما از روابط بین‌الملل و اتحاد اروپا می‌شود که می‌توان به بیر و لندشیر (Beer & Landtsheer, 2004)، شیلتون (Chilton, 2004)، شیلتون و لیکاف (Chilton & Lakoff, 1995)، میلیکن (Milliken, 1999)، موسلف (Musolff, 1995)، و شافنر (Schaffner, 1995) اشاره کرد. نولز و مون (Knowles & Moon, 2005, p. 74) معتقدند احزاب سیاسی همیشه تلاش می‌کنند مخاطبان خود را متقاعد کنند که روش‌ها و برنامه‌های آن‌ها بهترین‌های موجود و به صلاح شهروندان است. در این جا ایدئولوژی برای موجه جلوه دادن ادعای آن‌ها به کار می‌رود. از آنجایی که بُعد اجتماعی تبلیغات سیاسی جنبه‌ای مهم به شمار می‌آید، زبان و در نتیجه استعاره‌ها در ترویج ایدئولوژی نقش مهمی دارند. برک‌هولدر و هنری (Burkholder & Henry, 2009) معتقدند که «لازم است سیاستمداران نشان دهند در کنار درک مسائل پیچیده، قادر به حل آن‌ها هم هستند. بنابراین، آن‌ها با کاربرد مفاهیم تجربه‌شده عینی بر مفاهیم مجرد، از استعاره‌ها استفاده می‌کنند تا استدلال‌هایی قانع‌کننده را شکل دهند و توانایی‌شان را در تفکر منطقی بوضوح نشان دهند.

در ایران، مشیرزاده و همویی (Moshirzadeh & Hamoei, 2012) به بررسی استعاری گفتمان سیاست اروپایی بریتانیا اختصاص دارد. در این پژوهش، مسأله رویکرد منفی بریتانیا به همگرایی با اروپا مورد بررسی قرار گرفته است. سلطانی و فاضلی (Soltani & Fazeli, 2015, p. 109) به بررسی الگوی اقناعی استعاره در گفتمان اجتماعی-سیاسی، تغییر، تلقین و تثبیت نگرش‌های اجتماعی-سیاسی می‌پردازد. شهری (Shahri, 2012) به پیوند میان ایدئولوژی و استعاره می‌پردازد. وی معتقد است از آنجایی که استعاره در زبان ظاهر می‌شود می‌تواند ابزار مناسبی برای شناخت ایدئولوژی باشد، انتخاب استعاره‌های متفاوت در متن توسط کاربران زبان نشان‌دهنده ایدئولوژی غالب کاربران است. با این وجود، ایدئولوژی‌های متفاوت برای نهادینه کردن باورهای بنیادینشان می‌توانند به تولید استعاره‌های متفاوت دست بزنند. همچنین، رضاپور و آقاگل‌زاده (Rezapour & Aghagolzadeh, 2012, p. 91)، به بررسی

¹ foreign policy by metaphor

² STATES AS PERSONS & STATES AS CONTAINERS

نقش استعاره در برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی ایدئولوژی در روزنامه‌های داخلی پرداخته‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد راهبردهای قطبی‌سازی، برجسته‌سازی نقاط قوت خودی‌ها، و نقاط ضعف غیر خودی‌ها، توصیف کنشگر، گواه‌نمایی، تلویحات و تشریح از راهبردهای ایدئولوژیک استعاره‌های نظام‌مند در نمونه‌های منتخب هستند.

با بررسی این پژوهش‌ها به نظر می‌رسد هنوز ارتباط چندان محکمی میان معناشناسی شناختی و به ویژه پژوهش‌های استعاره‌شناختی و مجاز مفهومی محقق نشده‌است که بتواند به عنوان ابزاری کاربردی و فراگیر برای تحلیل زبان با اهداف انتقادی به کار رود و نیات و مقاصد پشت متن را به گونه‌ای روش‌مند آشکار سازد. این مقاله می‌کوشد این خلأ پژوهشی را تا اندازه‌ی داده‌های موجود در عنوان‌های انتخاباتی روزنامه‌ها پر کند.

۳. مبانی نظری و روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است و بخشی از پژوهش بزرگتری است که به مفهوم‌سازی‌های مجازی و استعاری در سرخط‌های انتخاباتی روزنامه‌های ایران می‌پردازد. پرسش این است که چگونه استعاره‌های موجود در سرخط‌های انتخاباتی، به ایجاد اسطوره‌ی سیاسی^۱ و ایدئولوژی منجر شده‌است.

برای انجام این پژوهش، نخست از میان روزنامه‌های پُر شمارگان سیاسی متعلق به دو جریان سیاسی اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، ۶ عنوان روزنامه، روی هم‌رفته ۱۲ عنوان انتخاب شد. روزنامه‌های وابسته به جریان اصول‌گرا مشتمل بر روزنامه‌های کیهان، وطن امروز، قدس، رسالت، جوان، همشهری بودند. روزنامه‌های وابسته به جریان اصلاح‌طلب شامل روزنامه‌های جمهوری‌اسلامی، شرق، آفتاب یزد، اعتماد، ایران، و آرمان امروز هستند. به سبب آنکه انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری ایران در تاریخ ۲۹ اردیبهشت سال ۱۳۹۶ برگزار شد، نسخه‌های منتشرشده‌ی این روزنامه‌ها در بازه زمانی ۱۵ فروردین تا ۱۵ خرداد به مدت ۲ ماه، گردآوری و سرخط‌های خبری آن‌ها که به موضوع انتخابات اختصاص داشت، استخراج و در جدول‌هایی گردآوری گردید و در دو گروه اصول‌گرا و اصلاح‌طلب قرار گرفت. سپس، از میان عنوان‌های برگزیده‌شده، مواردی که به طور استعاری به توصیف خودی و پرداختند، انتخاب و بر پایه‌ی دیدگاه چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2005) بررسی شدند تا رابطه‌ی میان استعاره، اسطوره و ایدئولوژی مشخص شود. در بندهای زیر به معرفی مختصر نظریه‌ی تحلیل انتقادی استعاره چارتریس-بلک (همان) و تعاریف اسطوره و ایدئولوژی و ارتباط این دو با استعاره و نقش استعاره در شکل‌گیری

¹ political myth

اسطوره و ایدئولوژی سیاسی خواهیم پرداخت.

چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2005)^۱ به اهمیت و نقش استعاره در اقناع در گفتمان‌های بلاغی می‌پردازد. استعاره‌های مفهومی غالب در سخنرانی‌های سیاستمدارانی مانند چرچیل^۲، مارتین لوتر کینگ^۳، تاجر^۴، کلینتون^۵، تونی بلر^۶ و جورج بوش^۷ در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌است. وی (Chartris-Black, 2005, p. 203) چهار کارکرد گفتمانی برای استعاره در یک ارتباط سیاسی بر می‌شمارد: الف- نشان‌دادن صفت‌های سیاستمدار، ب- بالابردن احساس دل‌سوزی و ترحم^۸، ج- اعلام و توضیح رویه‌های سیاسی و د- انتقال ایدئولوژی از راه اسطوره‌سازی.

از نگاه چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2005) ایدئولوژی، اسطوره^۹ و استعاره هر سه دارای کارکرد گفتمانی اقناع هستند و هر سه قدرت مؤثری برای دربرگیری شناخت و احساس دارند. فرق آن‌ها در این است که تا چه اندازه به شناخت آگاهانه یا به تداعی‌های ناخودآگاه می‌پردازند. ایدئولوژی مجموعه باورها، نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که آگاهانه شکل گرفته‌است. اسطوره مجموعه‌ای از اعتقادات، نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که ناخودآگاه شکل می‌گیرد. استعاره ویژگی مهم گفتمان اقناعی است که بین ابزارهای هوشیار و ناهوشیار اقناع (ایدئولوژی و اسطوره) یعنی بین شناخت و احساس میانجی‌گری می‌کند تا جنبه‌ای اخلاقی در مورد زندگی (صفات^{۱۰}) را شکل دهد (Chartris-Black, 2005, p. 22). اسطوره سیاسی نظری است تبیینی و توضیحی و نه قابل اثبات، که طی آن دیدگاهی ساده و غیر رسمی در مورد رخدادهای سیاسی مسلم فرض می‌شود، دیدگاهی که از حمایت عمومی گسترده‌ای برخوردار است. چارتریس بلک، مثال باتلاق را که برای رویداد مهاجرت به بریتانیا استفاده شده‌است برای نشان دادن اسطوره سیاسی به کار می‌برد. هنگامی که می‌گویند خطر این وجود دارد که بریتانیا در باتلاق مهاجرت فرو رود، استعاره باتلاق [در مورد بریتانیا] سبب ایجاد و انگیزختن احساس ترس می‌شود. کار تحلیل انتقادی استعاره این است که روشن کند ارزیابی‌هایی که از طریق اسطوره‌های سیاسی تلویحاً منتقل می‌شوند، مثبت یا منفی هستند. این نظریه روشی است برای اینکه درک کنیم چگونه

¹ politicians and rhetoric: the persuasive power of metaphor

² Winston Churchill

³ Martin Luther King Jr

⁴ Margaret Thatcher

⁵ Bill Clinton

⁶ Tony Blair

⁷ George W. Bush

⁸ pathos

⁹ myth

¹⁰ ethos

اسطوره‌های سیاسی، بیانگر ایدئولوژی هستند (Chartris-Black, 2005, p. 23).

به باور چارتریس-بلک، استعاره سازوکاری برای مشروعیت‌بخشی در سخنرانی‌های سیاسی است. شناسایی مجموعه ارزش‌های مربوط به خوب و بد بنیان مشروعیت‌بخشی توسط رهبران سیاسی است، زیرا اعتقاد به اینکه چه چیز خوب است و چه چیز بد، مبنای کنش سیاسی است. برای مشروعیت‌بخشی، داشتن سبک ارتباطی ضروری است (Chartris-Black, 2005, p. 22). چارتریس-بلک معتقد است مشروعیت‌بخشی یک روال عقلانی نیست، چرا که رهبران از زبان اخلاق^۱ به عنوان مبنایی برای انگیزختن احساس کمک می‌کنند تا درک مشترکی از درست و نادرست به دست آید. رهبران سیاسی که استعاره‌هایی مبتنی بر تنش و درگیری می‌سازند- از واژه‌هایی مثل نبرد و مبارزه استفاده می‌کنند- قادرند احساساتی که با نبرد فیزیکی تداعی می‌شود، مانند احساس غرور، خشم یا تفر، را برانگیزند. این حس‌ها، حس قوی انزجار و نفرت از چیزی که آن‌ها دشمن یا شرور می‌خوانند را بر می‌انگیزد.

در مورد نشان دادن صفت‌های سیاستمدار که از کارکردهای چهارگانه استعاره است، توضیح چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2005) از این قرار است: «استعاره می‌تواند خودارزیابی‌گوینده یا نوعی ارزیابی از رویه‌های سیاسی، مخالفان سیاسی یا گروه‌های اجتماعی باشد» (Chartris-Black, 2005, p. 202). وی در تحلیل‌های خود از استعاره‌های بیرون‌نگرتر، مانند **شخصیت‌بخشی خیر و شر، سفر به سمت مقاصد مطلوب اجتماعی** که در سخنان چرچیل به کار رفته است، شروع می‌کند. وی به سمت سبک گفتمانی درونی‌تری حرکت می‌کند که در آن انتخاب استعاره مستلزم صفات اخلاقی ویژه‌ای از سیاستمداران مثل بوش و بلر است. وی این نوع تغییر را حرکت به سمت گفتمان اخلاقی^۲ توصیف می‌کند و اعتقاد دارد سازوکاری مهم در مشروعیت‌بخشیدن است. «وقتی جورج دبلیو بوش از استعاره حسابداری اخلاقی استفاده می‌کند، وقتی کارهایش را به عنوان پرداخت دینی می‌داند که بر وی تحمیل شده، خود را در موقعیتی قرار می‌دهد که طرفدار نظام ارزش اخلاقی است و دیدگاه‌های سیاسی‌اش را با نظرش در مورد رفتار درست پولی تلفیق می‌کند. به همین صورت، وقتی تونی بلر از استعاره‌های خیر و شر بهره‌برداری می‌کند تلویحاً می‌گوید که فردی اخلاقی است و دارد کسانی را خطاب قرار می‌دهد که زندگی‌شان را بر اساس همین اصول اخلاقی بنا نهاده‌اند. اگر استعاره **ایالات متحده یک رهبر اخلاقی است**^۳ را بپذیریم، آن‌گاه فردی که حامل این پیام است برحسب تعریف موجودی

¹ morality language

² ethical discourse

³ US AS A MORAL LEADER

اخلاقی است (Chartris-Black, 2005, p. 202). استدلال چارتریس - بلک این است که استعاره سبب بالا بردن کیفیت‌های اخلاقی گوینده می‌شود، به این صورت که گوینده با بازنمایی خود، داور یا قاضی مسائل اخلاقی می‌شود. بازنمایی خود به عنوان قاضی اخلاق، اساسی است برای اینکه آن‌هایی که به گوینده نزدیک اند، در ارزش‌های اخلاقی وی شریک و آن‌ها که دورند خارج از حلقه وی قلمداد شوند (Chartris-Black, 2005, p. 203).

به باور چارتریس - بلک (Chartris-Black, 2005, p. 15) ویژگی کاربردشناختی استعاره این است که با هدف زیرساختی اقناع برانگیخته می‌شود. اقناع که محور گفتار سیاسی است اغلب پنهان است و بازتاب نیت گوینده در بافت‌های کاربردی ویژه است. کار استعاره تغییر در نظام مفهومی است. اساس این تغییر مفهومی، ارتباط روان‌شناختی بین ویژگی‌های مرجع اصلی استعاره و مرجع‌های مقصد استعاری است. این ارتباط و تداعی معمولاً مبتنی است بر برخی شباهت‌های ادراک شده پیشین میان مبدأ و مقصد و اغلب با ارزش‌هایی که فرهنگ‌ها بر آن‌ها تحمیل می‌کنند، تعیین می‌شوند. برای نمونه، در مورد تعارض‌ها یا تنش‌های فیزیکی، ممکن است فرهنگ‌های مختلف ارزش‌گذاری‌های متفاوتی داشته‌باشند. هنگامی از این استعاره‌ها در سیاست به کار می‌رود، مجموعه‌ای از تداعی‌های روان‌شناختی فرهنگ محور بر روی مسائل سیاسی منتقل می‌شود و ما را به این فکر وامی‌دارد به شکل جدیدی در مورد آن مسائل سیاسی فکر کنیم.

یکی از راه‌های انتقال ایدئولوژی، اسطوره‌سازی است. اسطوره داستانی است که تمام چیزهایی که احساس می‌کنیم نیازمند توضیح اند، را شرح می‌دهد. کار اسطوره ایجاد روایت است، روایتی که مجموعه قواعدی را مجسم و شنونده را درگیر می‌کند و مبین جنبه‌های ناخودآگاه است. اسطوره نمایشی روایت محور از تجارب ناملموس برانگیزاننده است. چرا که ناآگاه به احساساتی مانند غم، شادی، و ترس ارتباط دارد. نقش اسطوره در گفتمان ارائه توضیح از یک دیدگاه، برای سرگرمی یا کسب قدرت، است (Chartris-Black, 2005, p. 22-23). چارتریس - بلک مدعی است که تحلیل استعاری روش شناسایی و توصیف اسطوره‌هاست. ما به بررسی انتقادی استعاره نیاز داریم، زیرا این دیدگاه، روایت را در ردیف اسطوره و نه یک واقعیت بررسی می‌کند. تحلیل استعاره‌های سیاسیون بخش اصلی کاری است که بین اسطوره و واقعیت تمایز می‌گذارد (Chartris-Black, 2005, p. 23). تحلیل انتقادی استعاره مشخص می‌کند ارزیابی‌هایی که در اسطوره‌های سیاسی غیر مستقیم بیان شده‌اند، ارزیابی‌هایی مثبت یا منفی‌اند. این نوع تحلیل به درک اینکه چگونه اسطوره‌های سیاسی به انتقال ایدئولوژی می‌پردازند کمک می‌کند. مانند چارتریس - بلک از این نوع اسطوره‌ها، کاربرد فعل «خزیدن» در مورد انسان است

[**انسان یک خزنده است**]. استعاره‌ای که طی آن انسان به مثابه یک خزنده یا حشره مفهوم‌سازی می‌شود. این نوع استعاره راهی ساده برای انگیزختن ترس ناخودآگاه از حیواناتی است که بر زمین راه می‌روند.

چارتریس - بلک بر این باور است که استفاده منظم از استعاره بخشی از ایدئولوژی است، چرا که استعاره رابط میان اسطوره و ایدئولوژی است. در ایدئولوژی ارزیابی مهم است، بنابراین، اسطوره‌هایی که اساس ایدئولوژی هستند را می‌توان با تحلیل استعاره‌هایی که در گفتمان سیاسی رخ می‌دهند، آشکار نمود (Chartris-Black, 2005, p. 24). ارتباط بین استعاره، اسطوره و ایدئولوژی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

۱. تحلیل استعاره ← آشکار شدن اسطوره‌ها ← ارزیابی ایدئولوژیکی

۴. استعاره‌ها و اسطوره‌ها در سرخط‌های انتخاباتی

در انتخابات ریاست جمهوری، بر خلاف اینکه ابتدا شش و سپس چهار نامزد حاضر بودند، در عمل میان دو نامزد که هر کدام نماینده یک جریان بودند، تقابل رخ داد. داده‌های موجود در گروه (۱)، متعلق به روزنامه‌های اصلاح‌طلب و داده‌های گروه (۲) مربوط به روزنامه‌های اصول‌گرا است. مشخصات هر روزنامه مشتمل بر عنوان روزنامه، شماره گروه سیاسی، تاریخ چاپ به روز و ماه، و صفحه در انتهای هر شاهد در کمانک قرار گرفته است. نخست، از استعاره **اخلاق و مذهب** آغاز می‌کنیم.

۲. بصیرت مثال‌زدنی قالیباف (n.n. 2017, p. 2)

در نمونه بالا، واژه بصیرت متعلق به حوزه مفهومی مذهب است و برای اشاره به کناره‌گیری نامزد خودی به نفع دیگر نامزد خودی است. در این جا، کناره‌گیری کاندیدای خودی از انتخابات به نفع دیگر کاندیدای خودی، که یک کنش سیاسی است، به مثابه یک کنش اخلاقی یا مذهبی مفهوم‌سازی می‌شود. استعاره **کناره‌گیری از انتخابات، بصیرت است** تظاهر نوعی روایت از کنش فداکارانه قالیباف و انصراف به نفع هم‌حزبی خود است که احساس مثبتی را در مورد خودی برمی‌انگیزد. در نمونه (۳)، همین کنش با حوزه مبدأ دیگری متعلق به مذهب مفهوم‌سازی می‌شود: یعنی **کناره‌گیری از انتخابات به مثابه جهاد / پل زدن به عمق سنگرهای ایثار** مفهوم‌سازی می‌شود و **خودی به مثابه قهرمان جهادی** است. کارکرد هر دو استعاره نشان‌دادن صفات کاندیدای خودی و همچنین اسطوره‌سازی است:

۳. دوباره جهادی/قالیباف پلی به عمق سنگرهای ایثار مقدس زد (n.n. 2017, p. 1)

حال به استعاره‌ای دیگر از همین گروه دقت کنید. در نمونه (۴) واژه متفرعن از حوزه اخلاق و مذهب برای توصیف دولت به کار می‌رود. دولت و دولتمردان و رئیس دولت همه به حوزه مفهومی سیاست تعلق دارند. استعاره حاصل یعنی **رئیس دولت به مثابه فرعون**، می‌تواند همه احساسات دینی و تاریخی منفی مربوط به فرعون که در تاریخ دینی قرار دارد را به دولت و رئیس دولت غیر خودی منتقل کند و اسطوره‌ای شکل می‌گیرد که در ارزیابی ایدئولوژیکی جریان سیاسی مذکور مؤثر است. کارکرد استعاره مذکور نشان دادن صفات رقیب و اسطوره‌سازی است:

۴. دولت متفرعن تهدید ملی (n.n. 2017, p. 1)

لازم به گفتن است مبنای شکل‌گیری این استعاره و برخی استعاره‌های حوزه مذهب، بینامتنیت است. یعنی حوزه مبدأ به متن یا تجربه دینی یا تاریخی از گذشته تعلق دارد و بسیار آشناست. الحراسی (Al-Harrasi, 2001, p. 225) استعاره مفهومی بینامتنی را این‌گونه تعریف می‌کند: «نگاشت تجربه‌ای معروف و ساختمند در گذشته، که در متنی ثبت شده یا به آن مربوط است، بر تجربه‌ای جدید و کمتر ساختمند». این مبدأ، یعنی فرعون، برای مفهوم‌سازی حوزه مقصد دولت به کار می‌رود تا ابعاد منفی آنرا روشن و آشنا کند. اما در نمونه زیر از گروه (۱)، **دولت به مثابه شخص پاک‌دست** مفهوم‌سازی می‌شود. با شخصی‌سازی^۱ مفهوم سیاسی و انتزاعی **دولت** و انتساب مجموعه‌ای از ویژگی‌های مثبت اخلاقی به این شخص اسطوره‌ای شکل می‌گیرد که حسی مثبت و مطمئن‌بخش را نسبت به خودی در ذهن مخاطب بر می‌انگیزد:

۵. پاک‌دستی مهمترین ویژگی دولت است (n.n. 2017, p. 2).

کارکرد استعاره در نمونه بالا نمایانندن صفات خودی است. در نمونه زیر از همین گروه، استعاره‌های **دروغ به مثابه نردبان و عدالت به مثابه پشت بام** به کار رفته‌اند. با حضور این استعاره فضایی روایی از رقیب ایجاد می‌شود که در آن رقیب از نردبان دروغ بالا می‌رود و این نردبان به پشت بام عدالت منتهی نمی‌شود. بنابراین، استعاره دو کارکرد نمایانندن صفات منفی رقیب و نیز اسطوره‌سازی و برانگیختن احساس تنفر از وی به عنوان دروغگو و غیرعادل را داراست:

۶. با نردبان دروغ نمی‌توان به پشت بام عدالت رسید (n.n. 2017, p. 1).

استعاره‌های بالا، اسطوره‌ای یا داستانی در ذهن خواننده از رقیب می‌سازند که احساس نفرت و انزجار از دوگانگی گفتار دروغ و ادعای عدالت را بر می‌انگیزد و نتیجه آن ارزیابی منفی از رقیب است. در انتقاد از ایدئولوژی غیر خودی، گروه ۱، از شخصی‌سازی سیاست استفاده کرده‌است،

¹ personification

سیاستی که عرفی است و لباس مقدس مذهب بر تن کرده‌است:

۷. لباس قدسی بر تن سیاست عرفی (n.n. 2017, p. 1).

در این نمونه، ذهن مخاطب می‌تواند با ایجاد رابطه‌ای مجازی از سیاست به سیاستمدار برسد و ویژگی منفی مقدس‌مآبی را به نامزد غیر خودی تسری دهد و ارزیابی منفی از رقیب و ایدئولوژی آن به دست آید. نمونه زیر از گروه (۲) نیز همین کارکرد را دارد:

۸. امروز نیازمند جهاد ضد دروغ هستیم (n.n. 2017, p. 4)

جهاد از مفاهیم دینی و دارای تلویحات معنایی مثبت است. در سرخط بالا، **دروغ به مثابه دشمن** نمایانده شده‌است که باید علیه آن به جهاد پرداخت. استعاره **دروغ به مثابه دشمن** در این مثال و لزوم جنگ علیه این دشمن، حس انزجار از رقیب را در ذهن مخاطب بر می‌انگیزد. در نمونه زیر نیز صداقت از حوزه مفهومی اخلاق به مثابه جاده‌ای در نظر گرفته می‌شود که کاندیدای رقیب از آن خارج شده‌است:

۹. روحانی از جاده صداقت خارج شده‌است (n.n. 2017, p. 5)

کاربرد استعاره **صداقت به مثابه جاده** این امکان را فراهم می‌کند که رقیب را خارج از آن مسیر مفهوم‌سازی کرد و در ذهن مخاطب به عنوان دروغگو انگیزد. بنابراین، افزون بر نمایاندن صفت یک سیاستمدار، به اسطوره‌ای شکل می‌دهد که با ابراز آن احساس تنفر از رقیب انگیزه می‌شود. در نمونه زیر، یک روزنامه وابسته به جریان اصول‌گرا، پس از انتخاب کاندیدای جریان اصلاح‌طلب، از استعاره **نامزد غیر خودی شاه‌سلطان حسین است** بهره گرفته‌است:

۱۰. چرا شاه‌سلطان حسین‌ها دشمن مردم‌سالاری دینی هستند قدرشناسی رای مردم با شجاعت

کارگزاران در مقابل دشمن (n.n. 2017, p. 5)

این امر سبب نگاهت رخداد تاریخی حکومت شاه‌سلطان حسین صفوی و اتفاقات واقعی مربوط به دوره وی به ویژه شکست‌های وی در مقابل دشمنان، بر حکومت فعلی ایران می‌شود و اسطوره‌ای می‌سازد که حاصل آن ترس از سیاست‌ها و اقدامات جریان پیروز انتخابات است. شکل‌گیری این اسطوره، ارزیابی منفی از رقیب را به دنبال دارد. منبع این استعاره نیز، بینامتنیت است، چرا که حوزه مبدأ استعاره، یعنی شاه‌سلطان حسین، با متنی در گذشته ارتباط دارد. تجربه ما از شاه‌سلطان حسین در این استعاره بر تجربه‌مان از نامزد غیر خودی منطبق می‌شود و صفات منفی وی از جمله بی‌کفایتی در اداره کشور را بیان می‌کند و با ایجاد اسطوره و روایتی غیر واقع، احساس انزجار به نامزد غیر خودی را در مخاطب محقق می‌کند.

یکی از استعاره‌هایی که در این گفتمان رسانه‌ای مشاهده می‌شود و به مسأله تفکیک جنسیتی

مربوط می‌شود، استعاره **دیوار** است. بحث تفکیک جنسیتی در ظاهر از مسائل مورد اختلاف دو جریان بوده‌است. اما مطرح کردن دیوارکشی در پیاده‌روها از سوی یکی از اصولگرایان سبب شد تا دامنه بحث به انتخابات و شعارهای انتخاباتی این دوره کشیده‌شود. روزنامه‌های گروه (۱) با طرح استعاره **دیوار**، یکی از کارآمدترین و نوترین سناریوهای تبلیغاتی علیه رقیب را شکل دادند که به ویژه احساسات جامعه زنان را مورد هدف قرار داد. هر چند روزنامه‌های گروه ۲ نیز، در پی پاسخ‌گویی به این سناریو برآمدند، ولی نتوانستند از تأثیر بسیار آن بکاهند. دیوارکشی در پیاده‌رو برای تفکیک جنسیتی به نمادی برای تبعیض‌های اجتماعی میان زن و مرد بدل شد و حوزه مفهومی **دیوارکشی**، متناظر با حوزه مفهومی **تبعیض جنسیتی** شد. هر چند عوام دیوارکشی را در همان معنای لفظی نیز پذیرفتند و به واسطه آن از گروه اصول‌گرا روی برگرداندند، اما در لایه وسیع‌تر معنایی، این استعاره به تبعیض جنسیتی و دیدگاه‌های مربوط به آن اشاره می‌کند. به چند مثال از گروه (۱) توجه کنید:

۱۱. نیایید، بین زن و مرد دیوار خواهند کشید (n.n. 2017, p. 2).

در نمونه بالا، دیوارکشی بین زن و مرد در معنای لفظی و استعاری، هر دو قابل برداشت است که درک هر کدام بستگی به نوع مخاطب و درک وی از مسائل اجتماعی سیاسی جامعه دارد. **تفکیک جنسیتی به مثابه دیوار بین زنان و مردان** استعاره‌ای است که طی آن اسطوره‌ای ناخوشایند از جداکردن زن و مرد در ایران شکل می‌گیرد. طبیعی است که این فضا کاملاً تخیلی و غیر قابل تحقق است اما بسیاری از مخاطبان با این فضای روایی تحریک می‌شوند و احساس انزجار از رقیب به واسطه چنین اسطوره‌ای تشدید می‌شود. نتیجه این احساس، کنش آن‌ها در عدم انتخاب رقیب خواهد بود که مورد نظر گفتمان‌سازها و استعاره‌سازان است. به نمونه پسین توجه کنید:

۱۲. آهای زنان رای به دیوارکشان ندهید (n.n. 2017, p. 16)

در نمونه بالا، **غیر خودی‌ها به مثابه دیوارکشان** مفهوم‌سازی شده‌اند که نگاهی از همان استعاره **تفکیک جنسیتی به مثابه دیوار** می‌باشد. جالب این‌جا است که در تقابل با این اسطوره، اسطوره دیگری از طریق استعاره **پل** عرضه می‌شود. عملکرد دیوار و پل در ارتباطات جنسیتی عکس یکدیگر است:

۱۳. این‌جا سرزمین پل هاست نه دیوارها (n.n. 2017, p. 1)

گروه (۱)، خودی را پل‌ساز و دیگری را دیوارکش معرفی می‌کند. انتساب این نقش‌های متضاد به خودی و غیر خودی و اسطوره‌سازی از طریق استعاره‌های دیوار و پل، به منظور مشروعیت‌بخشی به خودی و مشروعیت‌زدایی از رقیب و اقناع مخاطب در پیوستن به جرگه

ایدئولوژی خودی رخ می‌دهد. گروه (۲) نیز در واکنش به این امر، گاه دست‌به‌دامن استعاره شده‌اند:

۱۴. بین چپاول اقتصاد و حق مردم دیوار می‌کشیم (n.n. 2017, p. 4)

در مورد بالا، استعاره کلی تر **تفکیک کردن به مثابه دیوار کشیدن** آمده‌است و از رهگذر این استعاره، مسأله چپاول ثروت‌های مملکت توسط رقیب و اعطای حقوق مردم به عنوان برنامه خودی تمایز گذاشته می‌شود. در نمونه زیر، نیز می‌خواهند بین عملکرد ۴ ساله و **واقعیات دیوار بکشند**، با جسمیت‌یافتگی^۱ مفاهیم انتزاعی **عملکرد و واقعیات**، امکان اسطوره‌سازی فراهم می‌شود. باز هم استعاره **تفکیک کردن به مثابه دیوار کشیدن** استفاده شده‌است:

۱۵. می‌خواهند بین عملکرد ۴ ساله و واقعیات دیوار بکشند صادقانه بگوئید برنامه‌ای برای کشور نداریم (n.n. 2017, p. 2)

اسطوره غالب فرآورده این استعاره فضایی روایی است که در آن تفکیک چپاول اقتصاد و حق مردم از سوی خودی و قراردادن آن‌ها در دو سوی یک دیوار رخ می‌دهد. این داستان، حسی خوب و مثبت از خودی بر می‌انگیزد. همچنین، پاره‌گفته‌های **چپاول اقتصاد** و **حق مردم در کنار هم نگرش بسیار منفی** در ذهن نسبت به عملکرد تبعیض‌آمیز و غیر عادلانه غیر خودی در اقتصاد ایجاد می‌کند، همچنان که دیوار کشیدن بین این دو حس مثبتی را نسبت به اقدام عادلانه خودی بر می‌انگیزد. هر چند هر دو این روایات، واقعیت نیستند اما قادرند احساسات مورد نظر استعاره‌سازها را در مخاطب بر انگیزند.

گروه (۱) در سه نمونه زیر، از استعاره **قهرمان** برای نمایش خودی بهره‌برداری کرده‌اند. **کاندیدای خودی به مثابه آتش‌سوار، نجاتگر، ناخدای کشتی**، هر سه اسطوره‌هایی را ایجاد می‌کنند که نتیجه آن انگیزتن حس قهرمانانه و افتخارآمیز در مورد خودی است و با توجه به شرایط انتخابات ترغیب و اقناع‌کننده است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱۶. آمد یکی آتش‌سوار بیرون جهید از این حصار/ تا بر دمد خورشید نو شب را ز خود بیرون کند: بی رو درباستی با آنان که رای نمی‌دهند! (n.n. 2017, p. 16)

۱۷. روحانی کشور را از سیر قهقرایی نجات داد (n.n. 2017, p. 2).

۱۸. به روحانی رأی می‌دهیم تا کشتی وسط دریامانده را به مقصود برساند (n.n. 2017, p. 13).

پیدا است که بیرون جهیدن آتش‌سوار و بیرون کردن شب در نمونه (۱۶)، **نجات از سیر**

¹ reification

قهقرایی، در نمونه (۱۷) و به مقصود رساندن کشتی وسط دریامانده در نمونه (۱۸) واقعی نیست، بلکه روایت‌های متفاوتی است زائیده استعاره **نامزد خودی به مثابه قهرمان**. مخاطب با شنیدن این اسطوره، خیال قهرمانی را در ذهن می‌پرورد که از آتش بیرون می‌جهد، خورشید نویی است که شب را از خود بیرون کرده‌است، همچنین روایت کشوری که دارد به قهقرا سقوط می‌کند و قهرمانی آن را نجات می‌دهد، یا داستان کشتی کشور ایران که در دریا مانده و کاندیدای خودی ناخدای آن تا رسیدن به مقصود است. این روایت‌های برآمده از استعاره بالا، برای این ساخته شده‌اند تا احساسات مخاطب در مورد خودی را به هیجان درآورده و اهداف اقناعی گفتمان انتخابات را برای انتخاب خودی محقق‌سازند. همان‌گونه که به خودی مشروعیت داده شده‌است، از طریق استعاره، اسطوره‌ای ظاهر می‌شود که از غیر خودی مشروعیت را سلب می‌کند. در نمونه زیر (از گروه ۲) همین قهرمان را با عنوان *ارباب وعده‌ها* نام برده‌است. استعاره **نامزد غیر خودی به مثابه ارباب وعده‌ها**، اسطوره‌ای متفاوت و روایتی دیگرگون از همان یک فرد است. در این جا واژه ارباب، بزرگی و عظمت را منتقل می‌کند اما غافلگیرانه با آوردن وعده‌ها، عظمت و شکوه را با نوعی طنز، به دروغین و توخالی بودن تبدیل می‌کند. ارباب وعده‌ها یعنی اوج تهی‌بودن و دروغ. فرآورده این نمایش اسطوره‌ای از رقیب، حس انزجار از آن در مخاطب است:

۱۹. تو دانی و ارباب وعده‌ها (n.n. 2017, p. 2).

همچنین، در عنوان *وعده‌های روحانی روی کفه ترازو*، ابتدا با جسمیت‌یافتگی **وعده به عنوان کالایی قابل توزین** از یک سو روبه‌رو هستیم. با این وجود، عبارت استعاری *ترازو*، تداعی‌کننده عدل و برابری و نیز سنجش است. این توصیف استعاری از عملکرد خودی محرک احساسی مثبت در خواننده نسبت به خودی است:

۲۰. رئیس جمهور بر وعده‌های در نیمه راه مانده خود پایبند است: وعده‌های روحانی روی کفه

ترازو (n.n. 2017, p. 2)

به واسطه جسمیت‌یافتگی وعده و نیز استعاره **ارزیابی به مثابه وزن کردن با ترازو**، یک فضای روایی تخیلی مثبت از یک شخصیت سیاسی در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد. شخصیتی که عملکردی روشن و قابل سنجش دارد و این حق را به دیگران می‌دهد تا وعده‌های وی را در کفه ترازو قرار دهند و وزن کنند. آشکار است که این داستان است نه واقعیت. هر چند هستند مخاطب‌هایی که به جنبه داستانی آن نمی‌اندیشند و تحت تأثیر آن، احساساتشان برانگیخته می‌شود. ارزیابی مثبت از خودی به واسطه این استعاره حاصل این مفهوم‌سازی است.

همچنین، کارکرد اسطوره‌سازی، با استعاره **کلید**، که از دوره انتخابات ریاست جمهوری

پیشین به جای مانده و در این جا تداوم یافته، در نمونه زیر تقویت می‌شود:

۲۱. روحانی این بار با یک دسته کلید آمده‌است (n.n. 2017, p. 10).

روشن است که استعاره **حل مشکلات به مثابه کلید**، وقتی در مورد کاندیدای خودی به کار می‌رود او را در یک روایت احساسی، و نه واقعی، در موقعیت ازبین‌برنده مشکلات بر می‌انگیزد. استعاره **کلید** موقعیتی تخیلی ایجاد می‌کند که در آن **مسائل و مشکلات کشور به مثابه درهای بسته** هستند. دسته کلیدی که این درها را باز می‌کند در دست نامزد خودی است. این اسطوره به خوبی محرک هیجان مخاطب و پذیرفتن نامزد خودی می‌شود. استعاره **نامزد خودی به مثابه کلیددار / یا بازکننده در**، و پیش از آن، **مشکلات به مثابه در بسته** بین یک اسطوره با حس مثبت و ایدئولوژی جریان سیاسی خودی میانجی‌گری کرده و در ذهن به هم ربط می‌دهد. در این صورت کاندیدای خودی و ایدئولوژی متناسب به وی ارزش‌گذاری ایدئولوژیکی مثبتی در ذهن مخاطب خواهند داشت.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در برخی نمونه‌های بالا (از نمونه‌های (۲) تا (۱۰)) دیده شد مفاهیمی که به حوزه اخلاق و مذهب تعلق دارند، به عنوان حوزه‌های مبدأ عمل کرده و ابعادی از حوزه سیاست از جمله ویژگی‌های خودی و رقیب را روشن می‌کنند. گروه (۱) از استعاره‌های زیر استفاده کرده‌اند: **دولت (خودی) به مثابه شخص پاک‌دست، غیر خودی به مثابه بالارونده از نردبان دروغ**، و **سیاست (غیر خودی) فردی است عرفی که لباس مقدس مذهب بر تن کرده‌است**. پاک‌دستی، دروغ و مقدس‌مآبی که اولی به خودی و دو تای دیگر به غیر خودی نسبت داده شده‌است، مفاهیم حوزه مذهب و اخلاق هستند که در خدمت مفهوم‌سازی سیاست به کار رفته‌اند و همگی زیرمجموعه استعاره **سیاست اخلاق است** قرار می‌گیرند. در اسطوره حاصل از این استعاره‌های اخلاقی، خودی فردی پاک‌دست و غیر خودی دروغ‌گو و مقدس‌مآب است. اسطوره حاصل به انگیزختن احساسی مطلوب از خودی و نامطلوب از رقیب منتهی می‌شود و با اهداف گفتمان رسانه برای مشروعیت‌بخشی به ایدئولوژی خودی و مشروعیت‌زدایی از رقیب هماهنگ است، چرا که ارزیابی مثبت از خودی و منفی از رقیب اهداف اقناعی گفتمان در جهت انتخاب خودی در انتخابات را فراهم می‌کند.

همین اتفاق در سرخط‌های گروه (۲) نیز رخ داده‌است **کناره‌گیری (خودی) از انتخابات، بصیرت است، خودی به مثابه قهرمان جهادی، دروغ (غیر خودی) به**

مثابه دشمن و خودی به مثابه جهادگر ضد دروغ، کناره‌گیری (خودی) از انتخابات به مثابه جهاد / پل زدن به عمق سنگرهای ایثار، رئیس دولت (غیر خودی) به مثابه فرعون، صداقت به مثابه جاده‌ای که غیر خودی از آن منحرف شده‌است و نامزد غیر خودی شاه‌سلطان حسین است. مشاهده می‌شود که در این جا نیز احساس خوشایند از خودی و انزجار از غیر خودی، فرآورده این سازوکار زبانی است. بلاغتی که منجر به مشروعیت‌دادن به ایدئولوژی خودی به عنوان ایدئولوژی افراد با بصیرت، جهادی، و قهرمان و مشروعیت‌زدایی از رقیب دروغگو و متفرعن می‌شود. این استعاره‌ها نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری ارزش‌های سیاسی هر دو جریان سیاسی دارد. این امر مؤید چارتریس-بلک (Chartris-Black, 2011, p. 28) است که بر اساس آن استعاره‌ها در بافت سیاسی اغلب برای اهداف ایدئولوژیکی به کار می‌روند، زیرا تداعی‌های احساسی ناخودآگاهی را فعال می‌کنند که با آن‌ها به اسطوره‌پردازی و گفتن داستان درست کمک می‌کنند.

در استعاره **دیوار** نیز اسطوره‌ای پدید می‌آید که طی آن، بدون هیچ پایبندی به واقعیت ملموس قابل نفی یا تأیید، گروهی بین زنان و مردان دیوار می‌کشند. این گروه رقبا و غیر خودی‌ها هستند. احساس ترس و انزجار از این عملکرد هیجانی است که نمی‌گذارد بسیاری از مخاطبان، به ویژه زنان، درستی و نادرستی این امر و حتی امکان‌پذیری آن را با واقعیت تطبیق دهند. پیامد این اسطوره، نفی ایدئولوژی رقیب و اقناع مخاطب در پذیرفتن کاندیدای خودی در انتخابات است، طوری که اگر خودی را انتخاب نکنند، دیوار کشان می‌آیند و در پیاده‌روها دیوارهایی بین زنان و مردان می‌کشند.

استعاره **قهرمان** از سوی گروه (۱) نیز در راستای مشروعیت‌بخشی به کاندیدا و به ایدئولوژی خودی است چرا که استعاره **کاندیدای خودی به مثابه قهرمان (آتش‌سوار، نجات‌گر، ناخدای کشتی)** بدون اینکه با واقعیت جهان خارج انطباقی داشته باشد، اسطوره‌ای را پی می‌ریزد که شخصیت اصلی آن کاندیدای خودی است با نقش‌های قهرمانانه نجات‌گر، آتش‌سوار و ناخدای کشتی در وسط دریامانده و این گونه بلاغت زبانی به کار گرفته می‌شود تا فضایی تخیلی را روایت کرده و خودی را به مثابه قهرمان نمایش دهد و با این ابزار بلاغی، اهداف ایدئولوژیکی سیاسی را محقق کند. استعاره ارباب وعده‌ها از سوی گروه (۲) در پی خنثی کردن این روایت قهرمانانه است.

هر چند استعاره‌های **ترازو و کلید** نیز که از سوی گروه (۱) ساخته شده، خودی را قابل سنجش و انتقاد و نیز حلال مشکلات نمایش می‌دهد. این بیان استعاری به گفتمان‌ساز امکان

می‌دهد تا مخاطب را از تحلیل عقلانی و شناختی در مورد کاندیدا و ایدئولوژی خودی دور ساخته و با برانگیختن حس غرور و اعتماد در وی، به باور قصه ساختگی وادارد. بنابراین، مشاهده می‌شود که استعاره، اسطوره، و ایدئولوژی، همان‌گونه که چارترس-بلک (Chartris-Black, 2005) پیش‌بینی می‌کند هر سه کارکردی اقناعی دارند. در نمونه‌های بالا از یک متن سیاسی انتخاباتی، استعاره زمینه‌ساز شکل‌گیری و ظهور اسطوره و نیز هدایت به سمت ایدئولوژی مورد نظر جریان سیاسی خود است. این فرایند بستری برای کنش سیاسی انتخاب نامزد مورد نظر جریان سیاسی را فراهم می‌کند. بنابراین، مقاله حاضر بر این باور است که می‌توان با بررسی استعاره‌های موجود در زبان سیاست، به نیات و اهداف پشت پرده آن‌ها دست یافت و به مخاطبان این آگاهی را داد که می‌توان با این ابزار به واقعیت معانی موجود در گفتمان سیاسی دست یافت و در هدایت کنش سیاسی هر فرد، آگاهی را جایگزین احساس نمود.

فهرست منابع

- بی‌نا (۱۳۹۶). «بین چپاول اقتصاد و حق مردم دیوار می‌کشیم». *قدس*. پنج‌شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۴.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «تو دانی و ارباب وعده‌ها». *کیهان*. سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۲.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «روحانی این بار با یک دسته کلید آمده‌است». *اعتماد*. سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱۰.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «امروز نیازمند جهاد ضد دروغ هستیم». *قدس*. پنج‌شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۴.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «این‌جا سرزمین پل هاست نه دیوارها». *اعتماد*. دوشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «آمد یکی آتش‌سوار بیرون جهید از این حصار/ تا بردمد خورشید نو شب را زخود بیرون کند: بی‌رو درباستی با آنان که رای نمی‌دهند!». *اعتماد*. چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱۶.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «آهای زنان رأی به دیوارکشان ندهید». *آفتاب یزد*. سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱۶.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «با نردبان دروغ نمی‌توان به پشت بام عدالت رسید». *جمهوری اسلامی*. یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۹۶. ص ۱.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «بصیرت مثال‌زدنی قالیباف». *وطن امروز*. چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۲.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «به روحانی رأی می‌دهیم تا کشتی وسط دریامانده را به مقصود برساند». *شرق*. چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱۳.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «پاک‌دستی مهمترین ویژگی دولت است». *جمهوری اسلامی*. دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۲.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «چرا شاه‌سلطان حسین‌ها دشمن مردم سالاری دینی هستند: قدرشناسی رأی مردم با شجاعت کارگزاران در مقابل دشمن». *جوان امروز*. شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۵.
- بی‌نا (۱۳۹۶). «دوباره جهادی/ قالیباف پلی به عمق سنگرهای ایتار دفاع مقدس زد». *جوان امروز*. سه‌شنبه ۲۶

اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱.

بی‌نا (۱۳۹۶). «دولت متفرعن تهدید ملی». *وطن/امروز*. سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱.

بی‌نا (۱۳۹۶). «روحانی از جاده صداقت خارج شده است». *جوان/امروز*. دوشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۵.

بی‌نا (۱۳۹۶). «روحانی کشور را از سیر قهقرايي نجات داد». *جمهوری اسلامی*. دوشنبه ۱۱ اردیبهشت

۱۳۹۶. ص ۲.

بی‌نا (۱۳۹۶). «رئیس جمهور بر وعده‌های در نیمه راه مانده خود پایبند است: وعده‌های روحانی روی کفه

ترازو». *اعتماد*. دوشنبه ۱ خرداد ۱۳۹۶. ص ۲

بی‌نا (۱۳۹۶). «لباس قدسی بر تن سیاست عرفی». *اعتماد*. دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۱.

بی‌نا (۱۳۹۶). «می‌خواهند بین عملکرد ۴ ساله و واقعیات دیوار بکشند صادقانه بگویند برنامه‌ای برای کشور

نداریم». *کیهان*. شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۲.

بی‌نا (۱۳۹۶). «نیاید، بین زن و مرد دیوار خواهند کشید». *اعتماد*. سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۶. ص ۲.

رضاپور، ابراهیم و فردوس آقاگل زاده (۱۳۹۱). «نقش استعاره در برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی ایدئولوژی در

روزنامه‌های داخلی». *زبان‌پژوهی*. سال ۴. شماره ۷. صص ۶۷-۹۴.

سلطانی، بهروز و فیروز فاضلی (۱۳۹۴). «الگوی اقناعی استعاره در گفتمان اجتماعی-سیاسی، تغییر، تلقین و

تثبیت نگرش‌های اجتماعی-سیاسی». *نقد ادبی*. سال ۸. شماره ۳۱. صص ۹۱-۱۱۴.

شهری، بهمن (۱۳۹۱). «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی». *نقد ادبی*. سال ۵. شماره ۱۹. صص ۵۹-۷۶.

کوچش، زلتن (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. ترجمه شیرین پورابراهیم. تهران: سمت.

مشیرزاده، حمیرا و فاطمه همویی (۱۳۹۱). «گفتمان سیاسی اروپایی بریتانیا تحلیلی استعاره‌ای». *تحقیقات*

سیاسی بین‌المللی. شماره ۱۲. صص ۱-۳۹.

References

- Al-Harrasi, A. N. K. (2001). *Metaphor in (Arabic-Into-English) translation with specific reference to metaphorical concepts and expressions in political discourse* (Doctoral dissertation). Aston University, Aston, United Kingdom.
- Beer, F. A. & C. Landtsheer. (2004). *Metaphorical world politics: rhetorics of democracy, war and globalization*. East Lansing, MI: Michigan State University Press.
- Blommaert, J. (2005). *Discourse: A critical introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Burkholder, T. R. & Henry, D. (2009). Criticism of metaphor. In J.A. Kuypers (Ed.), *Rhetorical criticism: Perspectives in action* (pp. 97-114). Lanham, MD: Lexington Books.
- Charteris-Black, J. (2005). *Politicians and rhetoric: The persuasive power of metaphor*. New York: Palgrave MacMillan.
- Charteris-Black, J. (2011). *Politicians and rhetoric: The persuasive power of metaphor*. New York: Palgrave MacMillan.
- Chilton, P. (2004). *Analysing political discourse: Theory and practice*. London:

- Routledge.
- Chilton, P., & Lakoff, G. (1995). Foreign policy by metaphor. In Christina Schaffner and Anita L. Wenden (Eds.), *Language and peace* (pp. 37-60. Aldershot: Dartmouth.
- Drulak, P. (2006). Motion, container and equilibrium: Metaphors in the discourse about European integration. *European Journal of International Relations*, 12 (4), 499-531.
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London & New York: Longman.
- Fowler, R. (1991). *Language in the news: Discourse and ideology in the press*. London: Routledge.
- Goatly, A. (2007). *Washing the brain: Metaphor and hidden ideology*. Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Knowles, M., & R. Moon (2005). *Introducing metaphor*. London and New York: Routledge.
- Kovecses, Z. (2010). *Metaphor: A practical introduction*. New York: Oxford University Press.
- Kovecses, Z. (2014) *A practical introduction on metaphor* (S. Pourebrahim, Trans.). Tehran: SAMT [In Persian].
- Lakoff, G. (1996). *Moral politics: What conservatives know that liberals don't*. Chicago and London: University of Chicago Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: Chicago University Press.
- Merelman, R. M. (1986). Revitalizing political socialization. In M. G. Hermann (Ed.), *Political Psychology* (pp. 279-319). San Francisco: Jossey-Bass.
- Milliken, J. (1999). The study of discourse in international relations: A critique of research and methods. *European Journal of International*, 5(2), 225-254.
- Mio, J. S. (1997). Metaphor and politics. *Metaphor and Symbol*, 12 (2), 113-33.
- Moshirzadeh, H., & Hamoei, F. (2012). Britain's European policy discourse: A metaphorical analysis. *International Political Research*, 4(12), 1-39. [In Persian].
- Musolff, A. (1995). Promising to end a war = language of peace? The rhetoric of allied news management in the Gulf War 1991. In C. Schaffner and A. L. Wenden (Eds.), *Language and peace* (pp. 93-110). Aldershot: Dartmouth.
- Musolff, A. (2004). *Metaphor and political discourse: Analogical reasoning in debate about Europe*. New York: Palgrave MacMillan.
- Musolff, A. (2012). The study of metaphor as part of critical discourse analysis. *Critical Discourse Studies*, 9 (3), 301-310.
- n. n. (2017). rectitude is the most important characteristic of government. *Islamic Republican*, 1 May 2017, 2 [In Persian].
- n.n. (2017) Rouhani has come this time with a bunch of keys. *Etemad*, 16 May 2017, 10 [In Persian].
- n.n. (2017) Rouhani saved the country from regression. *Islamic Republican*, 1 May 2017, 2 [In Persian].
- n.n. (2017) Sacred dress on the body of customary politics. *Etemad*, 8 May 2017, 1 [In Persian].
- n.n. (2017) The president is keeping his half-baked promises: spiritual promises on the scales, *Etemad*, 22 May 2017, 2 [In Persian].
- n.n. (2017) You know and the Lord of promises. *Kayhan*, 16 May 2017, 2 [In

- Persian].
- n.n. (2017). A firerider going out of this fence / to let the new sun take the night out on its own: you must be free with those who do not vote. *Etmad*, 10 May 2017, 16 [In Persian].
- n.n. (2017). Again crusade: Qalibaf built a bridge to the depth of the holy defense trenches, *Javaneemrooz*, 16 May 2017, 1 [In Persian].
- n.n. (2017). An exemplary insight of Ghalibaf. *Vatanemrooz*, 17 May 2017, 2 [In Persian].
- n.n. (2017). Do not come, they will build a wall between men and women. *Etemad*, 9 May 2017, 2 [In Persian].
- n.n. (2017). Here is the land of bridges, not walls. *Etemad*, 15 May 2017, 1 [In Persian].
- n.n. (2017). It is not possible to reach to justice roof by a ladder of lie. *Islamic Republican*, 9 April 2017, 1 [In Persian].
- n.n. (2017). Oh women do not vote for the building-walls. *Aftab Yazd*, 16 May 2017, 16 [In Persian].
- n.n. (2017). Rouhani is out of the way of honesty. *Javaneemrooz*, 15 May 2017, 5 [In Persian].
- n.n. (2017). Snobbish government of national threat. *Vatanemrooz*, 9 May 2017, 1 [In Persian].
- n.n. (2017). They want to draw a wall between 4 years of performance and the realities. Honestly, say that we do not have a plan for the country. *Kayhan*, 13 May 2017, 2 [In Persian].
- n.n. (2017). Today we need an anti-lie crusade. *Quds*, 11 May 2017, 4 [In Persian].
- n.n. (2017). We are building a wall between plundering the economy and the rights of the people. *Quds*, 11 May 2017, 4 [In Persian].
- n.n. (2017). We vote for Rouhani to take the ship in the middle of the sea. *Shargh*, 17 May 2017, 13 [In Persian].
- n.n. (2017). Why Shah Sultan Husseins are the enemy of religious democracy: Appreciation of the people's vote with the courage of agents against the enemy. *Javaneemrooz*, 20 May 2017, 5 [In Persian].
- Rezapour, E., Aghagolzadeh, F. (2012). The role of metaphor in glorification and marginalization of ideology in local newspapers. *Journal of Language Research*, 4 (7), 67-94. [In Persian].
- Schaffner, C. (1995). The "Balance" metaphor in relation to peace. In C. Schaffner and A. L. Wenden (Eds.), *Language and peace* (pp. 75-92). Aldershot: Dartmouth.
- Shahri B. (2012). Metaphor and ideology. *Literary Criticism Quarterly*. 5 (19), 121-150. [In Persian].
- Soltani, B., & Fazeli, F. (2015). The Persuasive model of metaphor in the socio-political discourse: Alteration, suggestion and consolidation of socio-political Perspectives. *Literary Criticism Quarterly*. 8 (31), 91-114. [In Persian].
- Van Dijk, T. A. (2002). Ideology: Political discourse and cognition. In P. A. Chilton & C. Schaffner (Eds.), *Politics as text and talk: Analytic approaches to political discourse* (pp. 203-237). John Benjamins: Amsterdam.

METAPHOR, MYTH, AND IDEOLOGY IN ELECTION HEADLINES OF IRAN NEWSPAPERS: AN ANALYSIS BASED ON CRITICAL METAPHOR THEORY OF CHARTRIS-BLACK (2005)

Shirin Pourebrahim¹

Received: 20/09/2020

Accepted: 21/10/ 2020

Article Type: Research

1. INTRODUCTION

Critical Metaphor Theory is an approach to the study of metaphors in order to identify the intentions and ideologies behind language use. Chartris-Black (2005) believes that metaphor, myth, and ideology have persuasive function in discourse, especially in political texts. The systematic use of metaphor is part of an ideology because metaphor mediates between myth and ideology and facilitates the persuasive objectives of political discourse. Metaphor is an important characteristic of persuasive discourse because it mediates between cognition and emotion to create a moral perspective on life. Hence, it is a central strategy for legitimization in political discourse. This research is devised to discover how conceptual metaphors in political texts prompt political myths and communicate ideologies via language used in Iran's Political Newspapers headlines. To do so, the Chartris-Black (2005) is utilized as the theoretical background of the research.

2. METHOD

Taking this approach (Chartris-Black 2005) into account, this article aims at the study of the role of conceptual metaphors in the creation of myth and ideology. The research objective is to explain the relationship between conceptual metaphor, myth and ideology in political discourse of election. The question is how the existing metaphors in newspapers election headlines can create political myth and ideology and legitimate the SELF and illegitimate the Other, and persuade the readers to elect the Self candidate. The research data were extracted from the election headlines of 12 political newspapers during a two-month period of 2017 presidential election in Iran. Having analysed 12 selected newspapers (belonging to the Conservatives and Reformists political trends in Iran) during two months advertisements of 2017 presidential election, this research found a number of conceptual metaphors like MORALITY, RELIGION, WALL, HERO, and KEY according to metaphor identification procedures of Pragglejaz Group (2007). Then, the research explores

¹ Associate Professor, Linguistics Department, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Payame Noor University, Tehran, Iran;
pourebrahimsh@pnu.ac.ir

how these conceptual metaphors create imaginative unreal narrations about the Self and the Other. It is hypothesized that the emergence of metaphors in language can evoke the audiences' feelings by narrating the myths instead of making them aware by telling the truth. In other words, metaphors can mediate myths and ideology and guarantee the favorite actions of discourse makers.

3. FINDINGS

The metaphorical expressions analyzed here represent a number of metaphors, including MORALITY, RELIGION, WALL, HERO, and KEY metaphors, all of them prompt a mythical unreal story about the SELF and the OTHER which cannot be verified. In other words, this research found that conceptual metaphors can create political myths for evaluating the SELF and the OTHER presidential candidates. As Chartris- Black (2005) predicts leaders employ ethical language as a basis for emotional invitation to share a perception of what is right and wrong. In the headlines evaluated here, mostly the quotations of politicians, they try to show the SELF ideology as the right one and the OTHER ideology as the wrong one through metaphors like POLITICA AS MORALITY/RELIGION and POLITICAL ACTIVITIES ARE MORAL/RELIGIOUS ACTIVITIES (like Jihad). WALL metaphor creates a myth about the gender discrimination. A myth that pave the way to legitimate the SELF (as its opponent) and the OTHER as its very proponent. In both types of political newspapers, HERO metaphor creates a space in which SELF is a a brave hero. By Using KEY metaphor, the discourse makers create a myth of a country with lots of problems and the SELF savior who opens the doors and solve the problems. In all these cases metaphor act as a linguistic or rhetorical tool for myth creation, then replace the real facts of election by the unreal story –like events to evoke the readers emotions instead of expressing knowledge and social awareness. The resulting myths evoke the discourse makers' favorite emotions in the readers, like making them interested in the Self and hatred from the Other, and eventually lead to the creation of the wished ideology of that medium. This is along with legitimating the Self and illegitimizing the Other and persuading the addressees to elect the Self ideology.

4. DISCUSSION AND CONCLUSION

This analysis illustrates that the emergence of cognitive metaphors in language can evoke the audiences' feelings by narrating the myths instead of making them aware through telling them the truth. In other words, metaphors can mediate myths and ideology and guarantee the favorite actions of discourse makers. Therefore, metaphor can be used in different ways at the service of legitimating the SELF and illegitimizing the OTHER as two competing ideologies. Critical Metaphor Analysis present a methodology for the analysis and interpretation of ideology and exhibits how legitimisation is performed linguistically.

Keywords: Critical Metaphor Theory; Myth; Ideology; The Self/The Other; Election

بررسی و دسته‌بندی صفت‌های مفعولی با رویکرد سرنمون رده‌شناختی^۱

میترا حسین‌قلیان^۲

محمد راسخ‌مهند^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

در پژوهش حاضر، برای تعریف و دسته‌بندی دقیق انواع صفت‌های مفعولی مشتق و مشتق مرکب، آن‌ها را در چارچوب نظری سرنمون رده‌شناختی که رویکردی همگانی به مقولات زبانی است، مورد بررسی قرار دادیم. در نظریه مورد اشاره، صفات سرنمون و بی‌نشان صفت‌هایی هستند که به طبقه معنایی «ویژگی» تعلق دارند و کنش گزاره‌ای توصیف را انجام می‌دهند. این دسته صفات، بر پایه نشانه‌گذاری ساختاری باید از لحاظ صورت ساده باشند و بدون افزودن وند یا حضور در ساخت پیچیده بیابند و صفت‌هایی که با یک وند اضافه یا ساخت پیچیده به کار روند، نشان‌دار می‌شوند. صفات مفعولی که در این پژوهش مورد بررسی قرار دادیم، به دلیل متعلق بودن به طبقات معنایی غیر از طبقه معنایی «ویژگی» نشان‌دار هستند و از جنبه ساختاری نیز به انواع صفت‌های مفعولی مشتق و مشتق مرکب گروه‌بندی می‌شوند. انواع صفت‌های مفعولی، رفتارهای مختلفی از جهت داشتن کارکرد صفتی، اسمی و یا هر دو از خود نشان می‌دهند. پس از گردآوری انواع

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.32883.1915

^۲ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا؛

Email: m.hoseingholian@ltr.basu.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استاد گروه زبان‌شناسی، هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا؛ rasekh@basu.ac.ir

صفت مفعولی و بررسی کاربرد آن‌ها در پیکره بی‌جن‌خان و جستجوگر گوگل، غیر سرنمون بودن صفت‌های مفعولی را بر اساس دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی یعنی معیار نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری، نشان داده و وضعیت و جایگاه آن‌ها را روی نقشه معنایی مشخص می‌کنیم. افزون بر این، روی نقشه معنایی، نمودارهای بالقوگی رفتاری انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق‌مرکب به طور جداگانه ترسیم و انواع دسته‌های صفات مفعولی در این نمودارها جای‌گذاری شدند.

واژه‌های کلیدی: صفت مفعولی، سرنمون رده‌شناختی، نشان‌داری، اجزای کلام، نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری.

۱. مقدمه

در زبان فارسی صفت مفعولی طی فرایند اشتقاق، از «بن ماضی + /-ه/ ساخته می‌شود مانند گرفته، برده، خورده، شسته. از راه ترکیب و اشتقاق، عنصری غیر فعلی (اسم، ضمیر مشترک، صفت، قید) در کنار صفت مفعولی مشتق «بن ماضی + /-ه/ می‌نشیند تا صفت یا اسم جدید بسازد مانند «سفر کرده، خودشیفته، حلال‌زاده، عقب‌مانده». نکته قابل‌بحث این جا است، واژه‌هایی که با نام صفت مفعولی در زبان فارسی ساخته شده‌اند، رفتار یکسانی ندارند و طبقه‌بندی‌های صرفی که برای دسته‌بندی آن‌ها شده‌است، نمی‌توانند این رفتارهای متفاوت را تبیین کنند. برای نمونه واژه‌های «کشته، نوشته، خودشیفته، فرزندمرده» که به عنوان صفت مفعولی مشتق و مشتق‌مرکب در فارسی ساخته شده‌اند، رفتار یکسانی ندارند. برخی از این نمونه‌ها ویژگی‌های رفتاری مقوله اسم را نشان می‌دهند؛ صورت جمع می‌پذیرند، با صفت اشاره به کار می‌روند و در ساخت اضافی نیز استفاده می‌شوند. ولی، از بین ویژگی‌های رفتاری مقوله صفت، نمی‌توانند به شکل تفضیلی و عالی درآیند و قید تأکیدی «بسیار» بپذیرند. این در حالی است که در ساخت صفت توصیفی به همراه واژه «شده» و ساخت صفت گزاره‌ای (مسند) کاربرد دارند؛ مانند «کشته و نوشته» که به صورت‌های «کشته‌ها/ این کشته‌ها/ کشته‌های میدان/ *کشته‌تر، کشته‌ترین/ *بسیار کشته/ سرباز کشته شده/ سرباز کشته شده‌است» به کار می‌رود. با این وجود، برخی دیگر از این نمونه‌ها می‌توانند ویژگی‌های رفتاری صفت و اسم را همزمان داشته باشند، مانند «خودشیفته» که به صورت «خودشیفته/ خودشیفته‌تر، خودشیفته‌ترین/ بسیار خودشیفته/ دختر خودشیفته/ این دختر خودشیفته است./ خودشیفته‌ها/ این خودشیفته‌ها/ خودشیفته کلاس» کاربرد دارد. همچنین، صفت‌های مفعولی مشتق در ساختمان فعل مجهول، نقلی، بعید و التزامی به کار می‌روند. بنابراین قرار دادن صفات مفعولی زبان فارسی در یک طبقه با مشکلاتی روبه‌رو است و برخی تفاوت‌ها را نشان

نمی‌دهد. برای توصیف و دسته‌بندی صفت‌های مفعولی باید رویکردی را در پیش بگیریم که بر یکسان بودن تمام اعضای یک مقوله تأکید داشته باشد. در همین راستا، برای تعریف و طبقه‌بندی دقیق‌تر انواع صفت مفعولی، رویکرد سرنمون رده‌شناختی^۱ کرافت (Croft, 2001) که رویکردی همگانی به مقولات زبانی است، در این پژوهش به کار گرفته شد.

در این پژوهش، نمونه‌هایی از انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب تعاریف و دسته‌بندی‌های دستورنویسان و زبان‌شناسان فارسی‌زبان از صفت مفعولی گردآوری شده و با توجه به دو معیار نشانه‌گذاری ساختاری^۲ و بالقوگی رفتاری^۳ مورد بررسی قرار گرفتند. تمام نمونه‌های گردآوری شده، با معیارهای رفتاری و صرفی صفت و اسم مورد ارزیابی قرار گرفتند. در نهایت، وضعیت و جایگاه صفت مفعولی، با توجه به دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی کرافت (نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری) در جدول عناصر زبانی کرافت و نقشه معنایی مشخص می‌شود. دسته‌بندی انواع صفت مفعولی مشتق و مشتق مرکب نیز با توجه به رفتارهای صفتی و اسمی که داشتند در نمودارهای بالقوگی رفتاری جای گرفتند.

۲. مرور پیشینه پژوهش‌ها

دستورنویسان زبان فارسی توصیف‌های نه‌چندان متفاوتی از صفت مفعولی ارائه داده‌اند. صفت مفعولی بر آن‌چه فعل بر او واقع شده باشد، دلالت می‌کند، مانند پوشیده، برده. یعنی آن‌چه پوشیدن و بردن بر او واقع شده باشد و علامت آن «ه»، پیش از کسره است که در آخر فعل گذشته درآید، چنان‌چه گوئیم «برده»، «خوانده»، که بر آخر ماضی «برد و خواند» (ه) افزوده‌ایم (Ghareeb et al., 1971, p.53). انوری و گیوی (Anvari & Givi, 2000) صفت مفعولی را صفتی می‌دانند که مفهوم مفعولی دارد؛ یعنی کار بر آن واقع می‌شود. صفت مفعولی را معمولاً با افزودن‌های بیان حرکت در آخر بن ماضی فعل می‌سازند: شنید + ه: شنیده، خواند + ه: خوانده، گرفت + ه: گرفته و نوشته، گفته، داده، آورده، برده، خورده، آشامیده و موارد مشابه. گاهی واژه «شده» را نیز به این ساخت می‌افزایند: خوانده شده، برده شده، دیده شده. اگر صفت مفعولی، با اسم یا صفت یا واژه‌ای دیگر ترکیب شود، گاهی «ه» از پایان آن می‌افتد، مانند دست‌پخت، پشم‌آلود، خاک‌اندود، آدمی‌زاد و موارد مشابه و گاهی نمی‌افتد، همچون آب‌دیده، آب‌رفته، آب‌داده، تاب‌داده، بوگرفته، خشک‌شده، دل‌داده، پسرخوانده، پس‌مانده، پیش‌رفته و موارد مشابه.

¹ typological prototype

² structural coding

³ behavioral potential

در مواردی هم افزون بر «ه»، «د» یا «ت» ی پیش از «ه» نیز می‌افتد: پشم‌آلو، خواب‌آلو، گوشت‌آلو، زجرکش، دست‌باف، پناه‌پرور، نازپرور. (Anvari & Givi, 2000, p.150). صفت مفعولی مرکب اعم از کامل و مرخم از جنبهٔ رابطهٔ نحوی و دستوری که دو جزء آن با هم دارند، گونه‌های مختلفی دارد که از آن جمله است: ۱. همراه اسم یا ضمیری که فاعل صفت است: حکیم‌فرموده، خودکرده، بادآورده. ۲. همراه اسم یا ضمیری که مفعول صفت است: ستم‌دیده، دل‌داده، زجرکشیده، رنج‌کشیده. ۳. همراه اسمی که متمم صفت است: خواب‌آلوده، گل‌اندود، پیش‌ساخته. ۴. همراه قید که صفت، مفهوم فاعلی دارد: دیرآمده، زودرسیده، عقب‌مانده. صفت مفعولی گاهی به صورت گروه وصفی می‌آید: دست‌ازجان‌شسته، از جان‌گذشته، از فرنگ‌برگشته، شیرپاک‌خورده، دردام‌افتاده، دل‌ودین‌باخته (همان، ۱۵۱).

طباطبایی (Tabatabai, 2016) نیز تعریف مشابهی از صفت مفعولی دارد و انواع صفات مفعولی را بیان می‌کند که در زیر به صورت خلاصه جمع‌بندی شده‌است. بخش چهارم یعنی بخش رده‌شناسی و تحلیل انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق‌مرکب در زبان فارسی به ترتیب بر مبنای همین شماره‌گذاری‌ها خواهد بود. مورد ۵ و ۶ مواردی هستند که انوری و گیوی (Anvari & Givi, 2000) در تقسیم‌بندی صفت مفعولی آورده‌اند.

۱. اسم + صفت مفعولی: صفت مفعولی مرکب

۱.۱. از فعل مرکب مشتق شده‌اند: تحصیل کرده

۱-۲ از فعل مرکب مشتق نشده‌اند: زهرآلوده

۱-۲-۱ سازه دوم از فعل گذرا مشتق شده: زبان بسته

۱-۲-۱-۱ اسم اول کنش پذیر است: سرکنده

۱-۲-۱-۲ اسم اول عامل کنش فعل است: سرمازده

۲-۲-۱ سازه دوم از فعل ناگذرا مشتق شده:

رنگ پریده: اسم اول نقش فاعل را دارد: رنگ پریده

۲. اسم + صفت مفعولی: اسم مرکب ← عمدتاً از ترکیب اسم و صفت مفعولی «زاده در معنی فرزند» و «خوانده» ساخته می‌شوند که در زیرساخت یک گروه نحوی است شامل مضاف و مضاف الیه: امیرزاده، پسر خوانده

۳. صفت + صفت مفعولی: صفت مفعولی مرکب

۱-۳ از عبارت فعلی یا افعال مرکب مشتق شده‌اند: پاک شده

۲-۳ میان جزء اول و جزء دوم رابطه قید و صفت برقرار است: حلال زاده

۴. ضمیر مشترک + صفت مفعولی: صفت مفعولی مرکب

۱-۴ ضمیر مشترک متمم صفت مفعولی است: خود شیفته

۲-۴ ضمیر مشترک مفعول جمله زیرساختی است: خودباخته

۳-۴ ضمیر مشترک هم‌زمان نقش فاعل و مفعول را ایفا می‌کند: خودساخته

۴-۴ ضمیر مشترک نقش فاعل را ایفا می‌کند: خودخواسته

۵. قید + صفت مفعولی: صفت مفعولی مشتق مرکب: عقب مانده

۶. صفات مفعولی به صورت گروه وصفی: از جان گذشته

شکل ۱: دسته‌بندی انواع صفت مفعولی

در پژوهش‌های انجام شده صفات مفعولی، دست‌نویسان به دلیل داشتن دیدگاه سنتی در بحث مقوله‌بندی، معیارهای رفتاری متفاوت صفات مفعولی را نادیده گرفته و دسته‌بندی دقیق و قطعی برای تمایز آن‌ها در چارچوب مشخصی ارائه نکرده‌اند؛ برای نمونه، واژه‌هایی با برخورداری از شرایط و ویژگی‌های صرفی مشخصی در مقوله مشخصی مثل صفت یا اسم قرار می‌گیرند. این در حالی است که در رویکرد سرنمون رده‌شناختی، انواع صفات مفعولی که از یک‌دستی برخوردار نیستند با توجه به دو معیار نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری بررسی می‌شوند و تفاوت‌های آن‌ها در نزدیک و دور بودن به صفت و اسم تبیین می‌گردد. در واقع دیدگاه مورد

نظر، دیدگاهی مرزبندی شده و قطعی به مقولات نیست، و به طبقه‌بندی طیفی و سرنمونی می‌پردازد.

۳. چارچوب نظری پژوهش

طبقه‌بندی یا مقوله‌بندی اجزای کلام از قدیمی‌ترین بحث‌ها در مبحث‌های زبان‌شناختی است. برخی نظریه‌ها مانند دیدگاه ارسطویی، مقولات را کاملاً جداگانه و دارای مرزهای قطعی و مشخص می‌پندارند. این دیدگاه، دیدگاه سنتی به طبقه‌بندی است. مقوله‌بندی در دیدگاه صورت‌گرا نیز تابع دیدگاه ارسطویی است و آن‌ها نیز مقولات زبانی را مفاهیمی مطلق و دارای مرز مشخص می‌دانند. هر چند فیلسوفی مانند لودویک ویتگنشتاین (Wittgenstein, 1958)، در بحث طبقه‌بندی از اصطلاح گنگ بودن بهره می‌گیرد. ویتگنشتاین در بحث جالب خود در مورد بازی، به این نتیجه می‌رسد که هیچ ویژگی یکسانی را نمی‌توان یافت که در تمام بازی‌ها مشترک باشد. با این وجود، ما قادر به درک طبقه‌ای به نام «بازی» هستیم. به باور وی، دسته‌بندی‌های گوناگون بر اساس شباهت‌های خانوادگی درک می‌شوند (Wittgenstein, 1958, p. 41). دیدگاه ویتگنشتاین درباره مقوله‌بندی سبب رسیدن به نظریه «سرنمون» در روان‌شناسی و علوم شناختی شد. زبان‌شناسان نقش‌گرا مانند گیون (Givon, 2001)، هاپر و تامسون (Hopper & Thompson, 1984)، کامری (Comrie, 1989) کرافت (Croft, 2000) و بسیاری دیگر، با بهره‌گیری از دیدگاه سرنمون، تحلیل خود را بر پیوستاری بودن مقوله‌های زبانی استوار کردند. کرافت (Croft, 1991) یکی از موزترین بحث‌ها را در مورد دیدگاه سرنمونی در مقولات واژگانی ارائه کرده است. وی برای داشتن نظریه‌ای همگانی در مورد اجزای کلام، ساختارهای لازم در رویکرد نقشی - رده‌شناختی را شامل سه نوع می‌داند: ارجاع، توصیف و اسناد. در واقع، به نظر وی زبان‌ها سه مقوله اصلی دارند، و آن سه مقوله برای انجام این سه عمل به کار می‌رود. سایر مقوله‌ها فرعی هستند. به این ترتیب ساخت‌هایی که ارجاع می‌دهند، توصیف می‌کنند یا اسناد می‌دهند، در واقع کنش‌های گزاره‌ای را نشانه‌گذاری می‌کنند و بر پایه این نظریه واژه‌هایی که می‌توانند جایگاه‌های ارجاع، توصیف و اسناد را پر کنند، قابل دسته‌بندی به طبقات معنایی هستند و سرنمون‌های رده‌شناختی ویژه‌ای در هر کدام از این نقش‌ها با نام‌های شیء^۱، ویژگی^۲ و کنش^۳ وجود دارد (Croft, 2001, p. 88). به بیان دیگر، هر یک از ساخت‌های کنش گزاره‌ای

¹ object

² property

³ action

ارجاع، توصیف و اسناد می‌تواند با طبقات معنایی شیء، ویژگی و کنش مرتبط شود و از یافته‌های به‌دست آمده از این ارتباط می‌توان به عنوان معیاری برای تشخیص اجزاء کلام بی‌نشان و سرنمون از اجزاء کلام نشان‌دار و غیر سرنمون بهره گرفت. کرافت با تلفیق طبقه‌بندی معنایی (شیء، ویژگی و کنش) و عناصر لازم در ساخت گزاره‌ای (ارجاع، توصیف و اسناد)؛ به سرنمون‌های رده‌شناختی دست می‌یابد. اما این سه طبقه معنایی را چگونه می‌توان تعریف کرد؟ کرافت (Croft, 1991) برای تعریف آن‌ها از چهار معیار معنایی ارتباط‌پذیری^۱، ایستایی^۲، گذرایی^۳ و درجه‌پذیری^۴ برای کنش‌های گزاره‌ای استفاده می‌کند و مشخصه‌های معنایی اجزاء کلام سرنمون را این‌گونه بیان می‌کند:

جدول ۱: مشخصه‌های معنایی اجزاء کلام سرنمون (Croft, 1991).

درجه‌پذیری	گذرایی	ایستایی	ارتباط‌پذیری	
درجه‌ناپذیر	دائمی	ایستا	غیرمرتبط	شیء
درجه‌پذیر	دائمی	ایستا	مرتبط	ویژگی
درجه‌ناپذیر	گذرا	فرآیند	مرتبط	کنش

کنش‌ها و ویژگی‌ها هر دو ارتباط‌پذیر هستند. برای نمونه، کنش «رفتن» حتماً با یک «رونده» ارتباط دارد و یا «چاق» ویژگی یک شخص است؛ اما خود اشیاء و اشخاص نیازمند مرتبط بودن نیستند، مانند «پسر». از سویی اشیاء و ویژگی‌ها دارای ثبات هستند و یک وضعیت ایستا را نشان می‌دهند، ولی کنش‌ها به فرایندهایی اشاره می‌کنند که قابلیت انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر دارند. به همین سبب، کنش‌ها گذرا هستند، ولی اشیاء و ویژگی‌ها پایدار هستند. در نهایت ویژگی‌ها درجه‌پذیر هستند اما اشیاء و کنش‌ها درجه‌پذیر نیستند. کرافت (Croft, 2001) سعی کرده‌است برای مقایسه طبقات واژگانی در زبان‌های مختلف، این ویژگی‌های معنایی را ثابت نگه دارد، تا معیاری مشخص برای مقایسه آن‌ها در اختیار داشته باشد. او (Croft, 2001, p.88) با تلفیق طبقه‌بندی معنایی (شیء، ویژگی و کنش) و عناصر لازم در ساخت گزاره‌ای (ارجاع، توصیف و اسناد) سرنمون‌های رده‌شناختی برای هر یک از اجزای کلام اصلی را در قالب جدولی برای زبان انگلیسی ارائه می‌دهد.

¹ relationality

² stativity

³ transitoriness

⁴ gradability

جدول ۲: ترکیبات نشان‌دار و بی‌نشان اجزای کلام (Croft, 2001)

اسناد	توصیف	ارجاع	
اسم‌های گزاره‌ای ^۴ ، فعل‌های ربطی	حالت اضافی (ملکی) ^۱ ، صفت‌سازی‌ها ^۲ ، گروه‌های حرف‌اضافه‌ای اسمی ^۳	اسم‌های بی‌نشان	شیء
صفات گزاره‌ای ^۵ ، فعل‌های ربطی	صفات بی‌نشان	اسم‌های مشتق از صفت ^۶	ویژگی
فعل‌های بی‌نشان	گروه وصفی ^۷ ، بندهای موصولی	اسم‌های کنشی ^۸ ، متمم‌ها ^۹ ، مصدر، اسم مصدر ^۹	کنش

بر مبنای این جدول، هر گاه زبانی بخواهد موردی نشان‌دار را نشان دهد، از رمز‌گذاری ساختاری استفاده می‌کند. برای نمونه واژه‌های «تهران» و «کتاب» اسم هستند و تا هنگامی که برای ارجاع به اشیا به کار می‌روند (یعنی در حالت بی‌نشان) نیاز به تکواژ اضافی ندارند ولی اگر این دو واژه برای توصیف اشیا استفاده شوند، باید تکواژ صفت‌ساز «-ی» را بیافزاییم تا بتوانیم توصیف کنیم؛ مانند «لهجۀ تهرانی» و «تلفظ کتابی». یا برای اسناد بر اشیا، لازم است با فعل ربطی بیاوریم؛ مانند «احمد تهرانی است» و «بهترین دوست کتاب است» (Rasekh-Mahand, 2017, p. 311). به عنوان نمونه دیگر، افعال وقتی برای اسناد اعمال (یعنی حالت بی‌نشان) به کار می‌روند، نشانه ساختاری خاصی ندارند؛ مانند «احمد رفت». اما اگر بخواهیم از آن برای توصیف عملی استفاده کنیم، باید به صورت بند موصولی به کارشان ببریم، مانند «درختی که افتاد»، که در آن بند موصولی «که افتاد»، اسم را توصیف می‌کند. اگر بخواهیم به عملی ارجاع دهیم، باید فعل را به صورت مصدر در بیاوریم، مانند «رفتن علی» یا «افتادن درخت». صفت‌های بی‌نشان صفت‌هایی هستند که به طبقه معنایی «ویژگی» تعلق دارند و کنش گزاره‌ای «توصیف» را انجام می‌دهند، مانند «بزرگ» در «پسر بزرگ علی آمد» که در این جا «بزرگ» به ویژگی «پسر» اشاره دارد و در عمل

¹ genitive

² adjectivizations

³ prepositional nominals

⁴ predicate nominals

⁵ de-adjectival nouns

⁶ predicate adjectives

⁷ action nominals

⁸ complements

⁹ gerunds

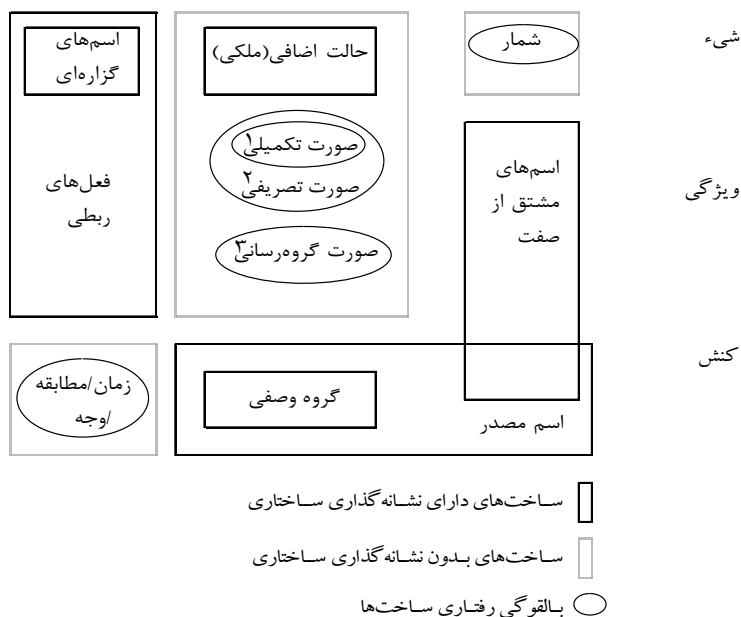
¹⁰ participles

گزاره‌ای نقش توصیف «احمد» را بر عهده دارد. این صفت از جنبه رمزگذاری ساختاری بی‌نشان است چون به تنهایی و بدون وند به کار می‌رود. صفتی که به ویژگی اشاره نداشته باشد نشان‌دار است. برای نمونه، صفتی که در جهان خارج به ویژگی اسناد کند باید با فعل ربطی به کار رود؛ مانند بند «علی عاقل است». یا اگر به چیزی ارجاع دهد، باید نشانه بگیرد مانند «خوبی» و «بزرگی» که اسم‌های مشتق از صفت هستند. یا کاربرد آن‌ها به صورت بند موصولی در جمله «بچه‌ای که بوسیدی برادرزاده من است»، یا صفت مفعولی، مانند «پخته»، دیگر مفهوم ویژگی را نمی‌رساند، بلکه نوعی عمل را نشان می‌دهد و از این رو وقتی به عنوان صفت به کار می‌روند باید نشان‌دار شوند و وند بگیرند یا با ساختی پیچیده مانند بند همراه شوند. از سوی دیگر اگر از اشیا برای توصیف استفاده شود، باید نشان‌دار شود. برای نمونه، در ترکیب «شکلات سنگی» صفت، اسم خود را در رابطه با شیء دیگری یعنی سنگ توصیف می‌کند و از این رو نشان‌دار است اما در ترکیب «آسمان زیبا» صفت موصوف خود را در پیوند با چیز دیگری توصیف نمی‌کند، بلکه فقط ویژگی آن را بیان می‌کند. بنابراین، هر زمان از وضعیت بی‌نشان مقولات اصلی دور می‌شویم، نیازمند استفاده از نشانه‌گذاری ساختاری هستیم (Rasekh-Mahand, 2017, p. 311-312).

معیار نشان‌داری رده‌شناختی دیگر برای تعیین مقوله بی‌نشان یا سرنمون، معیار رفتاری^۱ است. بر پایه این معیار، مقوله بی‌نشان باید ویژگی‌های تصریفی بیشتر یا مساوی با دیگر مقوله‌های هم‌نوع خود نشان دهد. در بعضی زبان‌ها صفت می‌تواند مطابقه را در شمار، جنس و حالت نشان دهد اما در فارسی صفت این موارد را نشان نمی‌دهد. هر چند می‌توان بر مبنای مدرج بودن، تفاوت بین صفت‌های فارسی را بررسی کرد و معیار رفتاری را به دست داد. بر پایه معیار درجه‌پذیری، صفات ساده می‌توانند مدرج باشند (مانند «بزرگ/بزرگ‌تر»، «بد/بدتر»، «پسر/پیرتر»). صفات فاعلی در مواردی که به وند «-ا» ختم شوند درجه‌پذیر هستند (مانند «کوشا/کوشاتر/کوشاترین»)، اما در بقیه موارد با اضافه شدن وندهای «-نده»، «گیرنده»، «-ان»، «لرزان»، «-ار»، «خریدار»، «-گر»، «دادگر»، «-کار»، «طلبکار» ساخته می‌شود، درجه‌پذیر نیستند و برای نمونه نمی‌توان گفت «گیرنده‌تر». در مورد صفات مفعولی به نظر می‌رسد درجه‌پذیر نیستند مانند «هوچ پخته‌تر»، «اموال دزدیده‌تر»، «آب آشامیده‌تر» (Rasekh-Mahand, 2017, p. 315).

کرافت (Croft, 2003)، نقشه معنایی ساخت‌های اجزای کلام در زبان انگلیسی را که دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی یعنی نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری را نشان می‌دهد، ارائه داده‌است:

¹ behavioral potential



شکل ۲: نقشه معنایی اجزای کلام زبان انگلیسی (Croft, 2003)

با توجه به این نقشه معنایی، چهار گوش‌های نقطه‌چین توزیع عناصر زبانی را در زبان انگلیسی نشان می‌دهد که برای ساخت‌های گزاره‌ای ارجاع، توصیف و اسناد نشانه‌گذاری ساختاری ندارند. یعنی ساده و بدون وند هستند. چهار گوش‌های تیره عناصر زبانی را نشان می‌دهند که برای ساخت‌های گزاره‌ای نشانه‌گذاری ساختاری دارند و با گرفتن وند نشان‌دار هستند. با توجه به این نقشه معنایی، ساخت‌های با ترکیب «ویژگی، توصیف» فقط ساخت‌های بی‌نشان در زبان انگلیسی نیستند. بلکه ساخت‌های «شیء، توصیف» نیز عناصر بی‌نشان هستند. از این رو، این ساخت‌ها همگی درون یک چهار گوش نقطه‌چین قرار می‌گیرند. بالقوگی رفتاری عناصر زبانی هم درون بیضی‌ها نشان داده شده‌اند. با توجه به این نقشه معنایی، عناصری که در زبان انگلیسی بالقوگی رفتاری از خود نشان می‌دهند به نقاطی محدود شده‌است که عناصر بی‌نشان و سرنمون هستند. بنابراین، طبق نظریه سرنمون رده‌شناختی عناصر زبانی سرنمون که به لحاظ معیار نشانه‌گذاری ساختاری ساده و بی‌نشان هستند، با توجه به بالقوگی رفتاری ویژگی‌های تصریفی بیشتری دارند. در بخش پسین، انواع صفت مفعولی مشتق و مشتق مرکب زبان فارسی با توجه به معیار

¹ suppletive forms; good/better/best

² inflectional forms; tall/taller/tallest

³ periphrastic forms; loquacious/ more loquacious/ most loquacious (Croft, 2003)

نشانه‌گذاری ساختاری و معیار بالقوگی رفتاری که در حمایت از سرنمون‌های رده‌شناختی کرافت استفاده می‌شود، بررسی خواهند شد. در نهایت جایگاه و وضعیت آن‌ها با توجه به این دو معیار، بر روی نقشه معنایی اجزای کلام مشخص می‌شود. همان‌گونه که در بخش مقدمه اشاره شد، بسیاری از انواع صفت‌های مفعولی علاوه بر کاربرد صفتی، ویژگی‌های صرفی مقوله اسم را نیز می‌گیرند یعنی می‌توانند به جای موصوف خود به کار روند. با این وجود، در این بخش با بررسی جداگانه انواع صفت مفعولی مشتق و مشتق مرکب در چارچوب نظری سرنمون رده‌شناختی، برآینم تا وضعیت آن‌ها را روی نقشه معنایی اجزای کلام با توجه به دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی مشخص کنیم. سپس دسته‌بندی انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب با توجه به اینکه کدام دسته‌ها کاربرد صفتی دارند یا اسمی و یا هر دو، که در واقع نشان‌دهنده بالقوگی رفتاری آن‌هاست، در نمودارهای بالقوگی رفتاری مشخص می‌شود.

۴. رده‌شناسی انواع صفت مفعولی در زبان فارسی

در چارچوب نظری کرافت، صفت سرنمون صفتی است که در عمل گزاره‌ای نقش توصیف را بر عهده دارد و به ویژگی اشاره دارد و نه بیانگر شیء است و نه بیانگر کنش. از دیدگاه ساخت‌واژی و رمزگذاری ساختاری نیز این صفات بی‌نشان هستند چون به تنهایی و بدون وند به کار می‌روند. بنابراین صفاتی مانند «خوب، بد، زشت، زیرک، لاغر، چاق، کوتاه، بلند، دراز، شجاع، گرم، سرد، نرم، نازک، دور، سبک، نو، صاف، تلخ، زبر، سمج، روشن، وسیع، خشک، قاطع، استوار و موارد مشابه» صفات سرنمون هستند؛ به بیان دیگر صفت سرنمون «شجاع» در عبارت «دختر شجاع» ویژگی دختر را از نظر ارزش و یا صفت «پیر» در عبارت «مادر پیر» ویژگی مادر را از نظر سن نشان می‌دهد و در عین حال اسم‌های قبل خود را توصیف می‌کنند.

تمام صفات مفعولی مشتق مانند «گرفته، داده، خورده، برده، آشامیده و موارد مشابه» از جنبه معنایی به عملی در جهان خارج اشاره دارند و از بن‌های ماضی «گرفت، داد، خورد، برد، آشامید و مواردی از این قبیل» که بیانگر کنش هستند، برای نقش توصیف‌کنندگی استفاده شده‌است. از این رو، از نظر ساختاری، با اضافه شدن پسوند «ه» به بن فعل ماضی ساخته می‌شوند و برخلاف صفات سرنمون فارسی، ساده و بدون وند نیستند و در واقع نشانه‌گذاری ساختاری دارند. صفات مفعولی مشتق مرکب نیز از جنبه طبقه معنایی در مورد عملی در جهان خارج است. برای نمونه، صفت مفعولی مشتق مرکب «ستم‌دیده» از عمل ستم دیدن که بیانگر کنش است و در مورد عملی در جهان خارج است، برای نقش توصیف کردن استفاده شده‌است. از این رو از طریق ترکیب و اشتقاق، عنصری غیر فعلی (اسم، ضمیر مشترک، صفت، قید) در کنار صفت مفعولی مشتق (بن

ماضی +ه) می‌نشیند تا صفت یا اسم جدید بسازد. صفات مفعولی مشتق مرکب نیز برخلاف صفات سرنمون فارسی، ساده و بدون وند نیستند. بنابراین طبق معیار نشانه‌گذاری ساختاری، صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب صفات غیر سرنمون هستند و مؤلفه‌های سرنمونی آنها «کنش، توصیف» است. اکنون به بررسی بالقوگی رفتاری آنها می‌پردازیم.

معیارهای رفتاری صفات سرنمون و بی‌نشان در زبان فارسی از این قرارند: می‌توانند به شکل تفضیلی و عالی در آیند. به این معنا که مدرج باشند (بزرگ/ بزرگ‌تر/ بزرگ‌ترین)، با تشدید‌گرها مانند «بسیار» توصیف شوند (بسیار بزرگ) و در دو نوع ساخت متفاوت توصیفی (اتاق بزرگ) و گزاره‌ای (اتاق بزرگ است) کاربرد دارند. از سویی اسم‌های بی‌نشان در فارسی می‌توانند با «ها» و «ان» جمع بسته شوند (مرد/ مردها/ مردان)، همراه با صفت اشاره بیابند (این مرد)، همراه با نقش‌نمای اضافه به کار روند (مرد همسایه). همچنین اسم می‌تواند در نقش‌های فاعلی، مفعولی، متمم حرف اضافه‌ای، مسند و منادا ظاهر شود (Karimi Doostan, 2007).

اکنون به بررسی نمونه‌های گردآوری شده با توجه به معیار بالقوگی رفتاری که از معیارهای سرنمون رده‌شناختی است، می‌پردازیم. از بین نمونه‌های ارائه شده هر گروه، بالقوگی رفتاری انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب بررسی شده است. یک نمونه از هر گروه با همه معیارهای رفتاری صفت و اسم ارزیابی شده است تا کاربرد صفتی و یا اسمی آن مشخص شود و سایر نمونه‌های آن گروه نیز همان رفتار را خواهند داشت و یکسان عمل می‌کنند. برای اطمینان از کاربرد صفتی یا اسمی نمونه‌ها، آنها را در پیکره بی‌جن خان (Bijankhan, 2007) و پیکره‌های متنوع جستجوگر گوگل^۱ نیز مورد سنجش قرار دادیم. با توجه به اینکه هر نوع صفت مفعولی ریزطبقه‌های گوناگونی دارد، دیگر صفات مفعولی در زبان فارسی که در داده‌های این پژوهش وجود ندارد، می‌تواند در یکی از این ریزطبقه‌ها جای بگیرد. در نهایت، جایگاه و وضعیت انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب در جدول اجزای کلام کرافت و نقشه‌های معنایی نمایش داده می‌شود. دسته‌بندی‌های جدید صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب نیز در نمودارهای بالقوگی رفتاری به طور جداگانه نمایش داده می‌شود.

۴. ۱. صفات مفعولی مشتق با ساخت بن ماضی + «-ه»

برخی از این صفات می‌توانند ویژگی‌های صرفی مقوله اسم، صفت و یا هر دو را بگیرند. همه صفات مفعولی مشتق می‌توانند در ساختمان فعل نیز به کار روند. صفات مفعولی مشتق چند نوع

¹ www.google.com

هستند:

۴.۱.۱. دسته اول همه ویژگی‌های صرفی مقوله صفت و اسم را می‌گیرند و یا در ساختمان فعل مجهول، ماضی بعید، التزامی و نقلی به کار می‌روند مانند: سوخته، پخته، شکسته. کاربرد این صفات مفعولی در پیکره بی‌جن خان به صورت صفت و یا فعل بوده است. با این حال در بافت گفتمان می‌توانیم جمله‌هایی در زبان فارسی داشته باشیم که این نوع صفات مفعولی مشتق به جای موصوف خود به کار روند و با ویژگی‌های صرفی اسم ظاهر شوند مانند:

۱. الف) معیارهای صفتی: سوخته / سوخته‌تر، سوخته‌ترین شهر / بسیار سوخته / شهر سوخته (Bijankhan, 2007) / این شهر سوخته است.

ب) معیارهای اسمی: سوخته‌ها / این سوخته‌ها (در بافت گفتمان) / سوخته‌های قابلمه رو جدا کنید.

پ) کاربرد فعلی: من مهره سوخته‌ام.

۴.۱.۲. دسته دوم از صفات مفعولی مشتق مانند «کشته، خوانده، نوشته، گفته، شنیده، داده، دیده و موارد مشابه» همه معیارهای رفتاری اسم را می‌گیرند. همان‌گونه که گفته شد در ساختمان فعل مجهول، ماضی بعید، التزامی و نقلی نیز به کار می‌روند. هر چند از میان ویژگی‌های صرفی صفات، فقط به صورت صفت توصیفی کاربرد دارند. مدرج نمی‌شوند و به صورت صفت گزاره‌ای نیز کاربرد ندارند. برای نمونه، صفت مفعولی «گفته» فقط به صورت صفت توصیفی کاربرد دارد «سخنان گفته را دوباره گفتم» در صورتی که به صورت صفت گزاره‌ای کاربرد ندارد «*این سخنان گفته است» و کاربرد صحیح این صفت مفعولی به صورت «این سخنان گفته شده است» است که در این جمله «گفته شده است» دیگر صفت گزاره‌ای (مسند) نیست بلکه فعل مجهول است. این نوع صفات مفعولی امروزه در حالت صفت توصیفی با واژه «شده» همراه می‌شوند. با این وجود، در اشعار قدیم فارسی نمونه‌های گوناگونی وجود دارد که در حالت صفت توصیفی بدون واژه «شده» کاربرد داشته است. بنابراین این نوع صفات مفعولی بدون «شده» در بافت‌های ادبی بیشتر کاربرد دارد مانند «سخن گفته دگر باز نیاید به دهن / اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد» «فرق شاهی و بندگی برخاست / چون قضای نوشته آمد پیش». در پیکره مورد بررسی نیز کاربرد اسمی داشتند، به صورت صفت توصیفی و یا در ساختمان فعل استفاده شده‌اند.

۲. الف) معیارهای صفتی: گفته / *گفته‌تر، گفته‌ترین / *بسیار گفته / سخنان گفته (شده) را دوباره گفتم / *این سخنان گفته است

ب) معیارهای اسمی: گفته‌ها/ این گفته‌ها/ به گفته‌های جناب فروتن (Bijankhan, 2007).
پ) کاربرد فعلی: من همیشه گفته‌ام که با دیدن یک فیلم ... (Bijankhan, 2007).

۴.۱.۳. دسته سوم از صفات مفعولی مشتق نیز در ساختمان فعل مجهول، ماضی بعید، التزامی و نقلی نیز به کار می‌روند که در پیکره مورد بررسی نیز با این کاربرد یافت شدند. همچنین این نوع صفات مفعولی مشتق امروزه در حالت صفت توصیفی به همراه (شده) استفاده می‌شوند. با این وجود، بدون «شده» نیز در فارسی قدیم کاربرد داشته‌است و بیشتر کاربرد ادبی دارد مانند «اول دل برده باز پس ده/ تا دست بدارمت ز فتراک». این دسته صفات مفعولی با معیارهای رفتاری و صرفی اسم کاربرد ندارند مانند «برده، رسانده، گرفته و مواردی از این قبیل». کاربرد این دسته در پیکره مورد بررسی نیز یا به صورت صفت توصیفی و یا در ساختمان فعلی بوده‌است.
۳. الف) معیارهای صفتی: برده/ *برده‌تر، برده‌ترین/ *بسیار برده/ جعبه برده (شده)/ *این جعبه برده است.

ب) معیارهای اسمی: *برده‌ها/ *این برده‌ها/ *برده‌های مردم
پ) کاربرد فعلی: به عنوان مکمل و متمم ۲۲ بهمن نام برده (Bijankhan, 2007).

۴.۲. صفات مفعولی مشتق مرکب

صفات مفعولی مشتق مرکب می‌توانند به صورت‌های زیر باشند که به دسته‌های ریزتری نیز گروه‌بندی می‌شوند.

۴.۲.۱. اسم + صفت مفعولی

۴.۲.۱.۱. اسم + صفت مفعولی که از فعل مرکب مشتق شده‌اند:
۴.۲.۱.۱.۱. برخی از صفات مفعولی با این ساخت که یک فعل مرکب در زیرساخت دارند، می‌توانند با همه معیارهای رفتاری اسم و صفت کاربرد داشته باشند. در پیکره مورد بررسی نیز هر دو کاربرد آن‌ها برای برخی از این صفات مفعولی وجود دارد. مانند: رنج‌دیده، ستم‌دیده، تحصیل کرده، نم‌کشیده، زنگ‌زده، سفر کرده، آموزش‌دیده
۴. الف) معیارهای صفتی: ستم‌دیده/ ستم‌دیده‌تر، ستم‌دیده‌ترین مادر/ بسیار ستم‌دیده/ مادر ستم‌دیده/ مادرم ستم‌دیده است.

ب) معیارهای اسمی: از ستم‌دیده‌ها در همه شرایط دفاع می‌کرد (Bijankhan, 2007) / این ستم‌دیده‌ها/ ستم‌دیده‌های دنیا

پ) معیارهای صفتی: رنج کشیده/ رنج کشیده‌تر، رنج کشیده‌ترین مردم/ مردم رنج کشیده
علاقه‌مندند با ... (Bijankhan, 2007)/ این افراد رنج کشیده هستند.

ت) معیارهای اسمی: رنج کشیده‌ها/ این رنج کشیده‌ها/ رنج کشیده‌های دنیا

۴.۲.۱.۱. برخی دیگر از صفات مفعولی با ساخت فعل مرکب در زیرساخت، می‌توانند با همه معیارهای صرفی اسم به کار روند، ولی از میان معیارهای صرفی صفت، تنها به صورت صفت توصیفی و گزاره‌ای کاربرد دارند و به صورت مدرج و یا همراه با تشدیدگرها کاربرد ندارند مانند: اخراج‌شده، قسم‌خورده، اجابت‌شده، اجراشده، ابلاغ‌شده، نجات‌یافته

۵. الف) معیارهای صفتی: اخراج‌شده/ *اخراج‌شده‌تر، اخراج‌شده‌ترین/ *بسیار اخراج‌شده/ کارمند اخراج‌شده/ او اخراج‌شده است.

ب) معیارهای اسمی: اخراج‌شدگان/ این اخراج‌شده‌ها/ اخراج‌شده‌های شرکت

۴.۲.۱.۲. اسم + صفت مفعولی که از فعل مرکب مشتق نشده‌اند و خود به طبقات ریزتری تقسیم می‌شوند:

۴.۲.۱.۱. صفات مفعولی که از فعل گذرا مشتق شده‌اند و خود شامل این زیربخش‌ها است: یکم- صفات مفعولی که فعل مرکب در زیر ساخت ندارند و سازه دوم از فعل گذرا مشتق شده و اسم اول کنش‌پذیر است، فقط به صورت صفت توصیفی و گزاره‌ای کاربرد دارند و معمولاً مدرج نیستند یا با تشدیدکننده همراه نمی‌شوند. افزون بر این‌ها می‌توانند جایگزین موصوف خود نیز بشوند و با معیارهای رفتاری اسم به کار روند مانند: لب‌شکافته، گوش‌بریده، پرکنده، سرکنده، زبان‌بسته، کمر‌بسته.

۶. الف) معیارهای صفتی: لب‌شکافته/ *لب‌شکافته‌تر، لب‌شکافته‌ترین/ *بسیار لب‌شکافته/ کودک لب‌شکافته/ کودک لب‌شکافته است.

ب) معیارهای اسمی: لب‌شکافته‌ها/ این لب‌شکافته‌ها/ لب‌شکافته‌های بیمارستان

دوم- اما برخی دیگر از صفات مفعولی این گروه می‌توانند همه معیارهای رفتاری صفت و اسم را داشته باشند که کاربرد صفتی آن نیز در پیکره مورد بررسی وجود داشت مانند: سرافکنده

۷. الف) معیارهای صفتی: سرافکنده/ سرافکنده‌تر از آنید که بتوانید... (Bijankhan, 2007)/ بسیار سرافکنده/ پدر سرافکنده/ پدرم سرافکنده شده است.

(ب) معیارهای اسمی: سرافکنده‌ها/ این سرافکنده‌ها/ سرافکنده‌های اجتماع

۲.۲.۱.۲.۴. صفات مفعولی که فعل مرکب در زیر ساخت ندارند و سازه دوم از فعل گذرا مشتق شده و اسم اول عامل کنش فعل است، همه معیارهای رفتاری صفت و اسم را می‌توانند داشته باشند که در پیکره نیز کاربرد صفتی آن‌ها وجود داشت مانند: سرمازده، غم‌فرونده، محنت‌زده، خجالت‌زده، آفتاب‌سوخته

۸ الف) معیارهای صفتی: آفتاب‌سوخته/ آفتاب‌سوخته‌تر، آفتاب‌سوخته‌ترین/ پیشنهادی/ بسیار آفتاب‌سوخته/ پیشنهادی آفتاب‌سوخته عمار خیس عرق شد (Bijankhan, 2007)/ عمار آفتاب‌سوخته است.

(ب) معیارهای اسمی: آفتاب‌سوخته‌ها/ این آفتاب‌سوخته‌ها/ آفتاب‌سوخته‌های بندر

۳.۲.۱.۲.۴. اما برخی از صفات مفعولی با این ساخت، تفقظ به صورت صفت توصیفی و گزاره‌ای کاربرد دارند اما می‌توانند با معیارهای رفتاری اسم به کار روند مانند: بادآورده، حکیم فرموده

۹ الف) معیارهای صفتی: بادآورده/ *بادآورده‌تر، بادآورده‌ترین/ *بسیار بادآورده/ ثروت بادآورده/ این ثروت بادآورده است.

(ب) معیارهای اسمی: بادآورده‌ها/ این بادآورده‌ها/ بادآورده‌های زندگی

۳.۱.۲.۴. برخی از صفات مفعولی که فعل مرکب در زیر ساخت ندارند، سازه دوم از فعل ناگذرا مشتق شده است و اسم اول نقش فاعل را دارد، می‌توانند همه معیارهای رفتاری صفت و اسم را داشته باشند. در پیکره مورد بررسی کاربرد صفتی داشتند. با این وجود، این صفات مفعولی در بافت گفتمان می‌توانند به جای موصوف خود بیایند و معیارهای رفتاری اسم را داشته باشند مانند: رنگ‌پریده، دل‌شیفته، زهرآلوده، دل‌سوخته، غم‌آلوده، زهواردرفته

۱۰ الف) معیارهای صفتی: زهرآلوده/ زهرآلوده‌تر، زهرآلوده‌ترین/ تیغ/ بسیار زهرآلوده/ علی به تیغ زهرآلود حماقت و تعصب به شهادت رسید (Bijankhan, 2007)/ این تیغ زهرآلوده است.

(ب) معیارهای اسمی: زهرآلوده‌های کیسه / این زهرآلوده‌ها رو جدا کن./ زهرآلوده‌های

کیسه

۴.۱.۲.۴. برخی دیگر از صفات مفعولی این گروه از بین معیارهای رفتاری صفت مدرج

نمی‌شوند و با تشدیدکننده‌ها کاربرد ندارند اما می‌توانند با معیارهای رفتاری اسم به کار روند مانند: فرزند مرده، اجل رسیده

۱۱. الف) معیارهای صفتی: فرزندمرده / *فرزندمرده‌تر / *بسیار فرزندمرده / مادر فرزندمرده / این مادر فرزند مرده است.

ب) معیارهای اسمی: فرزندمرده‌ها / این فرزندمرده‌ها / فرزندمرده‌های لیست

۲. اسم + صفت مفعولی: اسم مشتق مرکب

این اسم‌های مرکب که از ترکیب اسم و صفت مفعولی «زاده و خوانده» ساخته می‌شوند، اسم‌های مرکبی می‌سازند که فقط معیارهای رفتاری اسم را دارند مانند: خواهرزاده، عموزاده، شاهزاده، امام‌زاده، مادرخوانده، دخترخوانده. این واژه‌ها فقط به صورت صفت گزاره ای کاربرد دارند. در پیکره مورد بررسی نیز کاربرد اسمی داشتند.

۱۲. الف) معیارهای صفتی: شاهزاده / *شاهزاده‌تر، شاهزاده‌ترین / *بسیار شاهزاده / *مرد شاهزاده / این مرد شاهزاده است.

ب) معیارهای اسمی: شاهزادگان قاجاری (Bijankhan, 2007) / این شاهزاده‌ها / شاهزاده

قصه

۳. صفت + صفت مفعولی: صفات مفعولی مشتق مرکب

۳.۱. این دسته از صفات مفعولی که از صفت و یک فعل بسیط ساخته شده‌اند، فقط کاربرد توصیفی و گزاره‌ای دارند. با این وجود، می‌توانند به جای موصوف خود و با معیارهای رفتاری اسم به کار روند مانند: مطرح‌شده، پاک‌شده، گران‌شده، پنهان‌کرده، خاموش‌شده

۱۳. الف) معیارهای صفتی: مطرح‌شده / *مطرح‌شده‌تر، مطرح‌شده‌ترین / *بسیار مطرح‌شده / نکات مطرح‌شده (Bijankhan, 2007) / این موضوع مطرح‌شده است.

ب) معیارهای اسمی: مطرح‌شده‌ها کدام‌اند؟ / این مطرح‌شده‌ها / مطرح‌شده‌های لیست

۳.۲. ۱. صفات مفعولی که در زیرساخت آن‌ها فعل مرکب یا عبارت فعلی وجود ندارد و بین جزء اول و جزء دوم رابطه قید و صفت برقرار است، همه معیارهای رفتاری اسمی را می‌پذیرند اما فقط به صورت صفت توصیفی و گزاره‌ای استفاده می‌شوند مانند: نوش‌کفته، نورسیده، بزرگ‌زاده، پاک‌زاده

۱۴. الف) معیارهای صفتی: نورسیده / *نورسیده‌تر، نورسیده‌ترین / *بسیار نورسیده / قدم نورسیده / کودک نورسیده است.

(ب) معیارهای اسمی: نورسیده‌ها/ این نورسیده‌ها/ نورسیده‌های فامیل

۲.۲.۳. نمونه دیگری با این ساخت می‌توان یافت که هم کاربرد صفتی دارند و هم کاربرد اسمی مانند: حرام‌زاده، حلال‌زاده، سیاه‌سوخته.

۱۵. الف) معیارهای صفتی: حرام‌زاده/ حرام‌زاده‌تر، حرام‌زاده‌ترین آدم/ بسیار حرام‌زاده/ آدم حرام‌زاده/ این آدم حرام‌زاده است.

(ب) معیارهای اسمی: حرام‌زاده‌ها/ این حرام‌زاده/ حرام‌زاده‌های محله

۴. ضمیر مشترک + صفت مفعولی: صفات مفعولی مشتق مرکب

۱.۴.۱ و ۲.۴.۳. این صفات مفعولی که از ترکیب ضمیر مشترک «خود» و صفت مفعولی ساخته می‌شوند، و ضمیر مشترک به ترتیب نقش متممی، مفعولی، فاعلی و مفعولی داشته باشند، می‌توانند همه معیارهای رفتاری صفتی و اسمی را داشته باشند مانند: خودشیفته، خودباخته، خودساخته

۱۶. الف) معیارهای صفتی: خودشیفته/ خودشیفته‌تر، خودشیفته‌ترین عروس/ بسیار خودشیفته/ عروس خودشیفته/ عروس خودشیفته است.

(ب) معیارهای اسمی: خودشیفته‌ها/ این خودشیفته‌ها/ خودشیفته‌های فامیل

۱.۴.۱. برخی صفات مفعولی که ضمیر مشترک نقش فاعل را دارند، فقط به صورت صفت توصیفی و صفت گزاره‌ای کاربرد دارند اما همه معیارهای رفتاری اسم را می‌توانند داشته باشند مانند: خودکرده، خودخواسته

۱۷. الف) معیارهای صفتی: خودکرده/ *خودکرده‌تر، خودکرده‌ترین/ *بسیار خودکرده/ اشتباه خودکرده/ اشتباهی خودکرده است.

(ب) معیارهای اسمی: خودکرده‌ها/ این خودکرده‌ها/ خودکرده‌های زندگی

۲.۴.۲. اما برخی دیگر از صفات مفعولی مشتق مرکب با چنین ساختی می‌توانند با همه معیارهای رفتاری صفت و اسم کاربرد داشته باشند مانند: خودآموخته

۱۸. الف) معیارهای صفتی: خودآموخته/ خودآموخته‌تر، خودآموخته‌ترین هنرمند/ بسیار خودآموخته/ هنرمند خودآموخته/ این هنرمند خودآموخته است.

(ب) معیارهای اسمی: خودآموخته‌ها/ این خودآموخته‌ها/ خودآموخته موسسه

۵. قید + صفت مفعولی: صفات مفعولی مشتق مرکب

این نوع صفات مفعولی می‌توانند همه معیارهای رفتاری اسم و صفت را داشته باشند مانند:

عقب‌مانده، دیرآمده، زودرسیده، عقب‌افتاده

۱۹. الف) معیارهای صفتی: عقب‌مانده / عقب‌مانده‌تر، عقب‌مانده‌ترین کشور / بسیار عقب‌مانده / کشورهای عقب‌مانده / کشورهای اروپایی عقب‌مانده بودند (ب.ج.ن).
- ب) معیارهای اسمی: عقب‌مانده‌ها / این عقب‌مانده‌ها / عقب‌مانده‌های کلاس

۶. صفات مفعولی به صورت گروه وصفی

۶.۱. صفات مفعولی که به صورت گروه وصفی می‌آیند، نیز می‌توانند معیارهای رفتاری اسم و صفت را داشته باشند مانند: شیرپاک خورده، دردام افتاده، دل و دین باخته، تازه به دوران رسیده، از جان گذشته

۲۰. الف) معیارهای صفتی: شیرپاک خورده / شیرپاک خورده‌تر، شیرپاک خورده‌ترین کارگر / بسیار شیرپاک خورده / کارگر شیرپاک خورده / این کارگر شیرپاک خورده است.

ب) معیارهای اسمی: شیرپاک خورده‌ها / این شیرپاک خورده‌ها / شیرپاک خورده‌های

مملکت

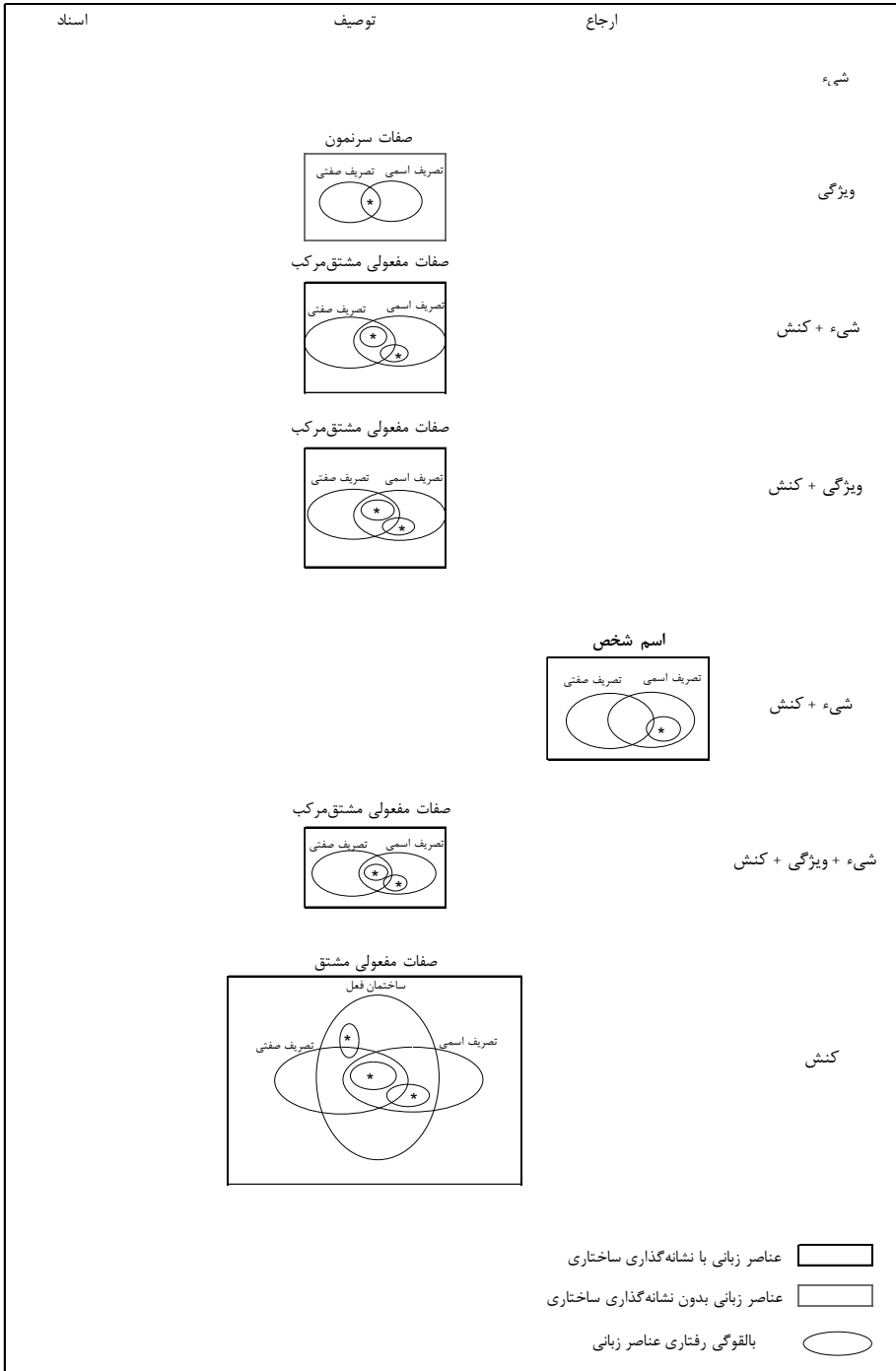
۶.۲. از بین صفات مفعولی که به صورت گروه وصفی می‌آیند، برخی فقط به صورت صفت توصیفی و گزاره‌ای کاربرد دارند اما با همه معیارهای رفتاری اسم به کار می‌روند مانند: از فرنگ برگشته، در دام افتاده

۲۱. الف) معیارهای صفتی: *از فرنگ برگشته‌تر / از فرنگ برگشته‌ترین / *بسیار از فرنگ برگشته / وزیر از فرنگ برگشته / وزیر از فرنگ برگشته است.

ب) معیارهای اسمی: از فرنگ برگشته‌ها / این از فرنگ برگشته‌ها / از فرنگ برگشته‌های فامیل

۷. تحلیل داده‌ها

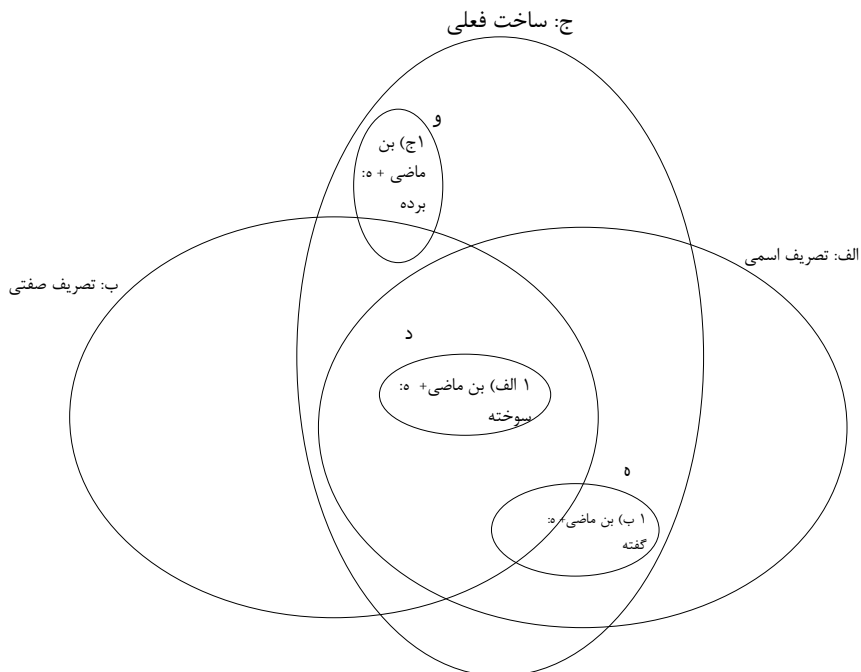
بر مبنای مشاهدات بالا و بررسی معیار بالقوگی رفتاری صفات مفعولی در زبان فارسی، می‌توان در نقشه معنایی زیر وضعیت صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب را با توجه به دو معیار نشان‌داری سرنمون رده‌شناختی نشان داد. نقشه معنایی ابزاری برای صورت‌بندی الگوهای چندمعنایی در سطح زبان‌هاست (Rasekh Mahand, 2015; Haspelmath, 2003). این الگوهای چندمعنایی معمولاً در تکواژهای دستوری به کار می‌روند.



شکل ۲: نقشه معنایی اجزای کلام زبان فارسی (بر پایه شکل ۲، نقشه معنایی اجزای کلام زبان انگلیسی، Croft, 2003)

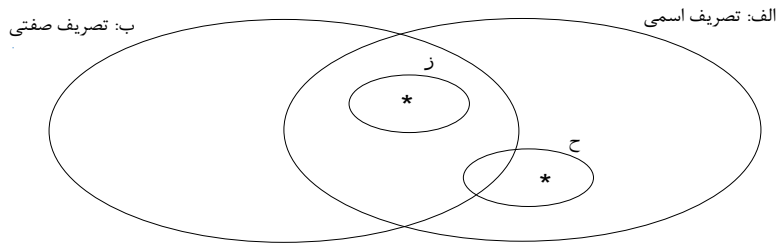
با توجه به این نقشه معنایی، صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب، از ترکیب طبقات معنایی گوناگونی برای داشتن کارکرد توصیفی ساخته می‌شوند. صفت مفعولی مشتق «خورده» را در نظر بگیریم. این صفت مفعولی، از جنبه معنایی به عملی در جهان خارج اشاره دارد یعنی عمل خوردن. و از بن ماضی «خورد» که بیانگر کنش است، برای نقش توصیف کنندگی استفاده شده است. بنابراین نشان‌دار شده است. با توجه به اینکه صفات مفعولی مشتق، برای ایفای عمل گزاره‌ای توصیف وند گرفته‌اند و نشان‌دار شده‌اند، درون چهارگوش با خطوط تیره در جایگاه ترکیبی «کنش، توصیف» قرار می‌گیرند. با این وجود، با توجه به این نقشه معنایی، صفات مفعولی جایگاه‌های بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. در ساخت صفت مفعولی مشتق مرکبی مانند «ستم‌دیده»، یک اسم (ستم) و بن فعل (دید) وجود دارد. با ترکیب این دو پایه واژگانی از طبقات شیء و کنش، برای نقش توصیف کردن استفاده شده است. این دسته صفات مفعولی مشتق مرکب در جایگاه ترکیبی «شیء+کنش، توصیف» قرار می‌گیرند. دسته دیگری از صفات مفعولی مشتق مرکب مانند «پاک‌زاده»، از یک ویژگی (پاک) و یک بن فعلی (زاد) برای داشتن کنش گزاره‌ای توصیف ساخته شده‌اند. جایگاه این دسته صفات مفعولی «ویژگی+کنش، توصیف» در نظر گرفته شده است. صفات مفعولی که به صورت گروه وصفی در زبان فارسی وجود دارند مانند «شیرپاک خورده»، در جایگاه «شیء+ویژگی+کنش» قرار گرفته‌اند چرا که این صفات مفعولی از ترکیب اسم‌ها، صفت‌ها و بن‌های فعلی به دست می‌آیند.

با توجه به نمونه‌های ارائه شده برای صفات مفعولی، برخی واژه‌ها با ساخت اسم+صفت مفعولی مانند «خواهرزاده و مادرخوانده» وجود دارند که کارکرد توصیفی ندارند و در واقع به یک شخص ارجاع می‌دهند. این دسته واژه‌ها، که با همه ویژگی‌های صرفی اسم به کار می‌روند، با نام «اسم شخص» در جایگاه «شیء+کنش، ارجاع» قرار می‌گیرند. معیارهای بالقوگی رفتاری صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب که جایگاهشان روی نقشه معنایی مشخص شده، به طور جداگانه در زیر آورده شده و انواع صفات مفعولی درون آن‌ها دسته‌بندی شده است:



شکل ۴: بالتوگی رفتاری صفات مفعولی مشتق در جایگاه «کنش، توصیف»

بر پایه شکل (۴)، بیضی «الف» مربوط به صفات مفعولی‌ای است که، می‌توانند با همه ویژگی‌های رفتاری مقوله اسم به کار روند. صفاتی که درون بیضی «ب» قرار دارند، با داشتن معیارهای رفتاری مقوله صفت، فقط به صورت صفت کاربرد دارند. صفات مفعولی درون بیضی «ج» در ساختمان فعل استفاده می‌شوند و بیضی‌های «د»، «ه» و «و» درون آن قرار دارند. صفات مفعولی که درون بیضی «د» جای گرفته‌اند، صفاتی هستند که می‌توانند معیارهای رفتاری هر دو مقوله صفت و اسم را داشته باشند مانند «سوخته». صفات مفعولی که درون بیضی «ه» قرار دارند، صفاتی هستند که علاوه بر اینکه در ساختمان فعل می‌توانند استفاده بشوند، می‌توانند با معیارهای رفتاری اسم کاربرد داشته باشند. هر چند این صفت‌ها فقط به صورت صفت توصیفی کاربرد دارند مانند «گفته». بنابراین فقط بخش کوچکی از آن درون بیضی‌ای قرار دارد که متعلق به مقوله صفت است. صفات مفعولی درون بیضی «و» صفات مفعولی‌ای هستند که در ساختمان فعل به کار می‌روند ولی از میان معیارهای صرفی صفت، فقط به صورت صفت توصیفی کاربرد دارند و با معیارهای اسمی هم کاربرد ندارند مانند «برده». از این رو، فقط بخش کوچکی از این بیضی به سمت بیضی‌ای که متعلق به مقوله صفت است، کشیده شده‌است. با توجه به این نقشه معنایی، تمام صفات مفعولی مشتق در ساختمان فعل به کار می‌روند.



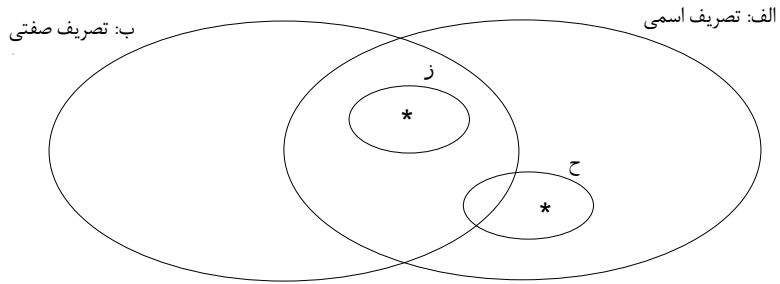
صفات مفعولی درون بیضی «ز»

- ۱-۱ الف) اسم + صفت مفعولی (فعل مرکب در زیر ساخت): ستم‌دیده
- ۱-۲-۱ الف) اسم (کنش‌پذیر) + صفت مفعولی (فعل گذرا): لب‌شکافته
- ۱-۲-۲ الف) اسم (عامل کنش) + صفت مفعولی (مشتق از فعل گذرا): بادآورده
- ۲-۲-۱ الف) اسم (نقش فاعلی) + صفت مفعولی (مشتق از فعل ناگذرا): رنک‌پریده
- ۴-۱ الف) ضمیر انعکاسی (متممی) + صفت مفعولی: خودشیفته
- ۴-۲ الف) ضمیر انعکاسی (مفعولی) + صفت مفعولی: خودباخته
- ۴-۳ الف) ضمیر انعکاسی (فاعلی و مفعولی) + صفت مفعولی: خودساخته
- ۴-۴ الف) ضمیر انعکاسی (فاعلی) + صفت مفعولی: خودآموخته

صفات مفعولی درون بیضی «ح»

- ۱-۱ ب) اسم + صفت مفعولی (فعل مرکب در زیر ساخت): قسم‌خورده
- ۱-۲-۱ الف) اسم (کنش‌پذیر) + صفت مفعولی (فعل گذرا): لب‌شکافته
- ۱-۲-۲ ب) اسم (عامل کنش) + صفت مفعولی (مشتق از فعل گذرا): بادآورده
- ۲-۲-۱ ب) اسم + صفت مفعولی (مشتق از فعل ناگذرا): اجل‌رسیده
- ۴-۴ الف) ضمیر انعکاسی (فاعلی) + صفت مفعولی: خودکرده

شکل ۵: بالقوگی رفتاری صفات مفعولی مشتق مرکب در جایگاه «شیء + کنش، توصیف»



صفات مفعولی درون بیضی «ز»

صفات مفعولی درون بیضی «ح»

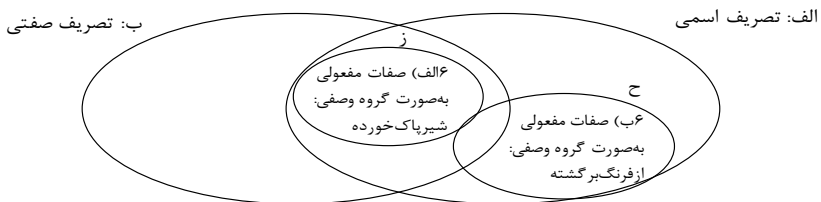
۳-۲ (ب) صفت + صفت مفعولی (رابطه قید و صفت بین جزء اول و دوم): حرام‌زاده

۳-۱ (الف) صفت + صفت مفعولی (فعل بسیط): پنهان‌کرده

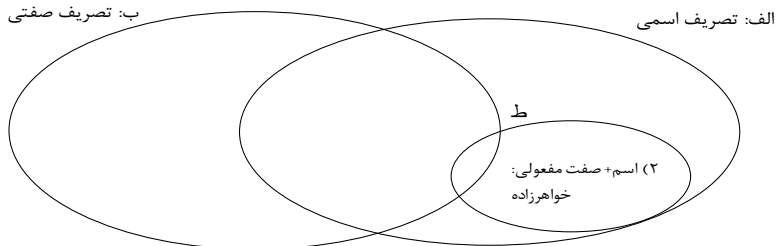
۵) قید + صفت مفعولی: عقب‌افتاده

۳-۲ (الف) صفت + صفت مفعولی (رابطه قید و صفت بین جزء اول و دوم): نوش‌گفته

شکل ۶: بالقوگی رفتاری صفات مفعولی مشتق‌مرکب در جایگاه «ویژگی + کنش، توصیف»



شکل ۷: بالقوگی رفتاری صفات مفعولی مشتق‌مرکب در جایگاه «شیء + ویژگی + کنش، توصیف»



شکل ۸: بالقوگی رفتاری صفات مفعولی مشتق‌مرکب در جایگاه «شیء + کنش، ارجاع»

بر پایه شکل‌های (۴)، (۵)، (۶)، (۷) و (۸)، بیضی «الف» برای صفات مفعولی مشتق مرکبی است که می‌توانند معیارهای رفتاری مقوله اسم را داشته باشند. بیضی «ب» متعلق به صفاتی مفعولی مشتق مرکبی است که با داشتن همه معیارهای رفتاری صفت، فقط کاربرد صفتی دارند. صفات مفعولی که درون بیضی «ز» جای گرفته‌اند، صفاتی هستند که می‌توانند معیارهای رفتاری هر دو مقوله صفت و اسم را داشته باشند. صفات مفعولی که درون بیضی «ح» قرار دارند، صفاتی هستند که همه معیارهای رفتاری مقوله اسم را دارند ولی از بین معیارهای رفتاری مقوله صفت، فقط به صورت صفت توصیفی و صفت گزاره‌ای کاربرد دارند. صفات مفعولی درون بیضی «ط» صفات مفعولی هستند که فقط به صورت صفت گزاره‌ای کاربرد دارند اما می‌توانند با همه معیارهای صرفی اسم به کار روند. بنابراین تنها بخش کوچکی از این بیضی درون بیضی‌ای قرار دارد که متعلق به مقوله صفت است و بخش بیشتر آن درون بیضی‌ای است که به مقوله اسم متعلق است.

پس از بررسی صفات مفعولی طبق دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی، مشخص شد که این نوع صفات غیر سرنمون فارسی مطابق با معیارهای نشان‌داری رده‌شناختی بوده‌است. بر پایه معیار نشانه‌گذاری ساختاری، صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب، برخلاف صفات سرنمون و بی‌نشان زبان فارسی همگی با داشتن پسوند /-ه/ نشان‌دار بودند. غیر سرنمون بودن آن‌ها روی نقشه معنایی (شکل ۲) با خطوط تیره مشخص شده‌است. با بررسی معیار بالقوگی رفتاری صفات مفعولی دیدیم که برخی از صفات مفعولی مشتق، هم با معیارهای رفتاری صفت و هم با معیارهای رفتاری اسم کاربرد داشتند مانند صفت مفعولی مشتق «سوخته» و صفت مفعولی مشتق مرکب «حرام‌زاده»؛ برخی دیگر فقط در دو ساخت صفت توصیفی و صفت گزاره‌ای و با معیارهای رفتاری اسم کاربرد داشتند، مانند صفت مفعولی مشتق مرکب «لب‌شکافته». بنابراین معیارهای تصریفی این دسته‌ها، برابر یا کمتر از معیارهای تصریفی صفات بی‌نشان و سرنمون فارسی هستند. از این رو صفات‌های مفعولی با پیروی از دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی (نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری)، صفات غیر سرنمون خواهند بود.

ساخت اسم + صفت مفعولی مشتق «زاده و خوانده» مانند «خواهرزاده، مادرخوانده» به شخص ارجاع می‌دهند. این دسته واژه‌ها همه معیارهای رفتاری اسم را دارند اما از میان معیارهای رفتاری صفت، فقط به صورت صفت گزاره‌ای کاربرد دارند. باید به این نکته توجه داشت که صفات سرنمون فارسی همیشه می‌توانند مدرج باشند، با تشدید‌گرها همراه شوند و کارکرد توصیفی و گزاره‌ای داشته باشند. این دسته اسم‌های مشتق مرکب با ساخت اسم + صفت مفعولی مشتق «زاده و خوانده» فقط کارکرد گزاره‌ای دارند. از آنجایی که مقوله اسم هم می‌تواند کارکرد گزاره‌ای

داشته باشد، بنابراین می‌توان گفت که ویژگی‌های بارز مقولهٔ صفت، مدرج بودن، همراهی تشدیدگرها و کارکرد توصیفی می‌باشد. این دسته واژه‌ها با ساخت اسم+ صفت مفعولی مشتق «زاده و خوانده» با ویژگی‌های بارز مقولهٔ صفت به کار نمی‌رود. همچنین، کنش گزاره‌ای این دسته از واژه‌های مشتق مرکب در درجهٔ اول ارجاع می‌باشد نه توصیف. یعنی سخنوران فارسی زبان برای کنش گزاره‌ای ارجاع، با توجه به طبقهٔ معنایی شخص+ کنش دست به نام‌گذاری زده‌اند؛ بی‌رای نمونه، سخنور فارسی زبان برای نام‌گذاری و ارجاع به فرزندی که از خواهر زائیده می‌شود، از این ساخت اسم+ صفت مفعولی مشتق استفاده کرده و او را خواهرزاده نامیده‌است. همچنین، با توجه به نمونه‌ها دیدیم که تمام معیارهای رفتاری مقولهٔ اسم را نیز دارند. پس با توجه به کنش گزاره‌ای این دسته واژه‌ها که ارجاعی هستند، آن‌ها را با نام اسم‌های نشان‌دار در نظر گرفته و آن‌ها را اسم شخص نامیدیم. از این رو جایگاه آن‌ها روی نقشهٔ معنایی اجزای کلام «شیء+ کنش»، ارجاع است.

۸. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، برای تعریف و دسته‌بندی دقیق انواع صفت‌های مفعولی مشتق و مشتق مرکب، آن‌ها در چارچوب نظری سرنمون رده‌شناسی که رویکردی همگانی به مقولات زبانی است، مورد بررسی قرار گرفتند. در نظریهٔ مورد اشاره، صفات سرنمون و بی‌نشان صفت‌هایی هستند که به طبقهٔ معنایی «ویژگی» تعلق دارند و کنش گزاره‌ای توصیف را انجام می‌دهند و این دسته صفات از جنبهٔ صوری شکل ساده‌تری دارند، و از لحاظ تصریفی تمایزات بیشتری دارند.

صفات مفعولی که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفتند، همگی از جنبهٔ ساختاری نشان‌دار هستند. پس صفات غیر سرنمون به شمار می‌آیند. با این وجود، انواع صفات مفعولی یک‌دست نیستند و رفتارهای مختلفی از جهت داشتن کارکرد صفتی، اسمی و یا هر دو دارند. بنابراین همگی به یک شکل رفتار نمی‌کنند. بنابراین بهتر است همگی در یک طبقه قرار نگیرند و بررسی دقیق‌تری برای طبقه‌بندی دقیق‌تر آن‌ها انجام گیرد. پس از بررسی انواع آن‌ها در این پژوهش، بر اساس دو معیار نشان‌داری رده‌شناختی یعنی معیار نشانه‌گذاری ساختاری و بالقوگی رفتاری، وضعیت و جایگاه آن‌ها را روی نقشهٔ معنایی به عنوان صفات غیر سرنمون مشخص کردیم. نمودارهای بالقوگی رفتاری انواع صفات مفعولی مشتق و مشتق مرکب هر کدام جداگانه ترسیم شدند و انواع دسته‌های صفات مفعولی در این نمودارها جای‌گذاری شدند.

فهرست منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی*. ج ۱. تهران: فاطمی.
- بیجن خان، محمود (۱۳۸۶). *بیکره متنی زبان فارسی*. تهران: پژوهشکده پردازش هوشمند علایم.
- قریب، عبدالعظیم، ملک‌الشعراى بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همایی و رشید یاسمی (۱۳۵۰). *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*. تهران: کتاب‌فروشی مرکزی.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۴). «کاربردهای مختلف ضمائر نکره در برخی زبان‌های ایرانی نو». مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. به کوشش محمود جعفری و نازنین خلیلی‌پور. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. صص ۲۰۳-۲۲۶.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۶). *نحو زبان فارسی، نگاهی نقشی - رده‌شناختی*. تهران: آگه.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۹۵). *ترکیب در زبان فارسی، بررسی ساختاری واژه‌های مرکب*. تهران: کتاب بهار.
- کریمی دوستان، غلامحسین (۱۳۸۶). «اسامی و صفات گزاره‌ای در فارسی». *دستور*. شماره ۳. صص ۱۸۷-۲۰۲.

References

- Anvari, H., & Givi, H. (2000). *Persian language grammar*. Vol 1. Tehran: Fatemi [In Persian].
- Bijankhan, M. (2007). *Persian written corpus*. Tehran: Signal and Data Processing Institute [in Persian].
- Comrie, B. (1989). *Language universals and linguistics typology*. Oxford: Blackwell.
- Croft, W. (1991). *Syntactic categories and grammatical relations: The cognitive organization of information*. Chicago: University of Chicago Press.
- Croft, W. (2000). Parts of speech as typological universals and as language particular Categories. In P. M. Vogel and B. Comrie (Eds.), *Approaches to the typology of word C=classes* (pp. 65-102). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Croft, W. (2001). *Radical construction grammar: Syntactic theory in typological perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and universals*. (2nd ed). Cambridge: Cambridge University
- Ghareeb, A., Bahar, M., Fourozan Far, B., Homae, J., & Yasemi, J. (1971). *Persian language grammar*. Tehran: Ketab-Fouroush-e-Markazi [In Persian].
- Givon, T. (2001). *Syntax: An Introduction..* Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Haspelmath, M. (2003). The geometry of grammatical meaning: Semantic maps and cross-linguistic comparison. In M. Tomasello (Ed.), *The new psychology of language* (Vol. 2; pp. 211-242). New York: Psychology Press.
- Hopper, P.J & Thompson, S. A. (1984). The discourse basis for lexical categories in universal grammar. *Language*, 60 (4), 703-752.
- Karimi Doostan, Gh. (2007). Persian predicative nouns and adjectives. *Journal of Grammar*, 3 (3), 187-202 [In Persian].

- Rasekh-Mahand, M. (2015). Semantic maps of indefinite pronouns in Iranian languages. In M Jafari & N. Khalili Pour (Eds.), *Proceeding of the second international conference on Iranian languages and dialects*, (pp. 203-226). Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia [In Persian].
- Rasekh-Mahand, M. (2017). Persian language- syntax (functionalism- typology linguistics). Tehran: Agah [In Persian].
- Tabatabai, A. (2016). *Persian language- grammar (word formation)*. Tehran: Bahar [In Persian]
- Wittgenstein, L. (1968). *Philosophical Investigations*. (G. E. M, Anscombe, Trans.), Oxford: Blackwell.

وب‌گاه

www.google.com

REVISION AND CLASSIFICATION OF PASR PARTICIPLES WITH THE TYPOLOGICAL PROTOTYPE APPROACH

Mitra Hoseingholian¹
Mohammad Rasekh-Mahand²

Received date: 10/10/2020

Accepted date: 30/12/2020

Article Type: Research

1. INTRODUCTION

In this research, we have had an exact categorization for different kinds of derivational and derivational-compound past participles in the frame of typological prototypes which is a universal approach towards the parts of speech. In this theory, prototypical adjectives with no morphemes belong to the semantic class of 'property' and to 'modification' in terms of propositional act constructions. These prototypical adjectives should be simple and without any morphemes on the basis of structural coding of typological prototypes theory. Furthermore, the adjectives which are not simple and have morphemes, are considered as marked and non-prototypical adjectives. Indeed, the structural coding criterion specifies only that the marked member is encoded by at least as many morphemes as the unmarked member (Croft, 1999:73). This generalization is an implicational universal. If a language codes a typologically unmarked member of a grammatical category by n morphemes ($n \geq 0$), then it codes a typologically marked member of that category by at least n morphemes. Past participles which are studied in this research, are marked and are not simple structurally. They are divided to derivational and derivational-compound ones which have all morphemes. Derivational past participles are made by the past stem of verb + a suffix (-h) and the derivational-compound past participles are made by a noun, adjective, adverb, pronoun + derivational past participle (stem of a verb+ suffix(h)). Therefore, they are not prototypical in terms of their structure and their different semantic class. Typological markedness also constrains the distribution of constructions exhibiting the behavioral potential of the categories; if a construction encoding the behavioral potential of members of a grammatical category is found in that category, it is found with at least the unmarked member of that category for that construction.

¹ Ph.D Candidate of Linguistics, Linguistics Department, Literature and Humanities Faculty, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran (corresponding author); m.hoseingholian@litr.basu.ac.ir

² Faculty member, Linguistics Department, Literature and Humanities faculty, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran; rasekh@basu.ac.ir

2. MATERIALS AND METHODS

In this research, examples of derivational and derivational-compound past participles are collected from the definitions and classifications of Persian grammarians and linguists. Then the examples of past participles are verified based on the typological criteria; structural coding and behavioral potential. All the examples are studied through the consideration of their adjectival and nominal behavioral potentials. Finally, their status and positions are specified in the Croft's parts of speech semantic map. Then the new classification of past participles regarding their nominal and adjectival behaviors are placed in the behavioral diagrams.

3. RESULTS AND DISCUSSION

Past participles do not act similarly and are not uniform on the basis of behavioral potential. Therefore, they are not in the same level. Some derivational past participles are used both with adjectival and nominal behavioral potentials. Some of them are used only in modification and propositional constructions and with nominal behavioral criteria. Some are used only in modification and propositional constructions. Some of derivational-compound past participles are used as both adjectives and nouns. Some of them are used only in modification and propositional constructions and with nominal behavioral criteria. Moreover, some are used only in propositional constructions with all of nominal behavioral potentials which are considered as marked nouns. In this research, past participles behavioral potential is verified and at last it is shown that they follow the behavioral potential of typological prototype theory. Totally, their behavioral potential is not more than the behavioral potentials of unmarked nouns. Hence, they are marked category in terms of both structural coding and behavioral potential. Finally, their position is specified on the semantic map and their behavioral potentials are shown through diagrams. The position of derivational and derivational-compound past participles on the semantic map are considered as 'action' in terms of semantic class and 'modification' in terms of propositional act. Because in all derivational and derivational-compound past participles, we have used an action for the propositional act of modification. In other words, by marking and adding morphemes to an action as a semantic class, we have used it for acting as modification. Therefore, the position of past participles is shown in the semantic map as figure 1 below.

4. CONCLUSION

Derivational and derivational-compound past participles' new classifications on the basis of their adjectival, nominal or both are placed on the behavioral diagrams. behavioral potentials are shown by ovals and the positions of past participles are shown by (*) in the ovals. One oval is dedicated to adjectival criteria. One oval is dedicated to nominal criteria. These ovals have some common spaces which are considered for past participles which have both the adjectival and nominal behavioral potential.

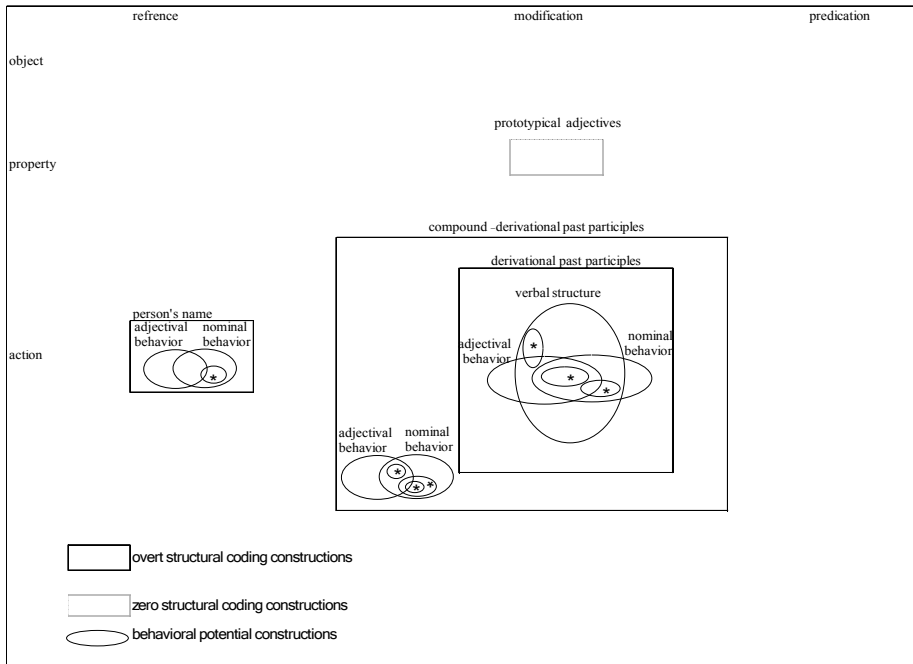


Figure 1. semantic map of Persian parts of speech constructions

Another classification is considered for a class of derivational- compound past participles which are made by a noun and the past participle of verbs ‘zadeh’: giving birth and ‘xandeh’: to call someone’. This class of derivational-compound past participles have only nominal usage. They are used with all of the nominal behavioral criteria and are not used with specific behavioral potentials of adjectives. In other words, they cannot be gradable, they are not used with intensifiers and are not used in the modification constructions. These are the most specific properties of prototypical adjectives. They only are used in the propositional constructions. It should be mentioned that nouns also could be used in the propositional constructions. So, this class of derivational-compound past participles are considered as marked nouns and not adjectives. Therefore, their position in the semantic map is considered as ‘action’ in terms of semantic class and ‘reference’ in terms of propositional act. If their propositional act was modification, they could be used as adjectives. It means they could be used with the most specific adjectival properties (able to be gradable, used with intensifiers and used in modification constructions). However, Persian speakers have used this construction to refer and name some specific persons. Accordingly, their propositional act would be reference and not modification. Therefore, they are called persons’ name.

Keywords: Behavioral potential; Markedness; Past participle; Structural coding; Typological prototype.

بیماری «کووید-۱۹» یا «ویروس چینی»؟^۱

رضایل شرزه^۲

رؤیا منصفی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۳

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

شیوع ویروس کرونا در جهان، زیست‌روزمره انسان در پهنه کره خاکی را با تغییرات عمده‌ای مواجه ساخته و تمامی ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی زندگی بشر را دستخوش دگرگونی کرده است. آنچه در این میان جالب توجه است چگونگی رویارویی ممالک جهان با این ویروس شوم و شیوه پرداختن به آن در جوامع گوناگون انسانی است که زمینه‌ساز تجارب متفاوتی برای گروه‌های انسانی در این کشورها شده است. پاره‌گفته «ویروس چینی» که به طور گسترده‌ای توسط برخی از زمامداران ایالات متحده آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد و تأکید بر منشأ چینی این ویروس که به طور فزاینده‌ای وارد حوزه عمومی جامعه آمریکایی شده است، در تقویت گفتمان مرکز‌گرا و سلسله‌مراتبی غرب علیه جمعیت‌های انسانی حاشیه‌ای و به ویژه چینی نقش عمده‌ای داشته است. پژوهش حاضر، بر آن است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر چارچوب نظری تحلیل انتقادی گفتمان ون دایک

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.32771.1912

^۲ دکتری تخصصی مطالعات ترجمه، استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، عضو هیات علمی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسئول)؛ r.yalsharzeh@azaruniv.ac.ir

^۳ دکتری تخصصی مطالعات ترجمه، استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، عضو هیات علمی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان؛ r.monsefi@azaruniv.ac.ir

(Van Dijk, 2008; Van Dijk, 2015) به بررسی چگونگی رویارویی ایالات متحده آمریکا با مهاجران چینی بپردازد. افزون بر این، این پژوهش می‌کوشد تا نشان دهد چگونه «زبان» مورد استفاده برخی دولتمردان آمریکایی و اصرار به انتساب ویروس کرونا به کشور چین، سبب احیای گزینشی حافظه تاریخی ملت آمریکا در مواجهه با مهاجران در سطح «شناختی» می‌شود. همچنین، این زبان مورد اشاره با بازتولید تفکرات قالبی در جامعه، که همواره بر خارجی بودن بیماری و عناصر بیماری‌زا پافشاری کرده‌است، زمینه تقویت گفتمان‌های نژادپرستانه و تحقیر گروه‌های اقلیت در سطح «جامعه» را فراهم می‌آورد. در این میان، استفاده از اصطلاح «کوید-۱۹» هنگام پرداختن به این بیماری به مثابه ابزاری موثر در جهت مقابله با گفتمان مرکزگرای غرب علیه شرق است.

واژه‌های کلیدی: ون دایک، ویروس چینی، بیماری کوید-۱۹، گفتمان نژادپرستانه،

شناخت اجتماعی، مدل‌های ذهنی رفتار

۱. مقدمه

ویروس کرونا بیماری نوپیدی است که همه کشورهای جهان را در نوردیده و زیست روزمره مردمان این کره خاکی را با تغییرات عمده‌ای روبه‌رو کرده‌است. این ویروس، تمامی ابعاد زندگی بشری را تحت تأثیر خود قرار داده و تأثیرات غیرقابل انکاری در حیات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جوامع گوناگون در پی داشته‌است. کشورهای جهان هر کدام به فراخور استعداد و ظرفیت‌های مادی و معنوی خود به شیوه مخصوصی به مبارزه با این ویروس شوم برخاسته‌اند و سعی در کنترل آسیب‌های گوناگون آن کرده‌اند. با این وجود، صرف نظر از آثار زیان‌بار ویروس کرونا در سراسر جهان، زبان مورد استفاده برای توصیف این ویروس در ایالات متحده در بیدار شدن دوباره گفتمان به حاشیه رانده شده نژادپرستی^۱ و بیگانه‌هراسی^۲ در بین بخش‌هایی از جامعه آمریکایی مؤثر واقع شده‌است. به گفته مارکل و استرن (Markel & Stern, 2002) با وجود پیشرفت‌های شگرف اجتماعی، فرهنگی و پزشکی در جهان غرب در سده گذشته، جوامع غربی همچنان عوامل بیماری‌زا و میکروبی را به مهاجران نسبت می‌دهند. مارکل و استرن (Markel & Stern, 1999) در تأیید گفته خود به نامیده شدن مکزیک‌ها با عنوان انسان‌های شپش‌دار و یهودیان به عنوان افراد مبتلا به بیماری سل اشاره می‌کنند. نسبت دادن عوامل بیماری‌زا به افراد خارجی این تلقی را در جامعه آمریکایی ایجاد می‌کند که مهاجران تهدیدی جدی علیه سلامت ملت آمریکا هستند که این موضوع می‌تواند سبب ایجاد ترس فزاینده در جامعه آمریکایی

¹ ethnocentrism

² xenophobia

شود و بیگانه‌هراسی ناشی از آن را تشدید کند. پژوهش حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از نظریه تحلیل انتقادی گفتمان ون دایک (Van Dijk, 2008; Van Dijk, 2015) و با استفاده از مفاهیمی چون «ساختارهای اجتماعی^۱»، «شناخت اجتماعی^۲»، «دانش مشترک بین‌الذهانی^۳» و «مدل‌های ذهنی رفتار^۴»، به بررسی چگونگی ارتباط انتخاب‌های واژگانی سیاست‌مداران ایالات متحده و گفتمان نژادپرستی پردازد که با متأثر کردن لایه‌هایی از جامعه آمریکایی زمینه‌ساز یورش‌های کلامی و فیزیکی به افراد چینی تبار در جامعه شده‌است. همچنین مقاله حاضر بر آن است تا نشان دهد که چگونه «شناخت اجتماعی» و «دانش مشترک بین‌الذهانی» مردمان آمریکایی از مهاجران که در طول سالیان دراز در تار و پود اندیشه آنان تنیده شده‌است در ایجاد گفتمان تبعیض در جامعه نقشی پراهمیت داشته‌است.

۲. بیان مسأله

از زمان گسترش ویروس کرونا در جهان و تا زمانی که سازمان بهداشت جهانی بیماری ناشی از این ویروس را به نام «بیماری کووید-۱۹» نام‌گذاری کند پاره‌گفتارها و اصطلاحات متفاوتی برای نامیدن این بیماری به کار می‌رفت. پاره‌گفتارها و اصطلاح‌هایی چون «آنفلوآنزای چینی» و «ویروس وهان» با آنکه در روزهای اولیه شیوع بیماری فقط برای اشاره به این ویروس به کار می‌رفت، رفته‌رفته زمینه تقویت گفتمان‌های نژادپرستانه علیه چینی‌ها را فراهم آورد. با اینکه سازمان بهداشت جهانی در نشست سال ۲۰۱۵ خود بر رعایت حقوق انسان‌ها و حیوانات در نام‌گذاری بیماری‌ها تأکید کرده‌است، با این وجود، چگونگی نامیدن ویروس کرونا در ایالات متحده و شیوه گفتار درباره آن بدون در نظر گرفتن مباحث زبانی صرف، واجد معنای اجتماعی، تاریخی و شناختی خاصی است که سبب پیدایش و احیای دوباره گفتمان‌های نژادپرستانه در آن جامعه شده‌است.

بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه ایالات متحده آمریکا تاریخ طول و درازی در نسبت دادن عناصر بیماری‌زا و میکروب‌ها به مهاجران دارند. مارکل و استرن (Markel & Stern, 2002) با بررسی تاریخ مهاجرت در آمریکا نشان دادند که دست‌کم بخش‌هایی از جامعه آمریکایی، مهاجران را عامل اصلی ورود بیماری‌ها به داخل کشور می‌دانند و وجود بیماری‌ها را به عواملی چون فقر، جرم، اعتیاد، مهاجرت و حتی کم‌نویسم نسبت می‌دهند.

¹ social structure

² social cognition

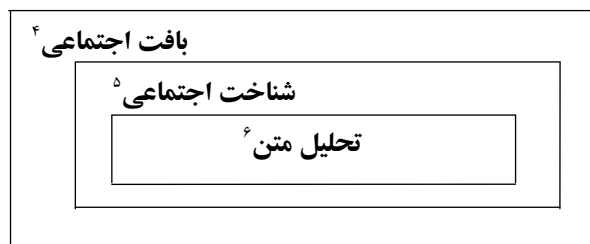
³ shared common knowledge

⁴ mental models of behavior

اکنون، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه پرداختن به بیماری کووید-۱۹ در سطح «زبانی» می‌تواند منجر به تقویت گفتمان نژادپرستانه علیه مهاجران در سطح «اجتماعی» شود و استفاده از عنوان‌هایی مانند «ویروس چینی» چگونه می‌تواند زمینه بروز و تقویت رفتارهای کلیشه‌ای و جزم‌اندیشانه علیه مهاجران را فراهم آورد؟

۳. چارچوب نظری پژوهش و روش تحقیق

از دیدگاه تحلیل انتقادی گفتمان، زبان کنشی اجتماعی به شمار می‌رود که هدف از تحلیل انتقادی آن یافتن ارتباط بین ساختارهای کلامی و ساختارهای اجتماعی است. به دیگر سخن، تحلیل انتقادی گفتمان بر آن است تا نشان دهد چگونه ساختارهای قدرت در جامعه در لایه‌های مختلف کلام باز نمود پیدا می‌کند و چگونه زبان در تولید و بازتولید روابط قدرت در جامعه نقش فعالی ایفا می‌کند. هر چند، ون دایک (Van Dijk, 2015; Van Dijk, 2008) بر این باور است که ساختارهای زبانی^۱ و پدیده‌های اجتماعی^۲ در رابطه مستقیم علی-معلولی نیستند، بلکه آنچه در این میان نادیده انگاشته می‌شود ساختارهای «شناختی»^۳ ذهن است. بر اساس تحلیل انتقادی گفتمان ون دایک (Van Dijk, 2014; Van Dijk, 2008; Van Dijk, 2006) در واقع این تفسیر ما از موقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی است که سبب تغییراتی در شرایط زبانی کلام می‌شود و نه مستقیماً خود موقعیت‌های اجتماعی. بر این اساس، مدل انتقادی ون دایک کلام را در سه سطح زبانی، شناختی و اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد:



شکل ۱: مدل تحلیل انتقادی گفتمان (Van Dijk (2008)

¹ discourse structure

² social phenomenon

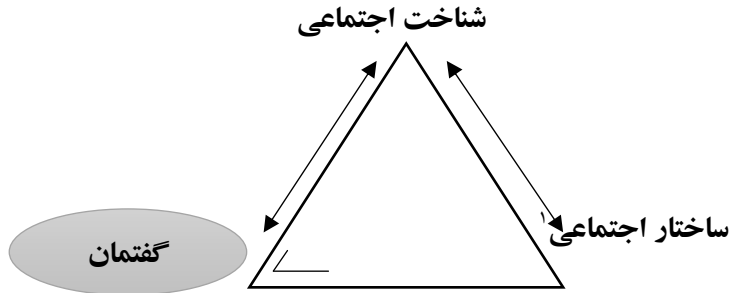
³ cognition

⁴ social context

⁵ social cognition

⁶ text analysis

آنچه در تصویر بالا قابل مشاهده است وجود عامل «شناخت اجتماعی» است که به معنی درک و تفسیر انسان از موقعیت‌های اجتماعی به کمک دانش مشترک اجتماعی و مدل‌های ذهنی است. تصویر پائینی ارتباط این عناصر سه‌گانه را نشان می‌دهد:



شکل ۲: مثلث کلام، شناخت و جامعه^۱ (Van Dijk, 2008)

تصویر (۲)، نشان می‌دهد که ارتباط و تأثیر متقابل بین کلام و ساختارهای اجتماعی توسط عامل سومی به نام «شناخت اجتماعی» انجام می‌گیرد. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مثلث بالا، گفتمان نژادپرستانه موجود در سخنان برخی از مقامات آمریکایی در ارتباط با ویروس کرونا را در سه سطح کلام، شناخت اجتماعی و اجتماع تجزیه و تحلیل خواهد کرد و با بررسی تاریخی چگونگی رویارویی با کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده با مهاجران نشان خواهد داد که چگونه نظام نابرابری و نگاه سلسله‌مراتبی غرب به شرق در عمیق‌ترین لایه‌های هویتی برخی از مردمان آمریکایی رسوخ کرده و با تبدیل شدن به «مدل ذهنی رفتار با مهاجران» به دانش مشترک بین‌الذهانی در بین گروه‌هایی از جامعه آمریکایی بدل شده و نگرشی خاص نسبت به مهاجران را در ذهنیت آنان نهادینه کرده است. پژوهش حاضر همچنین از مدل «بازنمایی گفتمانی قدرت»^۳ ون دایک (Van Dijk, 2015) در تحلیل اجتماعی بهره خواهد برد.

پژوهش حاضر با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند آن دسته از سخنان دونالد ترامپ و مایک پومپئو را برگزیده است که به صورت آشکاری از اصطلاح‌های «ویروس چینی» و «ویروس وهان» بهره گرفته شده است. با توجه به تأکید خاندانی و همکاران (Khandani et al., 2020) بر اهمیت توییت در شکل‌دهی کنش‌های اجتماعی و کنترل گفتمان عمومی جامعه، بیشتر نمونه‌های زیر از توییت‌های این مقامات سیاسی برگزیده شده است.

¹ social structure

² discourse, cognition, and society triangle

³ discursive reproduction of power

۴. تحلیل کلامی^۱

ایدئولوژی نژادپرستانه، به گمان ون دایک (Van Dijk, 1998)، در نتیجه دو قطبی کردن فضای جامعه و گروه‌بندی جمعیت‌های انسانی به «خودی» و «غیر خودی» تکوین یافته و گسترش می‌یابد. برجسته کردن افعال و کنش‌های مثبت گروه‌های انسانی «خودی» و تحقیر و خوار شمردن ویژگی‌های برجسته «دیگری» یکی از عواملی است که به برپایی نظام تبعیض در جامعه منجر می‌شود. ون دایک (Van Dijk, 1998) در جدول زیر، افزون بر دسته‌بندی جمعیت‌های انسانی، چگونگی بازنمایی کنش‌های اجتماعی «ما» و «آنان» را نمایش می‌دهد.

جدول ۱: دسته‌بندی گروه‌های انسانی به ما^۲ و آن‌ها^۳ - ون دایک (Van Dijk, 1998)

	ما	آن‌ها
برجسته‌سازی ^۴	ویژگی‌های مثبت ^۵ / کنش‌ها ^۶	ویژگی‌های منفی / کنش‌ها
تحقیر ^۷	ویژگی‌های منفی ^۸ / کنش‌ها	ویژگی‌های مثبت / کنش‌ها

بررسی سخنان دونالد ترامپ و مایک پومپئو وزیر خارجه آمریکا نشان‌دهنده برجسته‌سازی اقدامات مثبت و تأکید بر مبارزه بی‌امان آمریکا با ویروس کرونا است. این سخنان در عین حال، تصویری نامطلوب از چین و اقلیت چینی در جامعه آمریکا به تصویر می‌کشد؛ گو آنکه، این کشور مسئول تمامی خسارات به بار آمده در اثر شیوع ویروس کرونا در جهان است.

۱. توییت دونالد ترامپ در ۲۱ جولای ۲۰۲۰ (Trump, 2020):

We are United in our effort to defeat the Invisible China Virus, and many people say that it is Patriotic to wear a face mask when you can't socially distance.

دونالد ترامپ در توییت خود از یکپارچگی و تلاش آمریکایی‌ها در مقابله با ویروس چینی سخن می‌گوید و با استفاده از اصطلاح «ویروس چینی» به تحقیر جامعه چینی می‌پردازد. تأکید بر تلاش آمریکا در مقابله با بیماری و گناه‌کار جلوه دادن چین در شیوع ویروس کرونا در واقع برجسته کردن گروه خودی و تحقیر گروه دیگری است.

¹ discourse analysis

² us

³ them

⁴ positive properties

⁵ actions

⁶ emphasizing

⁷ negative properties

⁸ mitigating

۲. توییت ترامپ در ۱۸ مارس ۲۰۲۰ (Trump, 2020):

I always treated the Chinese Virus very seriously, and have done a very good job from the beginning, including my very early decision to close the "borders" from China - against the wishes of almost all. Many lives were saved.

در این توییت، دونالد ترامپ از اقدامات مثبت خود از قبیل بستن مرزها با چین سخن می‌راند و تأکید می‌کند که آمریکا از ابتدا راه درستی در مقابله با این ویروس در پیش گرفته‌است. برجسته کردن اقدامات آمریکا در این توییت آشکار است. در مقابل، استفاده از اصطلاح «ویروس چینی» در واقع تأکید بر نقش مخرب «آن‌ها» در جامعه آمریکا و کل جهان است که ارمغانی جز بیماری برای مردم جهان ندارند.

۳. توییت ترامپ در ۱۷ مارس ۲۰۲۰ (Trump, 2020):

The United States will be powerfully supporting those industries, like Airlines and others, that are particularly affected by the Chinese Virus. We will be stronger than ever before.

در توییت بالا، دونالد ترامپ با تکرار اصطلاح ویروس چینی، «آن‌ها» را مسئول خسارات به شرکت‌های گوناگون ایالات متحده می‌داند. وی سپس با مثبت جلوه دادن تلاش‌های آمریکا در مقابله با این ویروس تصویری مطلوب از ایالات متحده به دست می‌دهد.

۴. توییت مایک پومپئو در ۲۶ مارس ۲۰۲۰ (Pompeo, 2020):

While the Wuhan Virus was at the top of the G7 agenda, we still reinforced other important priorities: holding authoritarian regimes accountable for malign behavior; advancing the Afghan Peace Process; and continuing our vigorous fight against terrorism.

برجسته‌سازی نقش «ما» و تخریب «دیگری» در این جمله به خوبی دیده می‌شود. مایک پومپئو نه تنها از تلاش آمریکا در مقابله با ویروس وهان سخن می‌گوید بلکه این کشور را در حال حل و فصل سایر مشکلات جهانی نیز معرفی می‌کند.

۵. همایش مطبوعاتی ترامپ در ۱۸ مارس ۲۰۲۰ (Trump, 2020):

It's not racist at all. No, it's not at all. It's from China. That's why. It comes from China. I want to be accurate.

ون دایک (Van Dijk, 2014) یکی از ویژگی‌های مهم گفتمان نژادپرستانه را جنبه «رافع مسئولیت» آن می‌داند. ون دایک (Van Dijk, 2014. p. 27) با بیان اینکه «یک جنبه مهم گفتمان تبعیض، عبارات نشان‌دهنده سلب مسئولیت از خود است؛ پاره‌گفتارهایی که به صورت گذرا به ویژگی مثبت خود اشاره می‌کند (مانند، من یک نژادپرست نیستم)، در حالی که ویژگی

منفی طرف مقابل را برجسته می‌کند». با توجه به اینکه در جهان امروزی نمی‌توان به صورت آشکار گفتمان نژادپرستی را تبلیغ کرد، جمله ترامپ به صورت ضمنی مسئولیت شیوع ویروس کرونا را بر عهده چین قرار می‌دهد و سعی در اشاره به یک صفت مثبت خود یعنی «دقیق بودن» می‌کند.

بهره‌گیری استعاری از پاره‌گفته «ویروس چینی» برای شرح ویروس ناشناخته کرونا نمونه‌ای اعلا از دیگری‌سازی در گفتمان غربی است که مهاجران را در مرتبه‌ای نازل‌تر از خود نشان می‌دهد. همان‌گونه که زبان‌شناسانی چون لاکوف و جانسون (Lakoff & Johnson, 2003) نشان داده‌اند، استعاره‌های زبانی عناصر بلاغی و زبانی صرف نیستند بلکه در شکل‌گیری درک ما از جهان نقش با اهمیتی ایفا می‌کنند. مردمان آمریکایی که در کی مبهم از ویروس نوظهور کرونا دارند با شنیدن عبارت «ویروس چینی» با رجوع به حافظه تاریخی خود و با فعال کردن تلقی انسان غربی از شرق و به خصوص کشور چین به درکی از ویروس کرونا می‌رسند که بر پایه آن این ویروس به مانند چینی‌ها عنصری آلوده است که می‌بایست با آن مقابله کرد. زیرا استعاره ویروس چینی بدین معنی است که این ویروس و مردمان چین دارای خصیصه‌ها و ویژگی‌های مشترکی چون آلودگی و هولناکی هستند.

جمله‌های بالا نشان می‌دهند که چگونه افراد بانفوذ و نخبگان نمادین جامعه با انتخاب‌های واژگانی خود سعی در کنترل گفتمان عمومی جامعه علیه اقلیت چینی دارند و با برجسته‌سازی اقدامات خود در مبارزه با ویروس کرونا تصویری ناپسند از چین به دست می‌دهند. حال، نقش عامل «شناخت اجتماعی» در چارچوب تحلیلی ون دایک چیست و سهم این عامل در بروز خشونت اجتماعی علیه مهاجران چه می‌تواند باشد؟

۵. تحلیل شناختی: «دانش مشترک بین‌الذهانی» و «مدل‌های ذهنی رفتار با مهاجران» در ذهنیت جامعه آمریکایی

به باور ون دایک (Van Dijk, 1993, P. 257) «شناخت اجتماعی به بازنمودهای مشترک اجتماعی^۱ از پدیده‌های جمعی، گروه‌ها و ارتباط آن‌ها با یک‌دیگر و همچنین فعالیت‌های ذهنی مانند تفسیر، تفکر، بحث و یادگیری گفته می‌شود». ون دایک (Van Dijk, 2006) بر این باور است که ارتباطی غیرمستقیم بین زبان و گزینش‌های واژگانی و اعمال اجتماعی وجود دارد. وی حلقه اتصال این پیوند را «شناخت اجتماعی» می‌داند. به بیان ون دایک (Van Dijk, 1993, P. 108) «بازنمودهای اجتماعی در ذهن گویش‌وران (مانند دانش اجتماعی

¹ social representation

مشترک، عقاید، نگرش‌ها و ایدئولوژی‌ها) محل اتصال پدیده‌های اجتماعی و زبان هستند». بازنمود سخنان برخی از مقامات آمریکایی در ذهن مردمان این کشور سبب فعال شدن دانش مشترک اجتماعی علیه مهاجران، نگرش منفی به آن‌ها و ایدئولوژی نژادپرستانه نسبت به مهاجران شده‌است و درک و تفسیر انضمامی از سخنان مقامات آمریکایی از سوی لایه‌هایی از جامعه آمریکا مسبب بروز اعمال خشونت‌آمیز در سطح اجتماعی گردیده‌است. الگوی‌های ذهنی موجود در تفکر مردمان غربی و دانش مشترک اجتماعی آن‌ها در طول قرن‌ها رفتار تبعیض‌آمیز با مهاجران تکوین یافته و تبدیل به قالب‌های تثبیت شده در ذهن آنان شده‌است. ون دایک (Van Dijk, 1990, P. 66)، مدل‌های ذهنی را «بازنمایی شناختی تجارب شخصی شامل دانش شخصی و عقاید که در حافظه رویدادی ذخیره می‌شود» تعریف می‌کند. به گمان ون دایک (Van Dijk, 2006; Van Dijk, 1995) این مدل‌های ذهنی که به بخشی از حافظه بلندمدت فرد تبدیل شده‌اند، نقشی اساسی در درک و تفسیر گفتمان و رویدادهای اجتماعی دارند. وی بیان می‌دارد (Van Dijk, 2006, P. 169) «مدل‌های ذهنی زیربنایی فرهنگی (و بنابراین متغیر) دارند». بنابراین، این مدل‌ها که به واسطه آن افراد جامعه کلام و پدیده‌های اجتماعی را درک و تفسیر می‌کنند پدیده‌های اجتماعی‌اند که در طول زندگی فرد در اجتماع ساخته و پرداخته می‌شود.

بررسی تاریخی چگونگی رویارویی مردمان غربی با مهاجران نشان‌دهنده فرایند تکوین یافتن «شناخت اجتماعی» و «مدل‌های ذهنی رفتار با مهاجران» در ذهنیت جامعه غربی است. شواهد تاریخی گویای آن است که مهاجرت چینی‌ها به آمریکا با فراز و نشیب‌های گوناگونی همراه بوده‌است. چینی‌ها که در جستجوی کار و زندگی بهتر پا به قاره آمریکا می‌گذاشتند در مواردی با بد رفتاری آمریکایی‌ها روبه‌رو می‌شدند. این رفتارهای تبعیض‌آمیز رفته‌رفته با رسوخ در اعماق ذهنیت غربی رفتار کلیشه‌ای با مهاجران را به مردمان غربی آموخت. بر پایه گفته مارکل (Markel, 1999) و شاه (Shah, 2001)، مهاجران چینی در ابتدای ورود به خاک آمریکا تحت آزمایشات گوناگون پزشکی قرار می‌گرفتند و در مواردی نیز با مواد ضد عفونی کننده شست‌وشو می‌شدند. مک کلین (McClain, 1994)، در مقاله خود شروع احساسات ضد چینی در آمریکا را به اواسط قرن نوزدهم میلادی نسبت می‌دهد؛ زمانی که کارگران چینی با مشارکت خود سهم عمده‌ای در راه‌اندازی راه‌آهن سراسری آمریکا بر عهده داشتند. به باور کیوری (Gyory, 1998)، اوج حرکات تبعیض‌آمیز علیه مهاجران چینی در سال ۱۸۸۲ در «لایحه راه ندادن چینی‌ها به آمریکا» تجلی یافت که بر پایه آن مهاجرت کارگران چینی به آمریکا به طور کامل ممنوع اعلام

¹ Chinese exclusion act

گردید. این حرکات تبعیض آمیز علیه اقلیت‌ها در جامعه آمریکا تا قرن حاضر نیز ادامه داشته است و قتل جورج فلوید^۱، سیاه‌پوست آمریکایی، در ۲۵ می سال ۲۰۲۰ به دست پلیس فدرال آمریکا نمونه‌ای از این نظام تبعیض به شمار می‌رود. تصویر پائین که در سال ۱۸۸۲ منتشر شده است آشکارا رانده شدن چینی‌ها از آمریکا را به تصویر کشیده است. این تصاویر فرایند ساخته و پرداخته شدن مدل‌های ذهنی رفتار با مهاجران در ذهنیت جامعه آمریکایی را به نمایش گذاشته است.



شکل ۴: «چینی‌ها باید بروند»^۳

شکل بالا، تصویری از عمو سام، نماد شخصیتی و تجسم ملیت آمریکا، را نشان می‌دهد که در حال بیرون راندن یک فرد چینی از آمریکا است. نوشته‌ای که عمو سام در دست دارد تبلیغ ماده‌ای ضد عفونی کننده است که آلودگی‌ها را می‌زداید. در این تصویر چینی‌ها به مثابه عوامل

¹ George Floyd

² the Chinese must go

³ 19th century political cartoon: uncle Sam kicks out the Chinaman, referring to the Chinese exclusion act (<http://projects.leadr.msu.edu/makingmodernus/exhibits/show/chineseexclusionact1882/item/333>).

میکروپزا و آلوده هستند و ملت آمریکا در حال پاک‌سازی خود از پلیدی وجود آنان است. عبارت «چینی‌ها باید بروند» در قسمت پائین تصویر و استفاده از ماده ضد عفونی کننده برای مقابله با چینی‌ها نشان از ذهنیتی است که عوامل خارجی را عناصری آلوده و میکروبی به شمار می‌آورد که می‌باید خاک آمریکا را ترک کنند.



شکل ۵: تنبیه یک فرد چینی توسط عمو سام^۱

تصویر بالا که در سال ۱۸۷۰ منتشر شده است، فرد چینی را نشان می‌دهد که کفشی از فردی سفیدپوست دزدیده است و به همین سبب، به وسیله عمو سام و دو سفیدپوست دیگر تنبیه می‌شود. این تصویر گویای آن است که چگونه چینی‌ها در جامعه آمریکای آن زمان به تصویر کشیده می‌شدند و تصورات کلیشه‌ای در مورد آنان ساخته و پرداخته می‌شد. در این تصویر، عوامل بروز نابه‌سامانی‌های اجتماعی و جرم و جنایت به افراد خارجی و به ویژه چینی نسبت داده شده است و سفیدپوستان از حایگاهی فرادست، رفتارهای مجرمانه آنان را کنترل می‌کنند. تولید و انتشار تصاویری از این دست در جامعه آمریکا و حضور گفتمان تمامیت‌خواه و سلسله‌مراتبی غرب علیه جمعیت‌های مهاجر به تدریج زمینه‌ساز برخوردهای تحقیرآمیز با گروه‌های چینی در جامعه آمریکایی شده است و پست شمردن جمعیت‌های شرقی مهاجر و رفتار تبعیض‌آمیز با آنان را به دانش مشترک اجتماعی بدل کرده است. همچنین، ایجاد الگوهای ذهنی برخورد سلسله‌مراتبی با مهاجران و تقویت نگرش منفی نسبت به اقلیت‌های غیر غربی از نتایج این دست اقدامات است.

¹ a cartoon from the Canadian illustrated news depicting a Chinese worker being beaten by uncle Sam and two other men, Oct. 15, 1870. (library and archives Canada, copy negative C-050449; <https://www.bac-lac.gc.ca/eng/Pages/home.aspx>).



شکل ۶: مرد چینی پشت دروازه آمریکا^۱

تصویر بالا که در سال ۱۸۸۲ منتشر شد، مرد چینی افسرده‌ای را نشان می‌دهد که از ورود به آمریکا ناامید شده است. در کنار دیوار دروازه عبارت جالب توجهی نوشته شده است که نشان‌دهنده احساسات ضد چینی در آمریکا است. در روی دیوار نوشته شده است که ورود همه مردم اعم از کمونیست‌ها، افراد بی‌دین و پوچ‌گرا، سوسیالیست‌ها و حتی افراد مجرم و بزه‌کار به آمریکا آزاد است ولی هیچ فرد چینی اجازه وارد شدن به خاک آمریکا را ندارد. این تصویر گویای آن است که چینی‌ها در جامعه آمریکای آن زمان بسیار فرومایه شمرده می‌شدند تا آن جایی که حتی از افراد مجرم و گناهکار نیز فرومایه‌تر به شمار می‌آمدند.

¹ a political cartoon from 1882, showing a Chinese man being barred entry to the "Golden Gate of Liberty". The caption reads, "We must draw the line *somewhere*, you know". (<https://www.loc.gov/resource/cph.3b48680/>)



شکل ۷: اخراج یک فرد چینی از ایالت بریتیش کلمبیای کانادا^۱

تصویر بالا که در سال ۱۸۷۹ منتشر شد، یک مهاجر چینی را نشان می‌دهد که به سبب نیاموختن آداب و رسوم غربی، مجبور به ترک این ایالت می‌شود. نوشته پائین تصویر مکالمه‌ای را بین فرماندار ایالت و فرد چینی نشان می‌دهد. در این مکالمه، آقای فرماندار خطاب به فرد چینی می‌گوید که «تو نمی‌توانی مانند ما باشی»^۲. فرد مهاجر چینی علت این امر را جویا می‌شود و این گونه پاسخ دریافت می‌کند که شما چینی‌ها «مشروبات الکلی نمی‌نوشید، درباره سیاست حرف نمی‌زنید و مانند ما رأی نمی‌دهید»^۳. تصویر بالا به خوبی نشان می‌دهد که جامعه فرادست غربی با انکار هویت گروه‌های اقلیت و حاشیه‌ای سعی در ترغیب آنان در جذب شدن در تمدنی بالاتر را دارد. ناتوانی در تقلید از فرهنگ غربی و یا پافشاری بر حفظ هویت فرهنگی خود در نهایت اخراج از جامعه غربی را سبب می‌شود.

چگونگی رفتار با اقلیت چینی در جامعه آمریکایی از قرن نوزده به این سو که در چهار تصویر بالا مشهود است سبب ایجاد «مدل‌های ذهنی رفتار با مهاجران» و «دانش مشترک اجتماعی» در میان دست‌کم لایه‌هایی از جامعه آمریکایی شده‌است. به گمان ون دایک (Van Dijk, 2014)

¹ Library and Archives Canada/MIKAN (<https://www.bac-lac.gc.ca/eng/Pages/home.aspx>)

² You can't or won't assimilate with us

³ You won't drink whisky, talk politics and vote like us

شکل‌گیری مدل‌های ذهنی در حقیقت بازنمایی تجربه اجتماعی افرادی است که در دو‌یست سال گذشته شاهد رفتاری نابرابر با جمعیت‌های انسانی مهاجر در جوامع غربی بوده‌اند. نظام سلسله‌مراتبی و مرکز‌گرایی غرب با رفتارهای پیوسته تحقیرآمیز خود علیه گروه‌های اقلیت، مدل‌های ذهنی تحقیر اقلیت‌ها و دانش مشترک اجتماعی مبنی بر پست شمردن گروه‌های مهاجر را در تار و پود ذهنیت غربی تنیده‌است. این «شناخت اجتماعی» که به گمان ون دایک (Van Dijk, 2014) در شکل‌گیری نگرش منفی و ایدئولوژی نژادپرستانه افراد غربی نسبت به دیگر جوامع نقش عمده‌ای دارد سبب اعمال خشونت‌آمیز نسبت به جمعیت‌های انسانی اقلیت در سطح اجتماع شده‌است.

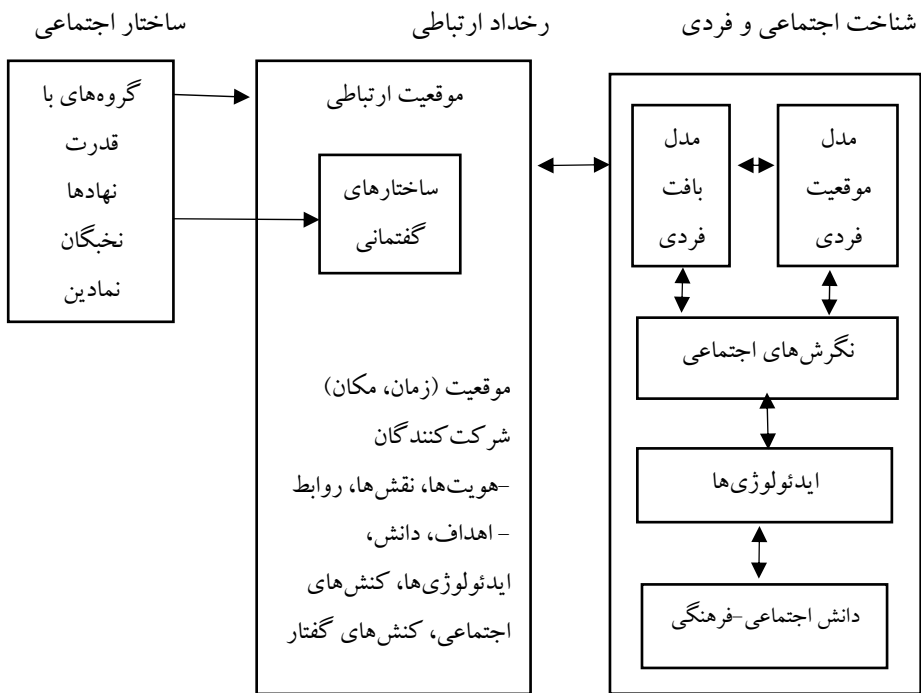
مردمان غربی در رویارویی با اصطلاح «ویروس چینی» با مراجعه به الگوهای ذهنی و فعال کردن دانش مشترک بین‌الذهانی خود از افراد غیر غربی اقدام به درک و تفسیر گفتمان تبعیض‌آمیز رایج در جامعه بر علیه چینی‌ها می‌کنند. ون دایک (Van Dijk, 1998) معتقد است تحقیر و تنفر از گروه‌های اقلیت در جامعه، امری فردی نیست بلکه فرایندی اجتماعی است که فرد طی اجتماعی شدن آن را می‌آموزد. تاریخ طول و دراز تحقیر اقلیت‌ها در جوامع غربی که سبب پیدایش و ساخته شدن الگوهای ذهنی رفتار با مهاجران شده‌است در گفتمان مسلط غرب‌گرا از طریق رسانه‌ها و سخنان نخبگان سیاسی بازتاب داده می‌شود. همان‌گونه که در قسمت پسین مشاهده خواهید کرد استفاده از اصطلاح «ویروس چینی» مردمان غربی را به درک و تفسیر گفتمانی سخنان مقامات سیاسی ترغیب می‌کند. باز نمود درک گفتمانی از این سخنان در سطح جامعه قابل مشاهده است که بر پایه گزارش روزنامه آمریکایی ان بی سی در ۲۷ مارس سال ۲۰۲۰، جامعه آمریکا فقط در یک هفته شاهد بیش از ۶۵۰ حمله نژادپرستانه علیه آسیایی تبارها بود.

۶. تحلیل اجتماعی: زبان چگونه تنفر ایجاد می‌کند؟

همان‌گونه که ون دایک (Van Dijk, 2015) در مدل «بازتولید گفتمانی قدرت» اشاره می‌کند، «ساختارهای اجتماعی» از قبیل نخبگان نمادین^۱، نهادها و گروه‌های ذی‌نفوذ در شکل‌دهی گفتمان مسلط در جامعه نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. این ساختارهای اجتماعی، گفتمان رایج در جامعه را تعیین و ترویج می‌کنند. استفاده پی‌درپی یکی از این ساختارهای قدرت اجتماعی یعنی دونالد ترامپ از پاره‌گفته «ویروس چینی» و تأکیدات وزیر خارجه آمریکا بر منشأ چینی ویروس کرونا در شکل‌گیری گفتمان نابرابری در جامعه آمریکا که سابقه طول و درازی در تنفر از مهاجران و به

¹ symbolic elite

خصوص چینی‌ها دارد مؤثر واقع شده‌است. این گفتمان که در عالی‌ترین شکل خود در سخنان رئیس‌جمهور آمریکا تجسد یافته‌است با فعال کردن «شناخت اجتماعی» انسان غربی از شرق و همچنین با استفاده از الگوهای ذهنی رفتار با مهاجران به رادیکال شدن فضای عمومی جامعه منجر شده‌است و یورش‌های کلامی و فیزیکی و توهین‌های نژادپرستانه را نسبت به افرادی که با منشأ این بیماری در ارتباط‌اند تشدید کرده‌است. آنچه در این میان درخور توجه است تأثیر متقابل شناخت اجتماعی و الگوهای نهادینه شده رفتار با مهاجران است که در استمرار و تقویت گفتمان تبعیض در جامعه مؤثر است. این عناصر شناختی با بازتولید روایات تاریخی آلودگی و مجرم بودن چینی‌ها در حافظه تاریخی ملت آمریکا سرنوشتی غم‌انگیز برای گروه‌های اقلیت در جامعه رقم می‌زند.



شکل ۸: بازنمود گفتمانی قدرت - ون دایک (Van Dijk, 2015)

مدل بالا، نشان دهنده تأثیر دو مؤلفه «ساختارهای اجتماعی» و «شناخت اجتماعی» در گفتمان و کنش‌های اجتماعی است. سخنان دونالد ترامپ به عنوان یکی از نخبگان سیاسی آمریکایی در «ساختار اجتماعی» این کشور و «دانش شناختی-اجتماعی» و نگرش منفی مردمان آمریکایی نسبت

به مهاجران در تدوam گفتمان تبعیض در جامعه موثر افتاده است. مؤلفه «ساختارهای اجتماعی» در سمت چپ مدل بالا، با قدرت خودگفتمان رایج در جامعه و ساختارهای آن را کنترل می کند. استفاده از استعاره «ویروس چینی» و مقصر جلوه دادن چین در شیوع ویروس کرونا در بیانیه های مقامات آمریکایی نمونه ای از قدرت کنترل گفتمان توسط ساختارهای قدرتمند اجتماعی است. از سوی دیگر در قسمت راست مدل، «شناخت اجتماعی» و نگرش منفی نسبت به مهاجران که در طول سالیان دراز وارد ذهنیت انسان غربی شده است در تقویت گفتمان تبعیض در جامعه مؤثر است. اثر توأمان این دو مؤلفه کنترل گفتمان منجر به بروز کنش های اجتماعی علیه مهاجران در جامعه شده است. نکته در خور توجه تأثیر متقابل گفتمان نابرابری در جامعه بر تشدید و تقویت نگرش منفی نسبت به گروه های اقلیت است. حضور گفتمان تبعیض می تواند به بازسازی و تشدید نگرش منفی جامعه غربی نسبت به مهاجران و همچنین به بازتعریف و تقویت مدل های ذهنی رفتار با مهاجران منجر شود.

زبان محل اتوریته و سرشار از مناسبات قدرت است. چنین به نظر می رسد که استفاده از اصطلاح «ویروس چینی» و «ویروس وهان» در واقع امتداد نگاه پارادایمی غرب و به ویژه آمریکا به دیگران و به ویژه کشور چین است. پدیده های اجتماعی مانند حمله و توهین های نژادپرستانه به گروه های اقلیت و حاشیه ای آسیایی و چینی در جامعه آمریکا پدیده هایی انضمامی اند و در بستر تاریخی- اجتماعی خاصی رویش و زایش پیدا می کنند. درک گفتمانی لایه هایی از جامعه آمریکایی از سخنان دونالد ترامپ و تداوم و تکرار عبارت ویروس چینی در فضای عمومی جامعه با برجسته سازی گزینشی و احساسی حافظه تاریخی مردم آمریکا که در تاریخ خود به خوبی با تحقیر مهاجران به عنوان گروه های حاشیه ای آشنا هست، سبب پررنگ شدن نوعی وطن پرستی افراطی در میان بخش هایی از جامعه آمریکایی شده است. به بیان دیگر، استفاده از این نوع زبان با مهندسی حافظه تاریخی آمریکاییان در نهایت به گفتمان برتریت جامعه آمریکایی، ملت فرادست آن و گفتمان مرکز گرای غربی منجر می شود و گروه های چینی اقلیت را بیش از پیش در معرض تهدیدهای فزاینده قرار می دهد. آنچه در تصویر پائینی نمایش داده شده است در واقع واکنش این گروه های فرودست در جامعه آمریکا است که سعی در مقابله با روند بیگانه هراسی و برتری نژادی غرب بر سایر نژادها دارند.



شکل ۹: «نژاد من ویروس نیست»^۱

جمله «نژاد من ویروس نیست» در دست یکی از شرکت‌کنندگان در حرکت اعتراضی در واقع تأیید دیدگاه مارکل و استرن (Markel & Stern, 2002) است که از منظر مردمان غربی مهاجران و گروه‌های اقلیت با عناصر بیماری‌زا و میکروبی در ارتباطاند و در واقع این گروه‌های اقلیت هستند که بیماری‌ها را وارد خاک آمریکا می‌کنند.

تبدیل چین‌ستیزی و بیگانه‌هراسی در برابر آمریکادوستی به «کالا» و رجوع‌گزینی به گذشته تاریخی برای فروش آن کارکرد سیاسی زبان را نشان می‌دهد. پاره‌گفته «ویروس چینی» در واقع تجسد تمام عیار گفتمان تمامیت‌خواه غرب در برابر شرق است که با استفاده از زبان و گزینش‌های واژگانی سعی در فروش کالای بیگانه‌هراسی به بخش‌هایی از جامعه آمریکایی دارد تا زمینه اقدامات خشن و تهدیدآمیز علیه جمعیت‌های مهاجری که ناقل بیماری می‌خوانندشان فراهم آورد. ساز و کاری که مردمان غربی را به خرید کالاهایی از این دست بر می‌انگیزد بی‌گمان زبان و نحوه چینش واژگان آن است. تکرار و تداوم استفاده از واژگان و مفاهیمی خاص در فضای اجتماعی سبب شکل‌گیری تصورات ذهنی خاصی در مخاطبان می‌شود و آنان را به پذیرش آن مفاهیم ترغیب می‌کند.

در این میان عملکرد سازمان بهداشت جهانی در نام‌گذاری این بیماری به نام کووید-۱۹ می‌تواند حرکتی در راستای تضعیف گفتمان فرادست-فرو دست غرب علیه شرق باشد. اصطلاح کووید-۱۹ می‌تواند با دور کردن افکار عمومی جامعه از منشأ بیماری، خشم و رفتارهای تبعیض‌آمیز غرب بر علیه اقلیت چینی را کاهش دهد. بنابراین، بهره‌گیری از عبارات «ویروس

¹ my ethnicity is not a virus (<https://www.scmp.com/comment/opinion/article/3078173/are-old-prejudices-against-asian-americans-behind-new-racist>)

² AP photo/Steven Senne

چینی» و «کووید-۱۹» آثار و پیامدهای اجتماعی کاملاً متفاوتی در پی خواهد داشت. گزینه اول با تحریک احساسات عمومی جامعه مسبب اعمال خشونت‌آمیز علیه جامعه اقلیت می‌شود و گزینه دوم با تلطیف کردن فضای عمومی جامعه حاشیه امنی برای گروه‌های اقلیت فراهم می‌آورد و اجتماع را به سامان و نظم رهنمون می‌سازد.

۷. بحث و نتیجه‌گیری

انتخاب‌های واژگانی و استفاده‌پی‌درپی از اصطلاح ویروس چینی که به وسیله برخی از نخبگان سیاسی آمریکایی به کار برده می‌شود، سبب اعمال خشونت‌آمیز در جامعه آمریکایی شده‌است. با این وجود به گمان ون دایک (Van Dijk, 2008) زبان و واژگان آن به طور مستقیم نقشی در ایجاد خشونت در جامعه ندارند. به باور ون دایک (همان)، آنچه در این میان نقش مهمی ایفا می‌کند، تفسیر شخص از پدیده‌های اجتماعی است که در بروز رفتارهای ناخوشایند مؤثر است. درک و تفسیر پدیده‌های اجتماعی موضوعی فردی نیست بلکه مردمان آمریکایی در طول زیستن جمعی خود این تفاسیر را آموخته‌اند و مدل‌های ذهنی رفتار و دانش اجتماعی مشترک آن را در خود درونی کرده‌اند. همان‌گونه که تصاویر رفتار با چینی‌ها گویای آن است، تاریخ طول و دراز تحقیر اقلیت‌ها در جوامع غربی و تکرار مداوم آن توسط گفتارهای مسلط در جامعه سبب درونی شدن برداشت انسان غربی از جوامع غیر غربی شده‌است. جامعه آمریکایی در رویارویی با پدیده‌هایی چون ویروس کرونا با رجوع به درون‌مایه «شناخت اجتماعی» خود که سرشار از الگوهای برتری غربی بر انسان شرقی است به تفسیر پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد و این تفسیر پدیده‌ها به وسیله قوه «شناخت» به همراه قدرت «ساختارهای اجتماعی» در کنترل گفتار غالب در جامعه است که در سطح اجتماعی سبب بروز خشونت علیه جمعیت‌های مهاجر می‌شود.

جوامع غربی و به ویژه ایالات متحده آمریکا با استفاده از پاره‌گفته «ویروس چینی» به جای بیماری «کووید-۱۹» بار دیگر به بازنمایی شرق از دیدگاه خود پرداختند. استفاده‌پی‌درپی از اصطلاح ویروس چینی در توصیف ویروس کرونا نشان داد که احساسات غرب مدارانه در لابه‌لای گفتار حقوق بشری و مساوات‌خواهی غرب به خوبی قابل مشاهده است. تأکیدات پی‌درپی بر قاره آسیا و به ویژه آسیای شرقی در انتشار بیماری، بار دیگر ذهنیت انسان غربی از جهان شرق را به نمایش گذاشت و نشان داد که گفتار بربریت، بی‌فرهنگی و آلودگی شرق همچنان در ذهن دست کم بخش‌هایی از جامعه غربی باقی مانده‌است و قالب‌های تثبیت شده ذهن غربی، انسان شرقی را همچنان منشأ آلودگی و وحشی‌گری قلمداد می‌کند. بهره‌گیری از مواد ضد عفونی‌کننده به وسیله عمو سام بر علیه مردمان چین در آمریکای قرن نوزدهم و استفاده از عبارت ویروس چینی

توسط دونالد ترامپ در آمریکای قرن بیست و یکم گویای آن است که ذهن انسان غربی هم چنان سرشار از دوانگاری‌های قرن نوزدهمی «غرب اصیل» در برابر «شرق وحشی ناصیل» و «غرب با فرهنگ» در برابر «شرق بی‌فرهنگ» است و همچنان بر حول گفتمان غرب‌مداری و مرکز‌گرایی می‌چرخد. استفاده از اصطلاح کووید-۱۹ مبارزه با چنین افکاری است.

فهرست منابع

کلانتری خاندانی، عزت‌اله، محمد حسن فرخی و موسی غنچه‌پور (۱۳۹۹). «تحلیل گفتمان انتقادی توئیتهای ترامپ بر اساس مدل ون دایک». *زبان‌پژوهی*. سال ۱۲. شماره ۳۴. صص ۱۳۱-۱۵۶.
doi: 10.22051/jlr.2019.20256.154

References

- Candil, C. (2020, March 27). *Asian Americans report over 650 racist acts over last week, new data says*, Retrieved from: <https://www.nbcnews.com/news/asian-america/asian-americans-report-nearly-500-racist-acts-over-last-week-n1169821>.
- Kalantari Khandani, E., Farroki, M.H., & Ghonchepour, M. (2020). Critical discourse analysis of Trump's Tweets based on Van Dijk model. *Language research*, 12, 131-156 [In Persian].
- Gyory, A. (1998). *Closing the gate: Race, politics, and the Chinese exclusion act*. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Mangan, D. (2020, March 18). *Trump defends calling coronavirus 'Chinese virus' — 'it's not racist at all'*. Retrieved from: <https://www.cnbc.com/2020/03/18/coronavirus-criticism-trump-defends-saying-chinese-virus.html>.
- Markel, H. (1999). When germs travel. *The American Scholar*, 68, 61-69.
- Markel, H., & Stern, A.M. (1999). Which face? Whose nation? immigration, public health, and the construction of disease at America's ports and borders, 1891-1928. *American Behavioral Scientist* 42(9): 1313-30 .
- Markel, H., & Stern, A. M. (2002). The foreignness of germs: The persistent association of immigrants and disease in American society. *The Milbank Quarterly*, 80(4), 757-788.
- McClain, C. J. (1994). *In search of equality: The Chinese struggle against discrimination in 19th-century America*. Berkeley: University of California Press.
- Pompeo, M. (2020, 3). While the Wuhan Virus was at the top of the G7 agenda, we still reinforced other important priorities: holding authoritarian regimes accountable for malign behavior; advancing the Afghan Peace Process; and continuing our vigorous fight against terrorism. [Tweet]. Retrieved from <<https://mikepompeo.twitter.com>>
- Shah, N. (2001). *Contagious divides: Epidemics and race in San Francisco's Chinatown*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.

- Trump, D. (2020, 3). I always treated the Chinese Virus very seriously, and have done a very good job from the beginning, including my very early decision to close the “borders” from China - against the wishes of almost all. Many lives were saved. [Tweet]. Retrived from <<https://realdonaldtrump.twitter.com>>
- Trump, D. (2020, 3). The United States will be powerfully supporting those industries, like Airlines and others, that are particularly affected by the Chinese Virus. We will be stronger than ever before. [Tweet]. Retrived from <<https://realdonaldtrump.twitter.com>>
- Trump, D. (2020, 7). We are United in our effort to defeat the Invisible China Virus, and many people say that it is Patriotic to wear a face mask when you can't socially distance. [Tweet]. Retrived from <<https://realdonaldtrump.twitter.com>>.
- Van Dijk, T. (1990). Discourse & society: A new journal for a new research focus. *Discourse & Society*, 1(1), 5-16.
- Van Dijk, T. (1993). Principles of critical discourse analysis. *Discourse & Society*, 4 (2), 249–283.
- Van Dijk, T. (1995). Discourse analysis as ideology analysis. In C. Schäffner and A. L. Wenden (Eds.), *Language and peace*, (pp. 17–33). Aldershot: Dartmouth.
- Van Dijk, T. (1998). Opinions and ideologies in the press. In A. Bell and P. Garrett (Eds.), *Approaches to media discourse*, (pp 1-63). Oxford: Blackwell.
- Van Dijk, T. (2006). Discourse and manipulation. *Discourse & Society*, 17(3), 359-383.
- Van Dijk, T. (2008). *Discourse studies*. London: SAGE.
- Van Dijk, T. (2014). *Discourse and knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Dijk T. (2015). Critical discourse analysis. In D. Tannen, H. E Hamilton and D. Schiffirin (Eds.), *The handbook of discourse analysis*, (pp 466–485). Wiley Blackwell: Chichester, Malden,
- World Hearth Organization (2015). *World Health Organization Best Practices for the Naming of New Human Infectious Diseases*. Retrieved from: <<https://www.who.int/mediacentre/news/notes/2015/naming-new-diseases/en/>>

وب گاهها

- <http://projects.leadr.msu.edu/makingmodernus/exhibits/show/chineseexclusionact1882/item/333>
- <https://www.bac-lac.gc.ca/eng/Pages/home.aspx>
- <https://www.loc.gov/resource/cph.3b48680/>
- <https://www.scmp.com/comment/opinion/article/3078173/are-old-prejudices-against-asian-americans-behind-new-racist>

**“COVID-19” OR “THE CHINESE VIRUS”?
CRITICAL ANALYSIS OF THE HEGEMONIC DISCOURSE OF
THE WEST AGAINST THE EAST**

**Reza Yalsharzeh¹
Roya Monsefi²**

Received: 05/09/2020

Accepted: 14/10/2020

Article Type: Research

1. INTRODUCTION

The spread of the Coronavirus in the world has changed the daily lives of human beings on this planet as well as the social, cultural, economic, and political aspects of human lives. What is interesting in this regard is how differently countries of the world deal with this infamous virus and how differently human societies address the issue. These differences have led to different experiences for human groups in these countries. The term "Chinese virus" which is widely used by some US officials and the emphasis on the Chinese origin of the virus have increasingly entered the public sphere of American society which has reinforced the ethnocentric and hierarchical discourse of the West against marginalized human populations.

The present study analyzes the racist discourse present in the statements of some US officials regarding the Coronavirus at three levels of speech, social cognition, and society, along with a historical study of the Western countries behavior with the immigrants to show how the Western system of discrimination and the hierarchical view of the East has penetrated the deepest layers of the identity of some Americans and, by becoming a "mental model of immigrant treatment," has become a shared intersubjective knowledge among some groups in American society. This has institutionalized a special attitude towards immigrants in their minds.

2. MATERIALS AND METHODS

Adopting a descriptive-analytical method and relying on the theoretical framework of critical discourse analysis of Van Dijk's (2008, 2015), the study intends to show how the "language" used by some American officials, and the insistence on

¹ Assistant Professor, Translation Studies, Department of English Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran (corresponding author); r.yalsharzeh@azaruniv.ac.ir

² Assistant Professor, Translation Studies, Department of English Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran;
r.monsefi@azaruniv.ac.ir

attributing the coronavirus to China revived the American nation's historical memory in dealing with immigrants at the "cognitive" level which has in turn reinforced racist discourses by reproducing stereotypes in a society that has always insisted on the alienation of disease and pathogens. This fact resulted in the humiliation of minority groups at the "community" level. Meanwhile, the use of the term "Covid-19" when dealing with this disease is an effective tool to counter the ethnocentric discourse of the West against the East.

3. RESULTS AND DISCUSSION

From the perspective of critical discourse analysis, language is a social action whose purpose is to find the connection between verbal structures and social structures. In other words, critical analysis of discourse seeks to show how power structures in society are represented at different levels of speech and how language plays an active role in the production and reproduction of power relations in society. However, Van Dijk (2008, 2014) believes that linguistic structures and social phenomena are not in a direct causal relationship with each other, but what is neglected is the "cognitive" structures of the mind. According to Van Dijk's critical analysis of discourse (2008, 2014, 2015), it is our interpretation of social situations that causes a change in the linguistic context of the speech. Accordingly, Van Dijk's critical model analyzes speech at three levels: linguistic, cognitive, and social. The relationship and interaction between speech and social structures are done by a third factor called "social cognition".

Using purposive sampling, the present study selects those statements of Donald Trump and Mike Pompeo in which the terms "Chinese virus" and "Wuhan virus" are explicitly used. Considering the emphasis of Khandani, Farrokhi, and Ghanchehpour (1399) on the importance of tweets in shaping social actions and controlling public discourse, most of the following examples have been selected from the tweets of political officials.

Lexical choices and the repeated use of terms like the Chinese virus have led to violent practices in American society. However, according to Van Dijk (2008), language and its lexicon do not play a direct role in creating violence in society. According to Van Dijk, what plays an important role is one's interpretation of social phenomena, which is effective in causing unpleasant behaviors. Understanding and interpreting social phenomena are not individual behavior. Americans have learned these interpretations throughout their collective lives and internalized mental models of shared social behavior and knowledge. The long history of the humiliation of minorities in Western societies and its constant repetition by dominant discourses in society has internalized Western perceptions of non-Western societies. In dealing with the phenomena, such as the Coronavirus, American society interprets these phenomena by referring to its "social cognition", which is full of patterns of Western superiority over the East.

4. CONCLUSION

Western societies, especially the United States, made use of the term "Chinese virus" instead of "Covid-19" to represent the East. The repeated use of the term Chinese virus in describing the coronavirus has shown that Western sentiments are visible in the context of Western human rights discourse. The repeated emphasis on the continent of Asia and especially East Asia on the spread of disease depicted the Western human mentality of the Eastern world and showed that the discourse of

barbarism, lack of culture, and the dirt of the East remains in the minds of at least parts of Western society. The established Western mind continues to regard the East as a source of pollution and savagery. Uncle Sam's use of disinfectants against the Chinese people in nineteenth-century America and Donald Trump's use of the term Chinese virus in twenty-first-century America suggest that the Western mind is still replete with the nineteenth-century orthodox "Western" dichotomies. The use of the term Covid-19 is to combat such thoughts.

Keywords: Chinese virus; Covid-19; Ethnocentric discourse; Mental models of behavior; Social cognition

تأثیر سلسله مراتب رده شناختی شخص و شمار در تحول تاریخی ضمیرهای انعکاسی فارسی نو^۱

زهرا اعتباری^۲

علی علیزاده^۳

مهرداد نغزگوی کهن^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

این مقاله، به بررسی تحول تاریخی ضمیر انعکاسی مبتنی بر «خود»، در زبان فارسی نو می پردازد. همراهی ضمیر شخصی پی بستی با «خود» در همه قرن های این دوره مشاهده نشده است. بر این مبنا، پژوهش حاضر بر آن است که از منظر رده شناختی و با بهره گیری از سلسله مرتبه های جهانی نمایه سازی شخص و شمار، به بررسی ترتیب ظهور و چگونگی تحول این ضمیر پردازد. به این منظور، پیکره ای منتخب از سه متن روایی از هر یک از یازده قرن این دوره تهیه شد و جمله های دربردارنده ضمیر انعکاسی شخصی استخراج گردید. فراوانی رخداد شخص ها و شمارهای مختلف این ضمیر و همچنین فراوانی نقش های گوناگون آن ها در هر قرن در جداولی نمایش داده شده است. بر مبنای پیکره

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.30695.1851

^۲ دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی، گروه زبان شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد؛
etebari.zahra@mail.um.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان شناسی، دانشیار گروه زبان شناسی، هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛
alalizadeh@um.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی زبان شناسی، دانشیار گروه زبان شناسی، هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان؛
mehرداد.kohan@basu.ac.ir

مورد بررسی، نخستین نشانهٔ همراهی ضمیر شخصی با «خود» در قرن هشتم هجری اتفاق افتاده است. همچنین بررسی پیکره نشان می‌دهد که همراهی ضمائر شخصی پی‌بستی با «خود» چه از منظر ترتیب ظهور و چه فراوانی رخداد دارای اولویت سوم‌شخص بر اول‌شخص و اول بر دوم‌شخص است و در نتیجه جان‌داری نقشی در این تحول ندارد. همچنین در مشخصهٔ شمار اولویت با شمار مفرد است. افزون بر این، نخستین همراهی ضمائر پی‌بستی با «خود» در نقش ملکی و پس از آن در سایر تأکیدی‌ها و سپس انعکاسی بوده است.

واژه‌های کلیدی: رده‌شناسی تاریخی، ضمائر انعکاسی، تأکیدی، واژه‌بست ضمیری، فارسی نو.

۱. مقدمه

در این پژوهش بر آتیم با رویکردی رده‌شناختی، تحول ضمائر انعکاسی مبتنی بر «خود»، یعنی «خودم»، «خودت»، «خودش»، «خودمان»، «خودتان» و «خودشان»، را در فارسی نو مورد بررسی قرار دهیم. ضمیر انعکاسی «خود» همواره با همین صورت در متون زبان فارسی نو به کار رفته است، با این وجود، همراهی ضمائر شخصی پی‌بستی در پیوستن به «خود» در همهٔ دوره‌های گوناگون فارسی نو مشاهده نشده و پدیده‌ای نو به شمار می‌آید. هدف مقاله حاضر این است که با بررسی پیکره‌ای مشتمل بر متون تاریخی دوره‌های متفاوت فارسی نو^۱ (Etebari, 2020)، از سویی ترتیب زمانی پدیدار شدن هر یک از این ضمائر و فراوانی رخدادشان را به دست دهیم و از سوی دیگر میزان مطابقت آن را با سلسله‌مراتب رده‌شناختی ارائه شده برای نمایه‌سازی شخص و شمار به طور کل و همچنین شخص در ضمائر انعکاسی بسنجیم.

ضمیر انعکاسی^۲ معمولاً به مرجعی دلالت می‌کند که گروه اسمی فاعل نیز به همان ارجاع داده باشد» (Schladt, 2000, p. 103). ضمائر انعکاسی زمانی به کار می‌روند که مفعول مستقیم یا غیر مستقیم یک فعل با فاعل هم‌مرجع باشد یا به بیان دیگر، موضوع‌های فعل مرجع یکسانی داشته باشند. ضمیر تأکیدی^۳ اما موضوعی از فعل نیست و به منظور تأکید به کار می‌رود. این تأکید به تعبیر کولیکوف (Kulikov, 2007) ناشی از موقعیتی است که در آن وقوع یک رویداد از موضوعات یک فعل مشخص انتظار نمی‌رود و گوینده برای آنکه نشان دهد آن اتفاق به وقوع پیوسته از تأکید بهره می‌برد. بر خلاف زبان‌هایی از جمله آلمانی، روسی و ایتالیایی که در آن‌ها

^۱ این پیکره برگرفته از رسالهٔ دکتری اعتباری (Etebari, 2020) است.

^۲ reflexive
^۳ emphatic

ضمایر انعکاسی و تأکیدی از هم متمایزند، در زبان فارسی، همچون انگلیسی، ترکی و فنلاندی، ضمایر انعکاسی مبتنی بر «خود» هر دو نقش انعکاسی و تأکیدی را نمایندگی می‌کنند. به باور موینه (Moynes, 1971) در زبان فارسی، عناصر دستوری انعکاسی و تأکیدی صرفاً «هم‌آوا» هستند، به این معنا که «در زیرساخت نحوی و معنایی خود دارای خصوصیات کاملاً متمایزند» (Moynes 1971 p.141). نمونه‌های (۱) به ترتیب دو نقش انعکاسی و تأکیدی «خود» را در فارسی نشان می‌دهند. در (۱.الف) ضمیر «خودش» در نقش مفعول برای پرهیز از تکرار فاعل «مریم» در نقش یک ضمیر انعکاسی به کار رفته‌است، در حالی که در (۱.ب) فاعل به منظور بیان تأکید، دوباره توسط «خودش» تکرار شده‌است.

۱. الف) مریم خودش را معرفی کرد.

ب) مریم خودش به احمد گفت.

البته نقش «خود» در نمونه‌هایی همچون (۱.ب) را تأکیدی فاعلی^۱ نیز نامیده‌اند. این عنصر همچنین توسط برخی دستورنویسان زبان فارسی در نقش بدل در نظر گرفته شده‌است (Khayyam Pour, 1965; Arzhang, 1995; Sadeghi & Arzhang, 1978). ارژنگ (Arzhang, 1995) برای این نوع بدل، عنوان بدل تأکیدی^۲ را به کار می‌برد و آن را در تقابل با بدل‌های توضیحی قرار می‌دهد. نوعی دیگر از نقش تأکیدی «خود»، زمانی است که فاعل با مالک یک گروه اسمی ملکی هم‌مرجع باشد که برخی از جمله موینه (Moynes, 1971) آن را تأکیدی ملکی^۳ می‌دانند؛ برای نمونه در (۲) «مریم» و «خودش» یک ارجاع یکسان دارند. البته برخی نیز نقش تأکیدی ملکی را انعکاسی یا انعکاسی ملکی^۴ (Davari, 2016) دانسته‌اند.^۵ این دوگانگی از آن‌جا برآمده که ضمایر انعکاسی مبتنی بر «خود» در نقش مالک می‌توانند از طرفی با ضمایر شخصی پی‌بستی هم‌مرجع با فاعل جایگزین شوند (۲.ب)؛ اما از سوی دیگر این امکان برای جایگزینی آن‌ها با ضمایر شخصی آزاد وجود نداشته و منجر به غیر دستوری شدن ساخت می‌گردد (۲.ج). نمونه (۲.ج) فقط زمانی دستوری است که «او» به شخصی غیر از مریم ارجاع داشته باشد. از این رو، هر دو نقش تأکیدی و انعکاسی به این موارد گفته شده‌است.

¹ subjective emphatic

² appositive emphatic

³ possessive emphatic

⁴ possessive reflexive

^۵ داوری (2016, p. 80) اصطلاح انعکاسی تأکیدی را فقط برای نقش تأکیدی به کار می‌برد. دلیل استفاده از این واژه تخصصی آن است که نقش تأکیدی ضمایر انعکاسی از دیگر عناصر تأکیدی در زبان همچون قیود تأکیدی حتماً، قطعاً و موارد مشابه، جدا در نظر گرفته شود.

۲. الف) مریم غذای خودش را خورد.

ب) مریم غذایش را خورد.

ج) *مریم، غذای او را خورد.

ضمیر «خود» در دستورهای سنتی زبان فارسی با نام ضمیر مشترک معرفی شده‌است؛ از این جهت که این ضمیر در فارسی رسمی یا نوشتاری برای هر شش صیغهٔ ضمیر شخصی یعنی برای سه شخص متکلم، مخاطب و غایب یا اول، دوم و سوم و همچنین برای دو شمار مفرد و جمع صورت واحدی دارد؛ همچنین این ضمیر می‌تواند جان‌نشین هر یک از آن‌ها گردد (Natel Khanlari, 1976a, p. 202; Shariat, 1993, p.243; Homayoun Farrokh,) (1985, p. 676). با این وجود، در زبان فارسی گفتاری و همچنین برخی از متون رسمی فارسی، «خود» به همراه ضمائر پی‌بستی نیز به کار می‌رود. بیشتر دستورنویسان بر این باورند که افزوده شدن ضمائر پی‌بستی برای بیان تأکید است (Gharib et al., 1984, p. 97; Homayoun Farrokh, 1985, p. 676). همچنین عقیدهٔ برخی از این قرار است که «خود» به همراه ضمائر شخصی فقط در فارسی امروز (Natel Khanlari, 1976a, p. 206) یا گفتار و محاوره‌ها (Abolghasemi, 1996, p. 139; Homayoun Farrokh,) دیده می‌شود. همچنین، در برخی دستورهای زبان فارسی هیچ‌گونه اشاره‌ای به ضمائر شخصی «خود» نشده (Khayyam Pour, 1965; Mashkour, 1971; Parto, 1975) و بعضی تجویز کرده‌اند که از به کار بردن ضمائر شخصی «خود» پرهیز گردد، چرا که از فصاحت کلام می‌کاهد (Gharib et al., 1984, p. 97). از میان زبان‌شناسان نیز طیب‌زاده (Tabibzadeh, 2001) در پیوند با عبارات فعلی دارای «خود»، اشاره کرده‌است که حضور ضمائر پی‌بستی در این عبارات اختیاری بوده و حضور آن فعل‌ها را «از نظر سبکی به فارسی گفتاری و عامیانه نزدیک می‌سازد.» (Tabibzadeh, 2001, p. 10)

ضمیر مشترک «خود» در فارسی نو برآمده از *xwad* در فارسی میانه است (Natel Khanlari, 1986b, p. 202; Abolghasemi, 1996, p. 110). مکنزی (Mackenzie, 2011, p. 64) بیان می‌کند که «خود» در متون فارسی میانه هم در نقش قیدی، در معنای «به راستی»، و هم در معنای انعکاسی به کار رفته‌است. اما پیش از این در فارسی باستان ضمیر مشترک وجود نداشته‌است. با وجود این، ضمیر ملکی سوم شخص در این زبان یعنی *iva* (Natel Khanlari, 1986, p. 202) یا به تعبیر کنت (Kent, 2005, p. 233) پیشوند صفت‌ساز *iva* با معنای ملکی به عنوان ضمیر مشترک کاربرد داشته‌است. با اینکه «خود» به تنهایی همواره

در دوره‌های مختلف زبان فارسی به کار رفته‌است، همراهی آن با ضمائر پی‌بستی در فارسی باستان و میانه و برخی از قرون فارسی نو مشاهده نمی‌شود و پدیده‌ای جدیدتر است. این مسأله که از چه زمانی و چگونه ضمائر پی‌بستی به همراه «خود» به کار رفته‌اند، پرسش اول این پژوهش را به خود اختصاص داده‌است. اگرچه تمامی شخص‌ها و شمارهای ضمیر «خود» در فارسی معاصر کاربرد دارند، عدم ظهور یکسان آن به همراه ضمائر پی‌بستی در متون قرون گذشته نشان می‌دهد که زبان فارسی در بازه‌هایی از تحول خود همه شخص‌ها را برای ضمیر «خود» به کار نمی‌برده‌است و برخی از ضمائر انعکاسی شخصی زودتر در این زبان نمود پیدا کرده‌اند.

به این ترتیب، روند پیدایش و فراوانی ضمائر انعکاسی شخصی در متن‌های تاریخی می‌تواند ترتیب پیدایش آن‌ها در زبان را نیز نمایندگی کند. به باور کوربت (Corbett, 2012b, p. 20)، از آن جایی که سلسله‌مرتب‌ها برای امکان وجود داشتن یک زبان مشخص، یا به بیانی وجود یک زبان ممکن^۱، محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند، این سلسله‌مرتب‌ها همچنین می‌توانند تغییرات زبان‌ها را نیز محدود کنند. چرا که تغییر زبان به معنای گذار از یک مرحله ممکن به مرحله ممکن دیگر است. بنابراین، انتظار می‌رود که روند پیوستن ضمائر پی‌بستی به «خود» تابع سلسله‌مراتب رده‌شناختی شخص و شمار نیز باشد. چگونگی مطابقت با این سلسله‌مراتب پرسش دیگری است که این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به آن است.

همچنین، در پیوند با تحول نقشی ضمیر «خود»، داوری (Davari, 2016, p. 112) نشان داده‌است که بر مبنای پیکره وی (Keshavarz, 2009)، در داده‌های قرون چهارم تا هفتم هجری نمونه‌ای از «خود» برای بیان انعکاس یافت نمی‌شود. به بیان دیگر، در این دوره نه هم‌مرجعی فاعل با مالک و نه هم‌مرجعی فاعل و انواع مفعول در کاربرد «خود» وجود ندارد و یا بسیار محدود است. هر چند نمونه‌های گوناگونی از این نقش را می‌توان در آثار قرون هشتم هجری به بعد مشاهده کرد. در پژوهش پیش رو، همچنین به نقش انعکاسی و تأکیدی ضمائر مبتنی بر «خود» در پذیرش ضمائر پی‌بستی نگاهی مختصر خواهیم داشت.

سازماندهی مقاله حاضر این گونه است که نخست در بخش دوم، مروری بر پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه سلسله‌مراتب جهانی شخص و شمار و به طور ویژه ارتباطشان با ضمائر انعکاسی و همچنین مروری بر پژوهش‌های مرتبط با ضمیر مشترک «خود» در زبان فارسی خواهیم داشت. در بخش سوم، پیکره تاریخی مورد بررسی در این مقاله و روش پژوهش معرفی خواهد شد. سپس در بخش چهارم، با ارائه مثال‌هایی از ضمائر انعکاسی شخصی در قرون گذشته فارسی نو، ضمن

¹ possible language

ارائه جدول فراوانی وقوع هر یک از شخص و شمارها و جدول فراوانی وقوع هر یک از نقش‌های این ضمائر به بحث درباره ترتیب ظهور ضمائر انعکاسی شخصی در زبان فارسی و در نتیجه اولویت‌های رده‌شناختی این ضمائر پرداخته می‌شود. در پایان، یافته‌های به‌دست آمده از پژوهش حاضر در بخش پنجم، معرفی خواهد شد.

۲. پیشینه نظری پژوهش

اغلب پژوهش‌ها در زمینه ضمائر انعکاسی زبان فارسی محدود به بررسی رفتار نحوی آن‌ها، چگونگی مقید بودن و مرجع‌گزینی ضمائر مشترک از منظر رویکردهای ساختگرا (Vahidian Kamyar, 2006; Madani, 2011; Abdillahnejad, 2016)، گفتمان‌محور (Nooraei Nia & Pahlavan Nejad, 2014) و یا شناختی (Heidarizadi, 2008) است. پژوهش‌های اندکی از جمله وحیدیان کامیار (Vahidian Kamyar, 2006) و داوری (Davari, 2016) به انواع نقش این ضمائر پرداخته‌اند و فقط پژوهش داوری (Davari, 2016) به بررسی در زمانی ضمائر انعکاسی اختصاص یافته‌است. او سیر تکوین «خود» و همچنین «خویش» و «خویشتن» را به عنوان واحدهای زبانی دستوری شده از واحدهای واژگانی دوره باستان و میانه تبیین کرده و مسیر دستوری‌شدگی آن را ارائه می‌دهد. داوری (Davari, 2016) ادعا می‌کند که «در هیچ یک از متون به جا مانده تا قرن دوازدهم، «خود» به همراه پی‌بست‌های ضمیری ظاهر نگردیده‌است» (Davari, 2016, p. 112). با بررسی مقاله وی روشن می‌شود که این نتیجه‌گیری بر مبنای متون برگزیده در اثر کشاورز (Keshavarz, 2009) گرفته شده‌است که شامل برگزیده‌هایی از ۹۷ متن برگزیده از قرن چهارم تا چهاردهم هجری بوده و به طور میانگین از هر متن ۱۵ صفحه را در بر می‌گیرد؛ اگرچه، از برخی متن‌ها فقط کمتر از ۵ صفحه و از برخی دیگر تا بیش از ۷۰ صفحه مورد استفاده قرار گرفته‌است و همچنین تعداد متون قرون مختلف یکسان نیست. این نارسایی‌ها در پیکره استفاده‌شده در پژوهش پیش‌رو برطرف شده و انتخاب متون نیز با معیارهای مناسبی انجام شده‌است که در بخش سوم به آن خواهیم پرداخت. همچنین ناتل خانلری (Natel Khanlari, 1986b, p. 206) اشاره می‌کند که پیوستن ضمائر پی‌بستی به «خود» فقط در فارسی امروز دیده می‌شود و «در آثار نخستین نمونه‌ای برای این گونه استعمال» مشاهده نشده‌است. هر چند منظور وی از بازه زمانی آثار نخستین روشن نیست. به هر روی، داده‌های پیکره مورد بررسی در پژوهش حاضر یافته‌های متفاوتی داشته و نشان می‌دهد که همراهی ضمائر شخصی پی‌بستی با «خود» حداقل از قرن هشتم هجری در زبان فارسی پدیدار شده‌است.

مقاله حاضر، با نگاهی تاریخی به بررسی ضمائر انعکاسی شخصی پرداخته و همراهی ضمائر پی‌بستی با «خود» را از منظر رده‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. سلسله‌مراتب رده‌شناختی از دهه ۱۹۷۰ برای دست‌یابی به تعمیم‌های جهان‌شمول برای مقوله‌های زبانی معرفی شده‌اند و از نقش و سهم بزرگی در بررسی‌های این حوزه برخوردارند. دو سلسله‌مرتبۀ شخص و شمار زیرمجموعه‌ای از سلسله‌مراتب رده‌شناختی ارجاع هستند که در این پژوهش تأثیر آن‌ها بر تحول ضمائر انعکاسی شخصی فارسی مورد سنجش قرار خواهد گرفت. رده‌شناسان با بررسی زبان‌های گوناگون، جهانی‌هایی هرچند محدود را برای چگونگی حضور ضمائر انعکاسی در زبان‌ها ارائه داده‌اند. یکی از این جهانی‌ها مبتنی بر سلسله‌مرتبۀ شخص در ضمائر انعکاسی است که به وسیله فالتز (Faltz, 1985) و کامری (Comrie, 1989a; Comrie, 1999b) معرفی شده‌است. افزون بر این، رده‌شناسان نمایه‌سازی دیگر مقوله‌های زبانی را نیز بر مبنای شخص و همچنین شمار مورد پژوهش قرار داده و سلسله‌مراتبی در این راستا ارائه کرده‌اند. در این بخش ابتدا مروری بر این موارد خواهیم داشت، سپس به طور ویژه به پیشینه پژوهش‌ها در زمینه اهمیت مقوله شخص بر حضور ضمائر انعکاسی می‌پردازیم.

نمایه‌سازی شخص در مقوله‌های مختلف زبان‌های دنیا مبتنی بر سلسله‌مراتبی است. کرافت (Croft, 2003) و کامری (Comrie, 1989a) نمایه‌سازی شخص در مقوله‌های زبانی را مبتنی بر سلسله‌مرتبۀ (۱) می‌دانند که بر اساس آن، اول و دوم شخص بر سوم شخص اولویت دارند. به این معنا که اول یا دوم شخص در زبان‌ها بیش یا پیش از سوم شخص نمایه‌گذاری می‌شوند. همچنین، کوربت (Corbett, 2000a, p.56) در سلسله‌مرتبۀ جان‌داری که ارائه داده، اول شخص را نیز بر دوم شخص مقدم دانسته‌است. سلسله‌مرتبۀ (۳.ب) این اولویت را نشان می‌دهد.

۳. الف) اول/دوم < سوم

ب) اول < دوم < سوم

این نوع نمایه‌گذاری بسیار متأثر از سلسله‌مرتبۀ جان‌داری است؛ چرا که اول و دوم شخص با احتمال بالایی انسان و یا حداقل جان‌دارند و در نتیجه بر مبنای سلسله‌مرتبۀ جان‌داری - که در آن انسان بر جان‌دار غیر انسان و جان‌دار بر غیر جان‌دار برتری دارد - انتظار می‌رود که اول و دوم شخص در نمایه‌سازی دارای اولویت باشند. در این صورت نمی‌توان نمایه‌گذاری را لزوماً تابعی از شخص در نظر گرفت. همچنین، گرینبرگ (Greenberg, 1966, p. 45) با بررسی زبان‌های مختلف نشان داده‌است که نمایه‌سازی در زبان‌ها همواره تابع جان‌داری نیست و در نتیجه از سلسله‌مرتبۀ متفاوتی از شخص پیروی می‌کند. وی ارتباط نمایه‌سازی با شخص را به صورت (۴)

ارائه داده‌است که بر مبنای آن، سوم شخص بر اول شخص و اول شخص بر دوم شخص اولویت دارند. باید دید که در نمایه‌سازی ضمیر انعکاسی «خود» در زبان فارسی جان‌داری چه اهمیتی داشته و چه اولویتی در شخص دیده می‌شود.

۴. سوم < اول < دوم

همچنین اشاره شد که به طور ویژه برای تأثیر شخص بر وجود ضمائر انعکاسی در زبان‌ها نیز سلسله‌مراتبی ارائه شده‌است. بر پایه سلسله‌مرتبۀ (۵) «اگر در زبانی ضمیر انعکاسی برای شخص n به کار رود، برای شخص $n+1$ هم به کار خواهد رفت» (Faltz, 1985, p.120). این به این معنا است که در زبان‌ها یا برای همه شخص‌ها ضمیر انعکاسی به کار می‌رود، یا فقط برای دوم و سوم شخص و یا منحصراً برای سوم شخص.

۵. ۳ < ۲ < ۱

فالتز (Faltz, 1985) همچنین می‌افزاید که بیشتر زبان‌ها ضمیر انعکاسی را یا برای همه شخص‌ها به کار می‌برند و یا فقط برای سوم شخص؛ مواردی غیر از این نادرند و شواهد کافی برایشان در دسترس نیست. این به این معنا است که در پیوند با اولویت اول و دوم شخص نمی‌توان بی‌چون و چرا نظر داد. همچنین کامری (Comrie, 1989a, p. 6 & 28; 1999, p. 337) بیان می‌کند که اگر در یک زبان ضمیر انعکاسی مجزایی برای غیر سوم شخص وجود داشته باشد، آن‌گاه ضمیر انعکاسی مجزایی برای سوم شخص هم وجود خواهد داشت (سلسله‌مرتبۀ ۵). وی بر خلاف فالتز (Faltz, 1985) موضعی در ارتباط با اولویت اول شخص و دوم شخص نسبت به یک‌دیگر نمی‌گیرد. تحول ضمائر انعکاسی یا به بیانی شخصی شدن این ضمائر در زبان انگلیسی به خوبی با سلسله‌مرتبۀ (۵) سازگار است. بر مبنای پژوهش ون‌گلدرن (van Gelderen, 2000)، در آغاز دوره میانه زبان انگلیسی که ضمائر انعکاسی شروع به شخصی شدن کرده‌اند، پیش‌روی آن‌ها در سوم شخص سریع‌تر از دوم شخص و در دوم شخص سریع‌تر از سوم شخص روی داده‌است (van Gelderen, 2000, p.63). البته در این پژوهش اشاره‌ای به اولویت شمار مفرد یا جمع نشده‌است.

۶. ۳ < ۲ < ۱

فالتز (Faltz, 1985) و کامری (Comrie, 1989a) همچنین در تبیین نقش‌گرا برای اولویت سوم شخص در ضمائر انعکاسی، بیان می‌کنند که برای هر یک از شخص‌های اول و دوم در یک بافت مشخص، به ندرت ابهامی در پیوند با تشخیص مرجع آن‌ها وجود دارد و مرجع این دو می‌تواند به صورتی واحد توسط کنش‌گفتار مشخص گردد. این در حالی است که برای سوم

شخص به صورت بالقوه مرجع‌های گوناگونی را می‌توان در نظر گرفت و به همین دلیل است که وجود نمایه شخص سوم ضرورت بیشتری می‌یابد (Faltz, 1985, p. 43; Comrie, 1989a, p. 28). فالتز همچنین اشاره کرده‌است که برای اولویت ضمیر انعکاسی دوم شخص بر اول شخص تبیینی ندارد (Faltz, 1985, p. 121). نیومایر (Newmeyer, 2003, p. 695) اما تبیینی نحوی برای اولویت سوم شخص در ضمائر انعکاسی ارائه کرده‌است. وی معتقد است سخنگویان (به هر دلیلی) فاعل و مفعول یکسان را برای سوم شخص بیشتر به کار می‌برند و این تفاوت در فراوانی کاربرد است که منجر به اولویت ظهور ضمیر انعکاسی سوم شخص در زبان‌ها می‌شود و نه پرهیز از ابهام. او همچنین اشاره می‌کند که مشخص نیست بر اساس دیدگاه فالتز و کامری چگونه و تا چه اندازه ضمیر انعکاسی سوم شخص می‌تواند ابهام را از بین ببرد.

کونینگ و زی‌موند (König & Siemund, 2000, p.56) نیز معتقدند که افزوده شدن ضمائر پی‌بستی به عناصر تأکیدی زبان انگلیسی برای رفع ابهام از هم‌مرجع ضمیر تأکیدی انجام می‌گیرد. این دو همچنین با بررسی تحول ۵۰ زبان دنیا نتیجه گرفته‌اند که ساخت‌های تأکیدی همواره مقدم بر و منبعی برای ساخت‌های انعکاسی هستند. بر همین اساس، داوری (Davari, 2016, p. 119-120) نیز دلیل پیوستن ضمائر شخصی پی‌بستی به «خود» را در فارسی نو رفع ابهام می‌داند؛ اگر چه از دیدگاه وی، همچنان ابهام میان تأکید «خود» بر فعل و یا تأکید بر موضوع‌های فعل وجود دارد که ناشی از ماهیت قیدی «خود» است. همان گونه که پیش‌تر گفته شد، «خود» در فارسی میانه نقش قید تأکید را در جمله بر عهده داشته‌است. وی معتقد است که همراهی ضمائر پی‌بستی با «خود» به منظور «نمایش مستقیم موضوع مورد تأکید و ابهام‌زدایی از این عنصر تأکیدی به نفع وضعیت هم‌مرجعی است» (Davari, 2016, p. 119). به گونه‌ای که طی این فرایند «خود» دیگر تأکید بر فعل نداشته و به طور مشخص برای تأکید بر شخص به کار می‌رود. به نظر می‌رسد این تبیین در پیوند با شخصی شدن ضمیر «خود» در فارسی کارآمدتر باشد؛ چرا که می‌بینیم از جنبه تاریخی نیز اولین نشانه‌های پیوستن ضمائر پی‌بستی به «خود» در نقش تأکیدی، البته تأکیدی ملکی بوده‌است. هر چند لازم به گفتن است که داوری (Davari, 2016, p. 87-88) نتیجه‌گیری پژوهش خود را بر مبنای این فرض نهاده‌است که در زبان فارسی، برخلاف پژوهش کونینگ و زی‌موند (König & Siemund, 2000)، نقش انعکاسی مقدم بر تأکیدی است. این فرض مبتنی بر این ادعا است که پیش از دوره میانه، در زبان فارسی باستان شاهی برای رمزگذاری تأکید وجود نداشته و فقط مفهوم انعکاس مشاهده می‌شود. مفهوم انعکاسی که داوری از آن سخن می‌گوید فقط در نمونه‌های ساخت ملکی فارسی باستان رخ داده‌است. همان گونه که بالا اشاره شد این نقش

به وسیله برخی از جمله موینه (Moyne, 1971) تأکیدی در نظر گرفته شده‌است. در بخش چهارم، بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

در زمینه اولویت‌های شمار در حضور ضمائر انعکاسی در زبان‌ها سلسله‌مرتب‌های ارائه شده‌است. سلسله مرتبه‌های موجود برای شمار به نمایه‌سازی در دیگر مقوله‌های زبانی اختصاص دارند. در زمینه ارتباط نمایه‌سازی شخص در شمارگان مختلف، کرافت (Croft, 2003, p. 128-) بر اساس زبان‌هایی همچون گوارانی^۱ و تاکلما^۲ بیان می‌کند که معمولاً در زبان‌ها اول و دوم شخص تمایز در شمار دارند ولی سوم شخص خیر. بنابراین وی نتیجه می‌گیرد که نمایه‌سازی شمار برای اول و دوم شخص اولویت دارد بر سوم شخص. پیش‌تر هم اشاره شد که سلسله‌مراتب معرفی شده از سوی کرافت بر مبنای زبان‌هایی است که جان‌داری در آن‌ها بسیار اهمیت دارد. زیرا معمولاً اول و دوم شخص در زبان‌ها جان‌دار و حتی انسان‌اند و در نتیجه این اولویت نمایه‌سازی ممکن است تابع جان‌داری باشد و نه لزوماً شخص. در نتیجه اگر در زبانی جان‌داری مولفه مؤثری نباشد، اولیتی نیز برای نمایه‌گذاری اول و دوم شخص مشاهده نمی‌شود (سلسله‌مرتبه^۳ ۴).

جان‌داری همچنین می‌تواند بر سلسله‌مرتبه شمار تأثیرگذار باشد. برای نمونه در زبان کیچه^۳، اولویت نمایه‌گذاری در سوم شخص، با جمع است؛ به این معنا که جمع بیش از مفرد نمایه‌گذاری می‌شود (Bahrami, 2013, p. 34). این ویژگی به این دلیل مشاهده می‌شود که در این زبان سوم شخص جمع همیشه جان‌دار است و در نتیجه به دلیل غلبه سلسله‌مرتبه جان‌داری شاهد اولویت نمایه‌گذاری سوم شخص جمع بیش از مفرد هستیم. با این وجود، وولفورد (Woolford, 1999) با بررسی نمایه‌سازی مفعول در گروه زبان‌های بانتو^۴ نتیجه گرفته‌است که نمایه‌سازی مفرد بر جمع دارای اولویت است و همسو با سلسله‌مرتبه^۷ (V) عمل می‌کند. بنابراین می‌توان انتظار داشت که در این زبان، جان‌داری نقش مهمی را در روابط زبانی بازی نکند.

۷. مفرد < جمع

پژوهش حاضر بر آن است تا تأثیر سلسله‌مراتب شخص و شمار را بر چگونگی همراهی ضمائر شخصی در پی‌بستی با «خود» و همچنین سرعت پیش‌روی‌شان بسنجد و در نتیجه آن اهمیت جان‌داری را نیز در نمایه‌گذاری ضمائر انعکاسی فارسی نشان دهد.

¹ Guarani

² Takelma

³ K'iche'

⁴ Bantu

۳. روش پژوهش و داده‌ها

رویکرد این پژوهش نقشی-رده‌شناختی است و بر آن است تا سازگاری نظام ضمائر انعکاسی شخصی را در زبان فارسی با رده‌های جهانی معرفی شده برای شخص و شمار مورد بررسی قرار دهد. به این منظور، به بررسی چگونگی بروز این ضمائر در متون قرون گذشته زبان فارسی پرداخته‌ایم. اگرچه انتظار می‌رود همراهی ضمائر پی‌بستی را با «خود» بیشتر در زبان گفتاری شاهد باشیم و نمی‌توان با اطمینان عدم حضور ضمائر انعکاسی شخصی در متون نوشتاری را گواهی بر وجود نداشتن این ضمائر در گفتار قرون گذشته دانست. با این وجود، بررسی متون نوشتاری برای یافتن نشانه‌هایی هر چند اندک از بروز این موارد راهگشا است؛ چرا که همواره فراوانی بالای بروز عناصر زبانی در گفتار به بروز آن‌ها در نوشتار منجر شده‌است

در این پژوهش، تلاش شده‌است از متونی بهره گرفته شود که نخست، در برگیرنده روایات و حکایات باشند و در نتیجه انواع شخص و شمار ضمائر را شامل شوند؛ دوماً دارای زبانی ساده بوده تا نه تنها نزدیکی بیشتری به زبان گفتار داشته باشند، بلکه تا اندازه ممکن از تاثیر سجع و آهنگ کلام بر استفاده یا عدم استفاده از ضمائر شخصی «خود» کاسته شود و سوماً بتوان در آن‌ها نمونه‌های دیگری از حضور ضمائر شخصی پی‌بستی نیز پیدا کرد؛ چرا که در برخی متون تاریخی زبان فارسی به زحمت می‌توان این ضمائر را یافت و نویسندگان آن‌ها مشخصاً ضمائر شخصی آزاد را ترجیح داده‌اند.

برای هر یک از یازده قرن فارسی نو، قرون چهار تا چهارده هجری، سه متن از سه نویسنده مختلف انتخاب شد که فهرست آن‌ها در جدول (۱) به تفکیک قرن قابل مشاهده‌است. از هر متن حدود ۱۵۰۰۰ واژه (معادل تقریباً ۵۰ صفحه) در بخش‌هایی تصادفی از متن مورد بررسی قرار گرفت و جمله‌های مشتمل بر ضمیر انعکاسی «خود» به همراه ضمائر پی‌بستی استخراج شد. به این ترتیب پیکره کلی پژوهش را ۳۳ متن و حدود ۵۰۰۰۰۰ واژه تشکیل داده و از آن میان، ۱۹۲ جمله مشتمل بر یکی از ضمائر انعکاسی شخصی یعنی «خودم»، «خودت»، «خودش»، «خودمان»، «خودتان» و «خودشان» استخراج گردیده‌است.

جدول ۱: فهرست تاریخی منابع پیکره پژوهش (Etebari, 2020)

قرن چهارم

بلعی، ابوعلی محمدبن محمد. *تاریخ بلعی*. برگرفته از *تاریخ طبری*. تصحیح محمد روشن. تهران: سروش. ۱۳۷۷.

سامانی، منصورین نوح و دیگران. *تفسیر طبری*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: انتشارات طوس. ۱۳۵۶.
بی‌نا. *تفسیر قرآن پاک*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۸.

قرن پنجم

بیهقی، ابوالفضل. *تاریخ بیهقی*. تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. ج ۱. تهران: سخن. ۱۳۹۴.
طوسی، نظام‌الملک. *سیاست‌نامه*. به کوشش جعفر شعار. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری موسسه انتشارات فرنکلین. ۱۳۴۸.
قبادیانی، ناصر خسرو. *سفرنامه*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار. ۱۳۷۰.

قرن ششم

طرسوسی، ابوطاهر بن حسن. *داراب‌نامه*. تصحیح ذبیح‌الله صفا. ج ۱. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
کاتب ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله. *سمک عیار*. تصحیح ناتل خانلری. ج ۱. تهران: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران. ۱۳۴۷.
سمرقندی، محمدبن احمد. *رونق‌المجالس*. تصحیح احمدعلی رجایی. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۱۳۵۴.

قرن هفتم

جوزجانی، منہاج‌الدین سراج. *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری. ج ۱. کابل: انجمن تاریخ افغانستان. ۱۳۴۲.
عوفی، سدیدالدین محمد. *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الرعیات*. تصحیح مصفاکریمی. ج ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳.
ظہیری سمرقندی، محمد. *سندبادنامه*. تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی. تهران: میراث مکتوب. ۱۳۸۱.

قرن هشتم

زاکانی، عبید. *کلیات*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. نیویورک: بیلیوتکا پرسیکا پرس.
دهلوی، امیر خسرو. *چهار درویش*. تصحیح پدر فهم. بنیاد مطبوعاتی فهم. ۱۳۲۷.
مستوفی، حمدالله. *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر. ۱۳۶۲.

قرن نهم

جامی، عبدالرحمان. *بهارستان*. تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: اطلاعات. ۱۳۶۷.
بیغمی، محمد. *داراب نامه*. تصحیح ذبیح الله صفا. ج ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۱.
سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق. *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. تصحیح عبدالحسین نوایی. ج ۱. تهران: کتابخانه طهوری. ۱۳۵۳.

قرن دهم

بی.نا. حسین کرد شبستری. *تصحیح ایرج افشار و مهران افشاری*. تهران: چشمه. ۱۳۸۷.
واصفی، زین الدین محمود. *بدایع الوقایع*. تصحیح الکساندر بلدروف. ج ۲. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۰.
صفوی، طهماسب. *تذکره شاه طهماسب*. به سعی عبدالشکور. تهران: چاپخانه کاویانی و آفتاب. ۱۳۴۳.

قرن یازدهم

بی.نا. عالم آرای شاه اسماعیل. *تصحیح اصغر منتظر صاحب*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۹.
جبله رودی، محمد. *کلیات جامع التمثیل*. تهران: کتابفروشی اسلامیة. ۱۳۷۲.
گورکانی، نورالدین محمدجهانگیر. *جهانگیرنامه*. تصحیح محمد هاشم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۹.

قرن دوازدهم

فراهانی، قائم مقام. *منشآت*. گردآوری شاهزاده معتمدالدوله حاج فرهاد میرزا. تهران: انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیة. ۱۲۰۶.
گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین. *مجلد التواریخ*. به سعی مدرس رضوی. تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا. ۱۳۳۴.
آصف، محمد هاشم. *رستم التواریخ*. تصحیح محمد مشیری. تهران: امیرکبیر. ۱۳۵۲.

قرن سیزدهم

ناصرالدین شاه قاجار. *سفرنامه خراسان*. به خط میرزا محمدرضا کلهر. تهران: بابک. ۱۳۶۱.
طالبوف، عبدالرحیم. *کتاب احمد*. تهران: شب گیر. ۲۵۳۶.
نقیب الممالک، محمدعلی. *امیرارسلان نامدار و ملکه فرخ لقا*. تصحیح یاور رزمی پور. تهران: جاجرمی. ۱۳۸۶.

قرن چهاردهم

پرویزی، رسول. *شلوارهای وصله دار*. تهران: امیرکبیر. ۱۳۴۸.
مراغه ای، حاجی زین الدین. *سیاحت نامه ابراهیم بیگ*. به کوشش م. ع. سپانلو. تهران: آگه. ۱۳۹۷.
دهخدا، علی اکبر. *چرند و پرند*. تهران: کانون معرفت. بی.تا.

این پژوهش بر آن است تا با بررسی آماری و در زمانی ضمائر انعکاسی شخصی در قرن‌های گوناگون فارسی نو، تأثیر سلسله‌مراتب ارجاعی شخص و شمار معرفی شده برای نمایه‌سازی عناصر زبانی مختلف (Greenberg, 1966; Comrie, 1989a, 1999b; Woolford, 1999; Corbett, 2000a; Croft, 2003; Faltz, 1985; Comrie,) و به ویژه ضمائر انعکاسی (1989a, 1989b) را در ترتیب اتصال ضمائر پی‌بستی به «خود» و همچنین فراوانی رخداد آن‌ها بسنجد. در بخش تحلیل برای هر یک از این ضمائر با شخص و شمار مشخص نمونه‌هایی آورده شده و فراوانی آن‌ها در قرن‌های گوناگون محاسبه گردیده‌است. همچنین در این بخش به تحول دو نقش انعکاسی و تأکیدی ضمیر «خود» در پذیرش ضمائر پی‌بستی نیز با نمایش فراوانی وقوع آن‌ها مختصراً پرداخته خواهد شد.

۴. بحث و بررسی

در بررسی‌های انجام شده بر روی متون تاریخی زبان فارسی مشاهده شد که ضمائر انعکاسی شخصی نه فقط به شکل یکسان پدیدار نشده‌اند، بلکه فراوانی وقوع یکسانی نیز ندارند. این دو مشخصه ترتیب پیدایش و فراوانی رخداد این ضمائر سازگاری‌هایی را با سلسله مراتب شخص و شمار نشان می‌دهد. در میان داده‌های پیکره مورد بررسی، هیچ نمونه‌ای از ضمیر انعکاسی شخصی مبتنی بر «خود» تا پیش از قرن هشتم یافت نشد. از قرن هشتم به بعد است که شاهد بروز شخص سوم و شمار مفرد برای ضمیر «خود» به صورت «خودش» هستیم (مثال ۳ الف). این نمونه نشان‌دهنده آن است که برخلاف گفته‌های پژوهش‌های پیشین (Nateli Khanlari, 1986b; Davari, 2016)، حداقل از قرن هشتم ضمیر انعکاسی شخصی «خودش» در زبان فارسی به کار می‌رفته‌است. در اینجا لازم است اشاره شود که نمونه مشتمل بر ضمیر «خودش» از کتاب چهاردرویش منسوب به امیر خسرو دهلوی به دست آمده‌است که البته بر سر تاریخ آن اتفاق نظر وجود ندارد و برخی آن را نگاشته قرون متأخرتر و نه تالیف دهلوی می‌دانند. با این حال، نمونه دیگری از کتاب بهارستان جامی متعلق به قرن نهم حضور ضمیر «خودش» را در این دوره تأیید می‌کند و در نتیجه اگر در آغاز این کاربرد در قرن هشتم ابهام وجود داشته باشد، می‌توان گفت که از قرن نهم ضمیر «خودش» کاربرد داشته‌است. از سوی دیگر، ذوالفقاری و سعیدی (Zolfaghari & Saeedi, 2016) تاریخ نگاشتن چهار درویش را قرن دوازدهم و یا دهم می‌دانند؛ با توجه به اینکه حداقل در متون قرن دوازدهم شاهد نمونه‌های فراوانی از همراهی ضمائر پی‌بستی با «خود» هستیم، حضور فقط یک مورد در این متن که زبانی نزدیک به گفتار دارد، عجیب می‌نماید و شواهدی است بر آنکه تاریخ تألیف چهاردرویش پیش از قرن دوازدهم

بوده است. بنابراین به نظر می رسد در صورت رد ادعای قرن هشتم، تاریخ نگارش در قرن دهم منطقی تر باشد. در نمونه مثال (الف)، از قرن هشتم «خودش» در ارجاع به فاعل انسان و در (ب) از قرن نهم، برای ارجاع به غیرانسان به کار رفته است. به نظر می رسد جان داری چندان تأثیری بر نمایه سازی ضمائر انعکاسی نداشته باشد. از سویی در هر دو مورد، ضمیر انعکاسی «خودش» در نقش تأکیدی ملکی به کار رفته است.

الف) از وضعیت ضیافت خودش خجالت می کشید (Zolfaghari & Saeedi, 2016, p. ۸
26; quoted in Etebari, 2020

ب) بر پشت خودش سوار ساخت (Jami, 1988, p. 112; quoted in Etebari, 2020).
دومین ضمیر انعکاسی شخصی که بر اساس پیکره پژوهش حاضر در زبان فارسی پدیدار شده است، به شخص و شمار اول مفرد یعنی ضمیر «خودم» اختصاص دارد که برای نخستین بار در آثار مربوط به قرن دهم هجری مشاهده شد. مثال (۹) این نمونه را نشان می دهد. در این جا نیز نقش ضمیر انعکاسی مشابه نمونه های مربوط به قرون هشتم و نهم، تأکیدی ملکی است.

۹. آدم های من در پیش خودم باشند (n.n, 2008, p. 54; quoted in Etebari, 2000).
در همین قرن (دهم) همچنین می توان نقش تأکیدی فاعلی را نیز البته در ضمیر «خودش» مشاهده کرد. در هر دو نمونه (۱۰) از اثر مربوط به قرن دهم هجری، «خودش» در نقش تأکیدی فاعلی به کار رفته است. متولیان ناینی (Motavallian Nayini, 2013) حضور ضمیر فاعلی به ویژه سوم شخص را در زبان های ضمیراندازی همچون فارسی، نشانه تأکید می دانند. به همین ترتیب، جایگزینی ضمیر «خود» با ضمیر فاعلی شخصی تأکید را دو برابر کرده است.

۱۰. الف) خودش در آن جا حاکم باشد (n.n, 2008, p. 53; quoted in Etebari, 2000).
ب) خودش پیاده شد (n.n, 2008, p. 127; quoted in Etebari, 2000).
افزون بر دو ضمیر انعکاسی اول شخص و سوم شخص مفرد، در قرن یازدهم شاهد یک مورد ظهور ضمیر انعکاسی سوم شخص جمع یعنی «خودشان» هستیم (نمونه ۱۱.الف) و پس از آن از قرن دوازدهم تمامی ضمائر انعکاسی شخصی قابل مشاهده اند. ضمیر «خودشان» در نمونه (۱۱.الف) در نقش انعکاسی و برای هم مرجعی مفعول غیر مستقیم و فاعل به کار رفته است. نقش انعکاسی همچنین در کاربرد ضمیر «خودش» نیز در این قرن دیده می شود (برای مثال ۶.ب).
۱۱. الف) جماعتی که امروز لاف محبت می زنند از برای خودشان است (Jeble-Roudi, 1993, p. 271; quoted in Etebari, 2020).

ب) الهی تو ظلم پادشاه ظالم را به خودش بازگردان (Jeble-Roudi, 1993, p. 286;)

(quoted in Etebari, 2020).

تا این‌جا ترتیب ظهور ضمائر انعکاسی شخصی در قرن‌های گوناگون گفته شد؛ حال به بررسی فراوانی رخداد این ضمائر در بازه زمانی یادشده می‌پردازیم. بر مبنای جدول (۲)، تا پیش از قرن دوازدهم نمونه‌های همراهی ضمائر شخصی پی‌بستی با «خود» بسیار محدود است و ضمیر انعکاسی سوم‌شخص مفرد «خودش» بیشترین موارد کاربرد را شامل می‌شود. در این بازه زمانی، به غیر از این دو، ضمیر اول‌شخص مفرد «خودم» و سوم‌شخص جمع «خودشان» نیز مشاهده شده‌است. با بررسی فراوانی رخداد ضمیرها در قرن‌های گوناگون می‌توان نتیجه گرفت که ضمیر انعکاسی سوم‌شخص در هر دو شمار مفرد و جمع سرعت پیش‌روی بالاتری نسبت به سایر ضمائر انعکاسی شخصی دارد و همچنین در هر قرن بیشترین نمونه را به خود اختصاص داده‌است. در مقایسه میان شخص اول و دوم، مشاهده می‌شود که نخست وقوع ضمیر اول‌شخص مفرد، «خودم»، طی قرن‌های مختلف رو به افزایش بوده و دوماً این پیش‌روی به طور منظم رخ داده‌است؛ این در حالی است که بر پایه جدول (۲)، فراوانی ضمیر دوم‌شخص مفرد، «خودت»، در هر قرن کاهش داشته‌است. ضمائر جمع اول و دوم شخص اما پراکندگی تا اندازه یکسانی را به نمایش می‌گذارند.

جدول ۲: فراوانی رخداد ضمائر انعکاسی شخصی در قرن‌های مختلف فارسی نو

قرن / ضمیر	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم	چهاردهم	جمع
خودم			۱		۴	۸	۲۱	۳۴
خودت					۱۲	۱۰	۷	۲۹
خودش	۱	۱	۲	۳	۲۰	۲۱	۱۹	۶۷
خودمان					۳	۴	۵	۱۲
خودتان					۳		۶	۹
خودشان				۱	۴	۱۵	۲۱	۴۱
جمع	۱	۱	۳	۴	۴۶	۵۸	۷۹	۱۹۲

این یافته‌ها نشان می‌دهد که در ظهور ضمائر انعکاسی شخصی و به بیان دیگر در نمایه‌سازی شخص برای ضمیر انعکاسی «خود»، آشکارا سوم‌شخص دارای اولویت است و سلسله مرتبه نمایه‌گذاری شخص معرفی شده از سوی گرینبرگ (Greenberg, 1966) و همچنین شخص در ضمائر انعکاسی از سوی کامری (Comrie, 1989a; 1999b) را تأیید می‌کند. هر چند در پیوند

با دو شخص اول و دوم نمی‌توان با این قطعیت نتیجه‌گیری کرد. بنا بر داده‌های این پیکره، ضمیر انعکاسی اول شخص مفرد دو قرن پیش‌تر از دوم شخص ظهور یافته‌است (قرن دهم)، البته که این ظهور به تنها یک مورد محدود است. با این وجود، اگر پیش‌روی این دو ضمیر را بررسی کنیم، در می‌یابیم همان گونه که در بالا اشاره شد، «خودم» روند افزایشی منظمی را در طی قرون پیموده‌است؛ این درحالی است که چنین روند منظمی در مورد ضمیر «خودت» به چشم نمی‌خورد. با وجود اینکه در دو قرن دوازدهم و سیزدهم، فراوانی ضمیر «خودت» از «خودم» بیشتر بوده، این نسبت در قرن حاضر وارونه شده و از سوی دیگر فراوانی «خودت» در سه قرن آخر مسیر کاهشی در پیش گرفته‌است. بر این اساس، به نظر می‌رسد در زبان فارسی ضمیر انعکاسی اول شخص نسبت به دوم شخص دارای اولویت بالاتری باشد. هر چند این اولویت بالاتر به قوت سوم شخص نیست. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ضمائر انعکاسی شخصی در زبان فارسی اگرچه از سلسله‌مرتبه (۷) پیروی می‌کنند که همسو با (Greenberg, 1966) است اما مهر تأییدی بر سلسله‌مرتبه فالتز (Faltz, 1985) در جهانی‌های حضور ضمائر انعکاسی در زبان‌ها نمی‌زنند. همچنین، اولویت سوم شخص نشان‌دهنده آن است که در زبان فارسی شخص بر جان‌داری نیز اولویت دارد (مراجعه شود به بخش (۲))

۱۲. سوم < اول > دوم

در پیوند با تأثیر سلسله‌مرتبه شمار مشاهده شد که هم ترتیب ظهور ضمائر انعکاسی مفرد و هم پیش‌روی و فراوانی وقوع آن‌ها نشان‌دهنده اولویت نمایه‌گذاری شخص مفرد بر جمع در ضمائر انعکاسی زبان فارسی است و در نتیجه تابع سلسله‌مرتبه (۱۱) معرفی شده از سوی وولفورد (Woolford, 1999) است. هر چند مطابق جدول (۲)، پیش‌روی وقوع ضمیر انعکاسی سوم شخص جمع، «خودشان»، از شمار مفرد ضمیر انعکاسی دوم شخص پیشی گرفته و تا اندازه‌ای با ضمیر اول شخص مفرد برابری می‌کند که نشان‌دهنده اولویت نمایه‌گذاری سوم شخص بر شمار است. به بیان دیگر، عدم اولویت جان‌داری در نمایه‌گذاری شخص در زبان فارسی را می‌توان در نمایه‌گذاری شمار نیز مشاهده کرد.

همان گونه که پیش‌تر گفته شد، اولین نشانه‌های ظهور ضمائر انعکاسی شخصی مبتنی بر «خود» در نقش ملکی بوده‌است و پس از آن به ترتیب دو نقش تأکیدی و انعکاسی فرصت بروز یافته‌اند. جدول (۳) فراوانی رخداد سه نقش ملکی، تأکیدی و انعکاسی را در هر یک از قرون هشتم تا چهاردهم هجری به نمایش گذاشته‌است. بر اساس فراوانی ظهور نقش‌ها نیز، به طور کلی، نقش ملکی پیشتاز است و پس از آن به ترتیب دو نقش تأکیدی و انعکاسی قرار دارند. در بخش پیشینه

اشاره شد که داوری (Davari, 2016)، بر خلاف افرادی همچون موینه (Moyne, 1971)، نقش «خود» در جایگاه مالک گروه اسمی را انعکاسی می‌نامد و بر همین اساس است که با بررسی نمونه‌های فارسی باستان، مفهوم «انعکاس» را مقدم بر «تأکید» در نظر گرفته‌است. با بررسی نمونه‌های مورد بررسی وی از فارسی باستان درمی‌یابیم که همگی این نمونه‌ها دارای ساختار ملکی‌اند. آنچه در آن اطمینان وجود دارد این است که نقش ملکی در زبان فارسی، مقدم بر سایر تأکیدی‌ها و انعکاسی بوده‌است و این تقدم را بر اساس یافته‌های این پژوهش همچنین می‌توان در پذیرش ضمائر شخصی پی‌بستی مشاهده کرد. در نتیجه، تحول نقشی ضمیر انعکاسی بدون شخص «خود» و تحول نقشی ضمائر انعکاسی شخصی مبتنی بر «خود» در یک مسیر انجام گرفته‌است.

جدول ۳: فراوانی رخداد نقش‌های مختلف ضمائر انعکاسی شخصی در قرن‌های مختلف فارسی نو

قرن / نقش	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم	چهاردهم	جمع
ملکی	۱	۱	۱	۱	۲۰	۲۴	۲۹	۷۷
تأکیدی		۲	۱	۱	۲۱	۱۳	۲۹	۶۷
انعکاسی			۲	۲	۵	۲۰	۲۱	۴۸
جمع	۱	۱	۳	۴	۴۶	۵۸	۷۹	۱۹۲

تعیین نقش ملکی «خود» به عنوان تأکیدی یا انعکاسی نیازمند بررسی‌های ساختی و ورای اهداف این پژوهش است؛ با این وجود، اگر به پیروی از موینه (1971)، این نقش را تأکیدی بدانیم، می‌توان گفت تحول ضمائر انعکاسی در زبان فارسی نیز با پژوهش کونینگ و زی‌موند (König and Siemund, 2000) سازگار است که ادعا می‌کند منبع پیدایش عناصر انعکاسی در زبان‌ها عنصری تأکیدی بوده‌است.

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به بررسی تحول ضمائر انعکاسی شخصی مبتنی بر «خود» در زبان فارسی پرداخته و تأثیر سلسله‌مراتب رده‌شناختی شخص و شمار را بر ترتیب و فراوانی همراهی ضمائر شخصی پی‌بستی با ضمیر «خود» مورد بررسی قرار دادیم. به این منظور، پیکره‌ای تاریخی متشکل از منابعی از یازدهم قرن فارسی نو مورد بررسی قرار گرفت و نشان داده شد که همراهی ضمائر شخصی پی‌بستی با ضمیر بدون شخص «خود»، حداقل از قرن هشتم و یا نهم هجری در فارسی نو آغاز

شده است. ترتیب پیدایش و فراوانی حضور این ضمایر نشان می‌دهد که ضمایر انعکاسی زبان فارسی نیز از سلسله مرتبه جهانی اولویت سوم شخص بر اول و دوم شخص پیروی می‌کنند و در نتیجه تابع سلسله مرتبه جان‌داری نیستند. همچنین داده‌ها نشان‌دهنده آن است که نمایه‌گذاری اول شخص نیز بر دوم شخص اولویت دارد. ترتیب و فراوانی ضمایر انعکاسی شخصی در دو شمار مفرد و جمع نشان‌دهنده اولویت شمار مفرد در نمایه‌گذاری شخص در این ضمایر است. همچنین ترتیب ظهور ضمایر انعکاسی شخصی در نقش ملکی و سپس تأکیدی و انعکاسی از یک سو با تحول نقشی ضمیر بدون شخص «خود» سازگار بوده و از سوی دیگر در هماهنگی با نتیجه‌گیری جهان‌شمول کونینگ و زی‌موند (König & Siemund, 2000) در تقدم تأکید بر انعکاس است.

فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- ارژنگ، غلامرضا (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی. تهران: قطره.
- اعتباری، زهرا (۱۳۹۹). تحول در زمانی نظام واژه‌بست ضمیری در فارسی نو: رویکردی نقشی-رده‌شناختی. رساله دکتری. دانشگاه فردوسی مشهد.
- بهرامی، فاطمه (۱۳۹۲). بررسی دستوری و رده‌شناختی نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی. رساله دکتری. دانشگاه اصفهان.
- پرتو، ابوالقاسم (۱۳۵۴). نخستین دستور. تهران: اندیشه.
- حیدری‌زادی، رضا (۱۳۸۷). «تحلیل ضمایر و معرفگی بر مبنای نگرش زبان‌شناسی شناخت‌گرا». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. شماره ۲۴. صص ۶۵-۸۳.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۴۴). دستور زبان فارسی. تهران: کتابفروشی تهران.
- داوری، شادی (۱۳۹۵). «تکوین انعکاسی‌ها و انعکاسی‌های تأکیدی در زبان فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی». دستور. شماره ۱۲. صص ۶۹-۱۲۵.
- ذوالفقاری، حسن و عباس سعیدی (۱۳۹۵). چهار درویش. تهران: ققنوس.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات اساطیر.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۷). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات آموزش و پرورش.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۰). «عبارت‌های فعلی ضمیردار در زبان فارسی». نامه فرهنگستان. شماره ۱۸. صص ۸-۲۰.
- قریب، عبدالعظیم، محمدتقی بهار، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، جلال‌الدین همایی و غلامرضا رشید‌یاسمی (۱۳۶۳). دستور زبان فارسی. ج ۱. تهران: انتشارات کتابفروشی مرکزی.
- کشاورز، کریم (۱۳۸۸). هزار سال نثر پارسی. تهران: علمی و فرهنگی.

کنت، رونالد گراب (۱۳۸۴). *فارسی باستان*. ترجمه سعید عریان. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.

متولیان نایینی، رضوان (۱۳۹۵). «تحلیلی بین‌زبانی از پارامتر ضمیراندازی در زبان فارسی». *زبان‌پژوهی*. سال ۸، دوره ۲۱. صص ۱۱۶-۱۳۳.

مدنی، داود (۱۳۹۰). «بررسی رفتار نحوی مرجع‌دارهای فارسی (ضمایر انعکاسی و دوسویه) بر اساس رویکرد کمینه‌گرایی». *اندیشه‌های ادبی*. سال ۱۰، دوره ۳. صص ۱-۳۰.

مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). *دستورنامه: در صرف و نحو زبان فارسی*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق. مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۰). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۵). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. ج ۳. تهران: نشر نو.

نورایی‌نیا، ربیحانه و محمدرضا پهلوان نژاد (۱۳۹۳). «تعیین مرجع ضمایر شخصی و انعکاسی در زبان فارسی:

وابسته به گفتمان یا ناوابسته به گفتمان». *جستارهای زبانی*. دوره ۵، شماره ۳. صص ۲۱۳-۲۲۸.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۵). *ضمیر مشترک یا ضمیر شخصی و ضمیر تاکیدی*. نامه فرهنگستان. شماره

۳۰. صص ۹۵-۱۰۳.

همایون‌فرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴). *دستور جامع زبان فارسی*. تهران: علمی.

References

- Abdollahnejad, E. (2016). *Reflexivity in Persian*. Annual Conference of the Canadian Linguistic Association. Calgary: University of Calgary.
- Abolghasemi, M. (1996). *A Historical grammar of Persian language*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Arzhang, G. (1995). *A Grammar of Persian language*. Tehran: Ghatreh [In Persian].
- Bahrami, F. (2014). *A Grammatical and typological study of object indexation in Persian*. PhD dissertation. University of Isfahan, Isfahan, Iran [In Persian].
- Comrie, B. (1989a). *Language universals and linguistic typology*. Oxford: Basil Blackwell.
- Comrie, B. (1999b). Reference-tracking: description and explanation. *Language Typology and Universals*, 52, 335-346.
- Corbett, G. G. (2000a). *Number*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Corbett, G. G. (2012b). Implicational hierarchies. In J. J. Song (Ed.), *Oxford Handbook of Linguistic Typology* (pp.190-205). Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and universals*. Cambridge: Cambridge UP.
- Davari, Sh. (2016). The emergence of reflexives and reflexive intensifiers in Persian: A grammaticalization account. *Dastour*, 12, 69-125 [In Persian].
- Etebari, Z. (2020). *Diachronic development of pronominal clitic system in New Persian: a functional-typological approach* (Doctoral dissertation). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran [In Persian].

- Faltz, L. M. (1985). *Reflexivization: A study in universal syntax*. New York: Garland.
- Gharib, A., Bahar, M. T., Forouzanfar, B., Homaei, J. & Rashid-Yasemi, G. (1984). *Grammar of Persian Language*. Tehran: Markazi [In Persian].
- Greenberg, J. H. (1966). *Language universals: With special reference to features hierarchies*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.
- Heidarizadi, R. (2008). Definiteness and reference of pronouns in Persian: Research based on Cognitive Grammar. *Journal of Comparative Linguistic Researches*, 24, 65-83 [In Persian].
- Homayoun Farrokh, A. (1985). *Comprehensive Persian grammar*. Tehran: Elmi [In Persian].
- Kent, R. G. (2005[1950]). *Old Persian*. (S. Oryan, Trans.). Tehran: Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts [In Persian].
- Keshavarz, K. (2009). *A Thousand years of Persian literature*. Tehran: Elmi Farhangi [In Persian].
- Khayyam Pour, A. R. (1965). *Persian grammar*. Tehran: Tehran Bookshop [In Persian].
- König, E., & Siemund, P. (2000). Intensifiers and reflexives: Atypological perspective. In Z. Frajzyngier & T. S. Curl (Eds.), *Reflexives: Forms and Functions*, (pp. 41–74). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Kulikov, L (2007). The reflexive pronouns in Vedic: Diachronic and typological Perspective. *Lingua*, 117, 1412–1433.
- Mackenzie, D. N. (2011). *A Concise Pahlavi Dictionary*. M. Mirfakhraei (Trans.). Tehran: Institute for humanities and cultural studies [In Persian].
- Madani, D. (2011). Study of syntactic behaviour of Persian anaphors (reflexives and reciprocals) on the basis of Minimalist program. *Literary Thoughts*, 10 (3), 1-30 [In Persian].
- Mashkour, M. J. (1971). *Dastoor Nameh: Morphology and syntax of Persian language*. Tehran: East Press Institute [In Persian].
- Motavallian Nayini, R. (2017). A cross-linguistic analysis of Pro-drop parameter in Farsi. *Journal of Language Research*, 10 (21), 116-133 [In Persian].
- Moyne, J. A. (1971). Reflexive and emphatic. *Language*, 47 (1), 141-163.
- Natel Khanlari, P. (1976). *Grammar of Persian language*. Tehran: Iranian Culture Foundation [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1986). *History of Persian language*. Vol. 3. Tehran: Nashr-e now [In Persian].
- New Meyer, F. J. (2003). Grammar is grammar and usage is usage. *Language*, 79 (4), 682-707.
- Nooraei Nia, R., & Pahlavan Nejad, M. R. (2014). Reference assignment of personal and reflexive pronouns in discourse-linked or non-discourse-linked Persian language. *Language Related Research*, 5 (3), 213-288 [In Persian].
- Parto, A. (1975). *The first grammar*. Tehran: Andisheh [In Persian].
- Sadeghi, A. A. & Arzhang, G. R. (1978). *Grammar of Persian language*. Tehran: Education Publication [In Persian].
- Schladt, M. (2000). The Typology and Grammaticalization of Reflexives. In Z. Frajzyngier & T. S. Curl (Eds.), *Reflexives: Forms and Functions*, (pp. 103-124). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Shariat, M. J. (1993). *Grammar of Persian Language*. Tehran: Asatir [In Persian].
- Tabibzadeh, O. (2001). Pronominal verbal idioms in Persian. *Nameh ye*

- Farhangestan*, 18, 8-20 [In Persian].
- Vahidian Kamyar, T. (2006). Common pronoun, personal pronoun or emphatic pronoun. *Nameh ye Farhangestan*, 30, 95-103 [In Persian].
- Van Gelderen, E. (2000). *A History of English reflexive pronouns*. Amsterdam: John Benjamins.
- Woolford, E. (1999). Animacy hierarchy effects on object agreement. In P. A. Kotey (Ed.), *New Dimensions in African Linguistics and Languages* (pp. 203-216). Trenton: Africa World Press.
- Zolfaghari, H., & Saeedi, A. (2016). *Chahar Darvish*. Tehran: Qoqnuq [In Persian].

EFFECTS OF PERSON AND NUMBER HIERARCHIES ON THE DEVELOPMENT OF PERSONAL REFLEXIVE PRONOUNS IN NEW PERSIAN

Zahra Etebari¹

Ali Alizadeh²

Mehrdad Naghzguy-Kohan³

Received: 06/04/2019

Accepted: 10/05/2020

Article Type: Research

1. INTRODUCTION

This article studies the diachronic development of reflexive pronouns derived from *xod* in New Persian, i.e. 10th to 20th centuries. Not in all centuries of New Persian one can find the indexation of *xod* by pronominal clitics and it is mostly believed that the indexation is a characteristic of colloquial Persian. The current study, employing a typological perspective, tries to investigate the sequence of the emergence as well as the development process of the reflexive pronouns with different persons and numbers in New Persian. We assume that the process follows the universal referential hierarchies.

In Persian, similar to for example English, Turkish and Finnish, one and a same set of reflexive pronouns show both reflexive and emphatic functions. The reflexive pronoun *xod* in New Persian is derived from *xwad* in Middle Persian with adverbial function (Mackenzie, 2011), and *xwad* is a development from the prefix *uva* with possessive meaning in Old Persian (Kent, 1950). New Persian uses *xod* as both emphatic and reflexive pronouns. Moyne (1971) considers possessive function of *xod* as emphatic. However, Davari (2016) points out that the use of *xod* as a possessor is to denote reflexive function and based on this concludes that the reflexive uses of *xod* in Persian precede the emphatic uses.

Regarding person and number indexations of different grammatical categories, different hierarchies are introduced (Greenberg, 1966; Comrie, 1989, 1999; Woolford, 1999; Corbett, 2000; Croft, 2003). In some hierarchies (according to certain languages), animacy plays a bigger role, dominating first and second persons over third person. However, for some languages, animacy is indifferent and they follow the hierarchy with the domination of third person. Furthermore, specifically

¹ PhD Candidate of Linguistics, Linguistics Department, Ferdowsi University of Mashhad; etebari.zahra@mail.um.ac.ir

² Associate Professor of Linguistics, Linguistics Department, Ferdowsi University of Mashhad (corresponding author); alalizadeh@um.ac.ir

³ Associate Professor of Linguistics, Linguistics Department, Bu-Ali Sina University, Hamedan; mehrdad.kohan@basu.ac.ir

for the presence of reflexive markers with different persons among languages, Comrie (1989; 1999) introduces the hierarchy that dominates third person over first and second persons, and Faltz (1985) believes that second person also dominates first person in reflexive pronouns.

This study aims to determine what referential hierarchies play role in the emergence and development of the reflexive pronoun *xod* into personal reflexive pronouns *xodam*, *xodat*, *xodaš*, *xodemān*, *xodetān*, and *xodešān*. It also takes a brief look at the influence of different functions of *xod* in the process.

2. MATERIALS AND METHODS

Since the study is diachronic, the given data at first place are of written type and only the prose of this period is investigated. Among various available texts, three manuscripts are selected per century, in total 33 texts. The criteria of the selections are the simplicity of the language of the texts, the narrativity of the texts, and the certainty on the dates they were written. From each text, 15000 words are compiled which resulted in a half a million word corpus¹. The corpus includes 192 constructions where the reflexive pronoun *xod* is used with one of the pronominal clitics. The current article takes a diachronic typological approach and regarding the frequencies of the personal reflexive pronouns in different centuries of New Persian, investigates the influence of different referential hierarchies (Greenberg, 1966; Faltz, 1985; Comrie, 1989a, 1989b Comrie, 1989, 1999; Woolford, 1999; Corbett, 2000; Croft, 2003), on their development. It also takes a look at the role of the emphatic and reflexive functions in the developments.

3. RESULTS AND DISCUSSION

According to the corpus, the first uses of personal clitic pronouns attached to *xod* belong to the third person singular and are not older than 14th or 15th centuries (8th or 9th in Hijri calendar). The third person singular reflexive pronoun *xodaš*, in both sequence of emergence and frequency in different centuries, overtly dominates the first and second reflexive pronouns. As illustrated in figure 1, first person also dominates the second person and singular is placed over plural in the hierarchy of number. Furthermore, according to the figure 2, the first cases of personal reflexive pronouns are used in the corpus in possessive constructions. Then emphatic function and later reflexive function are observed.

¹ The corpus is compiled in a dissertation by Etebari (2020).

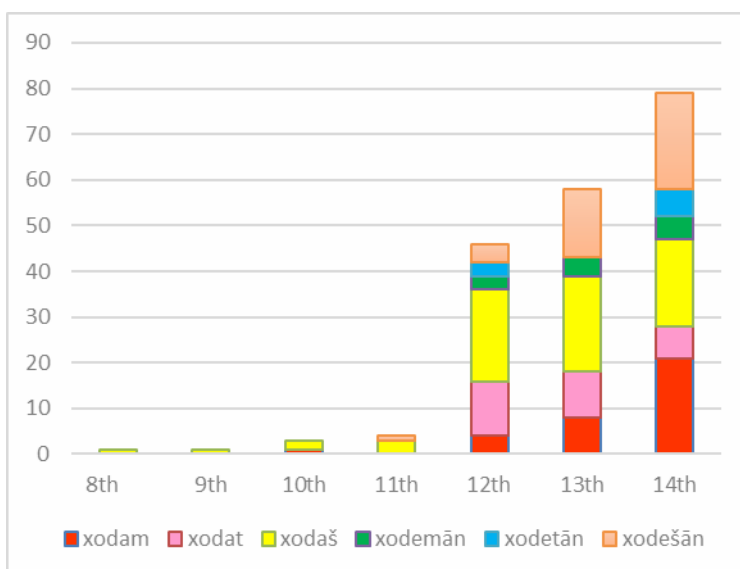


Figure 1. Frequency of different personal reflexive pronouns in New Persian centuries

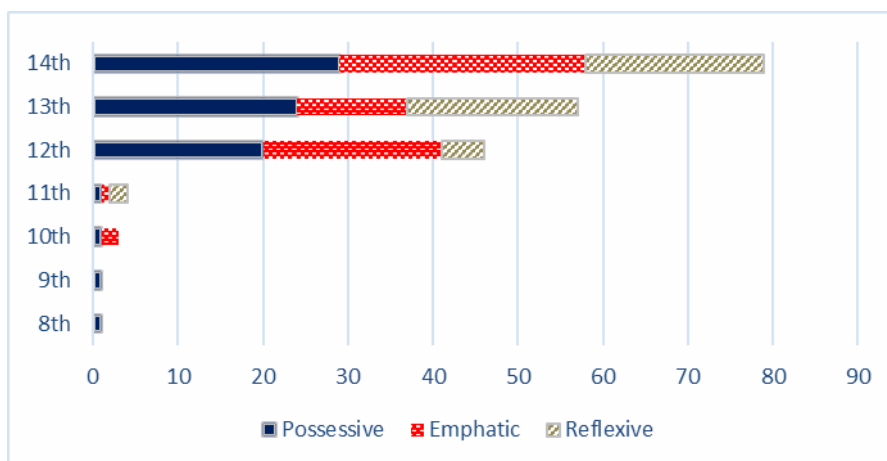


Figure 2. Frequency of different functions of personal reflexive pronouns in New Persian centuries

4. CONCLUSION

The above mentioned results indicate that animacy does not play an important role in the indexation of Persian reflexive pronouns. Thus the development process is in consistency with the person hierarchies introduced by Greenberg (1966) and Comrie (1989; 1999) but portrays a counterexample to the hierarchy introduced by Faltz (1985), which considers a dominance of second person over first person for reflexive markers. Moreover, the development follows the number hierarchy introduced by Woolford (1999). If, opposed to Davari (2016), we follow Moyne (1971) asserting that possessive uses of reflexive pronouns demonstrate an emphatic function in Persian, we conclude that the development of personal reflexive pronouns in New Persian follows the universal tendency introduced by König and

Siemund (2000), indicating the preference for emphasis over reflexivity in the development of reflexive markers.

Keywords: Typology, Reflexive pronouns, Emphatic, Pronominal clitics, New Persian

تحلیل گفتمان انتقادی رمان «چشم‌هایش» از بزرگ علوی بر اساس نظریه نورمن فرکلاف^۱

رضا قنبری عبدالملکی^۲

آیلین فیروزیان پوراصفحانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

این مقاله با هدف سنجش کارایی نظریه فرکلاف در تحلیل رمان سیاسی، اثر «چشم‌هایش» نوشته بزرگ علوی را با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی مورد واکاوی قرار داده است. پرسش اصلی جستار حاضر از این قرار است که نوع رویارویی این اثر با گفتمان اقتدارگرا در سطوح توصیف، تفسیر و تبیین به چه شکل است؟ در پیوند با این پرسش، هدف اصلی پژوهش بازنمایی ایدئولوژی مؤثر بر ذهن و زبان نویسنده، و همچنین تبیین پیوند میان متن رمان و جامعه، به عنوان سطح خرد و کلان است. در این راستا، نگارندگان با رویکرد توصیفی-تحلیلی، پس از مطالعه سطح توصیف متن که متشکل از ساخت‌های ایدئولوژیک است، به تحلیل محتوای آن و تبیین ارتباط میان این محتوا و شرایط سیاسی-اجتماعی پیرامون آن پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان‌دهنده آن است که روش فرکلاف با توجه به ارتباط داستان و شکل‌گیری آن در یک بافت اجتماعی، رهیافتی مؤثر در تحلیل رمان سیاسی است. دستاورد اصلی مقاله نشان می‌دهد

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2021.33323.1933

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادبیات فارسی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، هیأت علمی دانشگاه دامغان (نویسنده مسئول)؛ abdolmaleki@du.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استادیار گروه زبان‌شناسی، هیأت علمی دانشگاه دامغان؛ a.firoozian@du.ac.ir

که انتخاب‌های بزرگ علوی در زمینه واژگان و نحو، بیان‌گر گرایش او به ایدئولوژی مارکسیسم است که در زمان تولید متن، در تضاد با گفتمان حکومت راست‌گرای پهلوی قرار داشته‌است. با توجه به اینکه گفتمان مسلط در رمان «چشم‌هایش»، گفتمان سوسیالیسم است؛ ایدئولوژی نهفته در این اثر جدای از فرهنگ و جامعه عصر نویسنده نیست.

واژه‌های کلیدی: فرکلاف، بزرگ علوی، تحلیل گفتمان انتقادی، چشم‌هایش، ایدئولوژی

۱. مقدمه

بررسی ادبیات سیاسی معاصر، به ویژه متون داستانی در دهه‌های اخیر، با تحلیل گفتمان انتقادی پیوند خورده‌است و منتقدان کوشیده‌اند با استفاده از این رویکرد، روابط قدرت را در داخل متن بیابند و در این راستا، به نوع قدرت سیاسی حاکم و ایدئولوژی نویسنده پی ببرند؛ به ویژه که به سبب ملاحظات سیاسی، نویسنده به کمک شگردهای هنری، مسائل سیاسی و انتقادی را در لایه‌های زیرین اثر مطرح می‌کند (Parsi Nejad, 2008, p. 136). یکی از رویکردهای مهم در گفتمان‌کاوی انتقادی، رویکرد فرکلاف است که با بهره‌گیری از مؤلفه‌های وی می‌توان ویژگی‌هایی را در متن یافت که با قرائت عادی نادیده گرفته می‌شوند. به طور کلی در تحلیل گفتمان انتقادی، «اجزای زبانی متن به همراه مشخصه‌های معناداری که مشتمل بر بار ایدئولوژیک در گفتمان هستند، توصیف و تفسیر می‌گردند» (Hassas-khah, 2020, p. 206).

مسئله اصلی در پژوهش حاضر، گفتمان‌کاوی انتقادی رمان «چشم‌هایش» در سه لایه توصیف، تفسیر و تبیین است. به این منظور، نگارندگان برای ارائه تحلیلی علمی و دقیق، ساخت‌های زبان‌شناختی این متن اعم از ساخت‌واژی، معنایی و نحوی را در چارچوب روش فرکلاف با تجزیه و تحلیل صورت‌زبانی در سطح توصیف و ارتباط آن‌ها با گفتمان و منابع قدرت در جامعه تفسیر و تبیین کرده‌اند. این مقاله در پیوند با طرح مسئله مذکور و هدف پژوهش، حول محور این پرسش‌ها سازمان یافته است: نخست اینکه، آیا محتوای گفتمان داستان تابعی از اوضاع سیاسی-اجتماعی پیرامون آن است؟ دوم آنکه، دیدگاه‌های ایدئولوژیک نویسنده چگونه در متن داستان آشکار شده است؟ سوم اینکه، چه ابزارهای زبان‌شناختی در تبیین ایدئولوژی نویسنده دخیل هستند؟

رویکرد پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و روش تحلیل آن کیفی است. داده‌های پژوهش از ساخت‌های زبانی ایدئولوژیک رمان که همگی در پیوند با ایدئولوژی نویسنده هستند، تشکیل گردیده و با استفاده از ابزارهای زبان‌شناختی فرکلاف، توصیف، تفسیر و تبیین شده‌اند. در انجام

این مطالعه، سه مرحله از هم متمایز شده‌اند: الف) در مرحله توصیف^۱، ساختارهای گفتمان‌مدار زبان‌شناختی متن از نظر واژگان و خصوصیات نحوی مورد واکاوی قرار گرفته‌است؛ ب) در مرحله تفسیر^۲، کردار گفتمانی مورد توجه بوده که بر مبنای آن، متن داستان بر اساس بافت موقعیتی تحلیل و بررسی شده‌است؛ ج) همچنین در مرحله تبیین^۳ به کردار اجتماعی، یعنی توضیح چرایی تولید متن، بررسی گفتمان غالب، و تشریح دیدگاه‌های فکری-اجتماعی حاکم بر متن پرداخته شده‌است.

۲. پیشینه پژوهش

پس از مرور منابع پیشین درباره کاربست نظریه فرکلاف در تحلیل رمان، به چند پژوهش در قالب‌های پایان‌نامه و مقاله برخوردیم که از مهمترین آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: قبادی و همکاران (Ghobadi et al., 2009) در اثر خود کوشیده‌اند رمان «سوشون» را با استفاده از رهیافت سه سطحی فرکلاف تحلیل و تبیین کنند و چگونگی نگرش و ایدئولوژی نویسنده آن را در پردازش متن بررسی نمایند. نتیجه این پژوهش بیان‌گر آن است که دانشور با نگاه و رویکرد ویژه‌ای که به تحولات سیاسی و اجتماعی دوره معاصر داشته، میان عناصر جامعه‌شناختی، سیاسی و اسطوره‌ای پیوند برقرار کرده‌است.

رجبی (Rajabi, 2011) در پایان‌نامه خود داستان‌های «داش آکل» و «حاجی آقا» اثر صادق هدایت را در چارچوب نظریه تحلیل گفتمان انتقادی مورد بررسی قرار داده‌است. نتایج تحلیل داده‌های این پایان‌نامه نشان می‌دهند که ابزارهای نحوی و جهت، مجهول‌سازی و اسمی‌شدگی در بیان سبک و دیدگاه نویسنده نقش مؤثری داشته‌اند. وجه خبری به کاررفته در داستان، بیان‌گر قاطعیت و صراحت هدایت در بیان وقایع است؛ اسمی‌شدگی در داستان به برجسته‌سازی عناصر آن پرداخته‌است؛ و مجهول‌سازی هم عموماً با توجه به اهداف ایدئولوژیک در داستان‌های نویسنده به کار رفته‌است.

حدادی و همکاران (Haddadi et al, 2012) پژوهشی در پیوند با کردار گفتمانی و اجتماعی در رمان «مدار صفر درجه» انجام داده‌اند. نتیجه تحلیل داده‌های آن‌ها بیان‌گر این است که داستان احمد محمود متأثر از گفتمانی بوده‌است که تولید چنین متنی را درخواست می‌کرد و آن گفتمان غالب در سال‌های بین ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ منطبق با جامعه سال‌های دهه شصت تا هفتاد در

¹ description

² interpretation

³ explanation

زمینه فرهنگ، اقتصاد و سیاست آن دوره بود که وجود و چاپ و انتشار چنین متنی را می‌تولید است.

موضوع پژوهش بهبهانی و همکاران (Behbahani et al, 2013)، تحلیل انتقادی گفتمان در رمان «سگ و زمستان بلند» از شهرنوش پارسی‌پور است. تحلیل داده‌های این پژوهش که بر اساس روش فرکلاف انجام شده است، نشان می‌دهد که زمینه تاریخی رمان، رویدادهای سیاسی دوره پر از اختناق سال‌های دهه پنجاه است. همچنین، اصلی‌ترین درون‌مایه رمان، تقابل نسل‌ها و نقد قدرت است که در کنش‌ها و گفت‌وگوی داستان با زبان و بیانی زنانه نمایانده شده است.

احمدی و همکاران (Ahmadi et al, 2014) در مقاله خود پس از تحلیل سطوح توصیفی و تفسیری گفتمان سیاسی «تنگسیر» اثر صادق چوبک، به مطالعه عوامل تأثیرگذار بر محتوای گفتمان مذکور پرداخته‌اند. مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش نمایان‌گر آن است که بر اساس افق اجتماعی سال‌های نخستین دهه چهل، مبارزه با گفتمان حاکم، در دستور کار نویسنده قرار داشته است.

قربانی (Ghorbani, 2015) در پژوهش خود، مجموعه داستان‌های «حتی وقتی می‌خندیم» از فریبا وفی را با توجه به سطوح سه‌گانه فرکلاف مورد تحلیل انتقادی قرار داده است. وی به این نتیجه رسیده است که زنان داستان‌های کوتاه این نویسنده گرچه در جهان مدرن زندگی می‌کنند و از نظر ظاهری از قید و بندهای جامعه سنتی رها هستند، اما از نظر روحی و اجتماعی تحت سلطه مردان و سنت‌های مردسالار اند.

موضوع پایان‌نامه پیری (Piri, 2016)، تحلیل گفتمان انتقادی در دو رمان «همسایه‌ها» و «اسیر زمان»، به ترتیب از احمد محمود و اسماعیل فصیح است. نگارنده در این پایان‌نامه، چگونگی ایدئولوژی و نگرش این دو نویسنده در پردازش این رمان‌ها را مورد بررسی قرار داده است. وی به این نتیجه رسیده است که محمود و فصیح با انتخاب واژه‌های خاص، و با استفاده از جنبه‌های تاریخی، اساطیری، تمثیلی و استعاری در ساختار متن، به مقابله و تضاد با گفتمان حاکم برخاسته‌اند.

جاور و علی‌زاده (Javar & Alizadeh, 2017) در مقاله خود رمانی از فرخنده آقایی با عنوان «از شیطان آموخت و سوزاند» را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین مورد بررسی قرار داده‌اند. یافته‌های پژوهش این دو مشخص ساخت که در رمان مورد اشاره، مسئله هویت در میان رویکردهای سازه‌انگاران و گفتمانی با «هویت برساخته»، سرگردان است. از آن‌جا که رویکرد هویتی برساخته، با مقوله‌های مدرنیته و سنت در ارتباط است؛ بنابراین شکل‌گیری هویت در رمان، پیوسته به تعویق می‌افتد و در نهایت به فردیت محدود می‌انجامد.

میری (Miri, 2018) در پایان‌نامه خویش، پس از بررسی رمان «آتش بدون دود» اثر نادر ابراهیمی کوشیده‌است تا بر اساس نظریه انتقادی فرکلاف و الگوی پیشنهادی شورت^۱ در سطح سوم توصیف، جانب‌داری‌های ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌های سیاسی نویسنده را در قبال تاریخ معاصر ایران رمزگشایی کند. یافته‌های این پژوهش بیان‌گر آن است که ابراهیمی با توجه به تحولات تاریخی بین چاپ سه جلد اول رمان (۱۳۵۹) و چهار جلد بعدی آن (۱۳۷۱)، یعنی دستگیری و انحلال احزاب مخالف حکومت در ایران و رنگ باختن شعارهای کمونیستی در سطح جهان، دست به تاریخ‌سازی در چهار جلد آخر رمان خود زده‌است و با ایجاد فضای گفتمانی جدید، به هدایت و کنترل افکار و باورهای غالب در میان مردم پرداخته‌است. گفتنی است که به جز موارد نام‌برده، پایان‌نامه‌ها و مقالات دیگری نیز در تحلیل انتقادی گفتمان داستان با تکیه بر رویکرد فرکلاف وجود دارند که شرح آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.

نتیجه بررسی پژوهش‌های مرتبط با رهیافت گفتمان‌کاوی در زبان فارسی نشان می‌دهد که گرچه پژوهش حاضر از جهت روش کار به برخی از آثار مورد اشاره شباهت دارد اما تاکنون هیچ مقاله، کتاب و پایان‌نامه‌ای در ارتباط با تحلیل رمان «چشم‌هایش» بر مبنای روش فرکلاف به رشته تحریر در نیامده‌است. از این رو مقاله حاضر که متن مورد اشاره را مورد بررسی قرار داده‌است، نخستین جستار در بررسی اثر برجسته بزرگ علوی از منظر گفتمان‌کاوی انتقادی به شمار می‌آید. از این نظر می‌توان مدعی شد که مقاله پیش‌رو از جنبه جدید بودن داده‌ها، از تازگی و نوآوری برخوردار است؛ و ضرورت انجام آن با توجه به این مسئله، مشخص می‌گردد.

۳. چارچوب نظری پژوهش

۳.۱. تحلیل گفتمان انتقادی؛ رویکرد نورمن فرکلاف

تحلیل گفتمان انتقادی اغلب در اشاره به رهیافت نورمن فرکلاف به کار می‌رود؛ چراکه نظریه وی در مقایسه با نظریه‌های دیگر، مدون‌ترین روش را برای پژوهش در حوزه ارتباطات، فرهنگ و جامعه ارائه کرده‌است. این رهیافت به بررسی روابط بین رویدادهای کلامی و عامل‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی می‌پردازد؛ به ویژه به چگونگی تأثیرپذیری ایدئولوژیکی گفتمان و نحوه تأثیرگذاری گفتمان بر روابط قدرت در جامعه نیز توجه دارد (Crystal, 2008, p. 123).

فرکلاف در رویکرد گفتمانی خویش، از نظریه برخی نظریه پردازان انتقادی-اجتماعی، چون مفهوم «نظم گفتمان^۲» فوکو و «هژمونی^۱» گرامشی بهره برده‌است که در تبیین و کشف دیدگاه‌های

^۱ Michael Short

^۲ order of discourse

ایدئولوژیک نویسنده و نظرگاه‌های سیاسی او بسیار کارآمد است (Ghasemzadeh, 2011, p. 37). به باور یورگنسن (Phillips & Jorgensen, 2010, p. 117) رویکرد فرکلاف نوعی تحلیل گفتمان متن‌محور است که تلاش می‌کند سه سنت را با یکدیگر تلفیق کند: تحلیل مفصل و دقیق متن در حوزه زبان‌شناسی (شامل دستور نقش‌گرای^۲ مایکل هلیدی^۳)؛ تحلیل جامعه‌شناختی کلان‌کنش اجتماعی (شامل نظریه فوکو^۴، که روش‌شناسی مشخصی برای تحلیل متن^۵ در اختیارمان قرار نمی‌دهد)؛ و سنت تفسیری و خرد در جامعه‌شناسی (شامل اتنومتودولوژی^۶ و تحلیل گفت‌وگو)، که بر اساس این‌ها زندگی روزمره فرآورده کنش‌های اجتماعی افراد به شمار می‌آیند. فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 168) گفتمان را متشکل از سه عنصر «متن»، «تعامل»، و «بافت اجتماعی» می‌داند و روش تحلیل خود را در سه مرحله «توصیف متن»، «تفسیر رابطه بین متن و تعامل»، و «تبیین رابطه بین تعامل و بافت اجتماعی» شرح می‌دهد:

۳.۱.۱. سطح «توصیف»

به باور فرکلاف (Fairclough, 2000) این مرحله شامل تحلیل ویژگی‌های زبانی (واژگانی، دستوری و انواع کنش‌های گفتاری) متن است. تحلیل دقیق متن بر حسب این ویژگی‌ها بر درک ما از روابط قدرت و فرایندهای ایدئولوژیک در گفتمان تأثیر می‌گذارد. بنابراین فرکلاف بر این باور است که تحلیل متن باید لزوماً به تحلیل صورت متن نیز پردازد؛ یعنی آنچه به پیروی از هلیدی و حسن، «بافتار متن» نامیده می‌شود. بحث فقط این نیست که تحلیل صورت در مقابل تحلیل محتوا یا معنا انجام گیرد، بلکه نظری این است که نمی‌توان محتوا را کاملاً تحلیل کنیم مگر آنکه هم‌زمان به تحلیل صورت نیز پردازیم؛ زیرا محتواها همواره و الزاماً در صورت‌ها بازنمایی می‌شوند و محتواهای گوناگون مستلزم صورت‌های گوناگون‌اند و برعکس. به بیان خلاصه‌تر، صورت جزئی از محتوا است.

فرکلاف (Fairclough, 2000) به منظور توصیف یک متن، ابتدا ده پرسش اصلی (و برخی پرسش‌های فرعی) مطرح می‌کند که آن را «رویه» می‌نامد؛ البته این را نیز می‌افزاید که این رویه، یک راهنماست نه یک طرح. گفتنی است که وی پیش از فهرست کردن ده پرسش مورد اشاره، به این مسئله اشاره می‌کند که مجموعه ویژگی‌های صوری‌ای که در یک متن ویژه یافت می‌شوند،

¹ hegemony

² functional grammar

³ M. Halliday

⁴ M. Foucault

⁵ textual analysis

⁶ ethnomethodology

می‌توانند به عنوان انتخاب‌های خاصی از میان گزینه‌های (برای نمونه، گزینه‌های مربوط به واژگان و دستور) موجود در انواع گفتمان‌هایی انگاشته شوند که متن از آن‌ها بهره می‌برد.

۳. ۱. ۲. سطح «تفسیر»

فرکلاف از واژه تفسیر هم برای نامیدن یک مرحله از مراحل تحلیل و هم برای تفسیر متون توسط مشارکت‌کننده‌های گفتمان بهره گرفته است. این انتخاب به آن سبب است تا بر شباهت‌های اساسی بین تحلیل‌گر گفتمان و مشارکین تأکید شود. به این ترتیب، مرحله تفسیر هم فرایندهای مشارکت‌کننده‌های گفتمان و هم تفسیر متن را شامل می‌شود.

تفسیرها ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است و منظور فرکلاف از این دومی، دانش زمینه‌ای است که مفسر در تفسیر متن به کار می‌بندد. از دید مفسر ویژگی‌های صوری متن در حقیقت به منزله سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را فعال می‌سازند و تفسیر، محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر خواهد بود. این «دانش زمینه‌ای» یا تدابیر و تمهیدات مفسر را می‌توان «شیوه‌های تفسیر» نامید (Fairclough, 2000, p. 215).

۳. ۱. ۳. سطح «تیین»

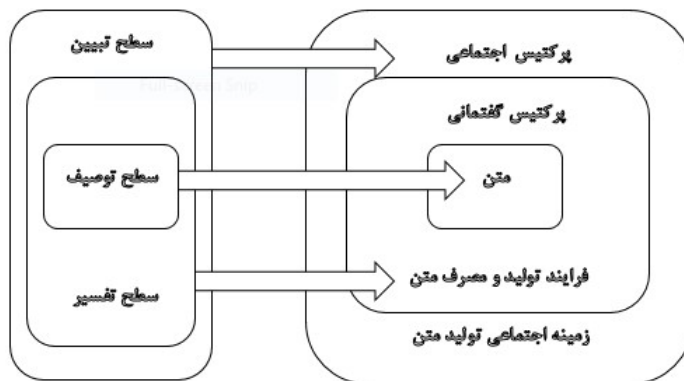
این مرحله شامل بررسی رابطه بین تعامل و بافت اجتماعی و توضیح رابطه بین عناصر گفتمانی و اجتماع در هنگام توجه به پیشینه فرهنگی آن گفتمان (تحلیل جامعه‌شناختی کنش اجتماعی) است (Fairclough, 1992, p. 72). هدف از مرحله تییین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است. تییین، گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را عینیت می‌بخشند؛ همچنین تییین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختار می‌شوند (Fairclough, 2000, p. 245).

همان گونه که روشن است سطح «توصیف»، به استخراج و معرفی مقوله‌های زبان‌شناسی گفتمان، بدون در نظر گرفتن نقش زمینه می‌پردازد. سطح «تفسیر»، به روابط موجود بین روندهایی می‌پردازد که سبب تولید و درک این گفتمان می‌شود؛ در این جا بحث از دانش زمینه تولید متن و نسبت گفتمان با ساختارهای اجتماعی است. سطح «تییین» نیز گفتمان را به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی، در ظرف مناسبات قدرت، بررسی می‌کند (Ahmadi, 2014, p. 107).

فرکلاف به طور کلی تحلیل متن را شامل دو گونه تحلیل می‌داند که مکمل یکدیگرند:

تحلیل زبان‌شناختی و تحلیل بینامتنی. به باور وی (Fairclough, 2000, p. 122)، «تحلیل زبان‌شناختی نشان می‌دهد که چگونه متون از نظام‌های زبانی (در معنای وسیع کلمه) به نحو گزینش‌گرانه بهره می‌گیرند، حال آنکه تحلیل بینامتنی نشان می‌دهد که متون چگونه از نظم‌های گفتمان به نحوی گزینش‌گرانه استفاده می‌کنند». لازم به گفتن است که فرکلاف تحلیل زبان‌شناختی را به عنوان ساختار خُرد گفتمان، با ایدئولوژی و ساختار اجتماعی که از نظر وی همان ساختارهای کلان گفتمان هستند، مرتبط می‌داند. به باور وی اگرچه ممکن است ساختارهای خرد گفتمان به وسیله ساختارهای کلان تعیین شوند، اما عکس آن هم صادق است؛ به این معنا که ساختارهای گفتمانی خُرد نیز به نوبه خود ساختارهای ایدئولوژیکی کلان را بازتولید می‌کنند (Aghagolzadeh, 2006, p. 151).

به طور کلی، الگوی نظری فرکلاف (Fairclough, 1995) را به شکل زیر می‌توان نشان داد:



شکل ۱: الگوی سه بُعدی تحلیل فرکلاف (Fairclough, 1995)

این الگو بیان‌گر آن است که نمی‌شود متن را در خلاء فهمید، بلکه باید آن را در رابطه با زمینه و بستر اجتماعی فهم و تحلیل کرد.

هر چند فرکلاف در نوشته‌های گوناگون خود به شناساندن رهیافتش اقدام کرده‌است، اما کتاب «گفتمان و تحول اجتماعی»^۱ (۱۹۹۲)، مهمترین اثری است که می‌توان در آن به‌طور منسجم به مؤلفه‌های وی دست یافت. او در این کتاب، از پیش‌فرض^۲، منفی‌سازی^۳، کنایه^۴، کنترل بحث^۵،

^۱ discourse and social change

^۲ presupposition

^۳ negation

^۴ irony

^۵ topic control

وجهیت^۱، ربط‌دهنده‌ها^۲، استعاره^۳ و موارد مشابه نام برده‌است (Fairclough, 1992, p. 120-194).

۴. تحلیل داده‌ها

۴. ۱. سطح توصیف (تحلیل زبان‌شناختی)

توصیف، نخستین سطح از تحلیل انتقادی گفتمان است. در این سطح، داستان در چارچوب بافت متن و روابط منطقی بین واژه‌ها توصیف می‌گردد. این مرحله با تمرکز بر واژگان و وجوه دستوری متن انجام می‌شود که در واقع با «کنش بیانی»^۴ که به مثابه کنش بنیادی هر پاره‌گفتار است، سر و کار دارد (Brown, & Yule, 1989, p. 231-232). تحلیل زبان‌شناختی متن نشان می‌دهد چگونه متن‌ها به گونه‌ای گزینشی، نظام‌های زبان‌شناختی را به کار می‌گیرند (Fairclough, 1995, p. 188). این مرحله از تحلیل، تلاشی است برای جست‌وجو و یافتن ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی موجود در متن.

۴. ۱. ۱. کنش بیانی

فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 235) در ترسیم ویژگی‌های بخشی از یک متن به عنوان یک کنش گفتاری، در حقیقت کنشی را توصیف می‌کند که «تولیدکننده متن به‌واسطه تولید متن آن را انجام می‌دهد، مثل بیان یک گفته، قول، طرح یک سؤال، دستور و غیره». کنش بیانی به معنای تولید عبارات معنادار متشکل از واژگان و ساختار نحوی است. گوینده در این سطح از کنش گفتار، واژه‌هایی را به کار می‌برد که دارای معنای ویژه‌ای هستند (Austin, 1970, p. 260). نگارندگان در این بخش از جستار پیش‌رو، از دو ساختار گفتمان‌مدار زبان‌شناختی برای تحلیل متن بهره گرفته‌اند که عبارت‌اند از: الف) بررسی واژگان و نوع کاربرد آن‌ها در متن؛ ب) بررسی وجوه جمله‌ها.

۴. ۱. ۱. ۱. گزینش واژگان^۵

تفاوت‌های ایدئولوژیک بین متون در بازنمایی‌های مختلفی که از جهان ارائه می‌دهند، در واژگان آن‌ها رمزگذاری می‌شود (Fairclough, 2000, p. 173) که افزون بر معانی ظاهری، معانی

¹ modality

² connectives

³ metaphor

⁴ locutionary act

⁵ wording

ضمنی را نیز منتقل می‌کنند (Richardson, 2007, p. 47). واژگان در حکم نشانه‌های ایدئولوژیک با انبوهی از تار و پودهای اعتقادی و ارزش‌های جمعی درهم‌تنیده شده دارای شناسنامه‌ای ایدئولوژیک هستند (Iranmanesh, 2017, p. 57).

گوینده (یا نویسنده) در گفتمان با انتخاب‌های گوناگونی روبه‌روست و برگزیدن هر واژه، معانی متفاوتی را در بر دارد. در این انتخاب‌ها مسائل اجتماعی و فرهنگی خارج از متن نیز تأثیرگذار است (Ghodsi, 2014, p. 78). باید دید که در یک متن چگونه واژه‌های مختلف تشکیل‌دهنده آن، به تولید واقعیت به شیوه‌ای خاص کمک می‌کنند. دیدگاه و ایدئولوژی ویژه نویسنده و تجربیات او در این انتخاب‌ها مؤثر است (Fairclough, 1992, p. 191). گفتنی است شیوه گزینش واژگان علاوه بر این که ارزش‌های تجربی متن را نشان می‌دهد، بیان‌گر ارزش‌های رابطه‌ای هم هست.

بزرگ علوی در رمان چشم‌هایش، از واژه‌های خاصی برای نشان دادن تصویری که حکومت پهلوی از مخالفان سیاسی خود داشته، بهره گرفته است. وی با نمایاندن گفتمان رئیس‌شهربانی و واژه‌ها و پاره‌گفتارهایی که او برای توصیف کنشگران چپ برگزیده است، نوع نگاه حکومت به این گروه غیر خودی را به نمایش می‌گذارد.

۱. رئیس‌شهربانی - لانه فساد را پیدا کردیم. پرسیدم: کجا بود؟ گفت: یکیش خانه استاد نقاش بود (Bozorg-Alavi, 1978, p. 201).

۲. رئیس‌شهربانی - خودش را هم گرفتیم؛ مردکه مزدور عجیبی است (Bozorg-Alavi, 1978, p. 201).

۳. رئیس‌شهربانی - می‌گویم اطاق انتظار را خلوت کنند. بنشینید و هر چه می‌خواهید باز هم توطئه بچینید (Bozorg-Alavi, 1978, p. 211).

همان گونه که می‌بینیم در واژه‌های به کاررفته توسط رئیس‌شهربانی، مخالفان سیاسی حکومت، مفسد، خودفروخته و دسیسه‌کار بازنمایی شده‌اند. نویسنده با انتخاب واژه‌های «لانه فساد»، «مزدور» و «توطئه» در گفتمان «سرتیپ» می‌خواهد چگونگی برخورد عناصر حکومت با مخالفان خود را نشان دهد و بر وجود سرکوب و اختناق سیاسی در کشور تأکید نماید. از این رو، این واژه‌ها در نشان دادن مقصود نویسنده به درستی برگزیده شده‌اند. لازم به گفتن است که در گفتمان حکومت‌های راست گرا همیشه کنشگران سیاسی چپ همچون «استاد ماکان» با نام مزدور خطاب می‌شوند.

۴. ۱. ۱. ۲. باهم‌آیی واژگانی^۱

باهم‌آیی، وقوع واژه‌هایی با ویژگی‌های بنیادین مشترک بر روی محور همنشینی زبان است. هلیدی و حسن (Halliday & Hasan, 1976, p. 248- 292) در مبحث‌های کلامی، به فرایند باهم‌آیی اشاره می‌کنند. آن‌ها در موضوع انسجام واژگانی از دو رکن سخن می‌گویند: الف) تکرار؛ ب) باهم‌آیی. به باور فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 174) نحوه باهم‌آیی یا همنشینی واژه‌ها در گفتمان، از دید ایدئولوژیک، طرحی ویژه به متن می‌دهد.

۴. از هیچ محرومیتی نهراسید، به هیچ چیز دل بستگی نداشت. فشار دستگاه پلیس کمر او [استاد ماکان] را خم نکرد. تهدید در وجود او کارگر نبود. از تهران تبعیدش کردند، سر حرف خود ایستاد و در غربت، دور از کسان و دوستان در گذشت (Bozorg-Alavi, 1978, p. 6).

در پاره گفتار بالا، آنچه از جنبه ایدئولوژیک معنی‌دار است، باهم‌آیی واژه‌ها و اره‌گفته‌های «محرومیت»، «عدم دل بستگی»، «فشار پلیس»، «سر حرف خود ایستادن»، و «تبعید شدن» است که به چارچوب‌های ایدئولوژیک «چپ» تعلق دارند و وقوع آن‌ها در گفتمان، موضع ایدئولوژیک متن را مشخص می‌کند و طرح ایدئولوژیکی خاص برای طبقه‌بندی آن به دست می‌دهد. در همین رابطه شایان توجه است که مقابله با استعمار بریتانیا و استبداد مطلق رضاشاه، مهمترین موضع ایدئولوژیک متن مورد بررسی است.

۴. ۱. ۱. ۳. تکرار واژگانی^۲

در مقوله تکرار، برخی واژگان که بار معنایی مهمی دارند و به ظاهر یکی هستند، چندین بار در گفتمان تکرار می‌شوند. از این رو، این راهبرد برای کشف واژه‌های کلیدی متن که ایدئولوژی پنهان آن را روشن می‌سازند، بسیار سودمند است. بزرگ علوی در رمان مورد بحث، مفاهیم مهم و مورد نظر خود را به وسیله «تکرار» مورد تأکید ایدئولوژیک قرار می‌دهد که از جمله آن‌ها می‌توان به تکرار فعل «می‌ترسیدند» در پاره گفتار زیر اشاره کرد:

۵. شهر تهران خفقان گرفته بود، هیچ کس نفسش در نمی‌آمد، همه از هم می‌ترسیدند، خانواده‌ها از کسانشان می‌ترسیدند، بچه‌ها از معلمینشان، معلمین از فراش‌ها، و فراش‌ها از سلمانی و دلاک؛ همه از خودشان می‌ترسیدند، از سایه‌شان باک داشتند ... (Bozorg-Alavi, 1978, p. 5).

در نمونه بالا، مفهوم «خفقان» به وسیله تکرار افعال «می‌ترسیدند» و «باک داشتند» با تأکید خاصی به تصویر کشیده شده‌است. این واژه‌ها که بار معنایی مثبتی در متن ندارند، تکرارشان

¹ lexical collocation

² lexical repetition

ارزش و اهمیت آن‌ها را در ایدئولوژی تولیدکننده گفتمان، نشان می‌دهد. نگارندگان با بررسی تکرار و کارکردهای گوناگونِ واژه ترس و پاره‌گفته‌های مرتبط با آن دریافتند که نویسنده از کاربرد آن‌ها در گفتمان خود، به دنبال دست‌یابی به هدفی ایدئولوژیک، یعنی نمایاندن خفقان شدید در جامعه عصر رضاشاه بوده‌است.

۴. ۱. ۱. ۴. وجه‌های جمله

فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 191)، بر سه مورد از انواع ویژگی‌های دستوری که دارای ارزش‌های رابطه‌ای هستند تأکید می‌کند که مشتمل اند بر الف) وجه‌های جمله، ب) وجهیت، و ج) ضمایر.

وجه جمله در یک گفتمان، نوع روابط میان افراد و مناسبات اجتماعی را مشخص می‌کند (Fairclough, 2000, p. 191). یکی از پرسش‌های مهمی که فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 191) در این باره مطرح می‌کند این است که «در عبارات از کدام وجه‌ها استفاده شده‌است؟». عدم تقارن‌های نظام‌مند در توزیع وجه‌ها بین مشارکین، به‌خودی‌خود برحسب روابط مشارکین از اهمیت برخوردارند.

با توجه به اینکه بر اساس مؤلفه‌های فرکلاف، یک رمان فارسی بررسی شده‌است، برای تحلیل گفتمان آن ابتدا باید به بررسی وجه افعال در زبان فارسی پردازیم. در فارسی امروز سه وجه اصلی «اخباری»، «الترامی» و «امری» وجود دارد. وجه اخباری، وجهی از فعل است که وضعیت بیان‌شده را به صورت واقعیت نشان می‌دهد. به سخن دیگر، گوینده/نویسنده در این حالت، به وقوع فعل یقین دارد. قاطعیت گوینده در بیان یک موضوع که به وجه اخباری بیان می‌شود، بیان‌گر باور قطعی او به موضوع است.

وجه التزامی، حالتی است که گوینده/نویسنده آن را برای اشاره به وضعیتی نسبی و غیرقطعی به کار می‌برد. این وجه، برای بیان تردید، آرزو، شرط، دعا، میل و نمونه‌های آن به کار می‌رود (Vahidian Kamyar, 2003, p. 54). فتوحی (Fotouhi, 2011, p. 287) بر این باور است که وجه التزامی بیان‌گر جهت‌گیری و حالت گوینده نسبت به اجرای یک عمل از نوع درخواست، توصیه، اجبار و فرمان است.

وجه امری، موضع‌گیری گوینده/نویسنده را نسبت به اجرای یک عمل از نوع فرمان و دستور نشان می‌دهد. خواستن، «چه برای کنش از جانب دیگری و چه برای دریافت اطلاعات از دیگری، معمولاً از جایگاه قدرت صورت می‌گیرد» (Fairclough, 2000, p. 192). غلبه هر کدام از این وجه‌ها در گفتمان، بیان‌گر دیدگاه نویسنده است.

۶. اما مردم فریب نمی‌خورند. آن‌ها ساختمان باشکوه دانشگاه را هم چون به دستور دیکتاتور انجام گرفته بود، به زیان استقلال کشور و به سود انگلیسی‌ها می‌دانستند (Bozorg-Alavi, 1978, p. 7).

۷. دستگاه دیکتاتوری واژگون شده، مظاهر مقاومت با استبداد، امروز مورد تکریم و احترام مردم هستند. هنوز داستان چشم‌های این پرده فراموش نشده (Bozorg-Alavi, 1978, p. 11).

۸ خیل تاش لبخندی زد و گفت: شما هم آن‌قدر *Modeste* [یعنی فروتن] نباشید (Bozorg-Alavi, 1978, p. 17).

۹. استاد داشت با آب‌رنگ کار می‌کرد؛ [خیل تاش] رویش را از کتاب برگرداند و گفت: اعلیحضرت همایونی به کار شما بسیار علاقه‌مند هستند (Bozorg-Alavi, 1978, p. 17).

نویسنده در پاره گفتار (۶)، با انتخاب وجه اخباری، قطعیت تأثیر انگلیسی‌ها را بر سرنوشت مردم ایران گوشزد می‌کند تا از این طریق، تأسیس نهادی چون دانشگاه به وسیله رضاشاه نیز در چارچوب نقشه‌های استعماری بریتانیا قلمداد شود. این پاره گفتار بیان‌گر ایدئولوژی بزرگ‌علوی است که به پیروی از تفکر رایج در عصر پهلوی که ریشه در اندیشه‌های مارکسیستی داشت، هر اتفاقی، حتی بی‌اهمیت‌ترین اتفاقات در ایران را برخاسته از توطئه‌چینی انگلیسی‌ها می‌دانست. در پاره گفتار ۷، نویسنده با کار بست وجه اخباری با قاطعیت تأکید می‌کند که بعد از سقوط دولت رضاشاه، کسانی که در برابر استبداد او ایستادگی کردند، به عنوان «مظاهر مقاومت» در میان مردم ایران شناخته شدند. به این ترتیب، وی از این راهبرد ایدئولوژیک برای بالا بردن قطعیت کلام خود و پررنگ کردن ویژگی‌های مثبت گروه خودی (Van Dijk, 2000, p. 44) بهره برده است.

در پاره گفتار (۸)، شاهدیم که نویسنده با انتخاب وجه امری در کلام وزیر رضاشاه (خیل تاش)، رابطه مبتنی بر قدرت بین او و استاد ماکان را بازنمایی کرده است. به گفته لطفی‌پور (Lotfipour, 1983, p. 277) باید توجه داشت که «دو طرف گفت‌وگو از عناصر و عوامل متغیر گفت‌وگو محسوب می‌شوند و درون این متغیر، عواملی از قبیل قدرت وجود دارد». مکالمه این دو شخص به شکلی که در پاره گفتار (۹) می‌بینیم، ادامه می‌یابد. در این جا، خیل تاش به جای آنکه امر کند تا نقاش تصویری از «اعلیحضرت همایونی» بکشد؛ مقصود خود را به وسیله خبر و با کاربرد فعل در وجه اخباری و نه امری، برآورده می‌سازد. در واقع این خبر برای برانگیختن مخاطب (یعنی استاد ماکان) است به کاری که شاید تمایلی به انجام آن نداشته‌است، و در عین حال، بر حفظ شأن و اقتدار پادشاه نیز تأکید دارد.

۴. ۱. ۱. ۵. وجهیت

وجهیت مفهومی مهم برای ارزش‌های رابطه‌ای و بیانی در دستور است که با اقتدار گوینده یا نویسنده سروکار دارد و بسته به اینکه جهت اقتدار به کدام سو است از دو بُعد برخوردار می‌گردد: الف) وجهیت رابطه‌ای، و آن در صورتی است که مسئله اقتدار یکی از مشارکین در رابطه با دیگران مطرح باشد؛ ب) وجهیت بیانی، که مسئله اقتدار گوینده/ نویسنده در رابطه با احتمال یا صدق بازنمایی واقعیت مطرح است؛ یعنی وجهیت ارزیابی گوینده/ نویسنده از صدق یک موضوع (Fairclough, 2000, p. 193). گفتنی است که وجهیت به وسیله افعال کمکی وجهی نظیر «توانستن»، «بایستن»، «ممکن بودن»، «احتمال داشتن»، و نیز ویژگی‌های صوری مختلف دیگری از جمله «قید» و «زمان» بیان می‌گردد.

۱۰. ناظم - شما [فرنگیس] می‌توانید مرا ریاکار و شارلاتان تصور کنید. حق هم دارید (Bozorg-Alavi, 1978, p. 61).

در پاره گفتار بالا، فعل کمکی وجهی «توانستن» وجود دارد که به خودی خود به عنوان یک فعل وجهی رابطه‌ای می‌تواند نشانه مجاز بودن باشد. در این جا، اقتدار «فرنگیس» (زنی از طبقه اعیان جامعه) و رابطه مبتنی بر قدرتی که بین او و ناظم مدرسه نقاشی وجود دارد، به وسیله فعلی وجهی «می‌توانید» نشان داده شده است. بر اساس این رابطه، ناظم به فرنگیس اجازه داده است که او را «ریاکار و شارلاتان» تصور کند. به گفته افخمی (Afkhami, 2014) «وجهیت تحلیل را یک مرحله به جلو می‌برد و نشان می‌دهد که نه تنها بین صورت و معنا، بلکه بین معنا و نقش نیز رابطه‌ای برقرار است. به همین سبب، می‌توان آن را نمود فرانش بینافردی زبان به شمار آورد» (Afkhami, 2014, p. 100). لازم به گفتن است که وجهیت رابطه‌ای، موضوعی است که در آن علائق ایدئولوژیک مطرح است.

۴. ۱. ۱. ۶. ضمیر^۱

ضمیرها در زبان فارسی دارای انواع مختلف ارزش‌های رابطه‌ای هستند. برای نمونه، شیوه انتخاب ضمیرهای دوم شخص تو/ شما، بستگی به روابط قدرت در گفتمان دارد.

۱۱. مأمور اداره سیاسی پرید به او: تو چه می‌گویی؟ تو که نمی‌فهمی. زندانی هنوز خانه خودش را نشان نداده (Bozorg-Alavi, 1978, p. 177).

۱۲. رئیس شهربانی - کسی این جا نیاید؛ بفرستید تا ماکان نقاش را هم از زندان بخواهید. باشد تا

¹ pronouns

صدایش کنم (Bozorg-Alavi, 1978, p. 211).

در پاره‌گفتار (۱۱)، «مأمور اداره سیاسی» دارای این اقتدار است که سرپاسبان اداره زندان را «تو» خطاب کند. شیوه خطاب در این قطعه زبانی از روابط مبتنی بر برتری مأمور سیاسی نسبت به مخاطب و نیز اقتدار مطلق او خبر می‌دهد. این ویژگی افزون بر ارزش رابطه‌ای، بیان‌گر ارزش‌های بیانی متن نیز است. یعنی نویسنده نه تنها از این طریق، اقتدار و برتری مأموران اداره سیاسی رضاشاه را در مقایسه با سایر مأموران دولتی به مخاطب نشان می‌دهد؛ بلکه او را به عنوان تنها صدای بایسته شنیدن در جامعه معرفی می‌کند. این اقتدار مأموران سیاسی، بازتاب نظم اجتماعی عصر رضاشاه و بازتولید نظم گفتمانی مسلط عصر اوست. لازم به گفتن است که نوع ارزش‌هایی که به «تو» و «شما» نسبت داده می‌شود، خارج از نظام ضمیر، در انتخاب بین عناوین و شیوه‌های گوناگون خطاب کردن هم بیان می‌شود که یک نمونه آن در پاره‌گفتار (۱۲) آشکار است. در این جا، نحوه خطاب قرار دادن استاد ماکان توسط رئیس شهربانی که برای او از عنوان «استاد» استفاده نمی‌کند، رابطه قدرت را در این افراد آشکار می‌کند.

۴. ۱. ۱. ۷. مجهول‌سازی

فرایندهای کنش ممکن است به صورت جملات مجهول ظاهر شوند و سببیت و کنشگری را نامشخص باقی‌گذرانند. در برخی موارد - که در مورد اسم‌سازی نیز مصداق دارد - ممکن است این کار برای پرهیز از زیاده‌گویی انجام پذیرد. در موارد دیگر، ممکن است نیت، در پرده ابهام پیچیدن کنش‌گری و سببیت باشد (Fairclough, 2000, p. 191). به طور کلی، پنهان‌سازی فاعل به وسیله مجهول‌شدگی در برگیرنده اغراض خاص ایدئولوژیکی است.

۱۳. سرتیپ - چون که اعلیحضرت همایونی به اندازه‌ای از این قضیه عصبانی هستند که دیگر به هیچ وجه نمی‌شود خاطر مبارکشان را آسوده کرد (Bozorg-Alavi, 1978, p. 201).

پاره‌گفته «نمی‌شود خاطر مبارکشان را آسوده کرد» در پاره‌گفتار بالا با فعل مجهول انتخاب شده است تا انجام این کار به فاعل خاصی نسبت داده نشود. گوینده این عبارت که رئیس شهربانی و از مقامات عالی‌رتبه حکومت است، خواسته است با پنهان‌سازی فاعل که طبیعتاً دارای مقامی پائین‌تر از شخص اول کشور است، اقتدار پادشاه را نشان دهد. به طور کلی فرایند «مجهول‌سازی» در گفتمان کنشگران وابسته به حکومت در رمان چشم‌هایش، کاملاً هدف‌مند است و زبان آن‌ها بیش از آن‌چه آشکار می‌کند، پنهان می‌سازد.

۴. ۱. ۲. کنش تأثیری

کنش تأثیری^۱، سومین کنش از انواع کنش‌های گفتار^۲ است که در آن، «تولیدکننده متن به دنبال راهبردهای بلاغی است تا بتواند به شکلی کلام مورد نظر را بیان کند که بر مخاطب تأثیر بگذارد، یعنی بیشترین تأثیرگذاری را داشته باشد» (Aghagolzadeh, 2012, p. 7). این کنش همان است که فرکلاف از آن به عنوان «سبک یا ژانر چگونگی بیان» نام می‌برد (Fairclough, 2010, p. 112 & 75). گفتنی است الزامی وجود ندارد که کنش پس‌بینی مخاطب دقیقاً همان چیزی باشد که گوینده انتظار دارد (Safavi, 2008, p. 176). از بین راهبردهای بلاغی‌ای که بزرگ علوی برای تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطبان رمان خود استفاده کرده‌است، «استعاره» و «کنایه» بیشترین بسامد را دارند که در زیر به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۴. ۱. ۲. ۱. استعاره

استعاره‌ها می‌توانند بیان‌گر ارزش‌های تجربی رمزگذاری‌شده در متن باشند؛ چراکه از نظر فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 183) استعاره وسیله‌ای برای بازنمایی جنبه‌ای از تجربه بر حسب جنبه‌ای دیگر از آن است. کلیه جنبه‌های تجربه را می‌توان بر حسب هر تعداد استعاره بازنمایی کرد و رابطه بین استعاره‌های بدیل است که در این جا مورد توجه خاص قرار می‌گیرد چراکه استعاره‌های مختلف دارای وابستگی‌های ایدئولوژیک متفاوتی هستند.

۱۴. شما زندگی استاد را از من می‌خواستید، برایتان تعریف کردم. از زن‌های مانند من که زندگی‌شان فدای هوا و هوس مردان این لجن‌زار شده، فراوان هستند (Bozorg-Alavi, 1978, p. 213).

۱۵. این پسر سرگرم مبارزه بود. دائماً از وقتی که خودش را می‌شناخت، می‌زد و می‌خورد. امواج زندگی او را از صخره‌ای به صخره دیگر پرتاب می‌کردند اما بی‌تاب نمی‌شد (Bozorg-Alavi, 1978, p. 57).

پاره گفتار (۱۴)، از زبان «فرنگیس» بیان شده‌است که در آن، انتقال استعاره‌ای واژه «لجن‌زار» از یک قلمرو کاربردی به قلمرویی دیگر، به لحاظ ایدئولوژیک معنادار است و نویسنده به گونه‌ای استعاری جامعه آلوده‌ای که در آن می‌زیست را در قالب منجلاب و باتلاق بازنمایی کرده‌است. بازنمایی استعاری زندگی مبارزاتی به صورت امواج کوبنده، آن‌گونه که در پاره گفتار (۱۵) نشان داده شده‌است، امری بسیار معمول در رمان مورد بحث است. این بازنمایی در بردارنده یک

¹ perlocutionary act

² speech acts

استعاره برای خود «موج» نیز هست که به صورت نیرویی بیان شده‌است که ضربه‌هایی گشوده وارد می‌سازد. معنای ایدئولوژیک استعاره «موج» این است که این نوع استعاره، پاره‌گفتارهای بیان‌کننده علائق و کنش‌های حزبی (اعتصابات، تظاهرات، شورش‌ها) را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که گویی پیوسته در معرض فشار و سرکوب قرار دارند.

۴. ۱. ۲. ۲. کنایه

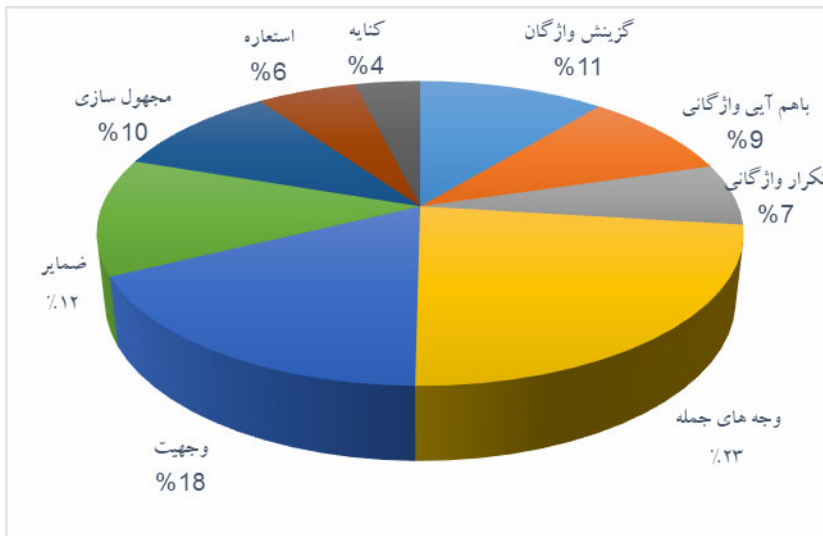
۱۵. روزی که خبر مرگ او [استاد ماکان] در تهران منتشر شد، دوستان و نزدیکانش بیخ‌گوشی با هم صحبت می‌کردند. می‌گفتند: یکی دیگه هم به سکتۀ قلبی در گذشت! (Bozorg-Alavi, 1978, p. 7).

۱۶. سه سال و خرده‌ای در کلات به سر برد و آن‌جا مرد. در یکی دو روز اول روزنامه‌ها این حادثۀ مهم را اصلاً قابل توجه ندانستند. ناگهان همه اشک تمساح ریختند و از غروب یک ستاره درخشان در افق هنر ایران سخن گفتند (9). (Bozorg-Alavi, 1978, p. 9).

جمله «یکی دیگه هم به سکتۀ قلبی در گذشت!» در پاره‌گفتار (۱۶)، تعبیری کنایی است؛ چراکه روزنامه‌های عصر رضاشاه معمولاً قربانی‌های حکومت را که در زندان و تبعید جان می‌دادند، مبتلایان به چنین بیماری (یعنی سکتۀ قلبی) قلمداد می‌کردند. در پاره‌گفتار (۱۷)، نویسنده اصطلاح «اشک تمساح» را برای بیان کنایه‌آمیز تأسف‌ها و اشک‌های ریاکارانه به کار برده‌است. وی با بهره‌گیری از این تعبیر کنایی، همدردی ظاهری روزنامه‌های دولتی را با مرگ استاد ماکان که مخالف نظام سیاسی وقت بود، بازنمایی کرده‌است.

جدول ۱: فراوانی راهبردهای ایدئولوژیک در سطح توصیف

شماره	عنوان‌های راهبردهای واژگانی و نحوی	میزان فراوانی	درصد فراوانی
۱	گزینش واژگان	۵۴	٪ ۱۱
۲	باهم‌آبی واژگانی	۴۶	٪ ۹
۳	تکرار واژگانی	۳۲	٪ ۷
۴	وجه‌های جمله	۱۱۴	٪ ۲۳
۵	وجهیت	۸۶	٪ ۱۸
۶	ضمایر	۶۱	٪ ۱۲
۷	مجهول‌سازی	۴۹	٪ ۱۰
۸	استعاره	۲۹	٪ ۶
۹	کنایه	۱۹	٪ ۴

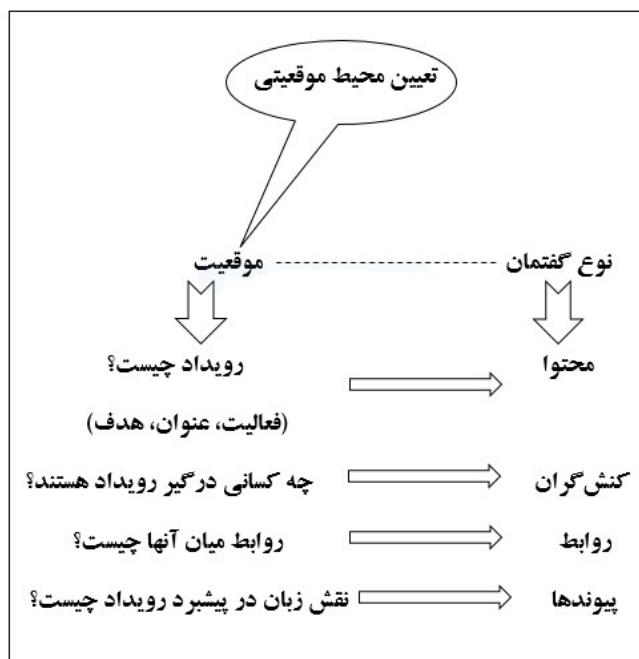


شکل ۲: نمودار فراوانی راهبردهای ایدئولوژیک در سطح توصیف

۴.۲. سطح تفسیر

به باور فرکلاف (Fairclough, 2000, p. 215) یکی از سطوح مهم تفسیر متن، «بافت موقعیتی» است. تفسیر موقعیت، «تعیین‌کننده نوع گفتمانی است که به کار گرفته شده است و این نیز به سهم خود بر ویژگی شیوه‌های تفسیری تأثیر خواهد گذاشت» (Fairclough, 2000, p. 220). هنگامی که مفسر زمینه متن را مشخص می‌کند، این مسئله می‌تواند بر تفسیر آن مؤثر باشد چراکه تفسیر زمینه، خود به تفسیر متن وابسته است. به بیان دیگر، چگونگی تفسیر بافت موقعیتی، چگونگی تفسیر نوع گفتمان مربوطه را مشخص می‌کند.

در نظریه فرکلاف (Fairclough, 2000) چهار پرسش در رابطه با چهار بُعد اصلی موقعیت مطرح شده است که پرسش‌های مورد اشاره عبارت‌اند از اینکه: ۱. رویداد چیست؟ ۲. چه کسانی درگیر آن هستند؟ ۳. روابط میان آن‌ها چیست؟ ۴. نقش زبان در خصوص پرسش اول چیست؟



شکل ۳: بافت موقعیتی و نوع گفتمان

رویداد چیست؟

همان گونه که در شکل بالا پیداست، فرکلاف این پرسش را به سه جزء فعالیت، عنوان و هدف تفکیک کرده است. «فعالیت» به مفسر این امکان را می دهد که «موقعیت» را به صورت یکی از انواع فعالیت های متمایزی مشخص کند که در محدوده یک نظم اجتماعی خاص شناخته می شود. برای نمونه، در رمان مورد مطالعه پژوهش حاضر، در محدوده فعالیت استاد «ماکان» (به عنوان یک مبارز سیاسی)، نوع فعالیت ها در برگیرنده «فرار از مأموران امنیتی»، «زندگی مخفیانه»، «بازداشت»، «تبعید» و مواردی از این قبیل است.

چه کسانی درگیر رویداد هستند؟

در پیوند با این پرسش، تلاش می شود تا جایگاه های فاعلی مشخص شود و مجموعه جایگاه های فاعلی بنا به موقعیت تغییر می کند. لازم به گفتن است که جایگاه های فاعلی چند بُعدی هستند (Fairclough, 2000, p. 220). یک بُعد آن از نوع فعالیت ناشی می شود که در رابطه با این رمان، نوع فعالیت «مبارزه سیاسی» است. در مبارزه دو جایگاه فاعلی برای «مبارزه گر» و «کسی که با او مبارزه می شود»، وجود دارد. استاد «ماکان» در این جا به عنوان فاعل مبارزه گر است و «رئیس شهربانی» در جایگاه فاعل و کنش گری است که مقابل او قرار گرفته تا از نظم سیاسی

موجود دفاع کند. گفتنی است که همین نظم سیاسی، تعیین‌کننده هویت اجتماعی فاعلانی شده‌است که در چارچوب آن عمل می‌کنند. برای نمونه، ما در آغاز رمان با یک «نقاش» به عنوان یک فرد هنرمند روبه‌رو هستیم که این فرد رفته‌رفته با روشن‌تر شدن بافت موقعیتی داستان، هویت اجتماعی‌اش تغییر می‌کند و تبدیل به یک مبارز تمام‌عیار می‌شود.

روابط میان کنش‌گران رویداد چیست؟

در پیوند با این پرسش که ناظر به روابط میان کنش‌گران گفتمان است؛ مسائلی نظیر مناسبات قدرت، فاصله اجتماعی، و سایر مواردی از این دست، مطرح می‌شوند. در مورد گفتمان مورد نظر، مخاطب شاهد روابط موجود بین مقامات امنیتی حکومت رضاشاه و سایر شخصیت‌های داستان (از جمله ماکان، فرنگیس، فرهاد میرزا و موارد مشابه) است که در بخش «وجهیت» (بخش ۴.۱.۵) شرح داده شده‌است.

نقش زبان در خصوص رویداد چیست؟

در رابطه با نقش زبان در پیشبرد رویدادهای رمان، باید توجه داشت که از زبان برای تحقق بخشیدن به یک هدف گسترده‌تر استفاده می‌شود. در داستان مورد بحث، مهمترین نقش زبان، بازنمایی ایدئولوژی نویسنده و همچنین نشان دادن روابط قدرت در جامعه عصر رضاشاه است. به این اعتبار، زبان مجرای ارتباط را نیز تعیین می‌کند و از این طریق است که «پیوندها» مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چراکه این پیوندها به واسطه نقش زبان در رویداد تعیین می‌شوند. با بررسی عناصر زبان‌شناختی داستان علوی، مفسر در می‌یابد که شیوه‌های به‌کاررفته در زبان نویسنده، متن او را به بافت موقعیتی خود پیوند می‌دهد. شایان توجه است که نوع دیگری از «پیوند» در گفتمان این نویسنده، در آن‌جاست که بین اجزاء متن داستان «انسجام جمله‌ای» برقرار می‌کند. این هر دو پیوند بنا بر آنچه گفته شد، نقش زبان را در پیوند با رویدادهای رمان مشخص می‌کند.

با توجه به سطرهای بالا، درمی‌یابیم که گفتمان رمان چشم‌هایش، محدودیت‌های ویژه‌ای را بر «محتوا»، «کنش‌گران» و «روابط» اعمال می‌کند. و چنان‌که شکل (۳)، نشان می‌دهد، هر یک از این ابعاد گفتمانی معمولاً به موقعیت معینی مربوط می‌شوند. «محتوا» را چستی رویداد، «کنش‌گران» را افراد درگیر، و «روابط» را مناسبات میان کنش‌گران تعیین می‌کنند.

۴.۳. سطح تبیین

به باور فرکلاف چنان‌چه ارزش‌های اجتماعی مربوط به اهمیت اجتماعی متون مورد توجه باشد، توصیف می‌بایست با تبیین تکمیل شود. بر همین اساس، تبیین به شالوده اجتماعی در جریان کنش گفتمانی می‌پردازد. هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی

است؛ تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند (Fairclough, 2000, p. 245).

با توجه به جهت‌گیری موجود در رمان چشم‌هایش، منظور از ساختارهای اجتماعی، مناسبات قدرت است. بنابراین تبیین عبارت است از دیدن این گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت. در این چارچوب، رمان بزرگ علوی که متأثر از گفتمان سوسیالیسم است، روابط قدرت در دوره رضاشاه را به چالش می‌کشد.

در بررسی تبیین گفتمان اثر مورد بحث، نظر به روند مبارزه آن با مناسبات قدرت، می‌توان آن را دارای دو بُعد دانست. از یک سو، این گفتمان به عنوان جزئی از مبارزه اجتماعی در دوره اول حکومت پهلوی است و از سوی دیگر، نشان‌دهنده روابط قدرت تعیین‌کننده آن است. بر همین اساس، اگر بخواهیم مفاهیم مطرح در رمان را از سطح جمله و روابط دستوری به سطح متن بزرگ‌تر یعنی جامعه منتقل کنیم، در خواهیم یافت که این اثر در یک زمینه تاریخی استبدادآمیز تولید شده است و نمودهای فراوانی از خودکامگی قدرت در آن دیده می‌شود.

این نکته هم شایان توجه است که به‌طور کلی گفتمان چپ‌گرا در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، تولید و انتشار چنین متنی را می‌طلبد. ایدئولوژی‌ها و روابط قدرت زیربنای آن‌ها در این دوره تأثیر عمیقی بر تولید گفتمان این رمان نهاده‌اند، چنان‌که باید این گفتمان را به‌طور ضمنی دربرگیرنده تمامی جامعه ایران در عصر حیات نویسنده دانست. اشارات زیادی در این متن وجود دارد که نشان می‌دهد دوره تولید آن مصادف با اوج دیکتاتوری و اختناق سیاسی در ایران بوده است. بنابراین با تبیین گفتمان علوی، به روشنی آشکار می‌شود که نظم اجتماعی دوران نویسنده بر پایه مناسبات قدرت در جامعه‌ای بسته و مستبد استوار بوده است. این نظم اجتماعی بر اقتدار و سلطه رضاشاه بر گروه‌های دیگر خصوصاً مخالفان سیاسی حکومتش مبتنی بود که باعث چیرگی بلامنازع آن در جامعه و طرد گفتمان چپ گردید.

۵. نتیجه‌گیری

تحلیل داده‌های این پژوهش و یافته‌های به‌دست آمده از بررسی متن در سطح توصیف نشان می‌دهد که تجربه نویسنده از جهان اجتماعی بر مبنای تقابل‌های دوگانه استوار است. بر همین اساس، عناصر و دال‌هایی از دو گفتمان متفاوت که یکی گفتمان راست‌گرای حکومت پهلوی و دیگری گفتمان چپ مخالفان آن است، در رمان وجود دارد که هر یک ویژگی‌های زبانی خاص خود را دارند. بازتاب این مسائل در رمان، نمایان‌گر آن است که محتوای این گفتمان تابعی از اوضاع سیاسی-اجتماعی پیرامون آن است. نحو ایدئولوژیک در این گفتمان، بیان‌گر باور قطعی

نویسنده نسبت به موضوعاتی است که مطرح کرده‌است. از این نظر، کاربرد جمله‌های خبری که حکمی قطعی را بیان می‌کنند، بیش از دیگر انواع جمله است که این امر، یک ساخت گفتمانی نشان‌دار به شمار می‌رود. اساس گفتمان بزرگ علوی در رمان را نوعی نگرش مارکسیستی تشکیل داده‌است که مفاهیم مبارزه و مقاومت در برابر استبداد، در آن غلبه دارد. به طور کلی، میان ویژگی‌های صوری متن داستان و گفتمان‌هایی که در تولید آن نقش اساسی داشته‌اند، رابطه معناداری وجود دارد که این مطالعه با رهیافت انتقادی فرکلاف، به بازنمایی آن پرداخته‌است. گفتنی است که ابزارهای زبان‌شناختی و گفتمانی نظیر گزینش واژگان، باهم‌آیی واژگانی، تکرار واژگانی، وجهیت، ضمائر، مجهول‌سازی، استعاره و کنایه در تبیین ایدئولوژی نویسنده دخیل بوده‌اند. از دیدگاه تحلیل انتقادی در بخش تفسیر و تبیین، مهمترین موضع ایدئولوژیکی علوی به عنوان یک نویسندهٔ چپ مارکسیست، عبارت است از مقابله با استعمار بریتانیا و استبداد مطلق رضاشاه.

فهرست منابع

- احمدی، اصغر، فردوس آقاگل‌زاده، محمدعلی خلیلی، حسین علی‌قبادی و محمدرضا جوادی یگانه (۱۳۹۳). «تحلیل گفتمان سیاسی رمان تنگسیر صادق چوبک». *انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*. سال ۱۰. شماره ۳۶. صص ۹۵-۱۲۹.
- افخمی، علی و بهاره بهمردی شریف‌آباد (۱۳۹۳). «بازنمود شبکه‌های اجتماعی در مطبوعات ایران از منظر تحلیل گفتمان انتقادی». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*. سال ۲. شماره ۶. صص ۹۱-۱۰۸.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۱). «توصیف و تبیین ساخت‌های زبانی ایدئولوژیک در تحلیل گفتمان انتقادی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. دوره ۳. شماره ۲ (پیاپی ۱۰). صص ۱-۱۹.
- ایرانمنش، زهرا (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی حکایتی از مثنوی معنوی «داستان جزع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود» با مآخذ روایی آن بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. سال ۱۳. شماره ۴۹. صص ۴۹-۷۴.
- بزرگ علوی، سیدمجتبی (۱۳۵۷). *چشم‌هایش*. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- بهبهانی، مرضیه، سیوش خاکپور و مصطفی گرجی (۱۳۹۲). «بررسی و تحلیل انتقادی گفتمان رمان سگ و زمستان بلند». *مطالعات داستانی*. سال ۱. شماره ۴. صص ۵-۲۲.
- پارسی‌نژاد، کامران (۱۳۸۷). *نقد ادبیات منطبق با حقیقت*. تهران: خانه کتاب.
- پیری، حسینعلی (۱۳۹۵). *تحلیل گفتمان انتقادی در دو رمان معاصر فارسی «همسایه» و «اسیر زمان» بر اساس*

فصلنامه علمی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء(س)، سال سیزدهم، شماره ۴۰، پاییز ۱۴۰۰ / ۱۳۷

نظریه نورمن فرکلاف. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه زابل.

جاور، سعیده و ناصر علی زاده (۱۳۹۶). «هویت در رمان «از شیطان آموخت و سوزاند» اثر فرخنده آقایی (بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف)». *بهارستان سخن*. سال ۱۴. شماره ۳۸. صص ۲۴۷-۲۶۶.

حدادی، الهام، فریده داودی مقدم و مصطفی گرجی (۱۳۹۱). «کردار گفتمانی و اجتماعی در رمان «مدار صفر درجه» بر پایه الگوی تحلیل گفتمان انتقادی». *نقد ادبی*. سال ۵. شماره ۱۸. صص ۲۵-۴۹. حساس خواه، ژاله و معصومه ارجمندی (۱۳۹۹). «گفتمان کاوی دو متن قانون اساسی ایران در قرن بیستم و رابطه آن با قدرت». *زبان پژوهی*. سال ۱۲. شماره ۳۵. صص ۲۰۵-۲۴۰.

رجبی، عاطفه (۱۳۹۰). *تحلیل انتقادی گفتمان صادق هدایت در چارچوب نظریه فرکلاف*. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز. صفوی، کوروش (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی شناسی*. تهران: سوره مهر. فتوحی، محمود (۱۳۹۰). *سبک شناسی (نظریه ها، رویکردها و روش ها)*. تهران: سخن. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. ترجمه شعبان علی بهرام پور، محمود نیستانی، رامین کریمیان، رضا ذوقدارمقدم، محمدجواد غلامرضا کاشی، فاطمه شایسته پیران، پیروز ایزدی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.

قاسم زاده، سید علی و مصطفی گرجی (۱۳۹۰). «تحلیل گفتمان انتقادی رمان دکتر نون زنش را بیشتر از مصدق دوست داشت». *ادب پژوهی*. شماره ۱۷. صص ۳۳-۶۳.

قبادی، حسینعلی، فردوس آقاگل زاده و سید علی دسپ (۱۳۸۸). «تحلیل گفتمان غالب در رمان سووشون سیمین دانشور». *نقد ادبی*. سال ۲. شماره ۶. صص ۱۴۹-۱۸۳.

قدسی، محدثه، محمدجعفر یاحقی و مهدخت پورخالقی (۱۳۹۳). «بررسی متن نامه مسعود غزنوی به ارسلان خان در تاریخ بیهقی با روش تحلیل گفتمان انتقادی». *جستارهای ادبی*. شماره ۱۸۴. صص ۷۱-۱۰۳.

قربانی جویباری، کلثوم (۱۳۹۴). «بازنمود هویت زنانه در مجموعه داستان حتی وقتی می خندیم فریبا وفی با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف». *زبان و ادبیات فارسی*. سال ۲۳. شماره ۷۹. صص ۲۱۹-۲۴۵.

لطفی پور، کاظم (۱۳۶۲). «بررسی زبان مؤدبانه در فارسی کنونی از نظر جامعه شناسی زبان». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. سال ۱۶. شماره ۲. صص ۲۷۱-۲۹۲.

میری، افسانه (۱۳۹۷). *بررسی روابط قدرت شخصیت های رمان «آتش بدون دود» با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف*. رساله دکتری. دانشگاه فردوسی مشهد.

وحیدیان کامیار، محمدتقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۲). *دستور زبان فارسی*. تهران: سمت. یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیس (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

References

- Afkhami, A., & Behmardi, B. (2014). Representation of social networks in the Iranian press from the perspective of critical discourse analysis. *Studies of Languages and Dialects of Western*, 2 (6), 91- 108 [In Persian].
- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical discourse analysis*. Tehran: Elmi va Farhangi publication [In Persian].
- Aghagolzadeh, F. (2012). Description and explanation of ideological linguistic constructions in critical discourse analysis. *Research in Comparative Language and Literature*, 3 (2), 1- 19 [In Persian].
- Ahmadi, A., & Aghagolzadeh, Khalili, M. A., Ghobadi, H. A., Javadi Yeganeh, M. R. (2014). Analysis of the political discourse of Sadeqh Chubak's novel "Tangsir". *Quarterly Journal of the Iranian Association for Cultural Studies and Communication*, 10 (36), 95- 131 [In Persian].
- Austin, J. (1970). *How to do thing with words*. (2nd ed). Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Behbahani, M., Khakpour, S., & Gorji, M. (2013). Critical review and analysis of the discourse of the novel "Dog and Long Winter. *Fiction Literature*, 1 (4), 5- 22 [In Persian].
- Bozorg-Alavi, M. (1978). *Her Eyes*. Tehran: Amirkabir Publishing Institute [In Persian].
- Brown, G., & Yule, G. (1989). *Discourse analysis* (reprinted). Cambridge: Cambridge University press.
- Crystal, D. (2008). *A dictionary of linguistics and phonetics*. Oxford: Blackwell.
- Fairclough, N. (1992). *Discourse and social Change*. Cambridge: Polity Press.
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis*. London: Longman.
- Fairclough, N. (2000). *Critical discourse analysis*. (F. Sh. A. Bahram Pour, M. Neyestani, R. Karimian, R. Zogdar Moghadam, M. J. Gholamreza Kashi, F. Shayesteh Piran & P. Izadi, Trans.). Tehran: Markaze Motaleat Va Tahghaghate Resaneha [In Persian].
- Fairclough, N. (2010). *Critical discourse analysis: The critical study of language* (second ed). UK: Longman.
- Fotouhi Rudmajani, M. (2011). *Stylistics: Theories, approaches and methods*. Tehran: Sohkan [In Persian].
- Ghasemzadeh, A., & Gorji, M. (2011). The critical discourse analysis of Dr. Noon's novel was more about his wife than Mossadegh. *Literary Research*, 5 (17), pp 33-63 [In Persian].
- Ghobadi, H. Aghagolzadeh, F & Dasp, A. (2009). Analysis of the dominant discourse in Simin Daneshvar's novel Suvashun. *Literary Criticism*, 2(6), pp 149-183 [In Persian].
- Ghodsi, M., Yahaghi, M., & Pourkhaleghi, M. (2014). A Study of Massoud Ghaznavi's letter to Arsalan Khan in the history of Beyhaqi by the method of critical discourse analysis. *Literary Essays*, 47 (1), pp 71-103 [In Persian].
- Ghorbani Jouybari, K. (2015). Representation of female identity in the story series even when we laugh with a critical analysis approach to Fairclough discourse. *Persian Language and Literature* (Kharazmi University), 24 (79), pp 219-245 [In Persian].
- Haddadi, E. Davoodi Moghaddam, f & Gorji, M. (2012). Discourse and Social Action in a Zero Degree Novel Based on Fairclough Discourse Analysis Pattern. *Literary Criticism*, 18pp 25- 49 [In Persian].

- Halliday, M., & Ruqaiya, H. (1976). *Cohesion in English*, London: Longman.
- Hassaskhah, J & Arjmandi, M. (2020). Discourse of two texts of the Iranian constitution in the twentieth century and its relationship with power. *Linguistics*, 12(35), pp205- 240 [In Persian].
- Iranmanesh, Z. (2017). A comparative study of the anecdote of the spiritual Masnavi : "The story of Sheikhi not being torn apart by the death of her children" with its narrative references based on Norman Fairclough. *Mystical and Mythological Literature*, 49, pp 49-74 [In Persian].
- Javar, S., & Alizadeh, A. (2017). Identity in the novel "Learned and Burned by the Devil" by Farkhondeh Aghaei (based on Norman Fairclough's critical discourse analysis). *Baharestan Sokhan. Persian Literature Quarterly*, 14 (38), pp 247-266 [In Persian].
- Lotfipour, K. (1983). A study of polite language in modern Persian from the point of view of the sociology of language. *Journal of Mashhad Faculty of Literature and Humanities*, 2, pp 271-292 [In Persian].
- Miri, A. (2108). *Investigating the power relations of the characters in the novel "Smokeless Fire" with an approach to analyzing Fairclough critical discourse*. (Doctoral dissertation) Ferdowsi University of Mashhad: Mashhad [In Persian].
- Parsi Nejad, K. (2008). *Critique of literature in accordance with the truth*. Tehran: Khaneye Ketab [In Persian].
- Phillips, L., & Jorgensen, M. (2010). *Theory and Method in Discourse Analysis*. Translated by: Hadi Jalili. Tehran: Ney [In Persian].
- Piri, H. (2016). *Critical discourse analysis in two contemporary Persian novels "Neighbor" and "Captive of Time" based on Norman Fairclough theory*. (Master thesis), Zabol University, Faculty of Literature and Humanities: Zabol [In Persian].
- Rajabi, A. (2011). *Critical analysis of Sadegh Hedayat's discourse in the framework of Fairclough theory*. Master Thesis, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Faculty of Foreign Languages [In Persian].
- Richardson, John E. (2007). *Analyzing newspapers: An approach from critical discourse analysis*. New York: Palgrave Publishing.
- Safavi, K. (2008). *An introduction to semantics*. Tehran: Surah Mehr Publishing Company [In Persian].
- Vahidian Kamyar, T., & Omrani, Gh. (2003). *Persian grammar*. Tehran: Samt [In Persian].
- Van Dijk, T. (2000). *Ethnic minorities and the media, news racism: A discourse analytical approach*. UK: Open University Press.

CRITICAL DISCOURSE ANALYSIS OF ALAVI'S NOVEL "HER EYES" BASED ON NORMAN FAIRCLOUGH'S THEORY

Reza Ghanbari Abdolmaleki¹
Ailin Firoozian Pouresfahani²

Received: 22/ 10/ 2020
Accepted: 04/01/2021
Article Type: Research

1. INTRODUCTION

Recently, the study of contemporary political literature, especially fiction, has established a strong link with critical discourse analysis. Accordingly, critics have tried to use this approach to find power relations within the text to discover the types of ruling political power and authorship ideology. One of the important approaches to critical discourse analysis is Fairclough's theory, which can help find features in the text that are ignored by ordinary reading.

This article examines BozorgAlavi's work "Her Eyes" based on Fairclough's theory of critical discourse analysis in order to measure the effectiveness of the theory in political novel analysis.

Compared to other theories of critical discourse analysis, Fairclough's theory is the most comprehensive method in case of the analysis of novels. This approach delves into the relationships between linguistic events as well as cultural, political, and social factors (Crystal, 2008, p. 123). Fairclough considers discourse as consisting of three elements: i.e., "text, interaction", and "social context". He describes his method of analysis in the three stages of "text description", "interpretation of the relationship between text and interaction", and "explanation of the relationship between interaction and social context" (Fairclough, 2000, p. 168).

The main purpose of the present study was to conduct a critical analysis of the novel "Her Eyes" in the three layers of description, interpretation and explanation. To serve this purpose, the linguistic constructions of the novel are explained by analyzing the linguistic forms at the level of description and their relationships with the sources of power in society in order to provide a scientific and accurate analysis.

Following Fairclough's theory, the present article aimed to answer these questions: 1. Has the content of the story revealed the socio-political situation? 2. How are the author's ideological views represented in the text? 3. What linguistic tools are effective in explaining the author's ideology? In order to address to these questions, the research project in this article was undertaken to represent the

¹ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Damghan University, Damghan, Iran (corresponding author); abdolmaleki@du.ac.ir

² Assistant Professor of Linguistics, Damghan University, Damghan, Iran; ailin_firoozian@yahoo.com

ideology affecting the mind and language of the author. Moreover, efforts were made to explain the relationship between the text of the novel and the society at both the micro and macro level.

2. MATERIALS AND METHODS

The approach adopted in the present study was descriptive-analytical and its analysis method was qualitative. The research data consisted of the ideological linguistic structures of the novel that expressed the author's ideology. These data were described, interpreted, and explained following Fairclough's strategies. Three stages were distinguished in the process of data analysis: 1. In the descriptive stage, the linguistic structures of the text were analyzed in terms of vocabulary and syntactic features. 2. In the interpretation stage, the authors paid attention to the act of discourse to analyze the text of the story based on the contextual factors. 3. In the explanatory phase, the authors dealt with the issue of social action, (i.e., the reason for the production of the text) in order to examine the dominant discourse and explain the socio-intellectual views governing the text.

3. RESULTS AND DISCUSSION

The results related to the discourse analysis of the novel in Persian showed that, although the present study was similar to some other works in this field in terms of method, no researcher has so far analyzed the novel "Her Eyes" based on Fairclough's theory. Therefore, the present article, which examined the mentioned text, was the first essay in the study of Alavi's novel from the perspective of critical discourse analysis. In this regard, the authors claim that the article is innovative in terms of the new data it presents.

At the descriptive level, focusing on vocabulary and grammatical aspects, the frequency of Fairclough's ideological strategies in the text of the novel is shown in the table below.

Table 1. Frequency of ideological strategies at the level of description

No	Vocabulary and grammar strategies	frequency	percent
1	Wording	54	11%
2	Lexical Collocation	46	9%
3	Lexical repetition	32	7%
4	use of modality in sentences	114	23%
5	Modality	86	18%
6	pronouns	61	12%
7	Passive voice	49	10%
8	Metaphor	29	6%
9	Irony	19	4%

As the table of ideological strategies shows, Modality and Wording are the most important strategies used in the text.

4. CONCLUSION

The findings indicated that Fairclough's theory would be appropriate for analyzing political novels due to its potency to establish relationships between a story and its formation in the social context. The results of the text description showed that the author's experience of the social world was the product of his attention to the binary

opposition. Accordingly, there were elements and signs of two different discourses in the novel, right (Pahlavi Dynasty) and left (Marxism) tendencies, each with its own linguistic features. The reflection of these issues in the novel suggested that the content of this discourse has revealed the socio-political situation. The ideological syntax in the discourse expressed the author's firm belief in the issues he had raised. In this respect, the use of declarative sentences that would express a definite judgment was more common than other types of sentences. The main finding of the article is that Bozorg Alavi's choices of vocabulary and syntax reflected his inclination towards the ideology of Marxism, which at the time of the production of the text was in conflict with the discourse of the Pahlavi Dynasty. Considering that the dominant discourse in the novel "Her Eyes" is the discourse of socialism, the ideology behind this work is not separate from the culture and society of the author's era.

Keywords: Fairclough, BozorgAlavi, Critical Discourse Analysis, Her Eyes, Ideology

دگر دیسی نشانه معناساختی «شایعه» در نظام‌های گفتمانی^۱

محمد هاتفی^۲

تاریخ دریافت: ۲۲/۰۸/۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۱۵/۱۰/۱۳۹۹

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

پژوهش حاضر، ساز و کار نشانه معناساختی پدیده «شایعه» را در بستر یک گفتمان عامیانه بررسی می‌کند. بر پایه یافته‌های پژوهش، شایعه، گفته‌ای است که بر اثر نقصان معنایی در پایگاه حسی-ادراکی سوژه گفته‌پرداز به صورت اتفاقی تولید می‌شود. سه عنصر سوژگانی در شایعه دخیل اند: سوژه کنش‌پذیر، سوژه اثرپذیر و سوژه اثرگذار. سوژه کنش‌پذیر، شایعه را تولید می‌کند، سوژه اثرپذیر زمینه را برای گسترش آن فراهم می‌کند و سوژه اثرگذار آن را با برنامه‌ریزی آگاهانه مدیریت می‌کند و از بین می‌برد. سوژه‌های کنش‌پذیر و اثرپذیر به حوزه عمومی و سوژه اثرگذار به حوزه خاص و حرفه‌ای تعلق دارند. سوژه اثرپذیر با رویکرد گزینشی و بسته، در برخورد با شایعه واکنشی هیجانی نشان می‌دهد اما سوژه حرفه‌ای با رویکرد عقلانی و باز، از طریق مفاهمه شایعه را مدیریت می‌کند. توان شناختی و فشاره عاطفی کنشگران و کنش‌های آنان با نظام‌های ارزشی رابطه علی-معلولی دارد. شناخت محدود و تنش عاطفی شدید، نظام ارزشی بسته؛ و شناخت گسترده و تنش عاطفی پائین، نظام ارزشی باز را ترسیم می‌کند. نظام گفتمانی تصادفی در آغاز و نظام گفتمانی برنامه‌مند در پایان فرایند دگر دیسی شایعه قرار دارد.

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2021.33838.1946

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادب فارسی، استادیار پژوهشکده زبان و ادبیات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ M.hatefi@ihcs.ac.ir

عوام (مردم عادی)، به سبب نداشتن شناخت و آینده‌نگری، از الگوی منطق دیجیتال بهره می‌گیرند. این رویکرد، مانع دگرگونی نظام تصادفی به سمت نظام منطقی می‌شود و ویژگی مخاطره‌آمیز آن را تثبیت و تقویت می‌کند اما نخبگان و افراد کارشناس، از منطق آنالوگ پیروی می‌کنند و فرایند تحول نشانه‌ها را به تدریج به سمت کنترل، برنامه‌مندی و منطق هدایت می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: شایعه، نظام گفتمانی، ارزش، منطق دیجیتال، منطق آنالوگ.

۱. مقدمه

نشانه‌ها نه فقط در ساخت جمله (گفتار)، بلکه به صورت انتزاعی نیز می‌توانند در یک سیستم خطی قرار گیرند؛ با این تفاوت که در گفتار، نشانه‌ها به صورت اتفاقی در نظم همنشینی قرار نمی‌گیرند بلکه همواره از ویژگی‌های سوژه انسانی (واسطه یا اپراتور) که به تولید گفته می‌پردازد، متأثرند. تأثیرگذاری واسطه بر چینش نظام دال‌ها و مدلول‌ها در فرایند گفتار و متن سبب می‌شود متغیرهای گوناگون و پیچیده‌تری را در تحلیل نظام‌های نشانه‌ای و گفتمانی به کار گیریم. شرایط حسی-ادراکی کاربر نشانه که به نوبه خود از شرایط و متغیرهای مختلف پدیداری تأثیر می‌پذیرد، بر تولید و دریافت نشانه‌ها اثر می‌گذارد. این شرایط، در نظر گرفتن مقوله‌های مختلف شناختی و عاطفی را ناگزیر می‌سازد.

نگارنده مقاله حاضر بر آن است تا با تحلیل یک متن ادبی که در موضوع آن شایعه‌ای به عنوان یک کاربرد نامتعارف زبان تولید و در فضای بیناسوژگانی به سرانجام می‌رسد، نشان دهد چه شرایطی در کاربر یا سوژه گفته‌پرداز وجود داشته است که بر تولید شایعه اثر گذاشته‌است. افزون بر این، باید بررسی کرد در فضای بیناسوژگانی تولید و دریافت معنا تابع چه مؤلفه‌هایی است.

بر مبنای نظریه‌های اخیر نشانه‌معناشناسی این مسائل را باید در قالب نظام‌های گفتمانی تحلیل کرد. بر پایه نظریه نظام‌های گفتمانی، عادی‌ترین شکل تولید و کاربست نشانه را می‌توان در یک نظام گفتمانی برنامه‌مدار و منطقی جست. به هر میزان از فضای عادی دور شویم، زمینه برای ترسیم نظام گفتمانی تصادفی فراهم می‌شود. هدف، در این مقاله تبیین ساز و کار تولید و دگرگونی نشانه‌های مربوط به شایعه در فرایند نظام‌های گفتمانی است.

برای دست‌یابی به این هدف، داستانی به نام «قدرت شایعه» از یکی از صفحه‌های فضای مجازی برگرفته شده‌است تا با الگوی نشانه‌معناشناختی تحلیل شود. در پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی تعداد متن‌هایی که تحلیل می‌شود مهم نیست و یک متن نیز کفایت می‌کند. مهم این است که تحلیل‌گر بر اساس آن بتواند الگوی روش شناختی را به کار گیرد. این در حالی است که در

تحلیل‌های کمی باید تعداد متن‌های مورد بررسی بیش از یک متن باشد. در این پژوهش، نگارنده به طور مشخص به پژوهش‌های زیر پاسخ خواهد داد: نخست اینکه، چه نسبتی میان شرایط عمومی حسی-ادراکی کاربر زبان با تولید شایعه وجود دارد؟ دوم آنکه، معنا در شرایط بیناسوژگانی دگرذیسی شایعه چگونه است؟ در پایان، شایعه با کدام نظام گفتمانی تناسب دارد و جهت‌گیری ارزشی آن در بستر نظام‌های گفتمانی چگونه است؟

۲. پیشینه پژوهش

در لغت نامه دهخدا، شایعه، چنین معنا شده است: «در تداول امروز، خبرهای بی‌اصل است که در میان مردم، بر سر زبان‌ها باشد» (Dehkoda, 1998). پژوهش‌های مستقلی در پیوند با شایعه انجام پذیرفته است. لاپیر و فرانس ورث (Lapierre & Fransworth, 1936) افسانه را شایعه‌ای می‌دانند که به جزئی از میراث زبانی یک ملت تبدیل شده و از دیدگاه زبان‌شناختی، اغلب می‌تواند دو واژه افسانه و شایعه را به جای یکدیگر به کار برد. لاپیر و فرانس ورث (همان) معتقدند شایعه برای اینکه به افسانه تبدیل شود باید موضوعاتی را در بر گیرد که برای نسل‌های پی‌درپی از اهمیت برخوردار باشند. دانبار (Dunbar, 1996) چگونگی دگرگونی زبان در شیوه ارتباطی شایعه را بررسی کرده است. او به امکان به دست آوردن اطلاعاتی هر چند محدود با این روش توجه دارد که چه بسا به هیچ شیوه دیگری قابل دست‌یابی نیست. آلپرت و لپکین (Allport & Lepkin, 1945) در مقاله «شایعات به دردخور دوران جنگ و مزیت‌های ویژه: چرا مردم به آن‌ها باور می‌کنند» به بررسی شایعات دوران جنگ بررسی پرداخته‌اند. این مقاله که در مجله روان‌شناسی ناهنجاری‌ها و مسائل اجتماعی^۱ چاپ شده، شایعه را در گروه ناهنجاری‌های اجتماعی دسته‌بندی کرده است. آن‌ها نیز معتقدند شرایط مبهم زمان جنگ و ابهام فراگیر سبب می‌شود اطلاعاتی که در شرایط عادی اهمیتی ندارند، اهمیت پیدا کنند. ادر و انکه (Eder and Enke, 1991) ساختار شایعه را بررسی کرده‌اند، املر (Emler, 1994) تأثیر تکرار را در پذیرش و باورپذیری آن نشان داده و بن‌زی‌تو (Ben-Ze'ev, 1994) بر آن است جنبه‌های مفید این تعامل اجتماعی را نشان دهد. او معتقد است «این کار فی‌نفسه خوب نیست اما به معنی شرارت هم نیست» (Ben-Ze'ev, 1994, p. 13).

آلپرت و پستمن (Allport & Postman, 1995) در کتاب روان‌شناسی شایعه، شایعه را چنین تعریف کرده‌اند: «شایعه یک موضوع خاص گمانی بدون وجود ملاک‌های اطمینان‌بخش

¹ Journal of Abnormal and Social Psychology

رسیدگی است، که معمولاً به صورت شفاهی، از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد» (Allport & Postman, 1995, p. 45). در این تعریف، بر یکی از ویژگی‌های خاص و مرکزی شایعه تأکید شده است و آن، پافشاری بر این است که شایعه در نبود ملاک‌های اطمینان‌بخش، ساخته می‌شود. شایعه «یک پدیده اجتماعی» است و از این رو، برای برساختن آن «حداقل به دو نفر نیاز است» (Allport & Postman, 1995, p. 59).

به باور آلپرت و پستمن (Allport & Postman, 1995)، برای وقوع شایعه دو شرط اصلی وجود دارد: «اولاً موضوع شایعه باید برای گوینده و شنونده از اهمیت برخوردار باشد و دوماً وقایع حقیقی باید در نوعی ابهام پوشیده باشند» (Allport & Postman, 1995, p. 59). «این ابهام می‌تواند با نبود اخبار دقیق یا به وسیله برخی تشنجات عاطفی که فرد را مجبور می‌کند که نتواند یا نخواهد واقعیت‌هایی را که در اخبار مطرح شده بپذیرد القا شود» (Allport & Postman, 1995, p. 59).

آلپرت و پستمن (Allport & Postman, 1995)، بر اساس این دو مؤلفه مبنایی، برای دو شرط «اهمیت» و «ابهام» در انتقال شایعه، به وجود رابطه‌ای کمی قایل اند و بر این اساس، معتقدند قانون شایعه از قاعده حدت و شدت شایعه پیروی می‌کند و می‌توان آن را به صورت زیر نوشت:

1. R~ixa

یعنی میزان رواج شایعه (R) تقریباً برابر است با حاصل ضرب اهمیت (i) در ابهام (x). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت اگر ابهام یا اهمیت موضوع شایعه صفر باشد، شایعه رواج و بقا نخواهد داشت. هر دو مؤلفه باید موجود باشند و در نبود یکی، دیگری به تنهایی کفایت نمی‌کند (Allport & Lepkin, 1995, p. 45-46).

کتاب *روان‌شناسی شایعه* در توجه به مؤلفه‌های زبانی شایعه یک استثنا است. آلپرت و پستمن (Allport & Postman, 1995) در تکمیل بررسی‌های خود - که اغلب وجوه زبان‌شناختی گوناگونی در توجه به ماهیت شایعه را در بر دارد - میان شایعه و گونه ادبی «افسانه» پیوند علی-معلولی برقرار می‌کنند. آن‌ها معتقدند می‌توان افسانه را «شایعه استحکام‌یافته» تعریف کرد؛ به بیان دقیق‌تر، «افسانه، خبر شنیده‌شده‌ای است که از دوامی غیر معمول برخوردار بوده و در پی سابقه‌ای از تحریف و دگرگونی، دیگر در اثر انتقال از یک نسل به نسلی دیگر، تغییر نمی‌نماید.» (Allport & Postman, 1995, p. 176).

اشمیت (Schmidt, 2004) ماهیت بلاغی شایعه را بررسی کرده است. به باور اشمیت «مردم اغلب از ماهیت پیچیده شایعه آگاه نیستند. عده‌ای به ویژه افرادی که هدف شایعه هستند (شایعه درباره آنان است) و از آن آسیب دیده‌اند آن را منفی می‌انگارند، اما عده‌ای شایعه را بخشی مثبت

از زندگی می‌دانند که باعث انسجام اجتماعی می‌شود» (Schmidt, 2004, p. 1). بیکر (Backer, 2005) شایعه را به شکلات بلژیکی تشبیه می‌کند که در سطح جهانی ذهن‌ها آن را مزه می‌کنند. سانستین (Sunstein, 2009) در کتاب «درباره شایعه؛ چگونه دروغ‌ها رایج می‌شوند، چرا ما به آن‌ها باور می‌کنیم، از ما چه ساخته‌است» شایعه را با دروغ پراکنی هم‌معنا دانسته و می‌کوشد دلایل رواج و راه‌های مقابله با آن را معرفی کند.

آلتون و بانرجی (Chua & Banerjee, 2016) در پژوهشی درباره شایعه که بر مبنای داده‌های یک تارنمای تأیید و رد شایعات در فضای اینترنت انجام داده‌اند، داده‌ها را در پنج مقوله میزان فهم‌پذیری، عواطف، زمان، موضوع و سبک نوشتاری دسته‌بندی کردند. آن‌ها نشان دادند که بیشتر شایعات مربوط به زمان حال و ابرازکننده عواطف مثبت بوده‌اند. موضوع اغلب آن‌ها به ترتیب درباره فراغت، کار، دستاوردها، پول و سلامتی، باورهای دینی، مسایل جنسیتی و خانواده بوده‌است. بیشترین نشانه نوشتاری که در این متن‌ها به کار رفته، «نقطه‌چین» بوده‌است (همان، ۳). این نشانه، دلالت دارد که در این نوع گفتگوها عموماً دقت نشانه‌معناشناختی چندان اهمیت ندارد و صحبت از آن، از دید افراد تا اندازه بسیاری، در نسبت با مسائل دقیق زندگی، پیش‌پاافتاده به شمار می‌آید. غلبه زمان حال و عواطف مثبت نیز نشان‌دهنده کارکرد اجتماعی آن در راستای نوعی لذت‌گرایی و بی‌اهمیتی داده‌های آن برای حافظه بلندمدت است. بنابراین می‌توان گفت یافته‌های پژوهش آن‌ها تأییدکننده دیدگاه افرادی است که شایعه را دارای کارکرد انسجام اجتماعی نیز به شمار می‌آورند.

صادقی مقدم و نوروزی (Sadeghi & Nowroozi, 2011) در «نقد و بررسی نظام افشای اطلاعات در بورس ایران» از دیدگاه تأثیر آن بر فعالیت‌های مالی، و دهقان شاد (Dehghan Shad, 2011) در «چگونگی گردش شایعات سیاسی در فضای اینترنت» از منظر رسانه و اینترنت و تأثیرگذاری سیاسی آن، ترکمان و شهابی (Torkaman & Shahabi, 2016) در «شایعه و عوامل اجتماعی مؤثر در پذیرش آن» و صفایی نژاد (Safaei Nejad, 2016) در «جریان‌سازی در فضای مجازی، با تأکید بر رسانه‌های اجتماعی» از بعد جامعه‌شناسی؛ معارف و همکاران (Maaref et al., 2016) در «نقش شایعه در جنگ از نگاه قرآن» و نعمتی (Nemati, 2016) در «بررسی آثار سوء دروغ و شایعه‌پراکنی در افتراق مسلمین» با رویکرد مطالعات دینی و تأثیرات امنیتی آن برای جامعه مسلمانان، به مقوله شایعه توجه کرده‌اند. در پایان باید اشاره نمود مطالعه‌ای که مقوله شایعه را از منظر زبانی-گفتمانی بررسی کند در پژوهش‌ها مشاهده نشد.

۳. روش پژوهش

سوسور زبان را امری اجتماعی و بالقوه و گفتار را امری فردی می‌داند که در اثر تحقق زبان و بالفعل شدن آن پدید می‌آید. در بحث از گفتار، ما با دو مسئله توانش‌ها و وجوه کار کرده و بالفعل یا محقق شده سر و کار داریم. توانش‌ها همان چیزی است که سوسور آن را «زبان» می‌نامد و وجه محقق شده آن، همان گفتار یا گفتمان است (Shairi, 2002, p, 46). بنونیست (Shairi, 2006; qouted in Benveniste, 1974) نیز گفتمان را «به کارگیری زبان به واسطه عمل استعمال فردی» (Shairi, 2006, p, 13; qouted in Benveniste, 1974). تعریف می‌کند؛ یعنی الف. برای گفتمان، نقش کارکردی در نظر می‌گیرد که در به کارگیری زبانی تجلی می‌یابد؛ ب. به حضوری «فردی» باور دارد که به واسطه عمل زبانی تحقق می‌یابد؛ ج. برای زبان به جنبه‌ای کاربردی در نظر گرفته‌است که می‌توان آن را نوعی جستجو در انباشته‌ها و حافظه‌های جمعی و فرهنگی دانست که به واسطه همان عمل زبانی، فردی می‌گردند (همان).

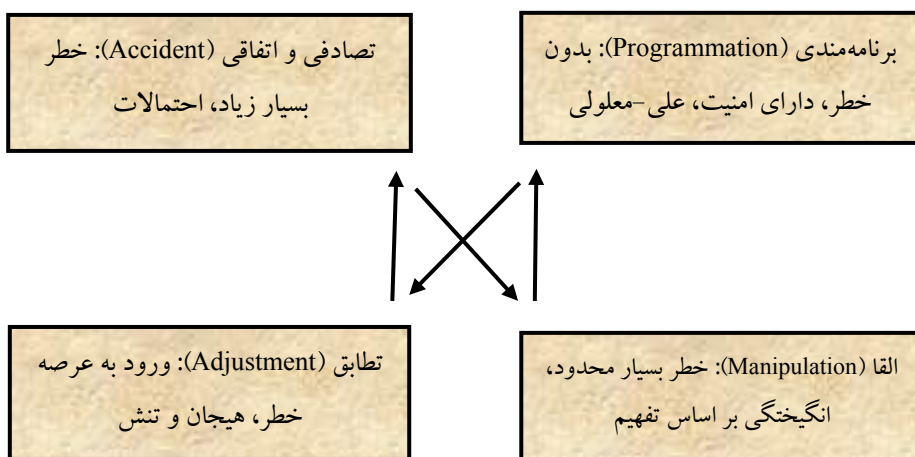
دیدگاه بنونیست (Shairi, 2006; qouted in Benveniste, 1974) به ما کمک می‌کند در چارچوب‌های خشک و مکانیکی تحلیل نشانه‌ها در قالب‌های دو گانه باقی‌مانیم بلکه با در نظر گرفتن شرایط حسی-ادراکی عاملان زبان (اعم از گوینده و دریافت‌کننده) و نیز شرایط محیطی و اجتماعی و موارد مشابه فرآورده‌های زبانی را که به صورت متن در اختیار داریم، تحلیل کنیم. بنابراین وجوه شناختی، هیجانی، عاطفی و طبقاتی و موارد مشابه همگی در تحلیل سهمی می‌یابند. نظریه‌های تحلیل گفتمان ابزار لازم برای این تحلیل‌های چندبعدی را برای ما فراهم کرده‌اند. مربع معنایی گرمس (Gerimas, 2010) کمک کرده‌است تحول بین قطب‌های معنایی را فرایندی در نظر بگیریم. همچنین محور تنشی فوننتی و زیلببرگ (Fontanille & Zilberbg, 1998) کمک می‌کند شرایط شناختی و عاطفی و تنشی و نیز ارزشی را در فضای بیناسوژگانی بررسی کنیم. این بررسی‌ها نه تنها شرایط تحول نشانه‌ها، بلکه شرایط تحول معنا و نیز سوژه‌ها را نیز آشکار می‌سازند. در واقع، مطالعه فرآیند گفتمان، شرایط بررسی آفرینش معنا را فراهم می‌آورد.

مهم‌ترین طرواره‌های فرآیندی هوشمند در تحلیل گفتمان، «مربع معنایی» و طرح‌واره فرآیند تنشی^۱ هستند. مربع معنایی، از چهار قطب تشکیل شده‌است که می‌توان آن‌ها را به چهار موقعیت بر روی مربع تشبیه کرد. دو قطب بالایی، مقوله اصلی یعنی گروه متضادها را تشکیل می‌دهند. با منفی کردن هر یک از متضادها، دو قطب پائینی مربع شکل می‌گیرند که می‌توان آن‌ها را گروه نقض متضادها خواند (Shairi, 2009, p. 127). آن‌چه را که از طریق مربع معنایی به دست

¹ dimension tensive (Process tensif)

می آید، سپس می توان به شیوه کامل تری روی محور تنشی نشان داد تا تمامی فرایندهای شناختی و عاطفی و ارزش های ناشی از تعاملات و تحولات گفتمانی روی آن پدیدار شود. در طرح واره فرایند تنشی، بین عناصر نشانه- معنایی، رابطه ای به وجود می آید که معنا از کم رنگ ترین تا پررنگ ترین شکل آن، در نوسان است. طرح واره تنشی دو بعد دارد: «فشاره»^۱ و «گستره»^۲. فشاره، بعد عاطفی و گستره، بعد شناختی و هوشمند است. فرآیند تنشی، در تعامل بین فشاره و گستره، شکل می گیرد. تعامل این دو، یا سبب تحقق بعد عاطفی می شود که در این صورت، تنش در بالاترین میزان آن به وقوع می پیوندد و یا سبب تحقق بعد شناختی می شود که در این صورت، با اُفت فشار عاطفی و رفع تنش، روبه رو می شویم (Shairi, 2005, p. 137).

گام بعدی در تحلیل فرایند معنا در فرایند گفتمان، توجه به تحول نظام های گفتمانی است زیرا ما نمی توانیم نشانه ها را بدون توجه به تحول نظام های گفتمانی کلان بررسی کنیم. مطابق نظریه لاندوفسکی (Landowski, 2005)، هر گفتمانی با توجه به چهار ویژگی نظام مندی، جهت مداری، هدفمندی و کلان زبانی تعریف می شود (Landowski, 2005, p. 43) و نظام گفتمانی تصادفی پایانی ترین بخش فرایندی است که از نظام برنامه مدار با ویژگی های منطق، برنامه ریزی و کنترل (فاقد خطر) آغاز می شود و با گذر از نظام حسی و تنشی (ورود به عرصه خطر)، در پایان به نظام تصادفی (خطر مطلق) می رسد؛ یعنی از نظام محافظه کار به ماجراجویانه می رسد که در آن همه چیز بر تصادف و احتمال مبتنی است (همان، ۲۷) (شکل ۱).



شکل ۱: طرح واره نظام های گفتمانی سه گانه لاندوفسکی (Landowski, 2005)

¹ intensité
² extensité

لاندوفسکی (Landowski, 2005) نظام گفتمانی تصادفی را «ترجیحاً به یک رفتار روان‌شناختی یا اخلاقی» نسبت می‌دهد و نظام گفتمانی برنامه‌مدار را «متکی بر اصل نظم و قاعده» معرفی می‌کند که نخستین در زیرساخت خود بر مقوله یا مفهوم «گسست»^۱ و دومی بر «پوستار»^۲ بنیاد گذاشته شده است (Moein, 2019, p. 50).

کلد زیلبربرگ (Zilberberg, 2006)، بنیان‌گذار نظریه تنشی در نشانه‌معناشناسی، معتقد است «هر متن محل تلاقی دو نوع ارزش است که عبارت است از ارزش‌های مطلق و ارزش‌های التقاطی. ارزش‌های مطلق ارزش‌هایی است که از فشاره بسیار بالا و از گستره بسیار پائین برخوردار است و ارزش‌های التقاطی ارزش‌هایی است که از فشاره بسیار پائین و از گستره بسیار بالا برخوردار است (Zilberberg, 2006, p. 27). بنابراین پس از تحلیل نظام‌های گفتمانی باید معلوم کنیم جهت‌گیری ارزشی گفتمان به چه سمت است.

۴. تجزیه و تحلیل

۴.۱. نظام‌های گفتمانی

نشانه‌ها را جز در بستر تحولات نظام‌های گفتمانی نمی‌توان بررسی کرد. نظام‌های گفتمانی را می‌توان با توجه به ویژگی‌های نشانه-معنایی حاکم بر آن‌ها به دسته هوشمند یا برنامه‌مدار، احساسی یا تعاملی و رخدادی یا تصادفی دسته‌بندی کرد. نظام گفتمانی هوشمند نظامی است که در آن، بروز معنا بر اساس شرایط شناختی، تابع برنامه‌ریزی و مبتنی بر اهداف از پیش تعیین‌شده است. در نظام گفتمانی احساسی، بروز معنا تابع سه جریان تنشی-عاطفی، حسی-ادراکی و زیباشناختی است. در چنین نظامی، گفتمان دارای ویژگی‌هایی مانند هم‌ترازی حسی، پدیدارشناختی و هم‌حضور است و بالاخره در نظام گفتمانی رخدادی بروز معنا جنبه غیر منتظره و خارج از اراده بشری و مستقل دارد (Zilberberg, 2006, p. 43).

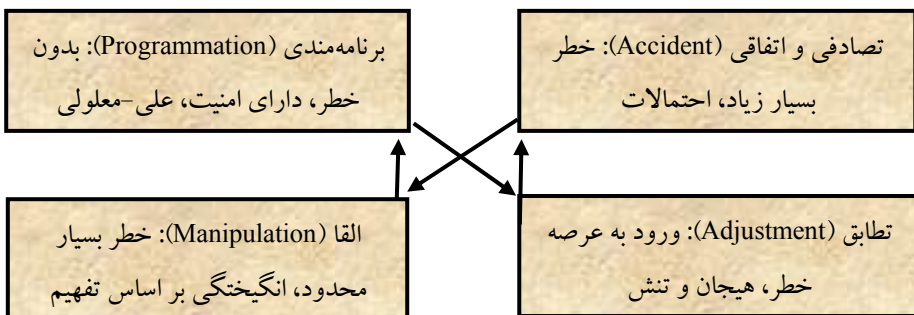
در متن داستان^۳ «قدرت شایعه» که در این مقاله برآیند آن را از دیدگاه تحلیل گفتمان

^۱ continuité

^۲ discontinuité

^۳ در صفحه‌های مجازی، این داستان به صورت‌هایی کم و بیش مختلف روایت شده است؛ همان‌گونه که در یک جا گفته شده است ۶۰۰ سال پیش، و گاهی کم و زیادهایی دارد. در منبع اینترنتی مورد استناد نگارندگان، برای داستان، عنوان «قدرت شایعه» گذاشته شده است. در یکی از صفحه‌های مجازی دیگر برای آن عنوان «داستان مناره کج و معمار دانا» به کار رفته است. در یکی از نسخه‌های این حکایت که در صفحه‌های مجازی آمده، جمله زیر پس از نقل خندیدن کارگران وجود دارد که در متن مورد استفاده نگارندگان وجود نداشت: «کارگرها خندیدند و گفتند نه مادر جان این مناره را بهترین معماران ایران ساخته‌اند».

معنایی ایجاد می‌کند. این ناهنجاری سبب ایجاد نظام گفتمانی مخاطره‌آمیز می‌شود که پذیرای احتمالات بسیاری است؛ یعنی ما را با نظام گفتمانی تصادفی روبه‌رو می‌سازد. اصلی‌ترین مشخصه نظام گفتمانی تصادفی، اتفاقی بودن و خطرآمیز بودن آن است - خطری که معمار به زودی متوجه می‌شود. برای عبور از نظام خطرآمیز تصادفی به کاملاً بی‌خطر و کنترل‌پذیر، یک نظام میانجی وجود دارد که از طریق نفی نظام تصادفی به دست می‌آید. این نظام - همان گونه که در شکل (۲) می‌بینیم - به واسطه «انگیختگی بر اساس تفهیم» انجام می‌گیرد. همان گونه که در متن داستان مشاهده می‌کنیم، «معمار» (نماینده افراد حرفه‌ای و متخصص) برخلاف «کارگران» (نماینده افراد غیر حرفه‌ای، عامی و متعلق به فضای عمومی) که رویکرد ضد مفاهیم «تمسخر آمیز» به کار می‌گیرند («خندیدند»)، پیش آمد را بسیار «جدی» تلقی می‌کند. او تلاش می‌کند به واسطه همراهی با پیرزن فضا را برای تفهیم و برانگیختن او به سمت یک ادراک و قضاوت جدید آماده سازد: «مدام از پیرزن می‌پرسید: مادر درست شد؟». در این سطح، نظام گفتمانی تعاملی جای نظام تصادفی را می‌گیرد و سبب می‌شود «خطر بسیار محدود» شود. در تداوم فرایند تحولی نظام‌های گفتمانی، به واسطه مدیریت معمار، در نهایت نظام گفتمانی «بدون خطر و دارای امنیت» نمایان می‌شود و گفته پرداز شایعه بر اثر «تکرار پرسش» به سطحی از انگیختگی می‌رسد که قضاوت جدیدی صادر می‌کند: «گفت: بله! درست شد!!!». در این جا می‌توان گفت نظام گفتمانی تصادفی به یک نظام گفتمانی کاملاً منطقی و کنترل شده تبدیل می‌شود. بنابراین، در این داستان، برخلاف گفته لاندوفسکی (Landowski, 2005) که نظام گفتمانی تصادفی را در پایانی‌ترین بخش فرایند تحول نظام‌های گفتمانی قرار می‌دهد (همان، ۲۷) و نقطه آغاز حرکت نظام‌های گفتمانی را از نظام گفتمانی منطقی و برنامه‌مند می‌آورد، در ارتباط با شایعه، نقطه آغاز از یک نظام گفتمانی تصادفی است و نظام گفتمانی برنامه‌مدار در پایانی‌ترین بخش قرار می‌گیرد. از این رو شکل (۲)، دقیقاً برخلاف شکل (۱)، ترسیم می‌گردد.



شکل ۲: طرحواره پویایی شایعه در نظام‌های گفتمانی

می‌رساند. پرسش‌های او در برخورد با شرایط حسی پیرزن نقش یک چکش را ایفا می‌کند که بر اثر کوبش مداوم، قالب جدیدی به سامانه حسی او می‌دهند. با این وجود، در پیوند با کارگران، معمار با توضیح دادن حکمت کارش تأثیرگذار می‌شود. این، نشان می‌دهد در برخورد با شایعه، عناصر سوژگانی اثرپذیر هیچ نقشی در مدیریت اوضاع ندارند و فقط باید از سوی سوژه حرفه‌ای، با ابزارهای مختلف، مدیریت و هدایت شوند. در تفکیک میان پیرزن و کارگران، بر پایه اصطلاح‌های فیلمور (همان)، می‌توان پیرزن را «کنش‌پذیر»^۱ و کارگران را «پذیرنده»^۲ و «ابزار»^۳ دانست.

بر اساس نشانه‌های متن، در نقطه مقابل کنش خردمندانه و مبتنی بر «حکمت»، کنش «بیهوده» قرار دارد: «کارگرها حکمت این کار بیهوده ... را پرسیدند». در نقطه مقابل جدیت («سریع گفت: ...»، تمسخر («خندیدند») قرار دارد. جدیت، ماهیت «کنشی» دارد، باعث تعامل و مفاهمه می‌شود و نظام گفتمانی را به سوی هدفمندی و منطق و امنیت پیش می‌برد اما تمسخر، ماهیت «هیجانی» دارد و مانع تحول نظام گفتمانی خطرآمیز به سوی رفع خطر می‌شود. به بیان لاندوفسکی (Landowski, 2005)، معمار از نظام گفتمانی هوشمند پیروی می‌کند اما کارگران در چارچوب نظام گفتمانی احساسی عمل می‌کنند و انگیزه زیباشناختی و تفریح در آنان فعال می‌شود. گفته‌پرداز داستان، کارگران را در نقطه مقابل معمار به شیوه‌ای تقابلی در جایگاه افراد غیر جدی و فاقد جهت‌گیری تعاملی حکمت‌آمیز قرار داده‌است (البته این توصیف گفته‌پرداز داستان است و اعتبار ارجاعی به طیف کارگر واقعی ندارد). مطابق نظام ارزش‌گذاری داستان، کارگران نمایندگان آن چیزی به شمار آمده‌اند که در گفتار عامیانه، «مردم» انگاشته می‌شود و معمار نماینده «خواص» قلمداد می‌گردد. نسبت این دو با مقوله شایعه چنین است که کارگران به دلیل تکیه بر رانه‌های حسی-هیجانی مجرای مهیایی برای گسترش شایعه هستند اما معمار به دلیل اتکا به ابزار شناختی، متخصصانه عمل می‌کند. آلبرت و پستمن (Allport & Postman, 1995) افراد کارشناس را در برابر شایعات دارای «سپر حفاظتی» می‌دانند زیرا متخصصان «بهتر از همه» به «واقعیت»های مربوط به حرفه خود و تفاوت آن‌ها با مقوله‌های فاقد اعتبار «آگاهند» (Allport & Postman, 1995, p. 162). از این رو، یک پزشک به راحتی تحت تأثیر شایعات مربوط به حوزه تخصصی خود قرار نمی‌گیرد.

بر پایه تقابل‌های بالا، و با توجه به نظام‌های ارزشی حاکم بر جایگاه‌های گفتمانی، طرفین و

¹ patient

² theme

³ instrument

عناصر بیناسوژگانی شایعه معلوم می‌شوند:

الف) افراد کنش‌پذیر. این افراد به دلیل پایگاه معیوب حسی-ادراکی فاقد قوه تشخیص درست پدیده‌ها هستند. برای توصیف این عناصر گفتمانی، بر پایه اصطلاحات فیلمور می‌توان از «patient» استفاده کرد؛ چراکه پیری نیز جزو امراض به شمار می‌آید و می‌تواند خطای ادراکی ایجاد کند. اگر غیر از این باشد نمی‌توان آنان را به وجود آورنده «واقع» (نظام گفتمانی تصادفی) دانست؛

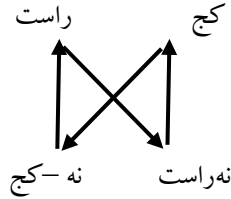
ب) افراد اثرپذیر. این افراد واکنشی، بی‌مسئولیت، هیجانی، اهل تفریح و تمسخر و غیر جدی، دارای نظام ارزشی بسته، مطلق و گزینشی هستند. در برخورد با رویداد، سعی می‌کنند از آن بهانه‌ای برای قطب‌بندی گزینشی ما/دیگران بیابند و آن را دست‌مایه «لذت» قرار دهند. آنان به حوزه عمومی بیناسوژگانی تعلق دارند و معادل «عوام» به شمار می‌آیند؛

ج) افراد اثرگذار. اینان افرادی خردمند، متخصص، اهل منطق و مفاهمه و حکمت، مسئولیت‌پذیر، کنشگر، مدیر، و دارای نظام ارزشی باز هستند. آنان در رویارویی با واقع، سعی می‌کنند با تکیه بر دانش تخصصی، آینده‌نگرانه به مدیریت تدریجی پردازند و به تناسب عناصر دخیل در ماجرا، برای هر کدام با توجه به شرایط او تصمیم بگیرند.

۳.۴. نقش پایگاه جسمی در نقصان معنا

انرژی‌هایی که تولید زبانی گفته‌پرداز را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ دامنه دید؛ چشم‌اندازی که بر اساس آن تولید زبانی شکل می‌گیرد؛ چالش‌های زبانی که تعیین‌کننده میزان تنش در تولیدات زبانی هستند؛ تصویری که هر لحظه گفته‌پرداز از خود، شریک یا رقیب گفتمانی خود دارد و پیوسته در حال تغییر است؛ روش یا شیوه فردی سخن که بر اساس پیشینه‌های فرهنگی و اجتماعی، قابلیت‌های زبانی، زمانی و مکانی و موارد مشابه شکل می‌گیرد؛ و در نهایت موقعیت‌های شناختی، عاطفی، زیباشناختی، حسی-ادراکی، کنشی، مجموعه عواملی‌اند که فرایند گفتار همواره تحت تأثیر آن‌ها قرار دارد (Shairi, 2005, p. 15).

در متن مورد بررسی، موقعیت آغازین تحرک گفتمانی در بستر متن، از یک نقصان شناختی آغاز گردید. «نقصان حسی-ادراکی» (معیوب بودن پایگاه جسمی) برای پیرزن یک «نقصان معنایی» در قالب «گمانه‌زنی» («فکر کنم...») ایجاد کرد. این نقصان، سبب ترسیم یک تقابل در قالب کج/راست گردید. پیرزن تصور کرد یکی از مناره‌ها کمی «کج است» (ناهنجار) و در نهایت بر اثر نظام همدلی که معمار «حکیمانه» ایجاد نمود، به قطب تقابلی «راست است» (هنجار) تغییر یافت. مربع معنایی این تحول را می‌توان به صورت شکل (۳)، ترسیم کرد.



شکل ۳: مربع معنایی تحول شایعه

۴.۴. منطق دیجیتال و آنالوگ

حرکت از یک نظام گفتمانی به نظام گفتمانی دیگر، «فرایندی» است. حرکت از یک قطب ارزشی گفتمان به قطب دیگر به صورت صفر/یک و «دیجیتالی»^۱ انجام نمی‌پذیرد بلکه تدریجی، فرایندی و «آنالوگ»^۲ (Jetha, et. Al., 2017, p, 122-125) است. «تجهیز منابع»، «وحدت بخشیدن به تلاش‌ها» «برای دست‌یابی به اهداف» «با توجه به امکانات و محدودیت‌های درونی و بیرونی» از ابزارهای مدیریت استراتژیک در شرایط ناپایدار و پویا است (Mobini Dehkordi & Salmanpoor, 2006, p, 188) منطق معمار با منطق آنالوگ تناسب دارد. منطق آنالوگ، پیوستاری و زمان‌مند است. بنابراین، با نظام گفتمانی برنامه‌مدار تطبیق می‌کند. او با در نظر گرفتن واقعیت و عینیت درباره پیرزن تلاش می‌کند با انگیختن، او را کنش‌پذیر سازد. از سوی دیگر، از کارگران به عنوان «ابزار»^۳ (Fillmore, 1968) بهره می‌برد؛ به آنان دستور می‌دهد، از آنان کار می‌خواهد («چوب بیاورید! کارگر بیاورید! ...») و البته با شرح حکمت کار خود، آنان را هدایت و تربیت می‌کند. معمار اگر رویکرد دیجیتال در پیش می‌گرفت، او نیز باید مانند کارگران بی‌درنگ پس از شنیدن گفته پیرزن، واکنش دفعی انکار را نشان می‌داد و می‌گفت «نه، تو اشتباه می‌کنی، برج راست است» و انتظار می‌داشت بی‌درنگ سخن او تأیید شود ولی او رویکرد آنالوگ و پویا را به کار می‌گیرد. مدیریت پویا مستلزم در نظر گرفتن «تحولات محیطی و نقاط کلیدی و بحرانی محیط درونی و بیرونی و تجزیه و تحلیل و ارزیابی آن‌ها» (Mobini Dehkordi & Salmanpoor, 2006, p, 191) است. ریزینی یا ریزنگری، ردیابی، پیش‌بینی، آینده‌نگری و ارزیابی، از لوازم مدیریت در چنین فضاهایی هستند (همان، ۱۹۲). معمار مبتنی بر چنین منطقی، با طراحی سریع یک برنامه فرایندی، برای هر مرحله چالش خاصی در نظر می‌گیرد. با این وجود، کارگران که رفتارشان از منطق دیجیتال پیروی می‌کند و در چارچوب نظام گفتمانی گسستی

¹ digital

² analog

³ instrument

تصادفی قرار می‌گیرند، تقابلی و گزینشی واکنش نشان می‌دهند. چنان‌که پیشتر گفتیم، این نظام گفتمانی اغلب با مؤلفه‌های رفتار روان‌شناختی و اخلاقی پیوند دارد. بنابراین دلیل اینکه کارگران می‌کوشند گفته‌ای را که منبع شایعه قرار گرفته انکار کنند نیز باید در ویژگی‌های روان‌شناختی و اخلاقی آنان جستجو شود. در یکی از نسخه‌های متن داستان که در یکی از صفحه‌های اینترنت با تغییراتی بازنمایی شده، بعد از خندیدن کارگران، جمله زیر افزوده شده است: «کارگرها خندیدند و گفتند نه مادر جان این مناره را بهترین معماران ایران ساخته‌اند». در این جا، کارگران ساده‌ترین نوع برخورد، یعنی واکنشی حسی-هیجانی بروز می‌دهند. به عنوان نمونه‌ای تاریخی از چنین برخوردی، می‌توان به «رد موقتی شایعه مقصر بودن نرون» در ماجرای آتش سوزی عظیم رم اشاره کرد (Allport & Postman, 1995, p. 173). به گزارش آلبرت و پستمن (Allport & Postman, 1995)، اثر این رد، فقط به طور موقت دوام آورد زیرا نرون، دیکتاتور ظالم، به ماهیت و «پویایی نوعی شایعه» توجه نداشت و نتیجه‌ای آنی را می‌طلبید و از این رو «بعدها این شایعه به جایگاه اصلی خود بازگشت» (Allport & Postman, 1995, p. 174). در واقع نرون سعی می‌کرد از زبان در یک نظام آمرانه و مبتنی بر منطق دیجیتال بهره برد. منطق دیجیتال، منطق ماشین است که انتظار می‌رود با فشار دادن یک دکمه (روشن/خاموش) تغییراتی آنی رخ دهد. نرون انتظار داشت اگر شایعه را رد کند حتماً رد خواهد شد اما منطق حکیمانه و آنالوگ، حکم می‌کند پویایی شایعه درک شود: «معمار گفت: اگر این پیرزن راجع به کج بودن این مناره با دیگران صحبت می‌کرد و شایعه پا می‌گرفت، این مناره تا ابد کج می‌ماند و دیگر نمی‌توانستیم اثرات منفی این شایعه را پاک کنیم...» (Allport & Postman, 1995, p. 174).

در نظام نشانه‌شناختی مکانیکی که نظریه ساخت‌گرایی سوسور معرف آن است، نیز عبور از یک قطب تقابلی نظام زبان به قطب دیگر به صورت مکانیکی و آنی رخ می‌دهد؛ زیرا نشانه ساخت‌گرا شرایط سوژگانی و در زمانی تحولات پدیداری را در نظر نمی‌گیرد اما لوئی یلمزلف با جایگزینی دو سطح بیان و سطح محتوا (Martin & Ringham, 2006, p. 236) به جای دال و مدلول سوسور، ضمن باور به رابطه جدایی‌ناپذیر میان این دو سطح، برای هر کدام از آن‌ها دو بعد و برای هر بعد باز دو بعد در نظر گرفته است: ماده و صورت (ماده بیان/صورت بیان و ماده محتوا/صورت محتوا). یلمزلف بر خلاف سوسور که رابطه میان دال و مدلول را منجمد در نظر می‌گرفت، برای این دو سطح رابطه‌ای فرایندی در نظر گرفت. افزون بر این، یلمزلف نوعی رابطه مقوله‌ای را میان دو سطح بیان و محتوا برقرار کرد که در آن برای نمونه، مقوله محتوایی شادی/غم در تناظر با بالا/پایین یا خنده/گریه قرار می‌گیرد (همان). با تأیید راست بودن برج، پیرزن تشکر و

دعا کرد اما بر پایه‌ الگوی یلمزلف، در صورت پاگرفتن شایعه کج‌بودن برج، معمار توییخ و نفرین دریافت می‌کرد. در ماجرای آتش‌سوزی رم نیز پس از بازگشتن شایعه به جایگاه اصلی خود، ماجرای قصیده‌ای که نرون با الهام از آتش‌سوزی سروده بود، مبدل به افسانه‌ای تاریخی گردید و حتی با گذشت زمان به یک ضرب‌المثل تبدیل شد: «ظالم بی‌رحم، حتی در زمان سوختن رم، مشغول مهملات خود خواهد بود» (Allport & Postman, 1995, p. 174-175).

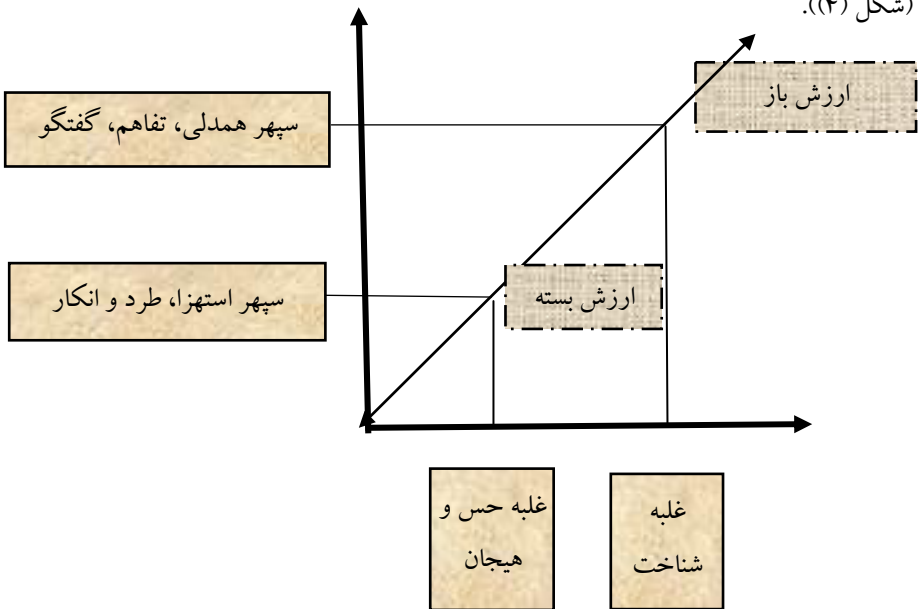
۵.۴. گفتگو، سپهر نشانه‌ای و محور تنشی

بر مبنای منطق آنالوگ (Jetha, et. Al., 2017) حرکت از گزاره «برج کج است» به «برج کج نیست» و سپس «برج راست است»، نه به صورت دفعی بلکه به صورت فرایندی و در زمانی رخ می‌دهد: «مدتی طول کشید تا...». آنچه زمینه شکل‌گیری تحول ابتدایی از خطر به نه-خطر را در فرایند استحاله محقق ساخت، همدلی و گفتگوی معمار با پیرزن بود. لازمه گفتگو، همدلی است که در قالب «چندصدایی» (Bakhtin, 1998, 66). رخ می‌دهد. لازمه چندصدایی این است که چندین صدا به صورت عینی و مادی در فضای گفتمان حضور یابند. چندصدایی واقعی زمانی رخ می‌دهد که «دیگری» با ویژگی‌های خاص خود در فضای نشانه‌ای (سمیوسفر^۱ یا سپهرنشانه) (Lotman, 1984) قرار گیرد و نمایه عینی و مادی و مجسم داشته باشد. شرط اولیه حضور دیگری، این است که حضور او مورد پذیرش واقع شود. بنابراین معمار برخلاف کارگران که رویکرد تمسخر و خنده (انکار دیگری) در پیش گرفتند، با پذیرش پیرزن و توجه به شرایط حسی-ادراکی او، عملاً زمینه حفظ و حضور او در سمیوسفر نشانه‌ای را فراهم می‌کنند. این، به نوبه خود زمینه‌ساز شکل‌گیری نظام گفتمانی تعاملی گردید. این نظام جدید، کارکرد نفی نظام گفتمانی تصادفی را بر عهده دارد. آنچه این جهت‌گیری گفتمانی را در معمار پروراند، نیت‌مندی‌ای است که در پی نقصان، با هدف از بین رفتن نقصان ضرورت یافت. حوزه نشانه-معنایی که معمار و پیرزن در آن جای دارند، مرزی است بین مکان عام (مکان بی‌معنا و بی‌نشان تولید شایعه) و مکان خاص (مکان «شدن»). در مکان جدید، نشانه‌ها تابع نظام حسی و هیجانی نیستند بلکه تابع نظام ادراکی هستند. در پیرزن، ادراک ظنی و ناقص «فکر کنم...» به سبب نقصان در حواس او (نقصان حسی) شکل گرفت. خطای حسی-ادراکی در پیرزن بی‌جهت تولید می‌شود و پیروی غرض و نیت‌مندی نیست (با آنچه از آن با عنوان «واقعه» یاد کردیم، همخوانی دارد) اما نظام حسی و نیز منطق کنشی معمار پیروی ادراک او است: «معمار گفت: اگر... شایعه پا

¹ semosphere

می گرفت ... دیگر نمی توانستیم ... این است که من گفتم در همین ابتدا جلوی آن را بگیرم!». آنچه معمار به عنوان محرک اولیه برای کنش خود معرفی می کند، ساختار استدلالی و علی-معلولی دارد. این ساختار و نظام علی-معلولی، با مؤلفه های نظام گفتمانی برنامه مدار منطبق است و معرف خردمندی (حکمت) است. پس تأیید می شود که نفی نظام گفتمانی تصادفی که محرک شایعه شد، یک نظام عقلانی، استدلالی و ادراک محور است. این یافته ها نشان می دهد عبور از نظام گفتمانی برنامه مدار به تصادفی (عبور از فضای عادی و هنجار و منطقی زندگی به سوی فضای تصادفی و ناهنجار شایعه) نمایانگر حرکتی است که از ادراک فاصله می گیرد و به حس متکی می شود. نظام گفتمانی حس محور، با «عوام» سازگاری دارد. بر عکس، در حرکت از نظام گفتمانی تصادفی به برنامه مدار، از نظام حسی و هیجانی فاصله می گیریم و به ادراک و خرد و منطق روی می آوریم.

در صورت ترسیم فرایند نظام های حسی-ادراکی، به هر میزان محور افقی که معرف شناخت است رشد می کند، به نظام گفتمانی خردمحور نزدیک می شویم که در آن شایعه، استهزا، کنش های اتفاقی و هیجانی کم است و فشاره عاطفی مثبت و بالا است اما بر عکس، با کم شدن مؤلفه های ادراکی روی محور افقی، با افت فشاره عاطفی و بروز وجوه منفی عاطفی روبه رو هستیم. حالت اول نمایانگر ارزش باز است که در آن تفاهم، گفت و گو و همدلی وجود دارد اما حالت دوم معرف ارزش بسته و مطلق است که در آن نفی «دیگری»، استهزا و انکار چیرگی دارد (شکل (۴)).



شکل ۴: محور تنشی شناخت، عاطفه و ارزش شایعه

عناصر محور عمودی، عناصر فشاره‌ای و دارای وجه کیفی و عاطفی هستند. این عناصر با حالات روحی و عاطفی عوامل گفتمانی مرتبط اند اما عناصر محور افقی، کمی و شناختی‌اند و با شرایط استدلالی و شناختی عوامل گفتمانی در ارتباط هستند. به هر میزان از فشردگی عناصر محور عمودی کم، و گستره عناصر شناختی محور افقی بیشتر می‌شود، با کندی در کنش روبه‌رو هستیم. خردمندی معمار سبب می‌شود او به جای اقدام مکانیکی به حرکت دینامیکی روی آورد و فضای خطرآمیز را به تدریج به سمت فضایی منطقی تغییر داد. او برخلاف کارگران که با رد فوری شایعه نظام ارزشی بسته را بروز دادند نظام ارزشی باز را پذیرا شد. کارگران با متمایز کردن خود از پیرزن، در جهت نظام ارزشی مطلق و بسته گام برمی‌دارند. آنان به جای مشارکت، گزینشی عمل می‌کنند اما معمار به پیرزن اجازه می‌دهد به بخشی از عملیات گفتمان تبدیل شود. او به تدریج از فشاره می‌کاهد و بر گستره شناختی کارگران نیز همزمان می‌افزاید. در نظام ارزشی باز، ارزش جنبه فراگیر و همگانی دارد و کنشگر گفتمان علاوه بر خود به دیگران نیز حق می‌دهد به تناسب شرایط عینی و واقعی‌شان در گفتمان حضور داشته باشند (Fontanille & Zilberberg, 1998, p, 39).

اتخاذ نظام ارزشی، بدون تناسب با ترجیحات واقعی سوژه ارزشی رخ نمی‌دهد و معمار نیز از این قاعده مستثنا نیست. اساساً همجوشی عناصر هستی‌شناختی بدون «مزیت» رخ نمی‌دهد. زیرا در نظام‌های اجتماعی، «کنش بی‌غرض» وجود ندارد و تا در رجحان بخشیدن به «دیگری» «پاداش» (Bordieu, 2009, p, 224) و مزیتی وجود نداشته باشد محقق نمی‌شود (ibid, p, 223). معمار نیز از آن‌جا که بی‌درنگ زیان ناشی از پاگرفتن شایعه را درک می‌کند، به سرعت، چینی‌جی جهت‌مند به نشانه‌ها می‌دهد و در نهایت «تشکر» و «دعا» دریافت می‌کند. او در پی رفع کاستی است که بر اثر واقعه شایعه در نظام منافع حرفه‌ای او ایجاد شد؛ زیرا مطابق نظام مقوله‌ای یلمزلف، اگر معمار نمی‌توانست پیرزن را برانگیزد و قدردانی و دعا دریافت کند، حتماً توییح و نفرین دستگیر او می‌شد.

۵. نتیجه‌گیری

بر پایه یافته‌های پژوهش، شایعه یک نقصان معنایی است که توسط گفته‌پردازی تولید می‌شود که پایگاه جسمی و حسی-ادراکی او دچار کاستی (عیب، بیماری) شده‌است و به صورت یک واقعه تصادفی رخ می‌دهد. نقصان در پایگاه جسمی و حسی-ادراکی، برای نقصان معنایی نقش علت را بر عهده داشته و در شرایط زمانی-مکانی ویژه، زمینه را برای شکل‌گیری نظام گفتمانی مخاطره‌آمیز پدید می‌آورد. از این رو، در فرایند حرکت نشانه‌ها، در فرایند پویایی شایعه، نظام گفتمانی تصادفی در ابتدا و نظام گفتمانی برنامه‌مدار در پایانی‌ترین بخش سیر تحول نظام‌های

گفتمانی قرار می‌گیرد. در فرایند شایعه سه عنصر سوژگانی دخیل هستند: سوژه کنش‌پذیر، سوژه اثرپذیر و اکنشی، و سوژه اثرگذار کنش‌گر. سوژه کنش‌پذیر به دلیل نقصان در پایگاه حسی-ادراکی، گفته اولیه‌ای را که دربردارنده شایعه است، تولید می‌کند؛ سوژه اثرپذیر به سبب غلبه وجه حسی و فقدان خردمندی، نسبت به آن واکنش هیجانی نشان می‌دهد و گزینشی، مطلق و زیباشناسانه برخورد می‌کند؛ و سوژه اثرگذار سعی می‌کند با تکیه بر استدلال و آینده‌نگری آن را مدیریت کند. سوژه اثرپذیر هیجانی به حوزه عمومی فضای بیناسوژگانی (حوزه عوام = مردم) تعلق دارد. او با بی‌برنامگی و بی‌توجهی به وجه خطرناک و پویایی شایعه، زمینه را برای تداوم شایعه و تشدید نظام گفتمانی خطر و صُدفه فراهم می‌کند اما سوژه کنش‌گر خردمند و برنامه‌مدار که به حوزه خصوصی فضای بیناسوژگانی (حوزه خواص = متخصص) تعلق دارد، با تکیه بر قوه خرد و استدلال، و برآورد مضرات شایعه، نسبت به آن با نظام ارزشی باز برخورد می‌کند. او سعی می‌کند از طریق همدلی، تفاهم و تعامل، با پذیرفتن واقعیت‌های عینی سوژه تولیدکننده شایعه و دیگر سوژه‌ها و واقعیت‌ها، فضایی گفتگویی، آنالوگ، تدریجی، هدفمند و منطقی طراحی کند و در نهایت شایعه را به سمت یک نظام گفتمانی کنترل‌شده هدایت و مدیریت کند. از این رو، مؤلفه‌های شناختی کنش‌گران و فشاره عاطفی حاکم بر آنان با نوع کنشی که در برابر شایعه در نظر می‌گیرند، رابطه مستقیم علی-معلولی دارد. هر چه کنشگر خردمندتر باشد و تحت فشاره عاطفی کمتری باشد، امکان اینکه رویکرد تعاملی، گفتگویی و نظام ارزشی باز را انتخاب کند، بیشتر است. برعکس، هر چه دایره شناختی او کمتر باشد و تحت فشاره عاطفی شدید قرار داشته باشد، با اقدام به کنش‌های هیجانی، امکان روی آوردن او به نظام ارزشی بسته بیشتر خواهد بود. کنش‌گر خردمند با یک مبنای استدلالی-ادراکی، برای از بین بردن زیان یا جلب سود، به برنامه‌ریزی استراتژیک روی می‌آورد، کنش‌های منطقی، هدفمند و مشارکتی به کار گرفته و انتظار دست‌یابی به یافته‌های آتی ندارد بلکه به نتایج پویا، آنالوگ و تدریجی نظر دارد اما کنشگر عامی، با اثرپذیری از تکانه حسی-هیجانی، واکنش‌های بی‌هدف و گزینشی از خود نشان می‌دهد. او انتظار دارد تحولات به صورت آتی، مکانیکی و دیجیتال رخ دهد. سوژه اثرگذار برای مدیریت واقعه شایعه و از بین بردن خطر، سوژه کنش‌پذیر را از طریق ایجاد تغییر عینی در پایگاه حسی-ادراکی او به انگیزختگی برای روانه کردن گفته‌ای مبنی بر قضاوت جدید وا می‌دارد و سوژه اثرپذیر را به مثابه ابزار برای دست‌یابی به نتیجه به خدمت می‌گیرد و آینده‌نگرانه، با القای گزاره‌های عقلانی راجع به تبیین علی-معلولی واقعه، او را آموزش می‌دهد و هدایت می‌کند.

فهرست منابع

- آلبورت، گوردون ویلارد و لئو پستمن (۱۳۷۴). *روان‌شناسی شایعه*. ترجمه ساعد دبستانی. ج ۲. تهران: سروش.
- باختین، میخائیل (۱۳۷۷). *منطق گفتگویی میخائیل باختین*. ترجمه داریوش کریمی. تهران: مرکز.
- بورديو، پیر (۱۳۸۸). *نظریه کنش: دلایل عمل و انتخاب عقلانی*. ترجمه مرتضی مردیها. تهران: نقش و نگار.
- ترکمان، فرح و زینب شهابی (۱۳۹۵). «شایعه و عوامل اجتماعی مؤثر در پذیرش آن». *راهبرد اجتماعی فرهنگی*. شماره ۱۹. صص ۱۹۱-۲۱۶.
- دهقان شاد، حوری (۱۳۹۰). «چگونگی گردش شایعات سیاسی در فضای اینترنت». *مطالعات رسانه‌ای*. شماره ۱۴. صص ۳۳-۴۲.
- رضایی، والی (۱۳۸۹). «نگاهی تازه به ساخت مجهول در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. سال ۲. شماره ۱. صص ۱۹-۳۴.
- شعیری، حمید رضا (۱۳۸۱). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.
- شعیری، حمید رضا (۱۳۸۴). «مطالعه فرایند تنشی گفتمان ادبی». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. دوره ۱۰. شماره ۲۵. شماره پیاپی ۷۳۴. صص ۲۰۴-۱۸۷.
- شعیری، حمید رضا (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه معناشناختی گفتمان*. تهران: سمت.
- شعیری، حمید رضا (۱۳۸۸). «مبانی نظری تحلیل گفتمان، رویکرد نشانه-معناشناختی». *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*. شماره ۱۲. صص ۵۵-۷۱.
- شعیری، حمید رضا و بیتا ترابی (۱۳۹۱). «بررسی شرایط تولید و دریافت معنا در ارتباط گفتگویی». *زبان پژوهی*. سال ۳. شماره ۶. صص ۲۳-۴۹.
- صادقی مقدم، محمد حسن و محمد نوروزی (۱۳۹۰). «نقد و بررسی نظام افشای اطلاعات در بورس ایران». *مطالعات حقوق خصوصی*. سال ۱. شماره ۲. صص ۱۳۱-۱۵۰.
- صفایی نژاد، قاسم (۱۳۹۵). «جریان سازی در فضای مجازی. با تاکید بر رسانه‌های اجتماعی». *مدیریت رسانه*. شماره ۲۶. صص ۱۵-۳۴.
- گرمس، آلژیر داس ژولین (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: علم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مبینی دهکردی، علی و مجید سلمان پورخویی (۱۳۸۵). «درآمدی بر برنامه‌ریزی استراتژیک و عملیاتی». *راهبرد توسعه*. سال ۲. شماره ۶. صص ۱۸۷-۲۰۲.
- معرف، مجید، فخره فراهانی و مجتبی میرزایی (۱۳۹۵). «نقش شایعه در جنگ از نگاه قرآن». *بصیرت و تربیت اسلامی*. شماره ۳۷. صص ۱-۱۹.
- معین، مرتضی (۱۳۹۸). «تحلیل چهار نظام زبانی فضایی با تکیه بر نظام‌های معنایی تعاملی اریک لاندوفسکی». *جستارهای زبانی*. دوره ۱۰. شماره ۵ (پیاپی ۵۳). صص ۴۹-۷۲.

نعمتی، لیلا (۱۳۹۵). «بررسی آثار سوء دروغ و شایعه پراکنی در افتراق مسلمین». *مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی*. دوره ۲. شماره ۲/۲. صص ۲۳۴ - ۲۴۵.

References

- Allport, G. W. & Postman, L. (1995). *The psychology of rumor*. (S. Dabestani, Trans.) (2nd ed). Tehran: Soroush.
- Allport, F. H., & Lepkin, M. (1945). Wartime rumors of waste and special privilege: why some people believe them. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 40 (1), 3-36.
- Backer, C. (2005). *Like Belgain chocolate for the universal mind: interpersonal and media gossip from an evolutionary perspective* (Unpublished doctoral dissertation). Universiteit Gent, Gent, Belgium.
- Bakhtin, M. (1998). *Bakhtinian dialogic*. (D. Karimi, Trans.), Tehran: Markaz [In Persian].
- Ben-Ze'ev, A. (1994). The vindication of gossip. In R. F. Goodman, & A. Ben-Ze'ev (Eds.), *Good gossip* (pp. 11- 24). Lawrence, KS: University Press of Kansas.
- Bordiou, P. (2009). *Outline of a theory of practice*. (M. Mardiha, Trans.) Tehran: Naghsh o Negar. [In Persian].
- Chua, A. Y. K. and Banerjee, S. (2016). Linguistic predictors of rumor veracity on the Internet. *Proceedings of the International MultiConference of Engineers and Computer Scientists. IMECS 2016*, March 16 - 18, Hong Kong. Retrieved from http://www.iaeng.org/publication/IMECS2016/IMECS2016_pp387-391.pdf
- Dehghan Shad, H. (2011). Circulation of political rumors on the Internet. *Media Studies*, 14, 41-49. [In Persian].
- Dehkoda, A. A. (1998). *Loghat nameh Dehkhoda* (Dictionary). Tehran: University of Tehran Press. [In Persian].
- Dunbar, R.I.M. (1996). *Grooming, gossip and the evolution of language*. London: Faber and Faber Limited.
- Eder, D., & Enke, J. L. (1991). The structure of gossip: opportunities and constraints on collective expression among adolescents. *American Sociological Review*, 56, 494-508.
- Emler, N. (1994). Gossip, reputation and social adaption. In R. Goodman & A. Ben-Ze'ev (Eds.), *Good gossip* (pp. 119-40). Lawrence: University Press of Kansas.
- Fillmore, C. J. (1968). The casr for case. In B. Emmon and R. Harms (Eds.), *Universals in linguistic theory* (pp. 1-88). New York: Holt- Rinehart-Winston.
- Fontanille J. (2004). *Pratiques sémiotiques*. Paris: PUF.
- Fontenille et, Z. (1998). *Tension et signification*. Sprimont-Belgique: Pierre Mardaga.
- Greimas AJ., & Courtés J. (1993). *Sémiotique. Dictionnaire raisonné de la théorie du langage*. Paris: Hachette.
- Greimass, A. D. J. (2010). *De l'imperfection*. (H. R. Shairi, Trans.). Tehran: Elm. [In Persian].
- Karim, J., Berente, N., & Leslie King, J. (2017). Digital and analog logics: An analysis of the discourse on property rights and information goods. *The Information Society*, 33 (3), 119-132. DOI: 10.1080/01972243.2017.

1294125.

- Landowski, E. (2005). "Les interactions risquées", *Nouveaux Acts Semmiotiques*. Limoges: Pulim.
- Lapierre, R. T., and Fransworth, P. R. (1936). *Social psychology*. New York: McGraw-Hill Book Company, Inc.
- Lotman, Y. ([1984]2005). "On the semiospher", Trans. By Wilma Clark. *Sign Systems Studies*, 33 (1), 205-229.
- Maaref, M., Farahani, F., & Mirzaei, M. (2016). The role of rumors in war from the perspective of the Quran. *Journal of Insight and Islamic Education*, 37, 1-19 [In Persian].
- Martin, B., Ringham, F. (2006) *Key terms in semiotics*. London: Continuum.
- Mobini Dehkordi, M., & Pour Khoei, M. S. (2006). An introduction to strategic and operational planning. *Rahbord Tousee*, 2 (6), 187-202. [In Persian].
- Moein, M. B. (2019). Analyzing four spatial language regimes based on interactive and semiotic regimes of Eric Landowski. *Language Related Research*, 10 (5), 49-72 [In Persian].
- Nemati, L. (2016). Effects of misinformation and gossip on the differentiation of Muslims. *Studies in Psychology and Educational Sciences*, 2 (2), 234-245 [In Persian].
- Rezai, V. (2010). Passive constructions in Persian: A new perspective. *Researches in Linguistics*, 2(2), 19-34. [In Persian].
- Sadeghi, M. H. & Nowroozi, M. (2011). A critical research in Iranan stock exchange disclosure system". *Private Law Studies Quarterly*, 1(2), 131-149 [In Persian].
- Safaei Nejad, G. (2016). Streaming in cyberspace, with an emphasis on social media. *Modiryyat Resaneh*. 26, 15-34 [In Persian].
- Schmidt, A. (2004). "The rhetorical nature of gossip: A Burkean dramatic perspective", Submitted to Dr. Dennis Ciesielski: *History and theory of rhetoric*. Platteville: University of Wisconsin.
- Shairi, H. R. (2002). *Basics of semantics*. Tehran: SAMT. [In Persian].
- Shairi, H. R. (2005). Studying tension in literary discourse. *Researches in the World's Contemporary Literature*, 10 (25), 187-204 [In Persian].
- Shairi, H. R. (2006). *Semiotic analysis of discourse*. Tehran, SAMT [in Persian].
- Shairi, H. R. (2009). Theoretical basics of discursive analysis: A semiotic approach. *Pazhooheesh Nameh Farhangestan Honar*, 12, 55-71 [In Persian].
- Shairi, H.R., & Torabi, B. (2012). The study of production condition and semantic perception in discourse interaction. *Journal of Language Research*, 3 (2), 24-49 [In Persian].
- Sunstein, C. R., (2009). *On rumors: How falsehoods spread, why we believe them, what can Be done*. New York: NY, Farrar, Straus and Giroux.
- Torkaman, F., & Shahabi, Z. (2016). Rumor and the sociologic factors in its acceptance. *Socio-cultural Strategy*, 19, 191-216. [In Persian].
- Van Valin, R. D. (2005). *Exploring the syntax-semantics interface*. Cambridge University press.

وب‌گاه‌ها

<https://paad.ir/forum/viewtopic.php?t=322>

SEMIOTIC EVOLUTION OF “RUMOR” IN THE FRAMEWORK OF DISCURSIVE SYSTEMS

Mohammad Hatefi¹

Received 12/10/2020
Accepted: 04/01/2021
Article Type: Research

1. INTRODUCTION

Signs can be placed not only in the construction of a sentence (speech) but also in an abstract linear system, with the difference that in speech, signs are not randomly placed in the order of accompaniment, but that production is said to be affected always from the characteristics of the human subjects (mediators or operators).

2. MATERIALS AND METHODS

The effect of mediators on the arrangement of signifiers in the process of speech and texts makes us use multiple and more complex variables in the analysis of signs and discursive systems. The sensory-perceptual mood of the sign user, affected by various phenomena and variables, affects the conditions for the production and reception of signs. These conditions make it necessary to consider different cognitive and emotional categories in analysis. These variables can be represented on the axis of tension and on the square of the discursive systems.

3. RESULTS AND DISCUSSION

The question is: what is the difference between the production and reception of signs in both normal and abnormal situations (such as rumors) in terms of tension and discursive systems. The most common form of sign production and use can be found in a programmatic and logical discursive system. To the extent that we deviate from the normal situation, the ground is prepared for drawing an accidental discursive system. The statement that is produced in the normal state of the signs can be considered equivalent to "news" in the conventional sense, and therefore the opposite point must be interpreted as "false" which, if prevalent, is considered a "rumor". The mechanism of overcoming the situation when "enunciation" can be considered as a rumor in the system of signification is the subject of the present study. The purpose of this article is to explain the mechanism of evolution of signs in the process of discursive evolution in which rumors are produced and transformed. The research hypothesis is that the phenomenon of rumor causes the emergence of an accidental discursive system. In this discursive system, due to the heavy reduction in cognitive categories, the level of tension is at the highest level

¹ Assistant Professor, Department of Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS); M.hatefi@ihcs.ac.ir

and the signs are very fluid. In order to examine this situation in a suitable literary text, a text called "The Power of the Rumor" was chosen. This text has been produced and reproduced in various forms, itself as a rumor, in the context of the internet digital space. This text is like a rumor without evidence and has taken a different form in each reproduction. It seemed that this text will better show us the natural mechanism of producing and receiving a signal that carries the concept of rumor.

4. CONCLUSION

The results show that there is a set of factors that the process of discourse is always influenced by : the energies that affect the linguistic production of the narrator, the scope of vision, the perspective on which the linguistic production is formed, the linguistic challenges that determine the degree of tension in linguistic productions, the image that the narrator has of himself, his partner or discursive rival at all times, constantly changing individual methods or manners of speech that are formed based on cultural and social backgrounds, linguistic capabilities, temporal and spatial conditions, etc., and cognitive, emotional, aesthetic, sensory-perceptual elements. According to research findings, rumors, based on a sensory-perceptual error, in the form of an event, create an accidental discursive system. In the face of such a situation, ordinary people whose actions are more emotionally-reactive, respond in a rejectionist selective approach, but specialist subjects, whose actions are more rational, with an interactive approach, in the form of a communicative respond. There is a causal relationship between the cognitive state and the emotional stress of the actors and their actions and value systems. In this way, the ordinary people, with limited knowledge and under intensive emotional tension, draw an absolute and closed value system, but a specialized subject, with extensive recognition and under low emotional stress, illustrates democratic and open value system. According to the results of this study, accidental discursive system is at the beginning of this process and a programmatic discursive system in its precursor. Ordinary people, due to the lack of cognition and foresight, provide digital logic and strengthen the risky aspect of the system, However, the elites and specialized subjects, based on analog logic, gradually evolve the process of evolution of signs which they direct it till the final goal.

According to the research's results, rumor is a semantic defect produced by the narrator whose physical and sensory-perceptual base is defective (defect, disease) and occurs as an accident. Bringing back the discourse to its ordinary logical situation needs a rational management.

Keywords: Rumor; Discursive systems; Value; Digital logic; Analog logic

صفت‌های مرکب زبان فارسی از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی^۱

بهار پورشاهیان^۲

آرزو نجفیان^۳

بلقیس روشن^۴

مهدی سبزواری^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

پژوهش حاضر، به بررسی و مطالعه صفت‌های مرکب زبان فارسی، از دیدگاه نظریه آمیختگی مفهومی می‌پردازد. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و شیوه گردآوری داده‌ها، پیکره‌بنیاد است. داده‌های پژوهش، حاصل گردآوری صفت‌های مرکب (۴۰۰ صفت) از پایگاه دادگان زبان فارسی است. هدف پژوهش، تعیین فرایندهای شناختی دخیل در شکل‌گیری صفت‌های مرکب زبان فارسی (استعاره، مجاز و استعاره-مجاز)؛ مشخص نمودن میزان خلاقیت فرایند ترکیب با توجه به دسته‌بندی بنسز

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.24142.1644

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، مربی گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه جهرم، جهرم، ایران (نویسنده مسئول)؛ bpourshahian@jahromu.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ a.najafian@pnu.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران b_rovshan@pnu.ac.ir؛

^۵ دکترای تخصصی زبان‌شناسی همگانی، دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ m.sabzevari@tpnu.shahryar.ir

(Benczes, 2006)؛ و تعامل میان درون‌مرکز و برون‌مرکز بودن، همسو با یافته‌های بنسز (Benczes, 2006) است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در ساخت صفت‌های مرکب زبان فارسی، استعاره از بیشترین میزان فراوانی برخوردار بوده و پس از آن استعاره-مجاز و در جایگاه سوم مجاز قرار دارد. به باور بنسز (همان) هرچه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کاررفته، بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گویشوران زبان فارسی تمایل بیشتری به کاربرد معانی استعاری برای تولید و درک صفت‌های مرکب دارند. افزون بر این، از نظر میزان خلاقیت نیز فرایند آمیختگی استعاره-مجاز از بالاترین فراوانی برخوردار بود. با توجه به اینکه بالاترین میزان فراوانی در کاربرد فرایندهای آمیختگی مفهومی، به استعاره تعلق دارد، نتیجه می‌گیریم که گویشوران زبان فارسی در درک معنای استعاری واژه‌ها هیچ مشکلی ندارند و تمایل بیشتری به استفاده از معانی استعاری برای فهم و درک مفاهیم دارند. خلق معنا از طریق ترکیب‌های استعاری، درک مفاهیم انتزاعی را آسان‌تر می‌کند. این بهره‌گیری گسترده از استعاره و مجاز، نمایانگر خلاقیت و پویایی زبان است. میزان خلاقیت فرایند آمیختگی استعاره-مجاز نیز بیش از دیگر موارد بود.

واژه‌های کلیدی: صفت‌های مرکب زبان فارسی، آمیختگی مفهومی، استعاره، مجاز، خلاقیت.

۱. مقدمه

فوکونیه و ترنر (Fauconnier & Turner, 2003) فضاهای آمیخته ذهنی و نظریه آمیختگی مفهومی^۱ را با طرح الگویی چهارجزئی مطرح می‌کنند. به باور آن‌ها فضاهای ذهنی بسته‌های کوچک مفهومی هستند که در ضمن سخن گفتن و تفکر ساخته و پرداخته می‌شوند و در موقعیت‌های ویژه برای درک رخدادها و افعال به کار می‌روند. این فضاهای ذهنی خود شامل عناصر کوچک‌تری هستند که هر یک طبق چارچوب‌های شناختی و مدل‌های معنایی ویژه ساخته می‌شوند. بر پایه نظریه آمیختگی مفهومی چهار فضا در شکل‌گیری معنا دخیل هستند که مشتمل اند بر نخست، «فضای درون‌داد»^۲ که فضای مفهومی «قلمرو مبدأ» به شمار می‌رود، دوم، «فضای برون‌داد»^۳ که همان فضای مفهومی «قلمرو مقصد» است. سوم، «فضای عام»^۴ که شامل ساختاری انتزاعی و طرح‌واره‌ای است و میان همه فضاهای موجود در شبکه مشترک است؛ حتی فضای ادغام

¹ conceptual blending

² input space

³ output space

⁴ generic space

که از میان ساختارهای موجود در فضای درون‌داد دست به انتخاب می‌زند، بخشی از ویژگی ساختاری در فضای عام را به کار می‌گیرد. چهارم، «فضای ادغام»^۱ که به واسطه فرافکنی دو فضای درون‌داد بر فضای چهارم شکل می‌گیرد. این فضا با نگاشت بخشی از ساختارها با انگاره‌های شناختی موجود در شبکه مفهومی و فرافکنی آن ساختار از فضای درون‌داد به فضای چهارم شکل می‌گیرد و ساختاری بدیع را سبب می‌شود که با قوه استدلال و استنباط انسان در ارتباط است.

هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی و تبیین معناشناختی صفت‌های مرکب زبان فارسی و ارائه فرایند شناختی فعال در ساخت معنایی صفت‌های مرکب با توجه به تقسیم‌بندی‌های بنسز (Benczes, 2006) است. با در نظر گرفتن دسته‌بندی‌ها و بررسی‌های شناختی، فرایند غالب آمیختگی مفهومی از دید استعاره و مجاز بودن ترکیب و میزان خلاقیت فرایند شناختی ترکیب تبیین می‌گردند. در این پژوهش، دستیابی به جواب پاره‌ای از پرسش‌ها مورد توجه است، از جمله آنکه آیا با توجه به یافته‌های که بنسز (Benczes, 2006) در مورد زبان انگلیسی به دست آورده و از میان سه فرایند آمیختگی مفهومی، فرایند استعاره را خلاق‌تر و پربسامدتر دانسته، در زبان فارسی نیز همین‌گونه است یا خیر. این در حالی است که او (همان) در مقاله خود با عنوان واژه‌های مرکب برون‌مرکز (Benczes, 2009) آورده‌است: هر چه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کار رفته بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود. از دیدگاه وی (همان) هر چه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کار رفته بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

از جمله کسانی که به ترکیب در زبان فارسی توجه نموده و هفت مقاله پیاپی با عنوان ترکیب در زبان فارسی به نگارش درآورده، طباطبایی (Tabatabaee, 2003; Tabatabaee, 2007a; Tabatabaee, 2007b; Tabatabaee, 2007c; Tabatabaee, 2008; Tabatabaee, 2010a; Tabatabaee, 2010b; Tabatabaee, 2015) است. وی در این مقاله‌ها به توصیف ترکیب و سپس به طبقه‌بندی واژه‌های مرکب پرداخته‌است و براساس سه معیار آن‌ها را طبقه‌بندی نموده‌است. همان‌گونه که در مقاله خود با عنوان ترکیب در زبان فارسی آورده‌است این دسته‌بندی براساس ساختار، مقوله و روابط نحوی - معنایی میان واژه‌های سازنده است (Tabatabaee, 2007, p.188). در مقاله مورد اشاره، طباطبایی، اسم‌های مرکب را به اسم‌های مرکب هسته پایان، هسته آغاز، اسم‌های مرکب متوازن و اسم‌های مرکب تشبیهی صفت‌واره و

¹ blend

بدل‌واره دسته‌بندی می‌کند.

طباطبایی (Tabatabaee, 2003; Tabatabaee, 2007a; Tabatabaee, 2007b; Tabatabaee, 2007c; Tabatabaee, 2008; Tabatabaee, 2010a; Tabatabaee, 2010b; Tabatabaee, 2015) انواع واژه‌های مرکب را از جنبه مقوله نحوی مانند صفت مرکب یا اسم مرکب مورد بررسی قرار می‌دهد و نگاهی ساختاری به واژه‌های مرکب دارد. در دسته‌بندی که طباطبایی (همان) انجام می‌دهد، به روشنی حرفی در مورد درون‌مرکز بودن یا برون‌مرکز بودن به میان آورده نشده‌است. در واقع، آن‌چه از دیدگاه وی مورد توجه قرار گرفته، جایگاه هسته در واژه‌های مرکب بوده‌است که با توجه به توصیفی که از بلومفیلد (Tabatabaee, 2015; quoted in Bloomfield, 1933) در این مقاله آورده شده‌است، اغلب مواردی که طباطبایی برای نمونه در دسته‌بندی‌های خود ارائه داده‌است، واژه‌های مرکب درون‌مرکز بوده‌اند.

طباطبایی (Tabatabaee, 2003; Tabatabaee, 2007a; Tabatabaee, 2007b; Tabatabaee, 2007c; Tabatabaee, 2008; Tabatabaee, 2010a; Tabatabaee, 2010b) در مقاله‌های خود با عنوان ترکیب در زبان فارسی (۱)، (۲)، (۳)، (۴)، (۵) و (۶) انواع واژه‌های مرکب را از جنبه مقوله نحوی مانند صفت مرکب یا اسم مرکب مورد بررسی قرار می‌دهد و نگاهی ساختاری به واژه‌های مرکب دارد. در دسته‌بندی که طباطبایی ارائه می‌دهد به روشنی حرفی در مورد درون‌مرکز بودن یا برون‌مرکز بودن به میان آورده نشده‌است. در واقع آن‌چه از نظر وی مورد توجه قرار گرفته، جایگاه هسته در واژه‌های مرکب بوده‌است که با توجه به توصیفی که از بلومفیلد در این مقاله آورده شده‌است، اغلب مواردی که طباطبایی برای نمونه در دسته‌بندی‌های خود ارائه داده‌است، واژه‌های مرکب درون‌مرکز بوده‌اند.

عاصی و بدخشان (Assi & Badakhshan, 2000, p.71-94) زایابودن بودن فرایند ترکیب را در زبان‌هایی مانند فارسی و انگلیسی دلیل اهمیت آن بر می‌شمارند و بر این باورند که زبان فارسی نیز برای واژه‌سازی و برابرندادهای واژه‌های علمی و بیگانه می‌تواند از این فرایند بهره‌بردار. بائر (Bauer, 2009) نیز توصیفی مشابه توصیف‌های ارائه شده مطرح می‌نماید. او با پژوهشی فرازبانی به رده‌بندی انواع مرکب‌های برون‌مرکز پرداخته و می‌کوشد تا نشان‌دهد طبقه مرکب‌های برون‌مرکز بسته‌تر از طبقه مرکب‌های درون‌مرکز است و مؤلفه‌های معنایی، تعیین‌کننده برون‌مرکز بودن ترکیب‌ها هستند. بائر (Bauer, 2009; quoted in Benczes, 2009) بیان می‌کند که رایج‌ترین راه ایجاد واژه‌های جدید در یک زبان، ترکیب است.

افراشی و همکاران (Afrashi et al., 2012) از میان طبقه‌بندی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) از استعاره‌های مفهومی در سه قالب استعاره‌های ساختاری، جهتی

و هستی‌شناختی، فقط طبقه استعاره جهتی را برای داده‌هایی از زبان اسپانیایی مورد سنجش قرار داده‌اند. آن‌ها کاربرد این استعاره را در سطح نگاشت استعاری و بازنمود زبانی در زبان فارسی بررسی کرده‌اند.

از دیدگاه روشن و اردبیلی (Roshan & Adebili, 2013) در معنی‌شناسی شناختی، بآثر بر این است که تکوین مفاهیم و گزاره‌ها، استعاره و مجاز و مقوله‌بندی زبانی و ذهنی از پدیده‌های جهان خارج، همگی به عنوان بخشی از روند کلی شناخت آدمی از جهان خارج انجام می‌پذیرند. نجفیان و همکاران (Najafian et al., 2015) در مقاله‌ای به نام «صرف کاربردشناختی پسوندهای نسبت در زبان فارسی» از مفهوم صرف کاربردشناختی سخن به میان می‌آورند و مفاهیم بنیادی را به نقش‌های کاربردشناختی واژه طی مراحل ساخت واژه و در پیوند با دیگر واژه‌های زبان پیوند می‌دهند. آن‌ها نشان می‌دهند که اشتراک مفاهیم کاربردشناختی حوزه‌های معنایی مختلف در زبان نشانگر وجود پیوندهای شبکه‌ای بین مفاهیم مختلف زبانی است که به صورت پی‌درپی و در طول تاریخ زبان با هم در تعامل‌اند. آن‌ها همچنین بیان کرده‌اند که در معنی‌شناسی شناختی، یک واژه به تنهایی نمایانگر مجموعه‌ای از عناصر معنایی نیست و ساختار معنایی ماهیتاً دائرةالمعارفی است. در واقع، این دانش است که امکان درک و تفسیر تکواژها، واژه‌ها و درنهایت جمله‌ها را برای ما فراهم می‌سازد. در حقیقت، مفهوم‌سازی فرایندی است که فرآورده عملیات مفهومی و دانش دائرةالمعارفی است. ذهن افراد با به‌کارگیری دانش دائرةالمعارفی خود قادر است اعضای یک گروه مرتبط را تشخیص دهد و در یک مقوله جای دهد. این توانایی در سازماندهی زبانی ذهن افراد نقش بسزایی دارد. واژه‌ها به شبکه‌ای از مفاهیم واژگانی پیوسته هستند که معمولاً یک معنای مرکزی سبب ارتباط آن‌ها با یکدیگر می‌شود و افراد با مقوله‌بندی به سازماندهی مفاهیم در شبکه دانش دائرةالمعارفی خود می‌پردازند.

هماوند (Hamavand, 2011) در پژوهش‌های خود در حوزه صرف این‌گونه مطرح می‌نماید که همان‌گونه که ساخت‌های نحوی به وسیله مجموعه‌ای از قواعد شناختی تعیین می‌گردند-به این معنا که یک نگاشت مستقیم میان ساخت مفهومی و ساخت نحوی برقرار است- در حوزه صرف و پژوهش‌های ساخت‌واژی نیز تکواژها هر یک بازنمود یک ساخت مفهومی هستند. از دیدگاه هماوند، معانی شناختی واژه‌ها نه تنها نوعی بی‌قاعدگی و تخطی از ویژگی‌های نظام زبان به شمار نمی‌آیند، بلکه برعکس دارای ویژگی‌هایی کاملاً منسجم و نظام‌مندند.

در این پژوهش، شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و میدانی است. ابتدا صفت‌های مرکب زبان فارسی از بخش فهرست بسامدی واژه‌ها و فهرست واژه‌نمای پیکره‌های زبانی بارگذاری شده

در پایگاه دادگان زبان فارسی به نشانی «www.pldb.ac.ir»، استخراج شدند و فراوانی رخداد هر کدام از این صفت‌ها نیز در همان پایگاه و با استفاده از امکانات پایگاه تعیین گردید. داده‌های نگارندگان، مشتمل بر همه صفت‌های مرکب موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی بودند. از ویژگی‌های این پایگاه که به پیکره زبانی دکتر عاصی معروف بوده، این است که از متن‌های گوناگون و انواع گوناگون پیکره، گونه‌های زبانی مختلف و سبک‌های نوشتاری گوناگون، در این پایگاه بهره گرفته شده‌است. در این پایگاه، فهرست بسامدی واژه‌ها و فهرست واژه‌نما نیز قابل دریافت است. در بخش تجزیه و تحلیل، تمام الگوهای ساخت‌واژی بر پایه دیدگاه طباطبایی (Tabatabaee, 2003) و همچنین الگوی غالب ساخت‌واژی و همین‌طور تمام فرایندهای شناختی و فرایند شناختی فعال، بر پایه نظریه آمیختگی معنایی بنسز (Benczes, 2006) در مورد تمام داده‌ها تعیین شدند و همچنین از دید درون‌مرکز یا برون‌مرکز بودن مورد تبیین و بررسی قرار گرفتند. بر پایه مفاهیم شناختی مطرح، ساختار معنایی صفت‌های مرکب از جنبه استعاره، مجاز و ارتباط هسته و وابسته بررسی و طبقه‌بندی شدند. این صفت‌ها بر مبنای نظریه آمیختگی مفهومی با توجه به طبقه‌بندی بنسز (Benczes, 2006) به سه گروه دسته‌بندی شدند. این سه گروه عبارت‌اند از استعاره، مجاز و ادغام. سپس از جنبه میزان فراوانی، تحلیل آماری انجام گرفت. در نهایت، نیز صفت‌های مرکب از جنبه میزان خلاقیت آمیختگی فضاها معنایی مورد بررسی قرار گرفتند؛ همچنین نمونه‌ای از هر طبقه به صورت هدفمند برگزیده شد و نمودار چهار فضایی آن‌ها مطابق نظریه آمیختگی مفهومی رسم گردید و توضیحات کامل مربوط به این فضاها در زیر هر نمودار آورده شد. همه این تحلیل‌ها به صورت دسته‌بندی شده در زیر گروه مربوط به هر نوع تحلیل در جدول (۱)، آورده شده‌است که این نوع دسته‌بندی داده‌ها بر اساس نوع ترکیب الگوی ساخت‌واژی، درون‌مرکز بودن یا برون‌مرکز بودن، نوع آمیختگی، و فراوانی رخداد هریک از داده‌ها است. در پایان، فراوانی کاربرد هر الگوی ساخت‌واژی و فراوانی ترکیبات درون‌مرکز یا برون‌مرکز و در پایان، فراوانی فرایندهای شناختی تعیین گردید.

بنسز (Benczes, 2006)، در کتاب خود با نام «ترکیب خلاق در انگلیسی»^۱ اصول کلی و زیربنایی مراحل شناختی ساخت واژه‌های مرکب در زبان انگلیسی را مطرح می‌نماید. او از استعاره مفهومی، مجاز مفهومی، ادغام و شیوه تولید و پردازش معنایی واژه‌های مرکب در ذهن سخنوران صحبت کرده و از فرایند ادغام مفهومی در درک معانی آن‌ها سخن به میان می‌آورد (Benczes, 2006, 45-58). هر چه درجه انتزاع اجزاء ترکیب بیشتر باشد یعنی بر مفاهیم غیر

^۱ creative compounding in English

مادی‌تری دلالت داشته باشد، میزان خلاقیت بیشتر است. مفاهیم ملموس‌تر از درجه‌انتراع و در نتیجه از خلاقیت کمتری برخوردارند. یکی از ویژگی‌های برجسته خلاقیت زبانی، کاربرد بسیار استعاره و مجاز در زبان روزمره است که وجود نمونه‌هایی از آن در فرهنگ زبان این را ثابت می‌کند (Benczes, 2013). از دیدگاه بنسز (Benczes, 2015) همه واژه‌های مرکب برون‌مرکز هم می‌توانند مجاز باشند و هم استعاره که این ربطی به وجود یا نبود هسته در ترکیب ندارد. در زبان‌شناسی شناختی، به استعاره، اغلب به معنای یک کارکرد اصلی شناختی نگریسته می‌شود؛ به این معنا که انسان ناخودآگاه در پی یافتن ویژگی‌های مشترک در موضوعاتی است که از یک‌دیگر متمایزند. زبان‌شناسان شناختی این پدیده را «استعاره ادراکی»^۱ نام نهاده، و فراگیری و درک ما از محیط اطراف را وابسته به آن می‌دانند. به بیان دیگر، هر استعاره ادراکی از دو حوزه ادراکی تشکیل می‌شود، به گونه‌ای که یک حوزه، براساس حوزه دیگر فهم می‌شود. بیانات زبانی استعاره‌ای، واژه‌ها یا دیگر گفتارهای زبان‌شناختی‌ای‌اند که از زبان یا اصطلاحات یک حوزه ادراکی عینی‌تر گرفته می‌شوند. معمولاً استعاره‌های ادراکی شامل یک مفهوم انتزاعی به عنوان هدف، و یک مفهوم فیزیکی و عینی به عنوان منبع‌اند. بنابراین، در فرایند استعاره ما شاهد حرکت از سوی یک مفهوم عینی‌تر به مفهومی انتزاعی‌تر، و نه برعکس، هستیم. مشکل می‌توان تصور کرد که تجربه‌های معمول ذهنی، براساس استعاره‌ها مفهوم‌سازی نشوند؛ به این معنا که بخش عمده نظام ادراکی ما ماهیتاً استعاره‌ای است (Lakoff & Turner, 1989). به کمک استعاره است که زبان رشد می‌کند. پاسخ رایج در برابر پرسش «این چیست؟» هنگامی که پاسخ آن دشوار باشد، این است که، خوب، شبیه ... است. بنابراین، واژگان زبان مجموعه محدودی از واژه‌ها است که به کمک استعاره توان گسترش تا مرز بی‌نهایت و موقعیت‌های نامحدود و حتی خلق موقعیت‌های تازه را دارد. (Lakoff & Kovecses, 1987).

استعاره و کارکردهای گوناگون آن، از سوی صاحب‌نظران رشته‌های علمی تأثیرگذار در حوزه علوم شناختی (مانند فلسفه، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، و انسان‌شناسی) بسیار مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه، جرج لیکاف^۲ استاد زبان‌شناسی دانشگاه برکلی در کالیفرنیا و یکی از مدرسان به‌نام نظریه‌دستور زبان گشتاری^۳ نوآم چامسکی^۴ در دهه ۱۹۶۰، که بعدها معناشناسی زایشی^۵ را در مقابل دستور زایشی^۶ چامسکی ارائه کرد، آثار گوناگونی را با تأکید بر نقش

¹ conceptual metaphor

² George Lakoff

³ transformational grammar

⁴ Noam Chomsky

⁵ generative semantics

⁶ generative syntax

محوری استعاره در تفکر انسان رواج داده‌است. جرج لیکاف که خود را تحلیل‌گر استعاره می‌داند بر این باور است سیستم ادراکی ذهن، که خاستگاه فکر و عمل ما به شمار می‌آید، ماهیتی کاملاً استعاره‌ای دارد و تفکر غیر استعاره‌ای فقط زمانی محتمل است که ما فقط درباره واقعیت‌های فیزیکی محض سخن بگوییم. به باور وی، هر چه یک مفهوم انتزاعی تر باشد، نقش استعاره‌ها برای بیان آن پررنگ‌تر می‌شود. برای نمونه، درک ما از استعاره‌هایی مانند «او همه استدلال‌های مرا در هم کوید» و یا «ادعاهای شما دفاع‌شدنی نیست» فقط بر اساس این استعاره ادراکی به دست می‌آید که «مباحثه، نوعی جنگ است». تأکید لیکاف و کووچس (Lakoff & Kovecses, 1987) بر استعاره ادراکی به این معنا است که جمله‌های بالا و مانند آن، چینش صرف چند واژه کنار هم نیست، و محدود کردن استعاره به مجاز ادبی، تفکری مردود و ناپخته است. به باور وی، استعاره «مباحثه، نوعی جنگ است» چیزی است که ما در فرهنگ خود با آن زندگی می‌کنیم و عملکرد ما به هنگام بحث بر اساس همین استعاره شکل می‌گیرد (Lakoff & Kovecses, 1987). به باور لیکاف، توسعه فکر، مرهون فرایند توسعه استعاره‌های بهتر است، به این معنا که کاربست یک حوزه دانش در حوزه‌ای دیگر، استنباط و برداشت‌های جدیدتری به ارمغان می‌آورد. او برخلاف روح کارکردگرایی حاکم بر علوم شناختی امروز، که بر ماهیت انتزاعی ذهن تأکید دارد، معتقد به جسمیت ذهن^۱ بوده و مدعی است همه شناخت بشر - اعم از انتزاعی‌ترین استدلال‌ها - به عواطف و سیستم موتور حسی وی وابسته است. او به روشنی می‌گوید: «ما چیزی جز شبکه عصبی نیستیم. مغز اطلاعات خود را از بقیه بدن می‌گیرد. بنابراین، جسم ما و کارکرد آن در جهان اطراف، دقیقاً مفاهیم و تصوراتی به ما می‌دهد که از طریق آن‌ها می‌فهمیم، ما به چیزی نمی‌توانیم فکر کنیم، جز آن‌چه مغز مادی ما در اختیارمان می‌گذارد». او در تضاد با نظریه کلاسیک فلسفه ذهن که مغز را همانند رایانه دیجیتالی، فقط سیستم پردازش‌گر یک زبان نمادین می‌داند، ریاضیات را فاقد جوهر مستقل می‌داند و به وجود ذاتی آن در جهان فیزیکی، تردید دارد و تأکید می‌کند که مفاهیم ریاضیاتی و فلسفی در پرتو ذهن جسمی ما قابل درک می‌شوند. ژرفای افکار لیکاف و هم‌فکرانش درباره ذهن جسمی به اندازه‌ای است که همه سنت‌های علمی و فلسفی غرب را به چالش می‌کشد (Lakoff & Kovecses, 1987, p. 35).

تعمیم رویکرد زبان‌شناسی شناختی لیکاف به سیاست، ادبیات، فلسفه و ریاضیات، او را وارد پهنه‌ای کرده‌است که در علوم سیاسی اهمیت ویژه‌ای دارد. او در نوشته‌ها و سخنان خود به تبیین ساختارهای ادراکی‌ای می‌پردازد که از دیدگاه وی برای درک روند سیاسی بسیار حیاتی‌اند.

¹ embodiment of mind

جالب اینکه او معمولاً دیدگاه‌های سیاسی ویژه خود را بر اساس ساختارهای مورد بحث بیان می‌کند. لیکاف در کتابی با نام سیاست اخلاقی^۱ که آمیزه‌ای است از علوم شناختی و تحلیل سیاسی، به صورت گسترده، به شرح استعاره‌های ادراکی پرداخته‌است و استدلال می‌کند اختلاف دیدگاه دو جناح محافظه‌کار و دمکرات در آمریکا ناشی از این واقعیت است که آن‌ها در تبیین رابطه میان حکومت و شهروندان استعاره‌های متفاوتی را به خدمت می‌گیرند. با چیرگی محافظه‌کاران بر سنا، مجلس نمایندگان و کاخ سفید، جرج لیکاف و چند تن از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های برکلی^۲ و یوسی دیویس^۳ گرد هم آمدند تا با ایجاد اندیشه‌گاهی به نام مؤسسه راک ریج^۴ مقبولیت دیدگاه‌های لیبرال را در افکار عمومی افزایش دهند. براساس ادعای کارشناسان راک ریج، محافظه‌کاران تقریباً هر موضوعی را در قالب و چارچوب موردنظر خود رواج می‌دهند و برای بیان و ترویج جهان‌بینی خود، هزینه‌گرافی را صرف تولید زبانی ویژه کرده‌اند. زبان، همواره با چیزی که چارچوب یا قالب‌بندی نامیده می‌شود همراه است. هر واژه بر حسب یک چارچوب ادراکی معنا می‌شود. برای نمونه، اگر نزد شما واژه‌ای مانند شورش، تداعی‌کننده جمعیتی ستم‌دیده و رنج‌کشیده باشد که در حال مبارزه برای سرنگونی حاکمانی ظالم‌اند، می‌تواند مفهومی مثبت به شمار آمده، یعنی مطابق با همان چارچوب یا قالب‌بندی مورد بحث. با این وجود، اگر واژه رأی‌دهندگان را به دنبال واژه شورش بیاوریم، معنایی استعاره‌ای ساخته‌ایم که بیان می‌کند رأی‌دهندگان مردمی سرکوب‌شده‌اند، حاکمان سرکوب‌گرند، و چه خوب که مردم در پی سرنگونی آن‌ها هستند. این‌ها مواردی است که در پی مشاهده تیترو شورش رأی‌دهندگان، ناخودآگاه به ذهن ما خطور می‌کند و در تنظیم اخبار و رقابت‌های انتخاباتی بسیار مورد توجه است (Lakoff & Johnson, 1980, p. 39). در ادامه، مثالی از اهمیت قالب‌های استعاره‌ای آورده می‌شود. آرنولد شوارتزینگر هنرپیشه معروف هالیوود که در سال ۲۰۰۳ از سوی جمهوری خواهان در انتخابات فرمانداری کالیفرنیا شرکت کرده و عاقبت پیروز شد، در یکی از نطق‌های تبلیغاتی خود گفت: «زمانی که مردم برنده شوند، سیاست مثل همیشه بازنده است». آن‌چه او انجام داد این بود که خود و دیگر سیاست‌مداران جمهوری خواه را در قالب مردم و سیاست‌مداران دمکرات را در قالب سیاست معرفی کرد. قدرت این استعاره به اندازه‌ای بود که دمکرات‌ها ندانستند چگونه و از کجا ضربه خوردند، فقط فهمیدند که ناخودآگاه در قالب دشمنان مردم شناخته می‌شوند.

¹ moral politics

² Berkly

³ UC Davis

⁴ Rockrige institute

نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) دربردارنده نداشت‌هایی از قلمرو مفهومی درون‌داد به قلمرو مفهومی برون‌داد است، گرچه توضیح نمی‌دهد چرا فقط بخش‌های خاصی از قلمروی درون‌داد به قلمرو برون‌داد نگاشت داده می‌شود. برای نمونه، در جمله زیر مفهوم «کودکی» به یک حوزه نو در روان‌شناسی نگاشت می‌یابد:

1. Cognitive psychology is still in its infancy. (Lakoff & Johnson, 1980, p. 47)

روان‌شناسی شناختی هنوز در دوران کودکی خود به سر می‌برد.

اکنون پرسش این است که چرا فقط عناصر ویژه‌ای از مفهوم «کودکی» به قلمرو دیگر نگاشت می‌شود (عناصری مانند نخستین مرحله زندگی، ناپختگی، تکامل نیافتگی) و دیگر عناصر آن (مانند گریه کردن، زیاد خوابیدن، شیرخوارگی، غان و غون کردن) نگاشت نمی‌یابند؟

گرادی، اوکلی و کولسون (Grady et al., 1999) از یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ها در زبان‌شناسی شناختی بهره گرفته‌اند تا نشان دهند که نگاشت قلمروها در نظریه استعاره مفهومی نمی‌تواند خوانش استعاری برخی نمونه‌ها را شرح دهد:

2. The surgeon is a butcher

جراح، قصاب است.

در این مثال، جراح یک فرد بی‌مهارت معرفی شده است؛ چون جراح به قصاب تشبیه شده که بدون دقت و حساسیت بر روی بدن حیوان بی‌جان کار بریده و تکه تکه کردن را انجام می‌دهد. وی بر عکس جراح است که با دقت و حساسیت تمام در اتاق عمل بر روی بدن انسان جراحی می‌کند. این در حالی است که قصاب‌ها لزوماً بی‌مهارت نیستند. این پژوهشگران نشان دادند که نظریه آمیختگی مفهومی چگونه می‌تواند خوانش استعاری این جمله را تبیین کند. با توجه به برقراری طرح‌واره‌های ذهنی در این مورد و نگاشت‌های مربوطه می‌توان بیان نمود پزشکی که می‌کوشد با ابزارهای قصابی بیمارش را درمان کند، بی‌گمان زخمی مانند گار بر تن بیمار به جا می‌گذارد و یک پزشک ماهر و توانا به شمار نمی‌آید.

چگونگی تعریف مجاز در زبان‌شناسی شناختی هنوز موضوعی چالش‌برانگیز است. با وجود این، سه دیدگاه اصلی درباره مجاز می‌توان یافت که رویز دمندزا (Ruiz de Mendoza, 2014) به آن پرداخته است. بر اساس یکی از این دیدگاه‌ها، مجاز نیز مانند استعاره یک نگاشت مفهومی است؛ یعنی، یک یا چند تناظر میان قلمروهای مفهومی یا عنصرهایی از یک قلمرو مفهومی؛ اما دو تفاوت اصلی میان استعاره و مجاز دیده می‌شود: اول اینکه، مجاز در درون یک قلمرو مفهومی روی می‌دهد، در حالی که استعاره میان دو قلمرو مفهومی واقع می‌شود. دوم اینکه، مجاز

دربردارنده رابطه «به جای» میان دو بخش مرتبط با هم در یک قلمرو مفهومی، یا میان کل قلمرو مفهومی با بخشی از آن است؛ اما استعاره دربردارنده رابطه این همانی است که پیرو آن یک قلمرو مفهومی بر پایه قلمرو مفهومی دیگر درک و بیان می‌شود. دیدگاه دوم دیدگاه لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) و لیکاف و ترنر (Lakoff & Turner, 1989) است. در این دیدگاه، بر کارکرد ارجاعی مجاز تأکید شده است که در آن، قلمرو آغاز^۱ برای ارجاع به قلمرو پایانه^۲ به کار برده می‌شود.

دیدگاه دیگر، که برگرفته از لنگاکر (Langaker, 1993) است، مجاز را در پیوند با موضوع نقطه ارجاع^۳ مطرح می‌کند. در این دیدگاه، قلمرو مفهومی آغاز، دسترسی ذهنی به قلمرو پایانه و تماس و ارتباط ذهنی با قلمرو پایانه را ممکن می‌کند. یکی از انتقادهایی که بر این دیدگاه وارد است، کلی و فراگیر بودن آن و ناتوان بودنش در نشان دادن تفاوت میان مجاز با دیگر پدیده‌های غیر مجازی است. دیدگاه سوم در واقع نسخه اصلاح‌شده دیدگاه نخست است و بر اساس این دیدگاه، مجاز یک نگاشت مفهومی درون قلمروی است که در آن، قلمرو پایانه، حاصل گسترش یا کاهش عناصری از قلمرو آغاز است. این دیدگاه وابسته به رویز دمنندزا (Mendoza, 2000 Ruiz de)، دیرون (Dirven, 2005) و گیرارتس و پرسمن (Geeraerts & Peirsman, 2011) است. سه دیدگاه گفته‌شده با هم قابل جمع اند و می‌توان گفت مجاز، یک پیوند یا نگاشت مفهومی درون قلمروی است که در آن، قلمرو آغاز، از طریق عملکرد شناختی گسترش یا کاهش قلمرو مفهومی، دسترسی ذهن به قلمرو پایانه را فراهم می‌کند. این در حالی است که، استعاره یک نگاشت مفهومی برون قلمروی است و در آن، قلمرو آغاز برای درک و بیان قلمرو پایانه (از راه همانندی یا همبستگی) به کار می‌رود.

دو مفهومی که در استعاره شرکت می‌کنند، اساساً دارای رابطه شباهت هستند. شباهت سرچشمه‌های متفاوتی دارد. این شباهت ممکن است واقعی، ادراک‌شده و یا ناشی از روابط تجربی باشد. بنابراین، عبارت «شباهت» را تعمداً مبهم و سطحی به کار می‌برند. مجاز از این نظر در تقابل با استعاره قرار می‌گیرد که مبتنی بر رابطه مجاورت معنایی است. با توجه به تفاوت میان شباهت و مجاورت، ریموند گیبز (Gibbs, 1994)، آزمون خوبی را برای تشخیص استعاره یا مجازی بودن عبارات پیشنهاد می‌کند. این آزمون، آزمون «شبیه است» نام دارد (Gibbs, 1994).

این دو جمله را که یکی استعاره است و دیگری مجازی در نظر بگیرد:

¹ source domain

² target domain

³ reference point

۳. الف) این پفک در همان دور اول مبارزه ضربه فنی شد (استعاره).

ب) دارم شکسپیر می‌خوانم (مجاز).

اگر با استفاده از آزمون «شبهه است» بتوانیم دگرگفتی برای مقایسه پیدا کنیم می‌توان گفت آن مقایسه که معنی دار است، استعاره و مقایسه بی‌معنا، مجاز است.

۴. الف) این مشت زن شبهه پفک است (استعاره).

ب) یکی از آثار شکسپیر شبهه شکسپیر است (مجاز) - غیر قابل قبول.

آشکار است که این آزمون باید مطابق با مقوله دستوری واژه‌ها و سازه‌های جمله باشد. برای نمونه، اگر استعاره اسم نباشد، برخلاف مورد بالا، باید مطابقت‌های مناسب را انجام دهیم تا بتوانیم آزمون را اعمال کنیم. بنابراین شباهت، مشخصه استعاره است، هرچند مجاورت و ویژگی مجاز است. اما باید توجه کرد همان گونه که انواع بسیار متفاوت شباهت وجود دارد، انواع بسیار متنوع مجاورت نیز وجود دارد (همان).

استعاره مفهومی و نقش آن در گسترش معنایی، مورد علاقه بسیاری از معناشناسان شناختی بوده است؛ در این باره نقش مجاز نیز دارای اهمیت است. این در حالی است که استعاره بر پایه همانندی^۱ استوار است، مجاز متکی به تداعی^۲ و هم‌نشینی است و حتی می‌توان آن را نمونه‌ای از پدیده نقطه ارجاع دانست. شاید بتوان گفت کاربرد مجاز در زبان بیشتر از استعاره است اما به دلیل ظرافت و پوشیدگی اغلب به چشم نمی‌آید. وجود استعاره در جمله «He's a pig» (او خوک است) آشکار است؛ اما مجازهای نهفته در جمله «Are you in the phone book?» (آیا شما در دفترچه تلفن هستید؟) چندان آشکار نیستند. منظور گوینده این نیست که خود شخص در دفترچه تلفن است، بلکه منظور نام شخص است و به سخن دقیق‌تر، یک بازنمود نوشتاری از نام اوست؛ پس خود شخص نقطه ارجاع برای دسترسی به نام او و نام نیز نقطه ارجاعی برای دسترسی به بازنمود نوشتاری آن است. همچنین، اگر دقیق بنگریم می‌بینیم که نام شخص «درون» دفترچه تلفن نیست بلکه بر روی صفحه آن نگاشته شده است. از این رو، این جمله ساده روزمره دست کم سه مجاز در خود دارد. همان گونه که این مثال نشان می‌دهد، مجاز اغلب وابسته به موقعیت است و در نتیجه مایه پویایی و انعطاف پذیری کاربرد زبان می‌شود. پس نباید گفت که در جمله بالا واژه‌های «you» و «phone book» دارای چندمعنایی هستند. ولی، واژه «pig» در جمله پیش از آن یک واژه چندمعنا به شمار می‌آید. استعاره، برخلاف مجاز، نقش چشم‌گیری در پیدایش «چندمعنایی» واژه‌ها دارد (Littlemore, 2009, p. 32).

¹ similarity
² association

در زبان فارسی واژه‌های مرکبی که از ترکیب دو جزء تشکیل می‌شوند از جنبه فرایندهای شناختی در دسته‌های مختلفی قرار می‌گیرند که از این قرارند:

۵. الف) آشپزخانه ← آشپز(وابسته) + خانه(هسته: مکان) ← ارتباط میان هسته و وابسته مجازی است.

ب) کباب‌خانه ← کباب(وابسته) + خانه(هسته: مکان) ← ارتباط میان هسته و وابسته مجازی است.

پ) خون گرم ← خون(وابسته) + گرم(هسته: فردی خوش رو و صمیمی) ← ارتباط میان اجزاء ترکیب استعاری است.

ت) دل‌خور ← دل(وابسته) + خور(هسته: ناراحت) ← ارتباط میان اجزاء ترکیب استعاری است.

ث) آشپزخانه ← آشپز(وابسته) + خانه(هسته: مکان) ← ارتباط میان هسته و وابسته مجازی است.

به باور بنسز (Benczes, 2006) هرچه در ترکیب‌ها ارتباط استعاری قوی‌تر باشد، میزان خلاقیت به کاررفته بیشتر خواهد بود و به سطح انتزاعی معنا افزوده می‌شود. برای نمونه، واژه مرکب «دلگرم» در برابر «درخت سیب» از انتزاع و خلاقیت بیشتری برخوردار است که بنسز این نوع ترکیب‌ها را در پیوند با نام «ترکیب خلاق^۱» می‌آورد.

۳. تحلیل داده‌ها

در بخش تجزیه و تحلیل، تمام فرایندهای شناختی و فرایند شناختی فعال، بر پایه نظریه آمیختگی معنایی بنسز (Benczes, 2006) در مورد تمام داده‌ها تعیین می‌شوند. همچنین، بر مبنای مفاهیم شناختی مطرح، ساختار معنایی صفت‌های مرکب از جنبه در برداشتن استعاره، مجاز و ارتباط هسته و وابسته بررسی و طبقه‌بندی می‌شوند. همه این تحلیل‌ها به صورت دسته‌بندی شده به همراه یک نمونه مربوط به هر نوع تحلیل در جدول (۱)، آورده شده‌است که این نوع دسته‌بندی داده‌ها براساس نوع آمیختگی و فراوانی رخداد هر یک از داده‌ها است.

در جدول (۱)، داده‌ها بر اساس نوع فرایند شناختی دسته‌بندی می‌شوند. همچنین در بخش پسین، برخی داده‌ها را برحسب تصادف برای تجزیه و تحلیل برگزیده و دسته‌بندی مربوط به آن‌ها را شرح می‌دهیم.

¹ creative compounding

جدول ۱: تحلیل شناختی صفت‌های مرکب

صفت مرکب	استعاره	مجاز	استعاره- مجاز	فراوانی
۱	فراخ‌دیده	*		۱
۲	زبان‌بسته		*	۱
۳	دودل		*	۱
۴	پاشنه‌بلند	*		۱
۵	شادکام		*	۱
۶	دیودل		*	۲
۷	شترکینه	*		۲
۸	مردم‌دار	*		۱
۹	سَمَنبَر		*	۲
۱۰	زبان‌بریده		*	۱
۱۱	تیزرو	*		۱

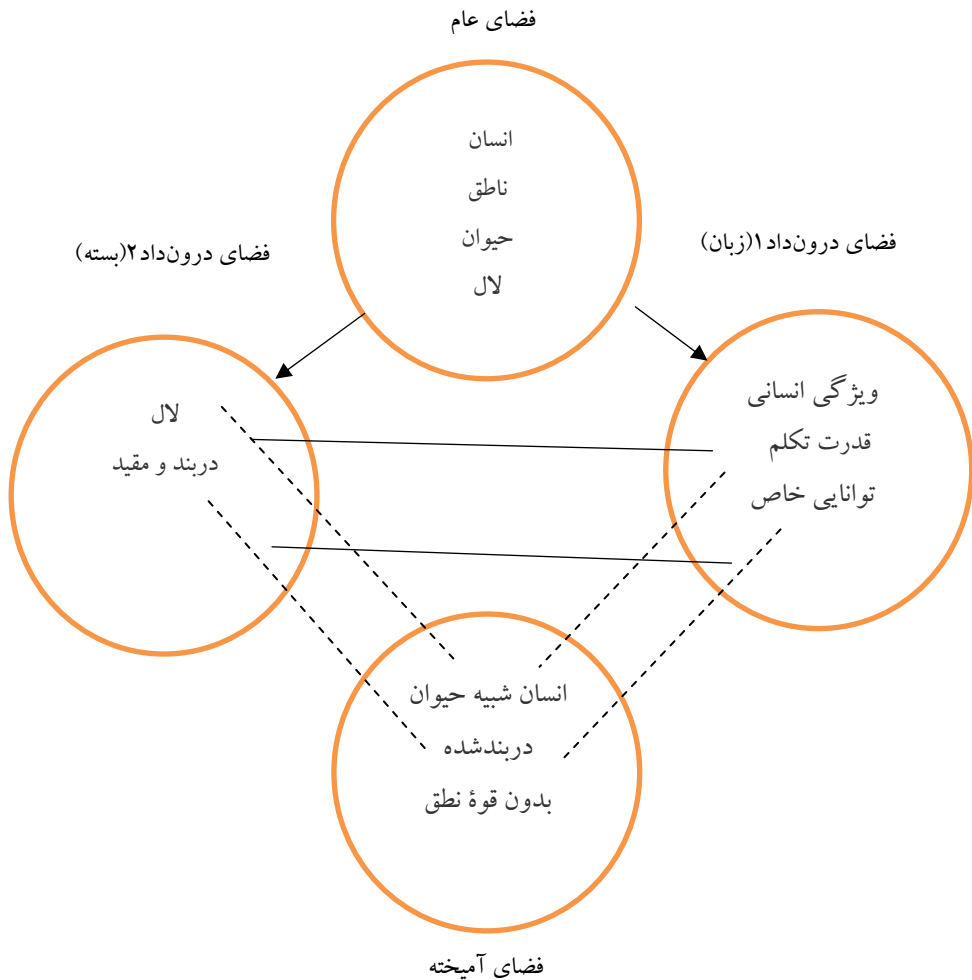
اکنون برای نمونه از میان همه داده‌ها، تحلیل تفصیلی چند داده از منظر آمیختگی معنایی، توضیح‌های مربوط به درون‌داد و برون‌داد و فضای عام و آمیخته همراه با رسم نمودار چهارفضایی مربوط به آن‌ها و میزان خلاقیت فرایندهای مربوطه آورده می‌شود.

صفت‌های مرکب *زبان‌بسته*، *دودل*، *پاشنه‌بلند*، *فراخ‌دیده*، *شادکام*، *دیودل*، *شترکینه*، *مردم‌دار*، *سمنبر*، *زبان‌بریده* و *تیزرو* را در نظر بگیرید. همگی این صفت‌ها معانی آمیختگی دارند که فرآورده فرافکنی درون‌دادهای آن یعنی دو جزء تشکیل دهنده آن بر فضای آمیخته است. از منظر نظریه آمیختگی مفهومی مطرح شده در کتاب بنسز (Benczes, 2006)، هر یک از این صفت‌های مرکب را می‌توان در یکی از این دسته‌ها یعنی استعاره، مجاز یا ادغام قرارداد. در ادامه، نمونه‌ای از تحلیل شناختی داده‌ها را به صورت تفصیلی می‌آوریم.

۳.۱. تحلیل فضای آمیختگی صفت مرکب *زبان‌بسته*

زبان‌بسته صفت مرکبی است که برای توصیف حیوان به کار می‌رود و بار معنایی عاطفی همراه با دل‌سوزی را القاء می‌کند. در فضای درون‌داد اول که مربوط به زبان است، «زبان» نماد قوه نطق است. درون‌داد دوم مربوط به صفت «بسته» است که برای هر چیز متحرکی می‌توان آن را به کار برد و بسته یعنی چیزی که قابلیت حرکت را دارد اما بند شده و آزادی حرکت ندارد. در فضای

برون‌داد فقط انسان قدرت سخن گفتن دارد و حیوان نمی‌تواند سخن گوید. در فضای آمیخته زبان موجودی با قابلیت حرکت است که بسته شده و به علت عدم حرکت کارایی ندارد. از طرفی، به سبب آنکه فقط زبان نیست که برای سخن گفتن استفاده می‌شود، بلکه اجزاء دیگر دهان نیز برای سخن گفتن به کار برده می‌شود، پس رابطه جزء به کل برقرار است و این ترکیب مجاز نیز به شمار می‌آید. کل ترکیب به موجودی اشاره می‌کند که از زبانش نمی‌تواند بهره برد.



شکل ۱: فضای آمیختگی صفت مرکب زبان بسته

زبان‌بسته صفتی است که برای حیوان در برابر انسان که قدرت سخن گفتن دارد به کار می‌رود و زبان را موجودی زنده در نظر می‌گیرد که اگر بسته باشد قادر به حرکت و فعالیت نخواهد بود. از یک سو زبان به یک موجود متحرک تشبیه شده و از سوی دیگر زبان به عنوان نماد سخن‌گویی است که اگر آزاد باشد قادر به سخن گفتن است و وجه تمایز انسان و حیوان و از سوی دیگر ساخت چنین صفتی نوعی مظلومیت را علاوه بر حیوان بودن به موصوف می‌دهد.

دودل صفت مرکبی است که برای انسانی که در تصمیم‌گیری‌اش شک دارد گفته می‌شود. در این ترکیب دل، به طور مجازی به عنوان فکر یا تصمیم انسان در نظر گرفته می‌شود انسانی که صاحب تفکر و قدرت تصمیم‌گیری است و از سویی دیگر عدد دو در برابر عدد یک نشان‌دهنده شک و عدم رسیدن به وحدت نظر است و این ترکیب برای تشریح موقعیت شک و تردید به کار می‌رود. ترکیب انسان مردد را به انسانی تشبیه می‌کند که صاحب دو دل است.

صفت مرکب پاشنه‌بلند برای توصیف کفش زنانه به کار می‌رود و ظاهر کفش را که ملموس است توصیف می‌کند. تنها آمیختگی مفهومی این است که برای کفش مانند پا، قسمت پاشنه در نظر گرفته می‌شود.

به طور کلی، در ترکیب زبان‌بسته دو جهان مختلف تشبیه در نظر گرفته شده‌است؛ از یک سو، زبان به موجود متحرک و پویا تشبیه شده و از سویی دیگر بستن عملی است که بر روی زبان اتفاق افتاده و حیوان صاحب‌زبانی است که آن را بسته‌اند. یعنی زبان به طور مجازی به عنوان قوه نطق در نظر گرفته شده‌است. پس هم استعاره و هم مجاز در کنار هم، ترکیب را ساخته‌اند. از نظر میزان خلاقیت و پیچیدگی فرایند آمیختگی مفهومی سه ترکیب بالا را به شکل زیر می‌توان نمایش داد:

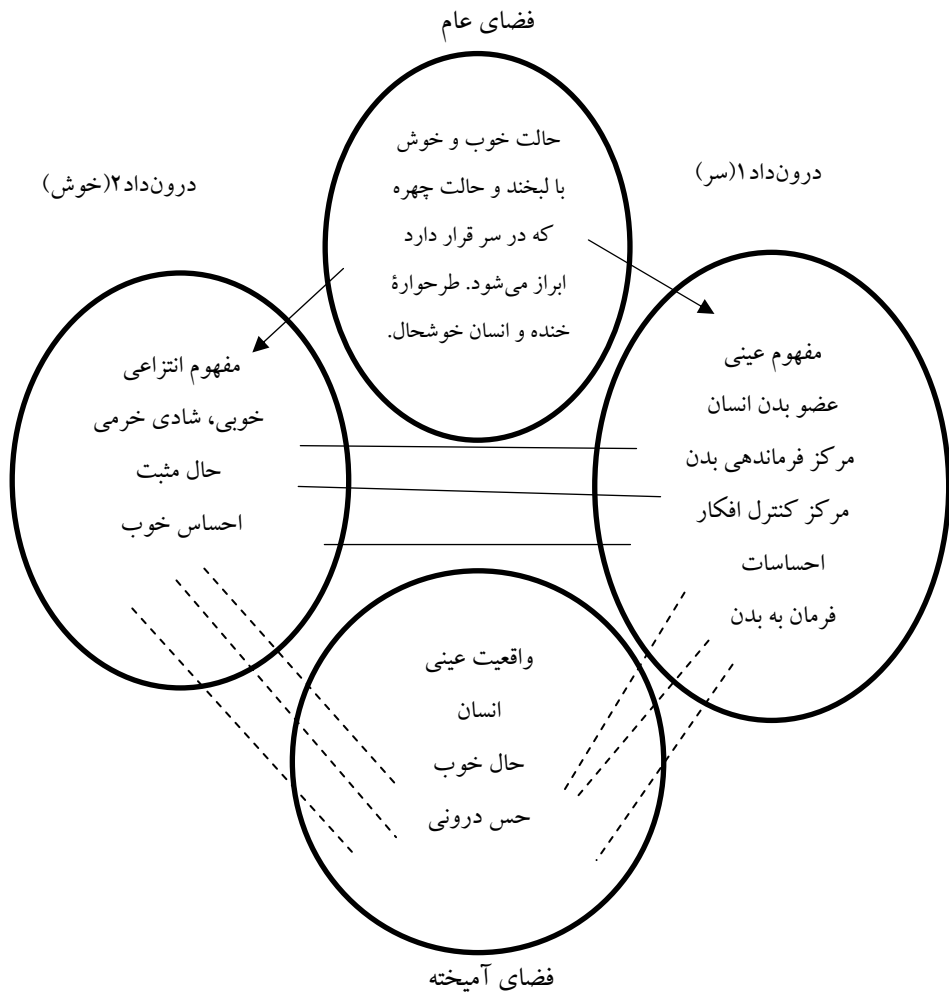
۶. انگاره ۱: پاشنه بلند > زبان بسته > دودل

به این صورت درجه انتزاعی بودن و خلاقیت دودل بیشتر از زبان‌بسته و زبان‌بسته بیشتر از پاشنه‌بلند است. به این صورت که بین «دو» و «دل» رابطه حقیقی و واقعی که متشکل از عدد دو و دل است برقرار نیست و مفهوم اصلی این ترکیب از جمع مفاهیم اجزاء سازنده تشکیل نشده‌است و نمی‌توان معنی اصلی را از برابری مفاهیم اجزاء به دست آورد. هر چند بین زبان و بسته، رابطه از درجه انتزاعی کمتری برقرار است و بسته بودن نمایانگر مفهوم مظلوم بودن و ناتوانایی در سخن گفتن است. اگر زبان بسته باشد به معنی عدم توانایی سخن گفتن است، زیرا زبان جزء اصلی در توانایی سخن گفت است که این معنی را می‌توان تا اندازه‌ای از مفاهیم دو جزء ترکیب حدس زد. به روشنی، گویشوران زبان فارسی در مورد واژه پاشنه‌بلند می‌توانند پی به مفهوم ترکیب ببرند زیرا

انتزاع رابطه بین اجزاء این ترکیب به مراتب از دو مورد پیشین کمتر است.

۲.۳. تحلیل فضای آمیختگی صفت مرکب سرخوش

سرخوش صفت مرکبی است که در مفهوم «انسان خوشحال» به کار می‌رود. در این ترکیب، واژه «سر» مرکز افکار و اندیشه‌های انسانی است که جزئی از بدن انسان است و در این جا به مثابه کل انسان به شمار می‌آید و از این جنبه، مجاز جزء به کل در نظر گرفته می‌شود. ارتباط بین هسته معنایی و این جزء ساختار، ارتباط مجازی است. مطابق نظریه آمیختگی مفهومی چهار فضای مورد نظر این ترکیب مانند شکل (۲) قابل ترسیم است.



شکل ۲: فضای آمیخته مفهوم صفت مرکب سرخوش

در ادامه، این صفت را با دو صفت سرخ‌پوست و سیاه‌دل از جنبه میزان خلاقیت بررسی می‌کنیم.

سرخ‌پوست صفت مرکبی است که برای انسان‌هایی که رنگ پوستشان متمایل به سرخ است، به کار می‌رود که از مردمان بومی آمریکا هستند. در این صفت نیز پوست بدن واقعاً سرخ نیست بلکه کمی با سفید فرق دارد و به سرخی می‌زند و ترکیب استعاری به شمار می‌آید و رنگ پوست در جهت توصیف ظاهری فرد به کار رفته است. در این ترکیب از شبیه بودن رنگ پوست به رنگ سرخ در توصیف رنگ پوست که یک ویژگی ظاهری و ملموس یک انسان است، بهره گرفته می‌شود. در مدل چهار فضایی آمیختگی مفهومی، درون‌داد اول شامل تعریف انسان است که بدن انسان را پوست می‌پوشاند و رنگ ویژه‌ای دارد. درون‌داد دوم شامل انواع رنگ است. اما آنچه در فضای عام قرار می‌گیرد، اطلاعاتی است که فرد در مورد انواع نژاد انسان دارد مانند زردپوست و سفیدپوست و طرحواره‌های موجود در این دنیا که مربوط به انسان و انواع نژاد انسانی است که در آمریکا زندگی می‌کرده‌اند. با مرتبط ساختن و انطباق دو فضای درون‌داد و دنیای عام در فضای آمیخته، انسانی تصور می‌شود که دارای چهره‌ای به رنگ متمایل به سرخ است و از ساکنین اولیه آمریکا است.

سیاه‌دل صفت مرکبی است که برای توصیف انسان ظالم و بدنیت به کار گرفته می‌شود. در این ترکیب نیز واژه «دل» در قالب مجاز به معنای انسان به کار رفته است. در این ترکیب «دل» در دنیای عام، مرکز عاطفه، احساس و رحم است. در فضای درون‌داد دوم رنگ سیاه مفهومی منفی و بد دارد و پلیدی را القاء می‌کند. در فضای عام رنگ سیاه نشانه سوگواری، پیشامد ناگوار رخدادهای بد است. بنابراین، در فضای آمیخته، مفهوم منفی سیاه و دل با هم در هم می‌آمیزد و صفت مرکبی را به دست می‌دهد که مفهومی انسان بد و بی‌رحم است.

سه صفت مرکب مورد بحث از نظر سطح خلاقیت و آمیختگی مفاهیم یکسان نیستند. در واژه سرخ‌پوست هر دو جزء ترکیب ملموس هستند و در دنیای عام مشابه ملموس آن مانند سفیدپوست نیز وجود دارد.

واژه مرکب سرخ‌خوش شامل یک جزء انتزاعی «خوش» است که در دنیای عام طرحواره خنده یا لبخند را تداعی می‌کند. در صفت مرکب سیاه‌دل با اینکه رنگ سیاه ملموس است چون در تعبیر نشانه‌ای به کار رفته است خود شامل آمیختگی مفهومی است و انتزاعی به شمار می‌رود. بنابراین انگاره (۲)، ترتیب این سه صفت مرکب از جنبه میزان خلاقیت در خلق معنا را نشان می‌دهد.

۷. انگاره ۲: سرخپوست > سرخوش > سیاه‌دل

در ادامه، تحلیل‌های بیشتری برای مقایسه میزان خلاقیت فرایندها آورده می‌شود. در ساخت سه صفت مرکب فراخ دیده، شادکام و دیودل به ترتیب فضای آمیخته را می‌توان این‌گونه توصیف نمود که در فراخ دیده، مجاز جزء به کل به کار رفته و انسان را با توجه به اندازه و توصیف چشمانش توصیف می‌کند. شادکام شامل فرایند استعاره و مجاز است اما این‌بار، شادی به صورت کنایی به معنای شیرینی است و شادکام، انسانی است که شاد است به اعتبار مزه شیرین شادی. بنابراین، پیچیدگی معنایی و خلاقیت معنایی بیشتری نسبت به فراخ دیده دارد. در دیودل، دیو منبع شر و بدی است که انسان بد به صورت استعاری به آن تشبیه شده است و دل نیز مجاز جزء به کل است بنابراین، ارتباط میزان خلاقیت این سه صفت مرکب را به صورت انگاره (۳)، می‌توان نشان داد.

۸. انگاره ۳: فراخ دیده > شادکام > دیودل

انگاره (۴)، میزان خلاقیت به کاررفته در صفت‌های مرکب سَمَنبر، شترکینه و مردم‌دار را به صورت مقایسه‌ای نشان می‌دهد. سمنبر که صفت مرکبی است بر اساس فرایند شناختی استعاره-مجاز به نسبت شترکینه که رابطه‌ای کنایی را نشان می‌دهد از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار است. افزون بر این، مردم‌دار که براساس فرایند شناختی مجاز و استعاره شکل گرفته است از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار است. به این معنا که میزان آمیختگی، فضای شناختی بیشتری را شامل می‌شود زیرا هیچ یک از قسمت‌های تشکیل دهنده آن یعنی مردم و دار در معنای اصلی خود به کار نرفته است. در صورتی که در ترکیب «شترکینه» کینه در معنای اصلی خود به کار رفته و در سمنبر نیز بر در معنای مجازی خود دلالت بر انسان و معشوق دارد.

۹. انگاره ۴: شترکینه > سمنبر > مردم‌دار

انگاره (۵)، میزان خلاقیت شناختی در ترکیبات چهارشانه، تیزرو و بزدل را نشان می‌دهد. در چهارشانه فرایند شناختی مجاز دخیل است که ترکیبی را ساخته که ظاهر فرد را توصیف می‌کند و صفت با مدلول خود چندان فاصله‌ای ندارد. تیزرو نیز برپایه فرایند شناختی استعاره ساخته شده که به انسان یا شیء پرسرعت دلالت دارد. بنابراین، در تیزرو نسبت به چهارشانه دال و مدلول فاصله بیشتری از هم دارند. همچنین، صفت بزدل براساس فرایند استعاره و مجاز ساخته شده و بر انسان ترسو دلالت دارد و از خلاقیت بیشتری برخوردار است. زیرا تصویرسازی معنایی و آمیختگی فضای شناختی بیشتری دارد.

۱۰. انگاره ۵: تیزرو > چهارشانه > بزدل

انگاره (۶)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «دیرآموز، پردوام و بازیگوش» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. دیرآموز صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و پردوام براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، بازیگوش براساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «بازیگوش» به نسبت «پردوام» و «پردوام» به نسبت «دیرآموز» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۱. انگاره ۶: دیرآموز > پردوام > بازیگوش

انگاره (۷)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «خوب‌روی، چشم دریده و تیزبین» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «خوب‌روی» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و تیزبین براساس فرایند شناختی ادغام و در مقابل چشم‌دریده که براساس درآمیختن فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «چشم‌دریده» به نسبت «تیزبین» و «تیزبین» به نسبت «خوب‌روی» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۲. انگاره ۷: خوب‌روی > تیزبین > چشم دریده

انگاره (۸)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «توسرخ، خونگرم و پُرطاقت» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «توسرخ» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و پُرطاقت بر اساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل خون‌گرم براساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «خون‌گرم» به نسبت «پُرطاقت» و «پُرطاقت» به نسبت «توسرخ» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۳. انگاره ۸: توسرخ > پُرطاقت > خونگرم

انگاره (۹)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «نوک‌تیز، پرچم‌دار و پُردل» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «نوک‌تیز» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و «پرچم‌دار» براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، پُردل بر اساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «پُردل» به نسبت «پرچم‌دار» و «پرچم‌دار» به نسبت «نوک‌تیز» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۴. انگاره ۹: نوک‌تیز > پرچم‌دار > پُردل

انگاره (۱۰)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «جهانگرد، کفرآمیز و پرچانه» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «جهانگرد» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و «کفرآمیز» براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، «پرچانه» بر اساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «پرچانه» به نسبت «کفرآمیز» و «کفرآمیز» به نسبت «جهانگرد» از

آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۵. انگاره ۱۰: جهانگرد > کفرآمیز > پرچانه

انگاره (۱۱)، میزان خلاقیت به کار رفته در صفت‌های مرکب «خودباور، سنگ‌انداز و چشم‌چران» را در مقایسه با یک‌دیگر نشان می‌دهد. «خودباور» صفتی است که بر پایه مجاز ساخته شده است و «سنگ‌انداز» براساس فرایند شناختی استعاره و در مقابل، چشم‌چران براساس ادغام فرایندهای استعاره و مجاز ساخته شده است. «چشم‌چران» به نسبت «سنگ‌انداز» و «سنگ‌انداز» به نسبت «خودباور» از آمیختگی فضای شناختی و در نتیجه از میزان خلاقیت بیشتری برخوردار بوده است.

۱۶. انگاره ۱۱: خودباور > سنگ‌انداز > چشم‌چران

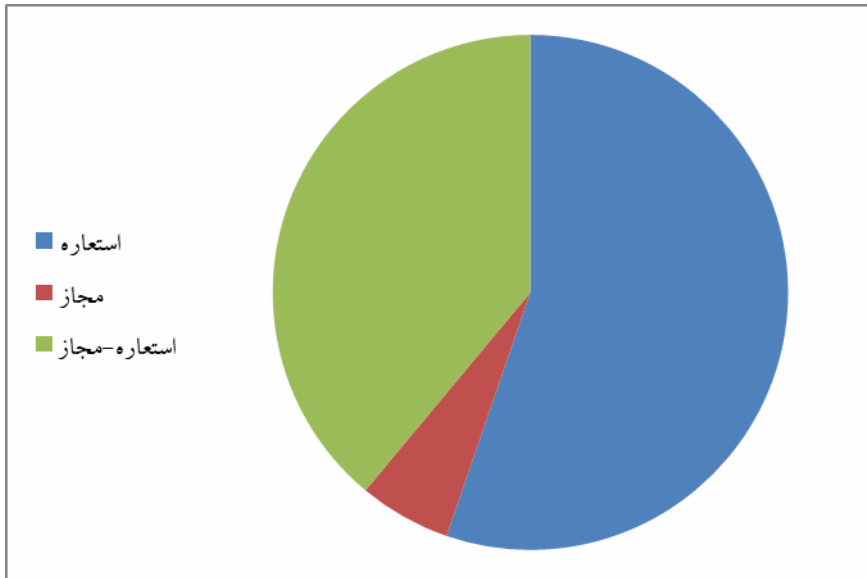
۳.۳. فرایندهای آمیختگی مفهومی

در راستای انجام تحلیل معناشناختی صفت‌های مرکب، این صفت‌ها از انواع متفاوت آمیختگی معنایی بهره می‌برند که در جدول (۲) آورده شده‌اند. تحلیل کمی این دسته‌بندی از جنبه فراوانی کاربرد به شرح زیر است:

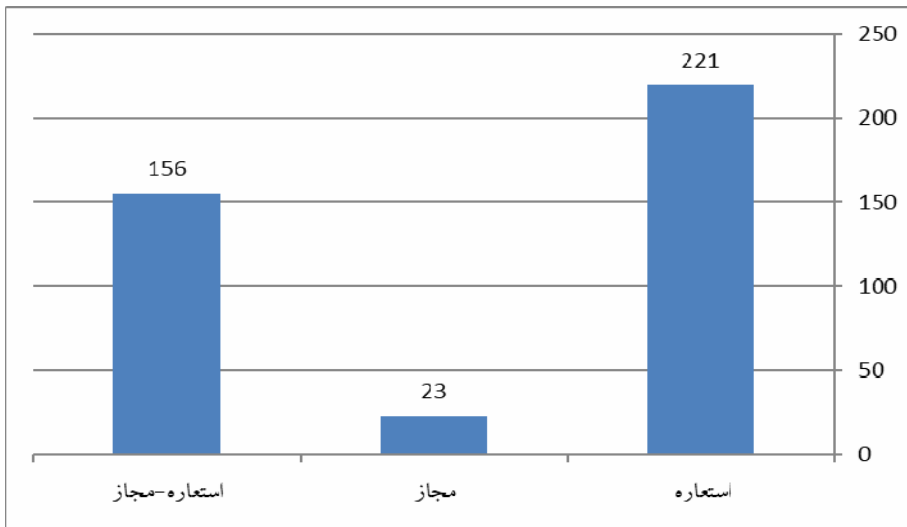
جدول ۲: فراوانی فرایندهای شناختی صفت‌های مرکب زبان فارسی

فراوانی	درصد فراوانی نسبی	فرایند شناختی
۲۲۱	۵۰٪	استعاره
۲۳	۳٪	مجاز
۱۵۶	۴۷٪	ادغام (استعاره-مجاز)

همان گونه که در جدول شماره (۲) آمده است، در ۵۰٪ از موارد مورد بررسی از فرایند استعاره بهره گرفته شده و در ۴۷٪ از موارد صفت‌های مرکب مورد بررسی از فرایند استعاره-مجاز استفاده شده است و فقط ۳٪ از موارد شامل مجاز بوده است.



شکل ۳: نمودار آماری دایره‌ای: فراوانی آمیختگی مفهومی داده‌ها



شکل ۴: نمودار آماری ستونی: فراوانی آمیختگی مفهومی داده‌ها

۴. نتیجه‌گیری

از جنبه میزان فراوانی کاربرد انواع آمیختگی مفهومی در تحلیل معنایی صفت‌های مرکب در زبان فارسی - استعاره، مجاز و ادغام - فراوانی رخداد استعاره بیش از بقیه موارد بود: میزان فراوانی استعاره (۵۰٪)؛ میزان فراوانی مجاز (۳٪)؛ میزان فراوانی ادغام (۴۷٪). همان‌گونه که مشاهده

گردید، میزان فراوانی استعاره بیش از بقیه موارد بود. پس از آن فرایند ادغام و در پایان نیز مجاز به کار رفته است.

در این پژوهش، از تجزیه و تحلیل ۴۰۰ صفت مرکب موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی و بررسی فرایند آمیختگی معنایی به کاررفته در هریک از این صفت‌ها به این نتیجه می‌رسیم که میزان فراوانی رخداد فرایند آمیختگی استعاره با ۵۰٪ در ساخت معنایی صفت‌های مرکب زبان فارسی بیشتر از بقیه موارد بود. پس از آن ادغام با میزان ۴۷٪ و در پایان، مجاز، فقط با ۳٪ در ساخت معنایی کاربرد داشتند.

با توجه به اینکه بالاترین میزان فراوانی به کاررفته در بهره‌گیری از فرایندهای آمیختگی مفهومی به استعاره تعلق دارد، نتیجه می‌گیریم که گویشوران زبان فارسی در درک معنای استعاری واژه‌ها هیچ مشکلی ندارند و تمایل بیشتری به بهره‌گیری از معنای استعاری برای فهم و درک مفاهیم دارند. خلق معنا از طریق ترکیبات استعاری درک مفاهیم انتزاعی را برای ما آسان‌تر می‌کند. این کاربرد فراوان از استعاره و مجاز، نمایانگر خلاقیت و پویایی زبان است. همان‌گونه که گفتیم بر پایه انگاره‌های (۱) تا (۱۱)، میزان خلاقیت فرایند آمیختگی استعاره-مجاز از همه بیشتر بود. هرچه ارتباط استعاری بین اجزاء یک ترکیب قوی‌تر باشد، آن ترکیب از خلاقیت بیشتری برخوردار است.

۱۷. انگاره ۱۲: مجاز > استعاره > استعاره - مجاز

فهرست منابع

- اردبیلی، لیلا، بهزاد برکت، بلقیس روشن و زینب محمد ابراهیمی (۱۳۹۱). «پوستگی معنایی متن از منظر نظریه آمیختگی مفهومی» *جستارهای زبانی*. دوره ۶. شماره ۵. صص ۲۷-۴۷.
- افراشی، آریتا، تورج حسامی و بناتریس سالاس (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهتی در زبانهای اسپانیایی و فارسی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. دوره ۳. شماره ۴. صص ۱-۲۳.
- افراشی، آریتا، مصطفی عاصی و کامیار جولایی (۱۳۹۴). «استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی: تحلیلی شناختی و پیکره‌مدار». *زبان‌شناخت*. دوره ۶. شماره ۱۲. صص ۳۹-۶۱.
- روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی شناختی*. تهران: نشر علم.
- شقایق، ویدا (۱۳۸۶). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی ۱». *نامه فرهنگستان*. دوره ۹. شماره ۳. صص ۱۸۶-۲۱۳.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی ۲». *نامه فرهنگستان*. دوره ۱۰. شماره ۱. صص ۱۳۰-۱۳۶.

- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۶). «ترکیب در زبان فارسی ۳». نامه فرهنگستان. دوره ۱۰. شماره ۲. صص ۱۴۸-۱۵۷.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۷). «ترکیب در زبان فارسی ۴». نامه فرهنگستان. شماره ۴۰. صص ۲۰۲-۱۹۱.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۹). «ترکیب در زبان فارسی ۵». نامه فرهنگستان دوره ۱۱. شماره ۱. صص ۱۶۳-۱۷۵.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۹). «ترکیب در زبان فارسی ۶». نامه فرهنگستان. سال ۱۱. شماره ۳. صص ۱۵۱-۱۶۵.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۹۴). «ترکیب در زبان فارسی». تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار. عاصی، مصطفی و بدخشان، ابراهیم (۱۳۷۹). «رده‌بندی واژه‌های مرکب». زبان و ادب فارسی. شماره ۴۶. صص ۷۱-۹۴.
- نجفیان، آرزو، بلقیس روشن و زهرا قیراطی (۱۳۹۴). «صرف کاربردشناسی پسوند‌های نسبت در زبان فارسی». زبان شناسی و گویش‌های خراسان. سال ۷. شماره ۱۳. صص ۲۱-۳۸.

References

- Afrashi, A., Assi, S. M., & Joulaei, K. (2016). Conceptual metaphors in Persian: A cognitive perspective and a corpus driven Analysis. *Journal of Language Research*, 6 (12), 39-61 [In Persian].
- Afrashi, A., Hesami, T., & Salas, B. (2012). A comparative study of oriental conceptual metaphors in Spanish and Farsi. *Comparative Literature and Language Studies*, 3(4), 1-23 [In Persian].
- Ardebili, L., Barkat, B., Roshan, B., & MohammadEbrahimi, Z. (2012). Semantic connectivity of the text from the perspective of conceptual integration theory. *Journal of Language Research*, 6 (5), 27-47 [In Persian].
- Assi, M., & Badakhshan, E. (2000). Classifying compound words. *Quarterly Persian language and literature*, 46, 71-94 [In Persian].
- Bauer, L. (2009). Exocentric compounds. *Morphology*, 18, 51-74.
- Benczes, R. (2013). On the non-Viability of the endocentric-exocentric distinction: Evidence from linguistic creativity. *Exploration in English Language and Linguistics Journal*, 1 (1), 3-18.
- Benczes, R. (2006). *Creative compounds in English: The semantics of metaphorical and metonymical noun-noun combinations*. Amsterdam: John Benjamins.
- Benczes, R. (2015). Are exocentric compounds really exocentric. *Journal of Theoretical Linguistics*, 12 (3), 54-73. Retrieved from <https://www.academia.edu/16236312/>
- Dirven, R. (2005). *Major strands in cognitive linguistics*. Berlin: De Gruyter Mouton.
- Fauconnier, G. & M. Turner (2003). Principles of conceptual integration. In J.P. Koenig (Ed.), *Discourse and cognition* (pp. 222-269). Stanford, CA: CSLI Publications.
- Geeraerts, D. & Y. Peirsman (2011). Zones, Facets, and Prototype-Based Metonymy. In R. Benczes, A. Barcelona & F. Ruiz de Mendoza (Eds.), *Defining metonymy in cognitive linguistics: Towards a consensus view*, (pp. 89-102).

- Amsterdam: Benjamins.
- Gibbs, R. (1994). *The poetics of mind: Figurative thoughts, language, and understanding*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Grady, J., Oakley, T., & Coulson, S. (1999). *Conceptual blending and metaphor: In metaphor in cognitive linguistics*. Amsterdam: John Benjamins.
- Hamavand, Z. (2011). *Morphology in English*. Bloomsbury Publishing Plc.
- Lakoff, G. & Turner, M. (1989). *More than cool reason: A field guide to poetic metaphor*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Zoltan Kovecses (1987). *The cognitive model of anger Inherent in American English*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. W. (1993). Reference-point constructions. *Cognitive Linguistics*, 4, 1-38.
- Littlemore, J. (2009). *Applying cognitive linguistics to second language learning and teaching*. Basingstock: Palgrave Macmillan.
- Najafian, A., Roshan, B., & Ghirati, Z. (2015). Applied cognitive relationship in Farsi. *Linguistics and Khorasan Dialects*. 7 (13), 21-38 [In Persian].
- Radden G., & Panther, K. (1995), *Metonymy in language and thought*. Amsterdam: Benjamins.
- Roshan, B., & Ardebili, L. (2013). *An introduction to cognitive linguistics*. Tehran: Elm [In Persian].
- Ruiz de Mendoza, F. (2000). The role of mappings and domains in understanding metonymy. In: A. Barcelona (Ed.), *Metaphor and metonymy at the crossroads*, (pp. 109–2). Berlin: Mouton.
- Shaghghi, V. (2007). *An introduction to morphology*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Spencer, A. (1991). *Morphological theory*. Oxford: Blackbell Publishers Ltd.
- Spencer, A., & Zwicky, A. M. (1998). *The handbook of Morphology*. Oxford: Blackwell Publishers Ltd.
- Tabatabee, A. (2003). Compound noun and adjective in Persian language. Tehran: University Publication center [In Persian].
- Tabatabee, A. (2007). Compounding in Persian language 1. *Academy Letter*, 9 (3), 186-213 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2007). Compounding in Persian language 2. *Academy Letter*, 10 (1), 130-136 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2007). Compounding in Persian language 3. *Academy Letter*, 10(2), 148-157 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2008). Compounding in Persian language 4. *Academy Letter*, 40, 191-202 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2010). Compounding in Persian language 5. *Academy Letter*, 11 (1), 163-175 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2010). Compounding in Persian language 6. *Academy Letter*, 11 (3), 151-165 [In Persian].
- Tabatabee, A. (2015). *Compounding in Persian language*. Tehran. Persian Language and Literature Academy, Asar Publication [In Persian].

THE STUDY OF PERSIAN COMPOUND ADJECTIVES BASED ON CONCEPTUAL BLENDING THEORY

Bahar Pourshahian¹
Arezoo Najafian²
Belgheys Rowshan³
Mehdi Sabzevari⁴

Received: 16/01/2019
Accepted: 29/02/2020
Article Type: Research

1. INTRODUCTION

This article is studying Persian compound adjectives based on conceptual blending theory. The method of the research is descriptive-analytic and the data collection is corpus-based. The research data are 400 compound adjectives from language data base of Persian language (PDLB). The goal of the research is to determine the cognitive processes involving in forming Persian compound adjectives (metaphor, metonymy and metaphor-metonymy) and to determine the level of creativity of compounding processes according to Benczes classification and to determine the interaction between endocentric and exocentric compounds according to Benczes results (2006). The results show that in forming Persian compound adjectives, the frequency level of metaphor is the most. then Next frequency level belongs to metaphor-metonymy while the frequency of metonymy is indeed the least. According to Benczes (2006), with the stronger metaphoric relations, the creativity level and the abstractness of meaning indeed increase. The research results show that Persian speakers have more willing to use metaphoric meaning for producing and understanding compound adjectives. As with the level of creativity, the metaphor-metonymy process has the most frequency. Drawing from the fact that metaphor holds the most number of the frequency of the conceptual blending process, it can be concluded that

¹ Ph.D in Linguistics, Lecturer in Department of Linguistics; Faculty member of Jahrom University, Jahrom, Iran (corresponding author); bpourshahian@jahromu.ac.ir

² Ph.D in Linguistics, Associate Professor in Department of Linguistic and Foreign Languages; Faculty member of Payame Nur University, Tehran, Iran; a.najafian@pnu.ac.ir

³ Ph.D in Linguistics, Professor in Department of Linguistic and Foreign Languages; Faculty member of Payame Nur University, Tehran, Iran; Bl_rovshan@pnu.ac.ir

⁴ Ph.D in Linguistics, Associate Professor in Department of Linguistic and Foreign Languages; Faculty member of Payame Nur University, Shahryar, Iran; m.sabzevari@tpnu.shahryar.ir

Persian speakers have no problem with understanding metaphoric meanings and have more willing to understand metaphoric meanings. Creating meanings through metaphoric compounds simplifies perception of metaphoric concepts for us. This vast use of metaphor and metonymy shows the creativity and dynamism of language. The creativity level of metaphor-metonymy conceptual blending is more than others.

Foucounier and Turner (2003) considered the mental blending spaces and conceptual blending theory with four-part patterns. In their opinion, mental spaces are small conceptual packages which are made through speaking and thinking and are used in special situations for perceiving events and verbs. These mental spaces include smaller elements. Each of these elements is formed based on cognitive framework and special meaning models. According to conceptual blending theory, four spaces are involved in forming meanings: 1- Input space which is the source domain, 2- Output space which is the target domain, 3- General space which includes an abstract and schematic structure and is common between all available spaces, even the blending space that chooses between available structure in input spaces, uses the a part of structural features of general space. 4- Blending space that is made through the interjection of two input spaces on the fourth space.

2.DATA ANALYSIS

In this section, all cognitive processes and dynamic cognitive processes of all data, are determined according to the conceptual belnding theory of Benczes (2006). According to the proposed cognitive concepts, we study all the meaning structures of compound adjectives that are metaphor ormetonymy and then we examined the relation between head and dependent components and their classifications. Table 1 below shows all the data analysis with an example of each analysis:

Table 1: Cognitive analysis of compound adjectives

frequency	Metaphor-metonymy	metonymy	metaphor	Compound adjective	
1		*		Farakh dideh	1
1	*			Zaban basteh	2
1	*			Do del	3
1		*		Pashneh boland	4
1	*			shadkam	5
2	*			divdel	6
2			*	Shotor kineh	7
1			*	Mardom dar	8
2	*			samanbar	9
1	*			Zaban borideh	10
1			*	Tiz ro	11

As an example we point to an extended explanation of several data based on conceptual blending theory. Explanations are related to input, output, general space, and blending space with drawing diagram of four-part spaces which are related to them and creativity level of each process.

For example, consider the adjectives like *zaban basteh* that refers to one with closed tongue and *pashne boland* that refers to high-heeled shoe. These adjectives have blending meaning that are the results of interjections of the two components of that adjective on the blending spaces. On the basis of conceptual blending theory of Benczes (2006), each adjectives can be classified within metaphor, metonymy, or blending. Following below, consider the cognitive analysis of the adjective *zaban basteh*: closed tongue.

Zaban basteh (closed tongue) is a compound adjective which describes an animal and consists of negative meaning with passion and emotional meaning. In the first input, there is a tongue, tongue is the symbol of speaking faculty. Second, input is an adjective, *basteh* means closed and related to everything that can moves but is in prison and cannot move. In output space, only human being can talk and animal cannot talk. In blending space, tongue is a thing that can move, but something made it closed and has not any proficiency. On the other hand, it is not only tongue needed for speaking; other parts of the mouth are also needed for speaking, so there is a component to whole relation between the two compound adjective components and this compound is acceptable and is used. The whole component refers to a creature who cannot use its tongue.

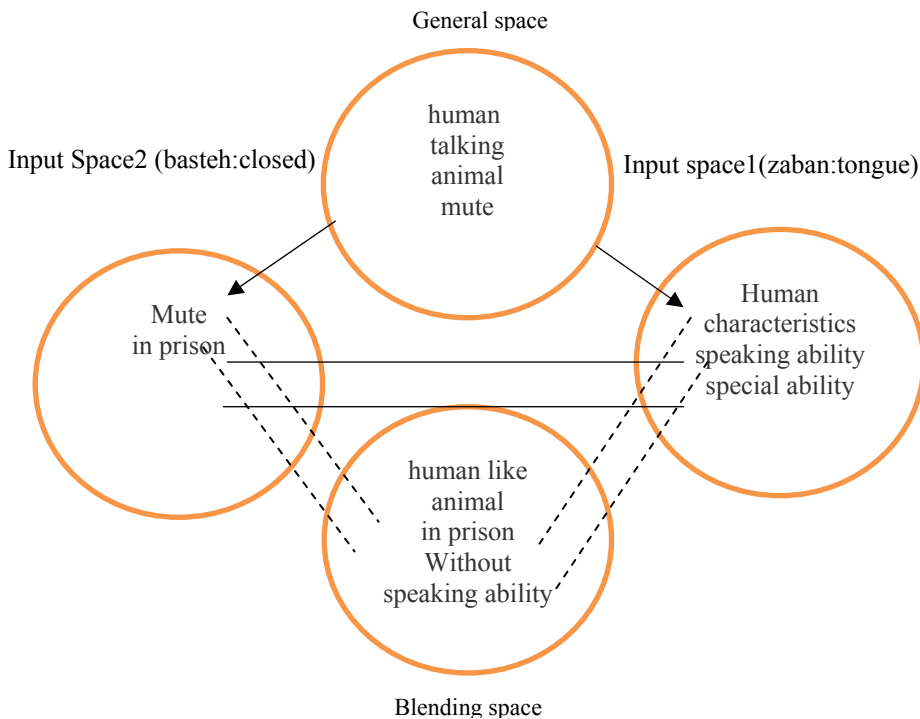


Figure1: Blending space of adjective *zabanbasteh*:closed tongue)

In terms of creativity level, we have the pattern below:

Do del(indesivive) > zaban basteh(closed tongue) > pashneh boland (high-heeled shoe)

The creativity and abstractness level of do del (indesivive) are more than zaban basteh and the creativity level of zaban basteh is more than pashneh boland. There is no concrete and real relation between do and del and the main meaning of dodel is not the total meaning of each component that are so and del and we cannot achieve the main meaning from the the total meaning of each component. However, the relation between zaban(tongue) and basteh(closed) is less abstract and basteh(closed) is oppressed and refers to one who is unable to speak because of closed or basteh, as if this meaning is rather guessable from the total meaning of each component.

Obviously, Persian speakers can understand the meaning of pashneh boland(high-heeled) because the abstract level between the two components of this compound word is less than the other two adjectives.

Below is the table no. 2 that shows the conceptual blending processes of all the data:

Conceptual operation	frequency	Frequency percentage
metaphor	220	50%
metonymy	23	30%
blending	155	47%

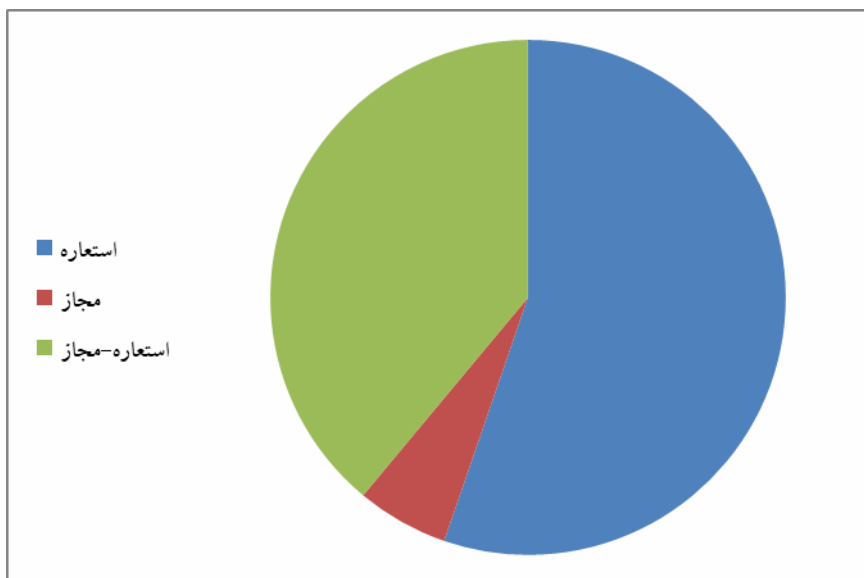


Figure 2- conceptual blending frequency

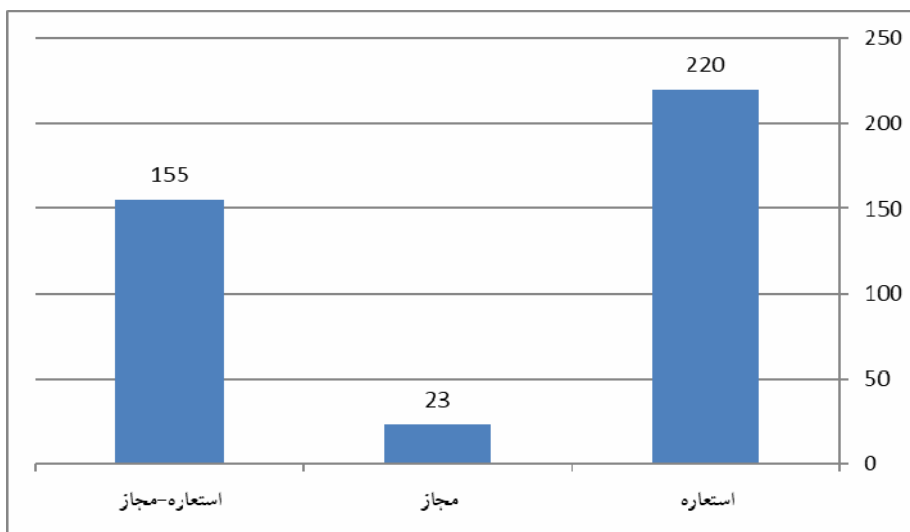


Figure 3- conceptual blending frequency

3. CONCLUSION

As it has been observed, the frequency of metaphors is the highest, and after that, blending and finally metonymy. In this study, from the analysis of 400 compound adjectives in the Persian Language Data Base (PLDB) and the analysis of the conceptual blending processes used in each of these adjectives, we conclude that the frequency of occurrence of the metaphorical process with 50% in semantic construction of Persian compound adjectives were the most common. After that, blending was with 47%, and finally, metonymy with only 3%, were used in semantic constructions.

Considering that the highest frequency used in the use of conceptual blending processes belongs to metaphor, we conclude that Persian speakers have no problem in understanding the metaphorical meaning of words and are more inclined to use metaphorical meanings to understand concepts. Creating meaning through metaphorical combinations makes it easier for us to understand abstract concepts. This extensive use of metaphors convey the creativity and dynamism of language. As we have said, according to Figures 11-1, the creativity of the metaphor-metonymy process was greatest. The stronger the metaphorical connection between the components of a compound, the more creative that compound is. The creativity level of cognitive processes is shown with the pattern below:

Metaphor-metonymy > metaphor > metonymy

Pattern 1

In this research, we studied 400 adjectives from Persian language data base (PLDB). As we considered the frequency level of conceptual processes in the table 2, metaphor is the most common process and blending and metonymy illustrate less frequency, respectively. We can conclude that Persian speakers have no problem with understanding and using metaphor in their talkings and this shows the dynamism and creativity of language. Creating meanings through metaphoric compounds simplifies abstract concepts for us. The creativity level of cognitive

processes is shown with the pattern below:

Metaphor-metonymy > metaphor > metonymy

Pattern 1

The stronger the metaphoric relation between components of a compound word, the more creative they are.

Keywords: Persian compound adjectives; Conceptual blending; Metaphor; Metonymy, Creativity

برهم کنش فعل‌های لحظه‌ای و انواع نمود دستوری در زبان فارسی^۱

دکتر والی رضایی^۲

ژاله مکارمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

افعال لحظه‌ای، جزء افعال تغییر حالت و رویدادهایی هستند که تداوم آن‌ها چنان کوتاه است که تقریباً نادیده گرفته می‌شود. این افعال، نمود پایانی دارند و معمولاً با قیدهایی مانند «با جدیت» و «با انرژی» به کار نمی‌روند. هدف این پژوهش، بررسی تعامل افعال لحظه‌ای با انواع نمود دستوری در زبان فارسی است که در چارچوب دستور نقش و ارجاع و به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام می‌گیرد. افعال لحظه‌ای در این پژوهش در دو زیرگروه افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی و افعال لحظه‌ای رویدادی بررسی می‌شوند. افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی برای تحقق معمولاً به مقدمه‌ای نیاز دارند که در طول زمانی کوتاه یا بلند انجام می‌گیرد، ولی افعال رویدادی معمولاً به چنین مقدمه‌ای نیاز ندارند. داده‌های پژوهش از وب‌گاه‌های اینترنت و گفتگوهای روزانه انتخاب شده‌اند. بررسی افعال لحظه‌ای در تعامل با نمودهای دستوری نمایانگر آن است که هر دو زیرگروه افعال لحظه‌ای، قابلیت کاربرد با نمود تام را دارا هستند. هر چند، با توجه به مشخصه غیر پویا

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/JLR.2021.32975.1919

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، هیأت علمی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛

vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

^۳ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه رازی کرمانشاه؛ zh.makaremi@gmail.com

بودنِ افعال لحظه‌ای، در اغلب موارد این افعال، فاقد صورت استمراری به شمار می‌آیند. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی و رویدادی با رفتارهای متفاوت، می‌توانند با خوانش‌هایی از جمله قریب‌الوقوع بودن، حرکت آهسته، تکرار عمل، فرافکنی اشاری و خوانش گزارشی در ساخت نمود ناقص نمایان شوند. در نمود کامل نیز می‌توانند کارکردهای تجربی، خبر داغ، کارکرد جهانی و گواه‌نمایی داشته باشند. این افعال در نمودهای تام، ناقص و کامل می‌توانند به مفهوم آینده‌نگر به کار روند که در این صورت، بافت کاربردی و وجود گروه قیدی دال بر آینده، نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی: افعال لحظه‌ای، نمود واژگانی، نمود دستوری، دستور نقش و ارجاع،

زبان فارسی

۱. مقدمه

نمود به شیوه‌های مختلف، نگرش به ساختار زمانی درون فعل اشاره می‌کند (Comrie, 1976, p. 3). تجلی نمود، هم به واسطهٔ تکواژهای دستوری و هم ساختار معنایی فعل امکان‌پذیر است که نوع اول، نمود دستوری و نوع دوم، نمود واژگانی نامیده می‌شود. در واقع، نمود دستوری با عناصر تصریفی یا افعال کمکی تظاهر می‌یابد و نمود واژگانی از معنای فعل ناشی می‌شود (Rezai, 2012). طبقات نمودی وندلر (Vendler, 1957) از نخستین و تأثیرگذارترین نظریه‌ها در مطالعهٔ نمود واژگانی است (Tenny, 1987, p. 29; Peck et al., 2013, p. 664; Kanijo, 2019, p. 73). وی براساس سه مشخصهٔ دوگانهٔ پویایی / ایستایی، لحظه‌ای / تداومی و کرانمند^۱ / غیر کرانمند^۲، افعال را به چهار طبقهٔ ایستا^۳، کنشی^۴، لحظه‌ای^۵ و پایا^۶ دسته‌بندی کرد. از میان طبقه‌های نمود واژگانی، افعال لحظه‌ای به افعالی اشاره می‌کند که در آن‌ها نقطهٔ شروع و پایان رویداد به گونه‌ای کوتاه است که تقریباً نادیده گرفته می‌شود. این افعال، نمود پایانی دارند و چون فاقد مراحل انجام هستند، معمولاً قابلیت استمرار ندارند. افعال لحظه‌ای را می‌توان به طور کلی در دو زیرگروه نقطه‌اوجی^۷ و رویدادی^۸ قرارداد. تحقق افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی، نیازمند مدت زمانی است که معمولاً این مدت زمان، استمرارپذیر است. برای نمونه، فعل «رسیدن» نیازمند طی کردن

¹ telic

² atelic

³ state

⁴ activity

⁵ achievement

⁶ accomplishment

⁷ culmination

⁸ happening

مسافتی است که گوینده پس از آن به مقصد مورد نظر می‌رسد. افعال لحظه‌ای رویدادی، مانند «منفجر شدن»، فاقد چنین مقدمه‌ای هستند و در یک لحظه اتفاق می‌افتد. پژوهش حاضر، به شیوه توصیفی-تحلیلی و در چارچوب دستور نقش و ارجاع به بررسی رفتار و کارکرد افعال لحظه‌ای در نمودهای دستوری گوناگون می‌پردازد. داده‌ها از وب‌گاه‌های اینترنت و گفت‌وگوهای روزانه انتخاب شده‌اند. بررسی داده‌ها برای پاسخ به دو پرسش اصلی این پژوهش است: نخست اینکه، تعامل افعال لحظه‌ای با نمودهای دستوری چگونه است؟ دوم آنکه، چه کارکردها و خوانش‌هایی در تعامل افعال لحظه‌ای و نمودهای دستوری وجود دارد؟

پژوهش حاضر، پنج بخش دارد. در بخش مقدمه، مسأله پژوهش، اهداف و شیوه پژوهش بیان شده‌است. بخش دوم به پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه نمود پرداخته‌است. در بخش سوم، دستور نقش و ارجاع به عنوان چارچوب نظری پژوهش معرفی شده‌است. در بخش چهارم، داده‌ها بررسی شده‌اند و بخش پایانی نیز به یافته‌های پژوهش اختصاص دارد.

۲. پیشینه پژوهش

یکی از نخستین مقاله‌هایی که در مورد نمود در زبان فارسی به نگارش درآمده‌است، مقاله جهان‌پناه تهرانی (Jahan Panah Tehrani, 1984) است. وی با معرفی مفهوم جدیدی از نمود، به بررسی افعال تداومی و لحظه‌ای پرداخته‌است. به باور وی، دو نمود لحظه‌ای و تداومی، نمودهای اصلی زبان فارسی هستند؛ افعال لحظه‌ای، حالات یا اعمالی هستند که در مدت کوتاهی جریان دارند، به طوری که این مدت زمان، تقریباً نادیده گرفته می‌شود، ولی پایان مشخص دارند؛ «افتادن، ایستادن و نشستن» جزء افعال لحظه‌ای هستند. افعال تداومی بیانگر اعمالی هستند که انجام آن‌ها با تداوم همراه است و آغاز و پایانشان مورد نظر نیست، مانند «بافتن، خوردن و غلت خوردن». وی به این نکته اشاره کرده‌است که حتی خارج از بافت جمله، فعل‌های لحظه‌ای همیشه لحظه‌ای هستند و فعل‌های تداومی همواره جنبه تداومی دارند؛ در صورتی که برخی افعال با توجه به بافت جمله و شواهد موجود، می‌توانند گاه جنبه لحظه‌ای و گاه جنبه تداومی داشته باشند. وی به دو مفهوم در حال وقوع و در شرف وقوع نیز اشاره کرده‌است که رساندن یکی از این دو مفهوم، به معنای خود فعل بستگی دارد و معمولاً از فعل‌های لحظه‌ای، مفهوم در شرف وقوع بودن و از فعل‌های تداومی، معمولاً مفهوم در حال وقوع بودن برداشت می‌شود؛ همچنین تفاوت افعال لحظه‌ای و تداومی فقط جنبه معنایی دارد و به ارزش کاربردی متفاوت منجر می‌شود. هر چند، این مقاله از نخستین مقاله‌هایی است که در باب نمود در زبان فارسی نگاه‌شده ولی به تنوع نمود در زبان فارسی اشاره‌ای نکرده‌است؛ این بررسی از بُعد هم‌زمانی و از منظر دستوری و معنایی انجام گرفته و

صورت و معنا جدای از یک‌دیگر در نظر گرفته شده‌است. وحیدیان کامیار (Vahidiyan Kamyar, 1992) ضمن نقد مقاله جهان‌پناه‌تهرانی، نمونه دیگری از نمود را به دسته‌بندی وی افزوده‌است. این نمونه مربوط به افعالی است که در یک لحظه اتفاق می‌افتند، اما پایان نمی‌یابند و ادامه پیدا می‌کنند، مانند «خوابیدن و ماندن»؛ وی نمود این افعال را لحظه‌ای-تداومی نامیده‌است. به این ترتیب، وی افعال زبان فارسی را به سه دسته لحظه‌ای، تداومی و لحظه‌ای-تداومی دسته‌بندی کرده‌است. به باور وی، دسته‌بندی زمان افعال در زبان فارسی براساس ساخت آن‌ها انجام گرفته، در حالی که هر ساخت معمولاً چندین کاربرد مختلف دارد و اسم هر یک از زمان‌ها معمولاً با یکی از این کاربردها همخوانی دارد. وی در نقد خود به مقاله جهان‌پناه‌تهرانی به این نکته اشاره کرده‌است که همه افعالی که توسط وی، افعال لحظه‌ای در نظر گرفته شده‌اند، لحظه‌ای نبوده و در یک مقوله قرار نمی‌گیرند، بلکه به دو مقوله جداگانه تعلق دارند؛ یک دسته از افعال لحظه‌ای در مدت زمان کوتاهی رخ می‌دهند و تمام می‌شوند، مانند «ترکیدن» و دیگری افعال «لحظه‌ای-تداومی» که در لحظه اتفاق می‌افتند ولی پایان نمی‌یابند و ادامه پیدا می‌کنند، مانند «خوابیدن». ابوالحسنی چیمه (Abolhassani Chime, 2011) افعال لحظه‌ای را به سه گروه دسته‌بندی کرده‌است، افعال لحظه‌ای کوتاه، که با طول مدت بسیار کم، می‌توان آن‌ها را به صورت یک نقطه در نظر گرفت و در نمود ناقص، بر تکرار عمل دلالت دارند، مانند «سرفه کردن» و افعال «فرایندی-لحظه‌ای» که دو زیرگروه «فرایندی-لحظه‌ای-ایستا» و «فرایندی-لحظه‌ای-پایا» را در بر می‌گیرند؛ گروه اول سه مرحله دارند: آمادگی پیش از وقوع عمل که مرحله «فرایند» عمل را در شرف وقوع نشان می‌دهد، این مرحله می‌تواند تداوم داشته باشد؛ مرحله دوم، لحظه‌ای است که فعل انجام می‌شود ولی به قدری کوتاه است که برای آن نمی‌توان ساختار درونی در نظر گرفت و سپس مرحله ایستای فعل که در آن حالت باقی می‌ماند، مانند «نشستن». افعال گروه دوم، نمود پایانی دارند مانند «به دنیا آمدن»؛ نمود مستمر در افعال فرایندی-لحظه‌ای-پایا یا دلیل بر قریب به وقوع بودن فعل است و یا تکریری بودن آن. پژوهش‌های دیگری که در زمینه نمود در زبان فارسی انجام گرفته، عمدتاً به طبقه‌بندی نمودی افعال فارسی و یا بررسی نمود واژگانی یا دستوری در زبان فارسی یا گویشی خاص محدود است که برای نمونه می‌توان به مقاله دانش‌پژوه و همکاران (Daneshpazhouh et al., 2013)، عباسی (Abasi, 2015)، دستلان (Dastlan, 2018) و اکاتی و سنچولی (Okati & Sanchuli, 2018) اشاره کرد. تمایز پژوهش حاضر، بررسی باهم‌آیی نمود واژگانی و دستوری در مورد افعال لحظه‌ای و در چارچوب دستور نقش و ارجاع است.

۳. چارچوب نظری

دستور نقش و ارجاع، نظریه‌ای نقش‌گراست که در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی معرفی شد. در این نظریه، سطح انتزاعی جایگاهی ندارد و فقط یک سطح برای جمله در نظر گرفته می‌شود. در واقع ساخت نحوی با ساخت معنایی ترکیب می‌شود و ساخت معنایی، بخش اصلی را تشکیل می‌دهد؛ چون فعل، هسته اصلی جمله است، نقش اصلی را نیز به عهده دارد. در دستورهای نقش‌گرا، مهم‌ترین نقش زبان، نقش ارتباطی است که به صورت ارجاع و بیان گزاره اعمال می‌شود؛ یعنی، رویدادهایی که در جهان رخ می‌دهد و مشارکت‌کنندگانی که در آن دخیل هستند را بیان می‌کند. در دستور نقش و ارجاع، وضعیت‌های امر^۱ به چند گونه دسته‌بندی می‌شود که عبارت‌اند از موقعیت^۲، رویداد^۳، فرایند^۴ و کنش^۵ (Van Valin & Lapolla, 1997, p. 83). موقعیت‌ها، ثابت و غیر پویا هستند، رویدادها به‌طور لحظه‌ای روی می‌دهند، فرایندها در طول زمان، دستخوش تغییر می‌شوند و کنش‌ها، حالت پویای امور هستند که به واسطه مشارکت‌کننده، کاری انجام می‌گیرد؛ رویدادها و فرایندها دارای نقطه پایان و موقعیت‌ها و کنش‌ها فاقد نقطه پایان ذاتی هستند. دستور زبان‌های مختلف به صورت نظام‌مند بین دو نوع توصیف وضعیت امر تمایز قائل می‌شوند؛ آن‌هایی که لزوماً محدودیت و پایان دارند (مانند پیداکردن) و آن‌هایی که پایانی ندارند (مانند دانستن). این تمایز اساسی را ارسطو در دو گانه «Kinesis» و «Energeia» بنیان نهاد. در زبان‌شناسی معاصر، این تمایز به صورت «telic» و «atelic» شناخته می‌شود؛ ماهیت معنایی (و هستی‌شناختی) این تمایز و رمزگشایی آن در زبان‌های طبیعی، هسته مطالعات طبقه‌نمودی و نوع عمل^۶ را شکل می‌دهد (Filip, 2009, p. 2). طبقه‌بندی افعال براساس وضعیت مشخص، نخستین بار به وسیله وندلر (Vendler, 1957) انجام گرفت. وی افعال را با توجه به قیدهای زمان، زمان دستوری و تضمن منطقی در چهار طبقه ایستا، کنشی، پایا و لحظه‌ای قرارداد؛ پس از وی، طبقات دیگری افزوده شد، از جمله دوتی (Dowty, 1979) طبقه کنشی-پایا^۷ را به این افعال افزود و با بررسی این طبقات در زبان انگلیسی، آزمون‌های نحوی و معنایی برای تمایز آن‌ها ارائه داد. هر کدام از این طبقات، ویژگی‌های خود را دارا هستند. افعال ایستا، به کنش خاصی اشاره نمی‌کنند، از نظر زمانی نامحدود و صرفاً نشان‌دهنده حالت هستند؛ این افعال به دلیل غیر پویا بودن، قابلیت

1 state of affairs

2 situation

3 event

4 process

5 action

6 Aktionsart

7 active-accomplishment

استمرار ندارند. فعل‌های «خواستن و دانستن» ایستا هستند. افعال کنشی، مانند «دویدن و نوشتن»، بیانگر کنش و عمل هستند. این افعال، فاقد نمود پایانی و دارای مراحل هستند که نیازمند گذر زمان است و به دلیل زمان‌بر بودن، قابلیت استمراری دارند. در افعال لحظه‌ای، تغییر حالت به صورت لحظه‌ای اتفاق می‌افتد. این افعال، نمود پایانی ذاتی دارند. فعل‌هایی چون «رسیدن و افتادن» لحظه‌ای هستند. افعال پایا، مانند «بهبود یافتن و یاد گرفتن»، دارای نمود پایانی هستند، ولی تحقق آن‌ها نسبت به افعال لحظه‌ای، در مدت زمان بیشتری صورت می‌گیرد. افعال کنشی-پایا با افزوده شدن نمود پایانی به افعال کنشی ایجاد می‌شوند و تمام ویژگی‌های افعال کنشی به اضافه نمود پایانی را دارا هستند. همان گونه که اشاره شد افعال لحظه‌ای جزء افعال تغییر حالت و غیر تداومی هستند. در مورد هستی‌شناختی محمول‌های غیر تداومی دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد؛ اصطلاح «achievement» نخستین بار توسط رایلی (Ryle, 1949, p.149) به کار گرفته شد؛ وی این اصطلاح را برای اشاره به کنش‌های پایان-بنیاد^۱ به کاربرد و آن را در تقابل با افعال کنشی قرارداد که فاقد پایان یا نتیجه هستند. وندلر (Vendler, 1957, p. 103) افعال لحظه‌ای را افعالی می‌داند که در مدت زمان کوتاهی روی می‌دهند و تفاوت افعال لحظه‌ای و پایا را صرفاً در طول فرایند بیان می‌کند (Vendler, 1957, p. 147). فرید (Freed, 1979, p. 51) افعال لحظه‌ای را رویدادهایی بدون تداوم معرفی می‌کند. باور مورلاتس (Mourelatos, 1981, p. 192) بر این است که افعال لحظه‌ای می‌توانند به طور نامشخص در یک گستره زمانی تحقق یابند، ولی نمی‌توانند فی‌نفسه در طول یک گستره زمانی روی دهند. اسمیت (Smith, 1997, p. 291) افعال لحظه‌ای را تغییرات لحظه‌ای افعال ایستا می‌داند. کارلسون (Carlson, 2009, p. 50) افعال لحظه‌ای را افعالی معرفی کرده است که می‌توانند در یک نقطه جمع شوند ولی نمی‌توانند آزادانه گسترش پیدا کنند. معین و استیدمان (Moens & Steedman, 1988, p. 94) از اصطلاح «نقطه‌اوجی» برای افعال لحظه‌ای وندلر بهره می‌گیرد. به باور پینیون (Pinón, 1997, p. 281) افعال لحظه‌ای، به مرزهای (چپ یا راست) یک رویداد اشاره می‌کنند. گیارمتی (Gyarmathy, 2015, p. 9) سه زیرگروه برای افعال لحظه‌ای وندلر در نظر گرفته است، در زیرگروه اول، محمول‌هایی مانند «رسیدن و بُردن (مسابقه)» قرار می‌گیرند؛ این افعال، تغییر مدرج پیشینی را نشان می‌دهند که به ایجاد یک حالت منجر می‌شود. این محمول‌ها را بک (Bach, 1986, p. 62) «نقطه‌اوجی» نامیده است. زیرگروه دوم، محمول‌هایی چون «تشخیص دادن و منفجر شدن» هستند؛ در این افعال، حالتی که از پیش موجود است، به حالتی دیگر منجر می‌شود.

¹ end-oriented

بک (Bach, 1986, p. 62) این افعال را «رویدادی» نامیده‌است. در زیر گروه سوم محمول‌هایی مانند «ضربه زدن» قرار می‌گیرند که معین و استیدمان (Moens & Steedman, 1988, p. 95) آن‌ها را «نقطه‌ای^۱» و اسمیت (Smith, 1997) «لمحه‌ای^۲» نامیده‌است. افزون بر این، پنینون (Pinón, 1997) به دو ویژگی در مورد افعال لحظه‌ای اشاره می‌کند؛ نخستین ویژگی، عدم کاربرد این افعال، با قیدهایی مانند «نسبتاً و تاندازه‌ای» است، چراکه یک رویداد بدون تداوم، فاقد مرحله است. این قیدهایی می‌توانند بر مفعول سیطره داشته باشند (جمله ۲) ولی نمی‌توانند برای افعال لحظه‌ای به کار گرفته شوند (جمله ۱).

1. # Rebecca partly/ partially reached the summit. (Pinón, 1997, p. 279)

2. He partially/ partly reached the same conclusion as me.

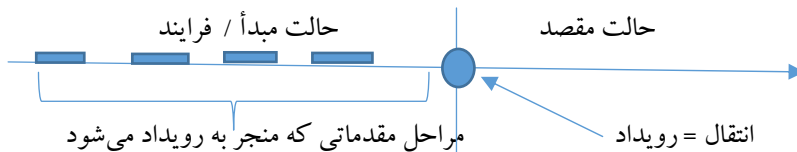
ویژگی دوم، عدم کاربرد این افعال با قیدهایی کنشگری مانند «با دقت» است. استفاده از این

قید مستلزم زمان بر بودن رویداد است که افعال لحظه‌ای فاقد آن هستند (جمله ۳) و (۴).

3. # Rebecca intentionally (attentively, conscientiously) reached the summit. (Pinón, 1997, p. 280)

4. # Astrid intentially (attentively, conscientiously) arrived.

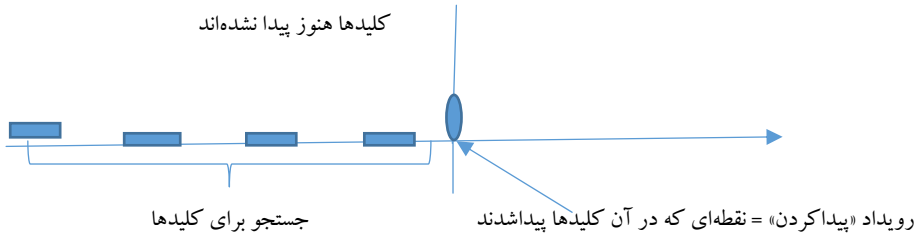
طرحواره زمانی افعال لحظه‌ای را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



شکل ۱: طرحواره زمانی افعال لحظه‌ای (Nossalik, 2009, p. 2)

برای نمونه، در فعل «یافتن»، تغییر حالت، از موقعیتی که شیء پیدانشده تا موقعیتی که شیء مورد نظر یافت‌شده را شامل می‌شود. این رویداد معمولاً پایان جستجو برای یافتن شیء را نشان می‌دهد، هر چند ممکن است این یافتن به طور کاملاً مستقل از این مرحله رخ دهد. به بیان دیگر، فرد ممکن است بدون جستجو نیز شیء مورد نظر را پیدا کند. طرحواره زمانی جمله حاوی محمول لحظه‌ای «پیدا کردن» را می‌توان به صورت زیر نشان داد.

¹ point
² semelfactive



شکل ۲: طرحوارهٔ زمانی جملهٔ «علی کلیدها را پیدا کرد»

بر پایهٔ این طرحواره، اگر فعل «پیدا کردن» به صورت استمراری به کار رود، این استمرار، مراحل مقدماتی پیش از نقطهٔ پیدا کردن را در بر می‌گیرد، چون این محمول در یک لحظه و در نقطهٔ مشخص شده در طرحواره، تحقق می‌یابد و این نقطه، به دلیل کوتاه بودن، قابلیت استمرار ندارد. این نقطه، گذر از حالتی که کلید پیدا نشده به مرحله‌ای است که کلید پیدا شده است. پنینون (Pinón, 1997, p. 279) بر این باور است که افعال لحظه‌ای (نقطه‌اوجی) متفاوت از سایر محمول‌های کرانمند هستند چرا که همواره با قابلیت استمرار آن‌ها، یک تغییر معنای غیر قابل پیش‌بینی ایجاد می‌شود. برای نمونه، جملهٔ (۵) تعبیری مانند جملهٔ (۶) خواهد داشت.

5. He is winning the race.

6. He is leading the race.

بوتن و کرشنر (Botne & Kershner, 2000) چارچوبی پیشنهاد کرده‌اند که طبقات نمودی افعال را بر اساس سه فاز^۱ بالقوهٔ یک رویداد مشخص می‌کند؛ این سه فاز، فاز آغازین (آغاز^۲)، فاز میانی (هسته^۳) و فاز پایانی (پایانه^۴) هستند. فاز میانی یا هسته، مشخصهٔ برجسته و بارز رویداد و فاز آغاز، فاز ورود به رویداد است؛ فاز پایانه، حالت ناشی از رویداد را نشان می‌دهد که گاهی فاز حالت نتیجه‌ای نیز نامیده می‌شود. بر این اساس، تمام طبقات نمودی، فاز هسته دارند، در حالی که فازهای آغاز و پایانه اختیاری است و می‌تواند به وسیلهٔ هر طبقه نمودی از نظر واژگانی رمزگشایی بشود یا نشود.

بسط نظری تمایز نمود واژگانی و دستوری، در پژوهش‌های ساختاری و توصیفی سنتی در نیمهٔ اول قرن بیستم و در اروپا مورد توجه قرار گرفت (Filip, 2009, p. 3). نمود دستوری در چهار دسته نمود تام، ناقص، کامل و آینده‌نگر قابل بررسی است. در نمود تام، فعل به صورت یک کل نگریده می‌شود که نقطهٔ شروع و پایان را هم در بر می‌گیرد؛ در حالی که در نمود ناقص بر میانه

¹ phase

² onset

³ nucleus

⁴ coda

عمل، تمرکز می‌شود و به آغاز و پایان توجهی ندارد (Smith, 1997, p. 3). نمود استمراری، عادت و تکرار از مصادیق نمود ناقص هستند. کامری (Comrie, 1976, p. 16) نمود تام را نگاه به موقعیت به عنوان یک کل می‌داند، در حالی که در نمود ناقص، تمرکز اصلی بر ساختار درونی موقعیت است. تمایزی که بایبی و دیگران (Bybee et al., 1994, p. 161) در مورد مفهوم عادت و تکرار بیان می‌کنند این است که در مفهوم تکرار، فعل یک چرخه کامل، در بردارنده آغاز، میانه و پایان ذاتی، را شامل می‌شود که چندین بار در یک موقعیت انجام می‌گیرد. برای نمونه، فعل سرفه کردن، اگر چندین بار در یک موقعیت اتفاق بیفتد، بر مفهوم تکرار دلالت خواهد داشت، چراکه می‌توان برای هر بار سرفه کردن یک چرخه کامل از آغاز، میانه و پایان در نظر گرفت؛ افعالی که این چرخه کامل را نداشته باشند، نمی‌توانند مفهوم تکرار را منتقل کنند. در صورتی که این وضعیت در گستره زمانی بیشتری انجام پذیرد، مفهوم عادت در بر خواهد داشت. کامری (Comrie, 1976, p. 52) نمود کامل را متفاوت از نمود تام می‌داند؛ این نمود، بیانگر فعلی است که انجام گرفته یا در حال انجام است و نتیجه‌ای در پی دارد، در واقع نمود کامل، ارتباط بین دو نقطه زمانی را نشان می‌دهد که در یک سو، زمان بیان نتیجه از موقعیت پیشین و در سوی دیگر زمان موقعیت پیشین قرار دارد. ساخت‌های گذشته نقلی، گذشته نقلی استمراری، گذشته بعید و گذشته ابعاد از جمله ساخت‌هایی هستند که در زبان فارسی به نمود کامل اشاره می‌کنند. در نمود آینده‌نگر، توصیف حالت یا موقعیتی در زمان حال (یا گذشته) به موقعیت یا رویدادی در آینده مرتبط است (Comrie, 1976, p. 64). نمود آینده‌نگر همراستا با زمان آینده وجود دارد و تفاوت صورت و کاربرد آن‌ها، بازتاب دهنده تفاوت منشأ و قدمت دو ساخت است (Coghill, 2010, p. 359). در نمود آینده‌نگر هر چند ساخت صورتی فعل، آینده نیست ولی به تحقق فعل در زمان آینده اشاره می‌شود. در زبان فارسی، ساخت گذشته، ساخت‌های ناقص و برخی ساخت‌های کامل، می‌توانند با فرافکنی اشاری به مفهوم آینده‌نگر به کار روند.

۴. تجزیه، تحلیل و بررسی داده‌ها

افعال لحظه‌ای فاقد مرحله‌های جداگانه‌ای هستند، چون در مدت زمان نسبتاً کوتاهی اتفاق می‌افتند ولی نقطه پایان ذاتی دارند. در واقع نقطه شروع و پایان افعال لحظه‌ای همپوشانی بسیاری دارد. تمام موقعیت‌ها دارای مرز آغازین (راست) و مرز پایانی (چپ) هستند؛ این بدان معنا نیست که در توصیف یک موقعیت، الزاماً به این دو مرز اشاره می‌شود؛ همان گونه که گوینده در بیان دیگر مشخصه‌های موقعیت، آزاد است، می‌تواند این دو مرز را بیان کند و یا به آن‌ها اشاره‌ای نکند (Klein, 2009, p. 19). به نظر می‌رسد که در جریان بودن و کامل بودن عمل به طور طبیعی با این

مرزها، به ویژه با مرز چپ، در ارتباط است. به باور اسمیت (Smith, 1997, p. 301) نمود تام، رویدادها را با دو نقطه شروع و پایان نمایش می‌دهد و طرحواره زمانی نمود ناقص، بر قسمتی از موقعیت تمرکز می‌کند و نقطه شروع و پایان و به بیان دیگر، مرز راست و چپ را نادیده می‌گیرد. در واقع، می‌توان این گونه انگاشت که نمود، ابزاری برای مشخص کردن این مرزهاست. در بخش زیر باهم آیی افعال لحظه‌ای با نمودهای دستوری شامل نمود تام، ناقص، کامل و نمود آینده‌نگر بررسی شده‌است.

۴. ۱. افعال لحظه‌ای و نمود تام

در نمود تام، تحقق فعل به پایان رسیده و درمورد افعال لحظه‌ای، دال بر رسیدن به نقطه پایان ذاتی است. در جمله (۷) فعل «رسیدن» که فعلی نقطه‌اوجی است، در زمان کوتاهی تحقق یافته، هر چند برای تحقق آن، ممکن است مسافتی کوتاه یا طولانی طی شده باشد، ولی «رسیدن» به مکان مورد نظر در یک لحظه انجام گرفته و به پایان رسیده‌است. در جمله (۸) «منفجر شدن» در یک لحظه روی داده‌است. تفاوت این دو فعل در این است که برای تحقق افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی، نیاز به مقدمه‌ای است که در طول زمانی کوتاه و یا بلند منجر به تحقق فعل می‌شود، به‌عنوان مثال، برای «رسیدن» به یک مکان، باید مسافتی طی شود، خواه این مسافت کم و یا زیاد باشد، ولی افعال لحظه‌ای رویدادی، مانند «منفجر شدن»، در یک لحظه رخ می‌دهند. با این حال، هر دو می‌توانند با نمود تام و در مفهوم تحقق رویداد به کار روند.

۷. اعضای تیم پرسپولیس، دقایقی قبل به آبادان رسیدند.^۱

۸. سانچی بلافاصله پس از برخورد منفجر شد.^۲

۴. ۲. افعال لحظه‌ای و نمود ناقص

نمود ناقص، به صورت نمود استمراری و در مفهوم تکرار و عادت به کار می‌رود. در نمود ناقص، میانه عمل دارای اهمیت است و مرز آغازین و پایانی در حاشیه قرار دارند.

۴. ۲. ۱. افعال لحظه‌ای و نمود استمراری

نمود استمراری، به رویدادی اشاره می‌کند که در حال حاضر در جریان است، بنابراین رویدادهای زمان‌بر، قابلیت استفاده با نمود استمراری را دارند، ولی افعال لحظه‌ای چون در مدت زمان کوتاهی

^۱ <https://khabarfarsi.com/u/81742177>

^۲ <https://www.mehrnews.com/news/4200920/>

رخ می‌دهند، معمولاً با نمود استمراری به کار نمی‌روند (Pavey, 2010, p. 103). در واقع، تعارض معنایی بین مشخصه [+لحظه‌ای] در افعال لحظه‌ای و ویژگی در جریان بودن نمود استمراری با مشخصه [-لحظه‌ای] سبب می‌شود که افعال لحظه‌ای با نمود استمراری به کار نروند. ساده‌ترین روش برای رفع این تعارض، اختصاص ارزش [-لحظه‌ای] به فعلی است که مشخصه [+لحظه‌ای] دارد؛ در این صورت، فعل مورد نظر می‌تواند با نمود استمراری به کار رود. دوتی (Dowty, 1979, p. 54) افعال لحظه‌ای را فاقد استمرار می‌داند. به باور وی، این تعمیم کلی در مواردی مصداق پیدا نمی‌کند و نمونه‌های قابل قبولی وجود دارد که برخی افعال لحظه‌ای می‌توانند به صورت استمراری استفاده می‌شوند، افرادی چون کارلسون (Carlson, 1981)، فیلیپ (Filip, 1999) و دینی و برتینتو (Dini & Bertinetto, 1995) بر این باورند آن دسته از افعال لحظه‌ای که با تغییر تدریجی و پیوسته همراه هستند یا به اصطلاح بک (Bach, 1986) «نقطه‌اوجی» هستند، قابلیت استمرار دارند. به عقیده لیچ (Leech, 2004, p. 37) زمانی که افعال لحظه‌ای به صورت استمراری به کار گرفته می‌شوند، نه استمرار در تغییر حالت، بلکه در حال پیشرفت بودن یا استمرار مرحله مقدماتی آن مورد توجه است. بنابراین، آنچه استمرار دارد، مقدمات رسیدن، یعنی نزدیک شدن به مقصد است و نه محمول «رسیدن» چرا که این فعل نمی‌تواند فی‌نفسه دارای مراحل باشد. جمله (۹)، به در شرف وقوع بودن فعل «افتادن» اشاره می‌کند، چون این فعل در زمان کوتاهی روی می‌دهد و نمی‌تواند استمرار داشته باشد. در این جمله، هشدار وقوع رویداد نیز قابل درک است.

۹. مواظب باش، گلدان دارد می‌افتد^۱.

کاربرد افعال لحظه‌ای در نمود استمراری می‌تواند پنج تفسیر مختلف به همراه داشته باشد (Gyarmathy, 2015). نخستین تفسیر، «خوانش روند مقدماتی^۲» است که اغلب به قریب‌الوقوع بودن فعل اشاره می‌کند. در جمله (۱۰) استمرار در پیمودن مسیری که منجر به رسیدن به قلّه کوه می‌شود و در واقع، مراحل مقدماتی رسیدن به قلّه مورد توجه است؛ این استمرار را می‌توان، با توجه به دیدگاه بوتن و کرشنر (Botne & Kershner, 2000)، استمرار فاز آغازین رویداد دانست. در این جمله، قریب‌الوقوع بودن «رسیدن به قلّه»، با استمرار فعل بیان شده است، چرا که «رسیدن» به قلّه کوه در زمانی بسیار کوتاه رخ می‌دهد و این زمان، قابلیت استمرار ندارد. در جمله

^۱ جمله برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

^۲ preliminary process reading

(۱۱) مهمان‌ها در شرف رسیدن هستند و می‌توان استنباط کرد که در مسیر هستند و به زودی به مقصد خواهند رسید. افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی می‌توانند در این خوانش نمایان شوند.

۱۰. از مسیر صخره‌ای عبور کردیم و داشتیم به قله می‌رسیدیم^۱.

۱۱. هنوز اتاق پذیرایی را گردگیری نکرده‌ای، مهمان‌ها دارند می‌رسند^۲.

دومین تفسیر، «خوانش حرکت آهسته (دوربین)»^۳ است؛ فیلیپ (Filip, 1999, p. 114) این خوانش را «خوانش فیلم با حرکت کند»^۴ و کامری (Comrie, 1976, p. 43) «سناریوی حرکت آهسته»^۵ نام داده‌اند. در این خوانش، رویدادی که به واسطهٔ محمول لحظه‌ای توصیف و به صورت پیش‌فرض، بدون تداوم انگاشته می‌شود، شبیه رویداد تداومی رفتار می‌کند، در واقع به آن بسیار توجه کرده و به صورت رویدادی تداومی مشاهده می‌شود. محمولی که این رویداد را توصیف می‌کند، مانند افعال پایا عمل می‌کند و در نتیجه کاربرد آن به صورت استمراری مناسب خواهد بود. در جمله (۱۲)، به کنش مورد نظر بسیار توجه شده و به منظور تأکید و توجه به آن از نمود استمراری استفاده شده‌است. در این جمله، خوانش حرکت آهسته، با تمرکز بر رویداد، کاربرد فعل به صورت استمراری را امکان‌پذیر کرده‌است. کامری (Comrie, 1976, p. 43) این خوانش را برای محمول‌هایی ممکن می‌داند که در واقعیت، رویدادهایی آنی و بی‌درنگ نباشند، بلکه به مدت زمان کوتاهی نیاز داشته باشند.

۱۲. اواخر نمایش شاه‌لیر، بمب دارد منفجر می‌شود^۶.

سومین تفسیر، «خوانش تکراری»^۷ است که تفسیری متداول و چندرویدادی است و بیشتر در مورد افعال لمح‌های مصداق دارد. افعال لمح‌های، شبیه افعال لحظه‌ای و نمایانگر رویدادهایی هستند که مدت زمان کوتاهی تداوم دارند، ولی برخلاف افعال لحظه‌ای، تغییر حالتی در آن‌ها روی نمی‌دهد؛ برای نمونه، لامپ، پیش از چشمک‌زدن، خاموش و پس از چشمک‌زدن نیز خاموش است و تغییر حالت پایداری در آن ایجاد نمی‌شود (Pavey, 2010, p. 99). در زبان فارسی، فعل لحظه‌ای با نمود استمراری می‌تواند به تکرار یک فعل در گسترهٔ زمانی مشخصی اشاره کند، همان‌گونه که در جمله (۱۳) ساختار فعل، مفهوم تکرار را القا می‌کند.

¹ <http://chanlibel-maragha.blogfa.com/post/35>

² bidarshahr.blogfa.com/post/1131

³ slow-motion (camera) reading

⁴ slow-motion movie reading

⁵ slowed down scenario

⁶ <https://tp-tehran.ir/3-راهبردهای‌نمایشی>

⁷ iterative reading

۱۳. گفت که هنوز چراغ داشت چشمک می‌زد و اجازه‌نداشتی راه بیافتی^۱.
چهارمین تفسیر در پیوند با خوانش «استمرار در آینده^۲» یا فرافکنی اشاری است. این خوانش، محدود به افعال لحظه‌ای نیست و در مورد برخی افعال دیگر از جمله افعال کنشی نیز کاربرد دارد. در جمله (۱۴) کاربرد نمود استمراری برای اشاره به رویدادی است که با توجه به نوع و زمان باقی‌مانده بازی، پیش‌بینی نتیجه بازی را در بردارد و به احتمال برنده شدن تیم در آینده‌ای نزدیک اشاره می‌کند. این خوانش بیشتر با افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی کاربرد دارد.

۱۴. داریم می‌بریم. بازی دقیقه ۸۷ هست^۳.
پنجمین تفسیر، «خوانش گزارشی^۴» است. این خوانش، برای هر دو زیرگروه افعال لحظه‌ای کاربرد دارد و زمانی ممکن است که برای نمونه، گوینده در حال مشاهده رویدادی در یک فیلم است و آن را برای دیگری بیان می‌کند (جمله ۱۵).

۱۵. الآن، مرد عنکبوتی دارد از پنجره می‌افتد پائین^۵.
تبدیل مشخصه [+لحظه‌ای] به [-لحظه‌ای] سبب می‌شود که افعال لحظه‌ای به افعال دیگری تغییر کنند. هادلستون و پولام (Huddleston & Pullum, 2002, p. 121) به سه عامل اشاره می‌کند که منجر به تغییر فعل لحظه‌ای به فعل کنشی می‌شود؛ این عوامل مشتمل اند بر «تکرار^۶»، «افعال لحظه‌ای قابل گسترش^۷» و «آغاز رویداد^۸». با توجه به اینکه افعال لمح‌های، زیرمجموعه‌ای از افعال لحظه‌ای هستند، کاربرد این افعال با نمود استمراری، مفهوم تکرار را در بردارد؛ در زبان فارسی، این عوامل می‌توانند شرایط را برای کاربرد استمراری فعل لحظه‌ای هموار کند. در جمله (۱۶)، تکرار «در زدن»، سبب شده که این فعل لحظه‌ای بتواند قابلیت استمرار داشته باشد.
۱۶. دختر همسایه‌مان یک ساعت است پشت در خانه ما ایستاده و دارد درمی‌زند، اما ما، در را به روی اوباز نمی‌کنیم^۹.

افعال لحظه‌ای قابل گسترش، آن دسته از افعال لحظه‌ای را در بر می‌گیرند که با داشتن روند گسترشی، به نقطه اوج عمل منجر می‌شوند. جمله (۱۷) با داشتن این ویژگی، به صورت نمود استمراری به کار رفته است. در این جمله، استمرار در «پیدا کردن»، شامل استمرار مرحله جستجو

¹ kaam.blogfa.com/1391/02

² futurate progressive readnig

^۳ جمله برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

⁴ commentary reading

^۵ جمله برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

⁶ itiration

⁷ extendable achievements

⁸ inception of an event

⁹ <https://www.javanonline.ir/fa/news/1012396/>

برای رسیدن به نتیجه نهایی، که همان یافتنِ شتر بوده، است. در واقع، افعال لحظه‌ای قابل گسترش، افعالی پایا با مشخصه‌های [-ایستایی، + کرانمندی، - لحظه‌ای] هستند. در جمله (۱۷)، مراحل و در واقع فاز آغازین که برای یافتنِ شتر وجود دارد، سبب شده که این فعل به صورت استمراری به کار رود و همان گونه که اشاره شد، این استمرار به فاز آغازین فعل مربوط می‌شود.

۱۷. پس از مدتی سراغ شتر را گرفتم، گفت سفارش داده و دارند پیدا می‌کنند.^۱

عامل سوم، اشاره به آغاز یک رویداد است؛ جمله (۱۸) به شروع فعل اشاره می‌کند و بنابراین به عنوان فعل پایایی در نظر گرفته می‌شود که مشخصه [-لحظه‌ای] دارد. مشخصه [-لحظه‌ای] به این دلیل است که رویداد «منفجر شدن» حداقل برای مدت زمان محدودی ادامه پیدا می‌کند. در این جمله، شروع انفجار نارنجک، که باتوجه به وضعیت آن قابل درک است، سبب شده تا فعل «منفجر شدن» به صورت استمراری به کار رود.

۱۸. می‌گفت... یکی از بچه‌ها ضامن یک نارنجک را کشید و گذاشت وسط جمع... یکی از بچه‌ها که دید راستی راستی نارنجک دارد منفجر می‌شود... آن را به جایی بی‌خطر پرتاب کرد و صدای انفجار بلند شد.^۲

۴.۲.۲. افعال لحظه‌ای و نمود ناقص

نمود ناقص می‌تواند دو مفهوم تکرار و عادت را در برداشته باشد و تمایز این دو بیشتر از جنبه بافتی و کاربردی امکان‌پذیر است. در زبان فارسی مفاهیم نمود استمراری، تکراری، عادتی و تدریجی از دید صوری، تمایز مشخصی ندارند، با این وجود، نمی‌توان گفت که این مفاهیم نمودی در زبان فارسی وجود ندارد، زیرا در بافت گفتمان از نظر معنایی قابل تشخیص هستند (Rezai, 2012). با وجود این، اگر فعل لحظه‌ای چرخه کاملی را چندین بار و در گستره زمانی نسبتاً مشخص و محدودی انجام دهد، نشان‌دهنده تکرار عمل است و اگر چندین بار و در فواصل زمانی بیشتری انجام بگیرد، مفهوم عادت مورد توجه است. در جمله (۱۹) فعل «گذاشتن» به تحقق فعل در فاصله‌های زمانی اشاره می‌کند و عادت در انجام کار را نشان می‌دهد. در واقع این جمله، به گستره زمانی اشاره می‌کند که پایان مشخص ندارد. این مفهوم در جمله (۲۰) نیز وجود دارد، در این جمله وجود قید «همیشه» در دلالت به مفهوم عادت نقش دارد و عادت به دیر رسیدن در یک گستره زمانی وسیع مورد توجه است.

¹ <https://sharghdaily.com/fa/main/detail/66642/>

² <https://www.sharghonline.com/31263295/>

۱۹. در قدیم، سه پایه‌ای کنار بخاری می‌گذاشتند.^۱

۲۰. من همیشه دیر می‌رسم.^۲

در جمله (۲۱) فعل «اصابت کردن» در مورد یک گلوله فقط یک بار می‌تواند اتفاق بیفتد و در صورتی که چندین گلوله مورد نظر باشد، با این تفسیر که گلوله‌ها به صورت پی‌درپی برخورد می‌کردند و هر کدام نیز چرخه کاملی را می‌پیموندند، می‌توان مفهوم تکرار عمل را دریافت کرد.
۲۱. گلوله‌ها بدون خطا به هدف اصابت می‌کرد.^۳

۴.۳. افعال لحظه‌ای و نمود کامل

در نمود کامل، امتداد عمل از گذشته تا زمان حال مورد نظر است. نمود کامل، با چهار ساخت گذشته نقلی، گذشته نقلی استمراری، گذشته بعید و گذشته ابعید و با کارکردهای مختلف تجلی پیدا می‌کند.

۴.۳.۱. افعال لحظه‌ای، نمود کامل، ساخت گذشته نقلی

گذشته نقلی از یک سو با گذشته و از سوی دیگر با زمان حال پیوند دارد و می‌تواند به همه بازه زمانی رویدادی که از آن گفت‌وگو می‌شود و یا به هر بخشی از آن ارتباط داشته باشد. از بارزترین کارکردهای گذشته نقلی، آگاهی‌های غیر مستقیم، فراکنش زمانی، کارکرد تجربی، خبر داغ، کارکرد جهانی و شگفت‌نمایی است (Rahimifar et al., 2019). البته این کارکردها در مواردی ممکن است همپوشانی داشته باشند. در جمله (۲۲) هر چند کارکرد تجربی ساخت گذشته نقلی، به نتیجه و پیامد فعلی یافتن راهی برای نابودی ویروس اشاره دارد، می‌تواند به عنوان خبر داغ نیز انگاشته شود. جمله (۲۳) دارای کارکرد نتیجه‌ای است، از این رو که پس از ترکیدن لوله‌ها، وضعیت نابسامانی ایجاد شده که تا زمان گفتار باقی مانده و پیامد آن قابل مشاهده است. جمله (۲۴) با کارکرد گواه‌نمایی، ادعای فردی را بیان می‌کند که در مورد به‌شهادت رسیدن چهار فرد روبروده شده، مدرکی در اختیار داشته و یا آن را از کسی نقل قول کرده است.

۲۲. دانشمندان روس، راهی برای نابودی ویروس یافته‌اند.^۴

۲۳. درخت‌ها روی سقف خانه‌ها فرود آمده‌اند، لوله‌های آب ترکیده‌اند و پرچین خانه‌ها نابود شده‌است.^۵

^۱ <http://www.barsadic.com/W?fid=199545>

^۲ <https://virgool.io/@ermiya.miiim>

^۳ <https://www.irna.ir/news/81758630/>

^۴ <https://www.tala.ir/news/detail/64729/>

^۵ <https://shahrvand.com/archives/6812>

۲۴. سال ۹۷ هم گفت که این‌ها همان روز اول به شهادت رسیده‌اند.^۱

۴.۳.۲. افعال لحظه‌ای، نمود کامل، ساخت گذشته نقلی استمراری

هرچند کاربرد این ساخت به ویژه در گفتار و در اول شخص و دوم شخص محدود است (Rezai, 2014)، ولی در نوشتار برای دلالت بر افعالی که در گذشته انجام می‌گرفته‌اند و با کارکردهای مختلف به کار گرفته می‌شود. ساخت گذشته نقلی استمراری، استمرار یک رویداد را نشان می‌دهد و کارکردهای جهانی، پیوند با زمان گفتار، گواه‌نمایی و کارکرد تجربی را به نمایش می‌گذارد (Rahimifar et al., 2019). جمله (۲۵) با استناد بر مدارک و شواهد، به سقوط وال‌ها در دوره زمانی گذشته و تغذیه کرم زامبی^۲ از آن‌ها، اشاره می‌کند؛ نکته‌ای که در حال حاضر در مورد این کرم‌ها، مصداق پیدا نمی‌کند. جمله (۲۶) دارای کارکرد گواه‌نمایی است و آنچه بیان می‌شود، نقل قولی از تاریخ‌نگاران غربی است که در مورد پیدا کردن ظروف طلایی نظر داده‌اند. جمله (۲۷) به استمرار عمل در یک گستره زمانی مشخص، یعنی یک دوره ۲۵ ساله، اشاره می‌کند به گونه‌ای که پس از این مدت، این فعل به وسیله مرد چینی انجام نگرفته و یا شگرد وی در این کار، آشکار شده‌است.

۲۵. کرم زامبی متعلق به دسته‌ای از ارگانیزم‌ها بوده که از طریق جسد وال‌هایی که به کف اقیانوس سقوط می‌کرده‌اند، تغذیه می‌کرد.^۳

۲۶. مورخان غربی می‌گویند، در روستاهای اطراف و در خانه‌های مردم عادی، ظروف طلایی پیدا می‌کرده‌اند که نشان می‌دهد مردم یک رفاه نسبی داشته‌اند.^۴

۲۷. مرد چینی، ۲۵ سال با یک دست گردو می‌شکسته‌است.^۵

۴.۳.۳. افعال لحظه‌ای، نمود کامل، ساخت گذشته بعید

گذشته بعید از زمان‌های دستوری است که تقدم بر زمان جهت‌یابی گذشته را نشان می‌دهد (Budi Putra Johan, 2017). بودی پوترا جوهان (Khoshdoni Farahani et al., 2018). مهم‌ترین کارکردهای گذشته بعید در زبان انگلیسی را ارائه اطلاعات پس‌زمینه، بیان جملات دال بر علت و معلول، بیان نقل قول و انتقال اطلاعات بیشتر با استفاده از بند موصولی بر شمرده‌است. جمله (۲۸) با کارکرد علت و معلول، نشان می‌دهد که توالی دو رویداد انجام ورزش و به خواب

^۱ <https://www.hamshahrionline.ir/news/528979/>

^۲ Zombie worm

^۳ <https://www.isna.ir/news/lermanshah-23469/>

^۴ <https://www.irna.ir/news/83179530/>

^۵ <https://rooziato.com/139550256/>

رفتن در چه فاصله‌ای از یکدیگر انجام گرفته‌است و جمله (۲۹) اطلاعات پس‌زمینه‌ای را منتقل می‌کند.

۲۸. افرادی که ساعت ۸ شب، ورزش هوازی انجام داده بودند، چند ساعت بعد بهتر به خواب رفته بودند.^۱

۲۹. سوپ جو را روی میز گذاشته بود.^۲

۴.۳.۴. افعال لحظه‌ای، نمود کامل، ساخت گذشته ابعدا

گذشته ابعدا، انجام گرفتن کار یا بودن امری را در گذشته دور یا دورتر می‌رساند و گوینده یا نویسنده معمولاً از وقوع فعل به طریق نقل قول خبر می‌دهد (Ahmadi Givi, 2001, p. 459). معمولاً تحقق فعل در این ساخت در زمان گذشته به پایان رسیده و برخلاف ماضی نقلی، دوام آن به زمان حال منتقل نمی‌شود. در جمله (۳۰) ریختن زهر در غذا در زمانی دور در گذشته انجام شده و فاز آغازین، میانی و پایانی این فعل در زمان گذشته بوده‌است. در جمله (۳۱) گذاشتن گوشی روی داشبورد، در زمان گذشته انجام گرفته‌است. کارکرد این ساخت، دال بر گواه‌نمایی است که به واسطه شواهد مستقیم و یا غیر مستقیم امکان‌پذیر است. در شواهد غیرمستقیم، امر یا به صورت گزارش شده^۳ و یا به صورت استنباطی^۴ گواه‌نمایی می‌شود (Ziamajidi & Haghbin, 2018). در کارکرد گواه‌نمایی ساخت گذشته ابعدا در مورد افعال لحظه‌ای به نظر می‌رسد که بیشتر گواه‌نمایی به واسطه شواهد غیر مستقیم است. برای نمونه، در جمله (۳۲) نویسنده خبر، خود شاهد افتادن چاه کن در چاه نبوده و به واسطه نقل قول دیگران و یا استنباط از شرایط و مدارک موجود، این جمله را بیان کرده‌است.

۳۰. سبب این بیماری را برخی زهری دانسته‌اند که کرامیان در غذای او ریخته بوده‌اند.^۵

۳۱. وی دو گوشی گلکسی اس ۴ و اس ۹ سامسونگ را در داشبورد خودروی خود گذاشته بوده‌است.^۶

۳۲. چاه کنی که در داخل چاه سقوط کرده بوده‌است، جان خود را از دست می‌دهد.^۷

هر دو زیرگروه افعال لحظه‌ای، با توجه به بافت و ملاحظات معنایی، می‌توانند با کارکردهای

¹ <https://www.beytoote.com/sport/public-sport/exercise6-work-dream.html>

² <https://www.asriran.com/fa/news/568339/>

³ reported evidence

⁴ inferred evidence

⁵ <http://hadith.net/post/1713/>

⁶ <https://khabarban.com/a/19126785>

⁷ <https://www.farsnews.ir/news/13931007000477/>

مختلف در نمود کامل به کار روند.

۴.۴. افعال لحظه‌ای و نمود آینده‌نگر

افعال لحظه‌ای معمولاً فاقد استمرار در نظر گرفته می‌شوند ولی همان گونه که در بخش پیشین اشاره شد، یکی از خوانش‌های افعال لحظه‌ای در نمود استمراری، خوانش تحقق رویداد در آینده یا همان نمود آینده‌نگر است.

۴.۴.۱. افعال لحظه‌ای، نمود تام، مفهوم آینده‌نگر

افعال لحظه‌ای در نمود تام، می‌توانند بیانگر نمود آینده‌نگر باشند. توانگر و عموزاده (2006) با بررسی فرافکنی اشاری زمان گذشته ساده به آینده به این نتیجه رسیده‌اند که نقش بافت، انگیزه‌های کاربردشناختی، عوامل اجتماعی و فرهنگی در این مورد غیر قابل انکار است. عموزاده (2006) یکی از کاربردهای گذشته دستوری در گفتگوهای روزمره را برای اشاره به آینده بیان کرده و بر این باور است که با دیدگاهی صرفاً دستوری، نمی‌توان این کاربرد غیر متعارف از زمان گذشته را تحلیل کرد و چنین کاربردی بافت-وابسته است و قطعیت را نشان می‌دهد. در جمله (۳۳) هر چند فعل لحظه‌ای نقطه‌اوجی به زمان گذشته ارجاع می‌دهد، ولی در واقع به وقوع عمل در آینده اشاره دارد. زمان این جمله، نسبی است، چون به زمانی غیر از زمان بیان جمله ارجاع می‌دهد. در صورتی که در جمله (۳۴) که کاربرد متعارف زمان گذشته است، دقیقاً به رویداد رسیدن فرد در زمان گذشته اشاره می‌شود. جمله (۳۵) احتمال «شکستن»، به عنوان فعلی رویدادی در آینده نزدیک بیان می‌شود، در حالی که زمان فعل، گذشته است.

۳۳. رسیدم خونه، خبرمی دهم^۱.

۳۴. رسیدم اداره، ساعت که می‌زدم، ساعت هفت و نیم بود^۲.

۳۵. فقط دستش رو جلوی صورتش گرفته بود، شیشه شکست، به صورتش نخوره^۳.

۴.۴.۲. افعال لحظه‌ای، نمود استمراری، مفهوم آینده‌نگر

یکی از خوانش‌های افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی در ساخت استمراری، اشاره به امکان تحقق فعل در

^۱ جمله برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

^۲ <https://article.tebyan.net/237351/>

^۳ جمله برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

آینده است. جمله (۳۶) به تحقق فعل در آینده اشاره می‌کند. همان گونه که در طرحواره این افعال بیان شد، تحقق چنین افعالی، مستلزم مقدمه‌ای است که می‌تواند مدت زمانی را در بر گیرد و استمرار این افعال، در واقع دال بر استمرار این مقدمه یا فاز آغازین است و نه خود فعل.
۳۶. نیروهای کمکی دارند می‌رسند.^۱

۴. ۴. ۳. افعال لحظه‌ای، نمود ناقص، مفهوم آینده‌نگر

فعل لحظه‌ای به صورت نمود ناقص می‌تواند به تحقق فعل در آینده اشاره کند. در جمله (۳۷) «منفجر شدن»، رویدادی است که در آینده محقق خواهد شد؛ وجود قید زمان، در القای مفهوم آینده تعیین کننده است. در جمله (۳۸)، رسیدن به مقصد در گستره زمانی مشخص شده که در گروه قید زمان آمده، تحقق می‌پذیرد و هر دو جمله به آینده اشاره دارند.
۳۷. به زودی ماهواره‌ای در فضا منفجر می‌شود.^۲
۳۸. پیاده زودتر به مقصد می‌رسیم.^۳

۴. ۴. ۴. افعال لحظه‌ای، نمود کامل، مفهوم آینده‌نگر

انگیزه اصلی از فرافکنی گذشته نقلی به آینده، بیان قطعیت وقوع رخداد است و به این منظور، اغلب جمله باید مثبت باشد و وجود یک قید زمان که به بازه زمانی محدودی در آینده اشاره کند، الزامی است (Amoozadeh et al., 2017). در جمله (۳۹) رسیدن مهمان‌ها، در آینده نزدیک تحقق می‌یابد، هر چند ساخت صوری جمله، به صورت نمود کامل است. وجود قید زمان، در اشاره جمله به زمان آینده نقش دارد و در صورتی که این قید در جمله نباشد، مانند جمله (۴۰)، فقط کارکرد متعارف ساخت گذشته نقلی، کارکرد نتیجه‌ای، مورد نظر است.
۳۹. کارها رو تمام کن، مهمان‌ها تا یک ساعت دیگه رسیده‌اند.^۴
۴۰. مهمان‌ها رسیده‌اند. تو هم زودتر بیا خونه.^۵

۵. نتیجه‌گیری

افعال لحظه‌ای، جزء افعال تغییر حالت هستند که در یک لحظه روی می‌دهند و نمود پایانی دارند.

^۱ <http://hayat.ir/125-3-113803>

^۲ <https://www.mehrnews.com/news/4834686/>

^۳ <https://www.parsnews.com/122598/>

^۴ جمله‌ها برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

^۵ جمله‌ها برگرفته از مکالمه‌های روزانه است.

افعال لحظه‌ای در این پژوهش در دو زیرگروه قرار گرفته‌اند؛ افعال لحظه‌ای «نقطه‌اوجی»، مانند «رسیدن» که تحقق‌نهایی عمل در آن نیاز به مقدمه‌ای دارد و آن پیمودن مسافتی است که در فاز میانی فعل انجام می‌گیرد و می‌تواند زمانی کوتاه یا طولانی را پوشش دهد؛ در مقابل، افعال «رویدادی» هستند که معمولاً به چنین مقدمه‌ای نیاز ندارند و در لحظه رخ می‌دهند، مانند «منفجرشدن، افتادن و شکستن». در مورد تعامل افعال لحظه‌ای با انواع نمودهای دستوری و در راستای پاسخ به پرسش‌های پژوهش، بررسی داده‌ها نشان داده‌است که افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی و رویدادی قابلیت استفاده در نمود تام را دارند؛ در این حالت، فعل به رویدادی اشاره می‌کند که در گذشته دور یا نزدیک تحقق یافته و به پایان رسیده‌است؛ در واقع هر سه فاز آغازین، میانی و پایانی افعال لحظه‌ای در نمود تام، در زمان گذشته تحقق و پایان یافته‌اند. افزون بر این، یکی از کارکردهای زمان گذشته، که در مورد افعال لحظه‌ای نیز مصداق پیدا می‌کند، فرافکنی اشاری است که به تحقق فعل در زمان آینده ارجاع می‌دهد. افعال لحظه‌ای نقطه‌اوجی و رویدادی در نمود ناقص و استمراری می‌توانند پنج خوانش «روند مقدماتی، حرکت آهسته، تکراری، فرافکنی اشاری و گزارشی» داشته باشند. هر چند مشخصه [+لحظه‌ای] در افعال لحظه‌ای و [-لحظه‌ای] در نمود استمراری در تعارض است، ولی در برخی خوانش‌ها و با توجه به بافت جمله، افعال لحظه‌ای قابلیت استمرار پیدا می‌کنند و به نوعی ارزش [+لحظه‌ای] خود را از دست می‌دهند و به گونه‌ای تعبیر می‌شوند که با ساخت مورد استفاده، تناسب و همگونی داشته باشند. در واقع، برخی افعال لحظه‌ای می‌توانند تحت تأثیر عوامل بافتی و کاربردی، از جمله تکرار، قابلیت گسترش فعل و آغاز رویداد، مانند افعال کنشی رفتار کنند و در این صورت، می‌توانند مانند افعال کنشی به کار روند. بررسی داده‌ها نمایانگر این است که افعال لحظه‌ای در نمود کامل، می‌توانند کارکردهای مختلفی از جمله کارکرد جهانی، خبر داغ، تجربی و گواه‌نمایی داشته باشند. در نمود آینده‌نگر، مثبت‌بودن جمله و وجود گروه قیدی زمان که به آینده دلالت کند، تعیین‌کننده است؛ به گونه‌ای که حذف گروه قیدی زمان و منفی‌بودن جمله، فرافکنی اشاری را در بر نخواهد داشت و فقط همان کارکرد متعارف را منتقل می‌کند.

فهرست منابع

- ابوالحسنی چیمه، زهرا (۱۳۹۰). «انواع نمود واژگانی در افعال فارسی». *ادب فارسی*. دوره ۱. شماره ۶. شماره پیاپی ۱۹۳. صص ۱۰۱-۱۲۰.
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*. ج ۱. تهران: نشر قطره.
- اکاتی، فریده و سنچولی، عطاالله (۱۳۹۷). «نمود استمراری در زبان فارسی براساس نظریه پیش نمونگی». *زبان پژوهی*. سال ۱۰. شماره ۲۹. صص ۲۱۹-۲۴۱.
- جهان پناه تهرانی، سیمین دخت (۱۳۶۳). «فعل های تداومی و لحظه ای». *زبان شناسی*. سال ۱. شماره ۲. صص ۶۴-۱۰۰.
- خوشدونی فراهانی، اکرم و همکاران (۱۳۹۷). «بررسی ماضی بعید در دامنه آینده». *زبان شناسی و گویش های خراسان*. شماره ۱۹. صص ۲۳-۴۶.
- دانش پژوه، فاطمه و کریمی دوستان، غلامحسین، زینب محمد ابراهیمی و بلقیس روشن (۱۳۹۲). «ماهیت نمود واژگانی فعل و رابطه آن با تکواژ ستاک ساز غیر معلوم *Id* در کردی سورانی». *زبان شناسی و گویش های خراسان*. سال ۵. شماره ۸. صص ۵۳-۸۰.
- دستان، مرتضی (۱۳۹۷). «نمود تکرار در زبان فارسی؛ نگاهی نو بر پایه سازو کار دوگان سازی». *زبان فارسی و گویش های ایرانی*. سال ۳. دوره ۱. شماره ۵. صص ۷۵-۹۱.
- رحیمی فر، منصور، والی رضایی و رضوان متولیان (۱۳۹۸). «نگرشی رده-شناختی به کارکرد ساخت های کامل در زبان فارسی». *زبان شناسی و گویش های خراسان*. سال ۱۱. شماره ۱. شماره پیاپی ۲۰. صص ۱۱۱-۱۳۹.
- رضایی، والی (۱۳۹۱). «نمود استمراری در فارسی معاصر». *فنون ادبی*. سال ۴. شماره ۱. صص ۷۹-۹۲.
- رضایی، والی (۱۳۹۳). «گواه نامی در زبان فارسی امروز». *پژوهش های زبانی*. سال ۵. شماره ۱. صص ۲۱-۴۰.
- ضیاءمجیدی، لیلا و فریده حقیقین (۱۳۹۷). «نگاهی در زمانی به نمود کامل در زبان فارسی و کاربرد گواه نامی آن». *ویژنامه فرهنگستان*. شماره ۱۴. صص ۱۴۱-۱۷۲.
- عباسی، زهرا (۱۳۹۴). «نمود واژگانی افعال مرکب در گویش بیرجندی». *زبان شناسی و گویش های خراسان*. شماره پیاپی ۱۳. صص ۳۹-۶۰.
- عموزاده، محمد، معصومه دیانتی و زلیخا عظیم دخت (۱۳۹۶). «ابعاد معناشناختی فراکنی اشاری ماضی نقلی در زبان فارسی». *پژوهش های زبانی*. سال ۸. شماره ۱. صص ۹۹-۱۱۶.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۱). «فعل های لحظه ای، تداومی، لحظه ای-تداومی». *زبان شناسی*. سال ۹. شماره ۲. صص ۷۰-۷۵.

References

- Abasi, Z. (2015). Lexical aspect of compound verbs in Birgandi dialect. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 13, 39-60. [in Persian]
- Abolhassani Chime, Z. (2011). Types of lexical aspect in Persian verbs. *Persian Literature*, 1(6), 193, 101-120. [in Persian]
- Ahmadi Givi, H. (2001). *Historical grammar of verb*. Tehran: Nashr-e Ghatre [in Persian].
- Amoozadeh, M. (2006). Pragmatic perspective on the preterite in Persian. *Journal of Social Sciences and Humanities of Shiraz University*, 23(1), 11-20.
- Amoozadeh, M., Dianati, M., & Azimdokht, Z. (2017). Diectic projection of present perfect in Persian: A semantic analysis. *Journal of Language Researches*, 8 (1), 99-116. [in Persian]
- Bach, E. (1986). The algebra of events. *Linguistics and Philosophy*, 9, 5-19.
- Botne, R. & Kershner, L.T. (2000). Time, tense and the perfect in Zulu. *Africa und Ubersee*, 83, 161-180.
- Budi Putra Johan, S. (2017). A corpus-based analysis of English past perfect tense in written and spoken English, *People. International Journal of Spcial Sciences*, 3(3), 624-643.
- Bybee, J., Perkins, R. & Pagliuca, W. (1994). *The evolution of grammar: tense, aspect and modality in the languages of the world*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Coghill, E. (2010). The grammaticalization of prospective aspect in a group of Neo-Aramaic dialects. *Diachronica*, 27, 359-410.
- Carlson, L. (1981). Aspect and quantification. In P. Tedeschi and A. Zaenen (Eds.), *Tense and aspect*, Volume 14 of *Syntax and semantics* (pp. 31-64). New York: Academic Press.
- Carlson, L. (2009). *Tense, mood, aspect, diathesis: Their logic Nd Typology*. University of Helsinki Publishing.
- Comrie, B. (1976). *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Daneshpazhouh, F., Karimi Doustan, Gh., Mohammad Ebrahimi, Z., & Roushan, B. (2013). The nature of verb lexical aspect and its relation to rā /rē non-active morpheme in Sorani Kurdish. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 5 (8). 53-80 [in Persian].
- Dastlan, M. (2018). Iterative aspect in Persian; A new perspective on the basis of reduplication. *Persian Language and Iranian Dialects*, 3 (1), 5, 75-91. [in Persian]
- Dinni, L. & Bertinetto, P. M. (1995). Punctual verbs and the linguistic ontology of events. Paper presented at *Fact and Events Conference*, Trento, Italy.
- Dowty, D. R. (1979). *Word meaning and montague grammar*. Dordrecht: Kluwer Academic Publisher.
- Filip, H. (1999). *Aspect, eventuality types and nominal Reference*. New York: Routledge.
- Filip, H. (2009). Aspectual class and aktionsart. In K. Von Heusinger, C. Maienborn and P. Portner (Eds.), *Semantics: An international handbook of natural language meaning*, (vol 2; pp. 1186-1217). Berlin: De Gruyter Mouton
- Freed, A.H. (1979). *The semantics of English aspectual complementation*. Dordrecht: D. Reidel Publishing Company.
- Gyarmathy, Z. (2015). *Achievements, durativity and scales* (Doctoral dissertation). Heinrich-Heine-Universität Düsseldorf, Budapest, Ungarn.

- Huddleston, R., & Pullum, G. K. (2002). *The Cambridge grammar of the English language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jahan Panah Tehrani, S. (1984). Punctual and durative verbs. *Journal of Linguistics*, 1(2), 64-103. [in Persian]
- Kanijo, P.S. (2019). *Aspectual classes of verbs in Nyamwezi* (Doctoral dissertation). University of Gothenburg, Gothenburg, Sweden.
- Khoshdoni Farahani, A., et al. (2018). An investigation of past perfect in future domain. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 19, 23-46 [in Persian].
- Klein, W. (2009). How time is encoded. *The Expression of Time*, 3, 1-43.
- Leech, G. (2004). *Meaning and the English verb*. London and New York: Routledge.
- Moens, M., & M. Steedman. (1988). Temporal ontology and temporal reference. *Computational Linguistics*, 14 (2), 15- 28.
- Mourelatos, A. P. D. (1981). Events, processes and states. In P. J. Tedeschi and A. Zaenen (Eds.), *Tense and aspect (syntax and semantics 14)* (pp. 191-212). New York: Academic Press.
- Nossalik, L. (2009). Slavic inceptive verbs: Accomplishments or achievements. *Proceedings of the annual conference of the Canadian Linguistic Association*. McGill University.
- Okati, F., & Sanchuli, A. (2018). The imperfect aspect in Persian based on the prototype theory. *Journal of Language Research Zabanpazhuhi*, 10 (29), 219-241 [in Persian].
- Pavey, E. L. (2010). *The structure of language: An introduction to grammatical analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Peck, J., Lin, J., Sun, Ch. (2013). Aspectual classification of Mandarin Chinese verbs: A perspective of scale structure. *Language and Linguistics*, 14 (4), 663-700.
- Pinón, Ch. (1997). Achievements in an event semantics. In A. Lawson (Eds.), *Proceedings of SALT VII* (pp. 273-296).
- Rahimifar, M., Rezai, V., & Motavalian, R. (2019). A functional-typological approach to perfect constructions in Persian. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 1 (20), 111-139. [in Persian]
- Rezai, V. (2012). Progressive aspect in contemporary Farsi. *Fonoon-e Adabi*, 14 (1), 79-92 [in Persian].
- Rezai, V. (2014). Evidentiality in contemporary Persian. *Journal of Language Researches*, 5 (1), 21-40 [in Persian].
- Ryle, G. (1949). *The concept of mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Smith, C. (1997). *The parameter of aspect*. Amsterdam: Kluwer Academic Press.
- Tavangar, M., & Amouzadeh, M. (2006). Deictic projection: An inquiry into the future-oriented past tense in Persian. *Studia Linguistica*, 60 (1), 97-120.
- Tenny, C. (1987). *Grammaticalizing aspect and affectedness* (PhD dissertation). Massachusetts Institute of Technology, Massachusetts, USA.
- Vahidian Kamyar, T. (1992). Punctual, durative and punctual-durative verbs. *Journal of Linguistics*, 9 (2), 70-75. [in Persian]
- Van Valin, R. D., & Lapolla, R. J. (1997). *Syntax: structure, meaning, and function*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Vendler, Z. (1957). Verbs and times. *The Philosophical Review*, 66(2), 143-160.
- Ziamajidi, L., & Haghbin, F. (2018). A diachronic analysis of perfect aspect in Persian and its evidentiality marking. *Vijename Farhangestan*, 14, 141-172. [in Persian].

وب‌گاه‌ها

<https://khabarfarsi.com/u/81742177>
<https://www.mehrnews.com/news/4200920/>
<http://chanlibel-maragha.blogfa.com/post/35>
bidarshahr.blogfa.com/post/1131
<https://tp-tehran.ir/3-راهبردهای‌نمایشی->
<kaam.blogfa.com/1391/02>
<https://www.javanonline.ir/fa/news/1012396/>
<https://sharghdaily.com/fa/main/detail/66642/>
<https://www.sharghonline.com/31263295/>
<http://www.barsadic.com/W?fid=199545>
<https://virgool.io/@ermiya.miiim>
<https://www.irna.ir/news/81758630/>
<https://www.tala.ir/news/detail/64729/>
<https://shahrvand.com/archives/6812>
<https://www.hamshahrionline.ir/news/528979/>
<https://www.isna.ir/news/lermanshah-23469/>
<https://www.irna.ir/news/83179530/>
<https://rooziato.com/139550256/>
<https://www.beytoote.com/sport/public-sport/exercise6-work-dream.html>
<https://www.asriran.com/fa/news/568339/>
<http://hadith.net/post/1713/>
<https://khabarban.com/a/19126785>
<https://www.farsnews.ir/news/13931007000477/>
<https://article.tebyan.net/237351/>
<http://hayat.ir/125-3-113803>
<https://www.mehrnews.com/news/4834686/>
<https://www.parsnews.com/122598/>

INTERACTION OF ACHIEVEMENT VERBS AND GRAMMATICAL ASPECTS IN PERSIAN

Vali Rezaei¹
Zhaleh Makaremi²

Received: 06/09/2020

Accepted: 30/01/2021

Article Type: Research

1. INTRODUCTION

Aspect refers to “different ways of viewing the internal temporal constituency of a situation” (Comrie, 1976, p.3) and consists of lexical and grammatical types. Grammatical aspect is represented by inflection or some auxiliary verbs while lexical aspect is denoted by the inherent meaning of the verbs (Rezaei, 2012). The aspectual classification of Vendler (1957), has been one of the most influential theories in lexical aspect studies (Tenny, 1987, p.29; Peck et al., 2013, p. 664; Kanijo, 2019, p.73). Vendler (1957) has classified verbs into four classes named states, activities, achievements, and accomplishments based on their stativity, duration, and telicity. Achievements describe the change of state that occurs instantaneously and creates a new situation (Pavey, 2010, p.97), they have inherent endpoint and are usually regarded as not being used progressively. Two sub-classes of achievements are “culminations” and “happenings”. Culminations need some time to occur, for example, to “reach a summit”, we have to walk a distance. Happenings lack this preparatory phase and occur instantly, for example, “explode” occurs in a very short time. In previous studies, Persian verbs have been classified to two classes, “achievement” verbs that occur in a short time and have endpoint and “durative” verbs that entails some time to occur (Jahan Panah Tehrani, 1984). Vahidiyan Kamyar (1992) added the third class, named “achievement-durative” verbs that occur in a short time but don’t end and extend through time. Abolhassani (2011) has also classified achievements to three sub-classes. Other studies have mostly investigated lexical or grammatical aspect in Persian or in a specific dialect (Daneshpazhouh et al., 2013; Abasi, 2015, Dastlan, 2018). The main objective of this study is to describe different readings of Persian achievements along with grammatical aspects in the framework of Role and Reference Grammar (RRG). For this purpose, achievement verbs, in two subdivisions named “culminations” and

¹ Associate Professor of Linguistics, Isfahan University, Isfahan, Iran (corresponding author); vali.rezaei@fgn.ui.ac.ir

² Ph.D Candidate of Linguistics, Razi University, Kermanshah, Iran; zh.makaremi@gmail.com

“happenings”, were selected in different contexts and their readings were analyzed in different grammatical aspects. Data have been collected from different Persian sites on the Internet and daily conversations.

2. MATERIALS AND METHODS

This paper studies the interaction of achievement predicates with grammatical aspects based on Role and Reference Grammar. RRG has proven to be a very practical framework for the description of aspectual classes. It proposes a linear and layered conception of syntactic organization without placing any underlying forms or movement rules and posits only one level of syntactic representation that is mapped directly into the semantic representation (Van Valin & Lapolla, 1997, p.21).

The semantic structure in RRG provides a clear system of lexical decomposition that is an Aktionsart-based method of representing the semantics of predicates and their arguments (Van Valin & Lapolla, 1997, p.91). A predicate is identified as a member of a particular classification depending on some grammatical tests that have been established for English and other languages. The semantic representation is linked to the syntactic structure by means of an algorithm and the semantic roles of arguments are correlated with macroroles. In RRG a sentence is composed of at least one clause and clause of at least one core. Within the clause core are the nuclear predicating element and its arguments. Adverbs modifying the nucleus are not core elements but are placed in positions preceding or following the nucleus called peripheries. In Role and Reference Grammar (Van Valin & Lapolla, 1997, p.91-92), verbs are divided to four basic classes, including states, activities, achievements and accomplishments as proposed by Vendler (1957). Based on some specific-language tests, each of these classes are distinguished from each other. States are homogenous and involve no action and no final point. Activities, despite states, represent actions and have continuous feature. Achievements occur in a moment and don't have continuous feature. Accomplishments are change of state verbs but occur in a longer time in comparison with achievements. Among these classes, achievements are change of state verbs; the beginning and end of these verbs are so short that can be neglected. They have final point and since they are considered durationless, they can't be used with adverbs such as "vigorously" and "seriously".

Regarding the grammatical aspect, four main types can be distinguished; perfective, imperfective, perfect and prospective aspect. Perfective indicates a situation as a single whole, whereas the imperfective looks at the situation from inside and the focus is on the internal structure of the event (Smith, 1997, p.3). The perfect is retrospective which establishes a relation between an event at one time and a situation at an earlier time. In prospective aspect, the event is related to some subsequent situation, for example when some event is about to be done (Comrie, 1976, p.64). Based on this framework, different readings of Persian achievements are investigated in different grammatical aspects.

Data have been selected from written and spoken resources, including web sites and daily conversations. As aspect is better specified in the context, each predicate has been considered in its actual use and the interaction of lexical and grammatical aspect has been identified.

3. RESULTS AND DISCUSSION

The data show that the culmination and happening predicates in Persian can occur with perfective aspect; since these verbs involve the final point, the occurrence of

them with perfective aspect shows that the verb has reached its end and has finished. As achievement predicates describe instantaneous changes from one state to another, the adage that achievements "lack progression" is well-known, but the presented data show that achievements in progressive forms can have five readings based on pragmatic context, including preliminary process reading, slow-motion (camera) reading, iterative reading, future progressive reading, and commentary reading (Gyarmathy, 2015). Culmination-achievements can occur on preliminary process reading that focus on the process before reaching the final phase of the verb. On slow-motion reading, an event described by the achievement predicate, which is regarded durationless, acts as a durative eventuality, that is, we "zoom in" to view it as an extended event. This reading is available to predicates which describe events that are not instantaneous, but take some small amount of time. The iterative reading is most natural with semelfactives. The future reading has prospective interpretation. The last reading or commentary reading, is available when the speaker is conveying the happenings to someone else; this reading is used when the exact timing of the utterance is not important. Achievement verbs in perfect aspect can represent some functions such as experiential, universal, hot news, and evidentiality. Achievement predicates in perfective, imperfective, and perfect aspect can represent some prospective interpretation depending on pragmatic context and existence of some temporal adverb denoting future time in the sentence.

4. CONCLUSION

Achievement verbs in perfective aspect denote change of states that occur instantaneously and reach its endpoint. In culmination verbs, reaching this endpoint entails some preparatory phase but in happening sub-class, this phase is not applied. Although achievements are regarded as lacking progressive, they can have five readings in imperfective aspect, depending on the context; they include preliminary process reading, slow-motion (camera) reading, iterative reading, future progressive reading, and commentary reading. Achievement verbs in perfect aspect can represent experiential, universal, evidentiality, and hot news functions. In prospective aspect, positive form of the sentence and some temporal adverbs are required to denote occurrence of the action in some future time.

Keywords: Achievement verbs; Lexical aspect; Grammatical aspect; Role and reference grammar; Persian

بررسی صوتی واکه‌های ترکی^۱

وحید صادقی^۲

سولماز محمودی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

طرح مباحثی همچون سرنخ‌های صوتی واکه‌های زبان آذری و رسم فضای واکه‌ای حاصل از سازه‌های اول و دوم هر یک از واکه‌ها می‌تواند مدخل خوبی برای ورود به مبحث نظام آوایی زبان آذری باشد. تحلیل صوتی واکه‌ها در ناحیه ایستا و بررسی ویژگی‌های صوتی آن‌ها با استفاده از نمودارها یا «vowel space» در بافت‌های تکیه‌ای و جایگاه‌های هجایی مختلف، هدف اصلی این پژوهش است. یافته‌ها نشان داد جایگاه هجا و بافت نوایی واکه‌ها توزیع واکه‌ها را در فضای واکه‌ای برحسب پارامترهای فرکانسی F1 و F2 به طور معنادار و نظام‌مند تغییر نمی‌دهند. همچنین، شدت تغییرات فرکانسی واکه‌ها در موضع بی‌تکیه به اندازه‌ای نیست که سبب تغییرات اساسی در کیفیت واکه‌ها شود، یعنی واکه‌ها را در جهتی خاص، مثلاً مرکز فضای واکه‌ای، سوق دهد. یافته‌های به‌دست‌آمده همچنین نشان داد بین واکه‌های عضو هر یک از جفت‌واکه‌های [y]-[i]، [ø]-[e] و [ø]-[u] یک تقابل صوتی از نظر ویژگی گردی برقرار است. نتایج مربوط به دیرش نیز نشان داد واکه‌های آذری را از نظر الگوی دیرش می‌توان بر روی

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/JLR.2021.32989.1920

^۲ دکتری تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی؛

vsadeghi@hum.ikiu.ac.ir

^۳ دکتری تخصصی زبان‌شناسی، استادیار گروه زبان‌شناسی، هیأت علمی دانشگاه آتاترک؛

solmaz.mahmoodi@grv.atauni.edu.tr

پیوستاری قرار داد که در آن، واکه‌های [u, i, y] کوتاه‌ترین واکه‌ها و واکه‌های [æ, ø, a] بلندترین واکه‌ها هستند و گروه‌های واکه‌ای [u, u, i, i], [u, u, o, o] و [ø, o, ø] دیرشی در اندازه متوسط دارند که با درجات مختلف به ترتیب در وسط پیوستار قرار می‌گیرند.

واژه‌های کلیدی: سازه فرکانسی، فضای واکه، کیفیت واکه، تکیه، هجا.

۱. مقدمه

زبان ترکی (گونه دیگری از زبان ترکی)، در آذربایجان و ایران به آن سخن گفته می‌شود (Johanson, 2010). پس از زبان فارسی (زبان رسمی کشور ایران) زبان ترکی با تقریباً ۱۵ تا ۲۰ میلیون گویشور بیشترین گویشور را در ایران دارد (Crystal, 2010). نظام واکه‌ای در این زبان شامل ۹ واکه ساده است که براساس سه ارزش سطح ارتفاع زبان، پیشین-پسین و گردی لب‌ها از یک‌دیگر متمایز می‌شوند (Mansuri et al., 2018, p. 32). از جنبه پارامتر سطح ارتفاع زبان، واکه‌ها به سه سطح افراشته (u, y, u, i)، نیمه‌افراشته (o, ø, e)، و افتاده (a, æ)، گروه‌بندی می‌شوند. از نظر پارامتر پیشین-پسین، واکه‌ها به دو طبقه پیشین (æ, ø, e, y, i) و پسین (o, a, u, u) و از نظر پارامتر گردی واکه‌ها به دو دسته گرد (ø, o, u, y) و گسترده (e, i, u, a, æ) دسته‌بندی می‌شوند (Ghaffarvand & Werner, 2016, p. 504). این واکه‌ها در فضای آکوستیکی از طریق فرکانس سازه‌های F1 و F2 از یک‌دیگر متمایز می‌شوند. سازه‌های سه فرکانس اول مهم‌ترین سازه‌هایی هستند که اطلاعات لازم برای تمایز واکه‌ها را نشان می‌دهند (Hagino et al., 2008). فرکانس F1 همبسته آکوستیکی سطح ارتفاع زبان و فرکانس F2 همبسته آکوستیکی پیشین و پسین بودن است (Wang & Van Heuven, 2006). این پژوهش می‌کوشد تا به بررسی رفتار آوایی واکه‌های زبان ترکی ایران بپردازد. از این رو، با بررسی و مقایسه الگوی توزیع ترکیبی فرکانس‌های F1×F2 واکه‌ها در دو موضع تکیه بر به‌عنوان جایگاه اصلی تظاهر آوایی واکه‌ها (Sadeghi, 2013) و بی‌تکیه، کیفیت آوایی واکه‌های ترکی را در فضای آکوستیکی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

در واکه‌های فارسی، فقط مشخصه‌های ارتفاع زبان و محل تولید واکه سبب ایجاد تقابل می‌شوند، بر این اساس در بررسی صوت‌شناختی فقط با دو سازه F1 و F2 می‌توان این تقابل را نمایش داد؛ به این صورت که مقدار F1 در واکه‌های افراشته، کمتر از واکه‌های میانی و افتاده‌است و مقدار

F2 نیز در واکه‌های پسین، کمتر از واکه‌های پیشین است (Bijankhan, 1990).

بی‌جن خان (Bijankhan, 2013) فضای واکه‌ای زبان فارسی را برحسب مقیاس خطی هرترز و مقیاس‌های غیرخطی مل، بارک و ارب به دست آورده‌است. او نشان داده است در فضای واکه‌ای فارسی امروز هرچه از واکه پیشین افزاشته /v/ به سمت واکه‌های افتاده و از آن‌جا به سمت واکه پسین افزاشته /u/ پیش می‌رود، میزان همپوشی واکه‌ای بیشتر می‌شود. به بیان دیگر، همپوشی /v/ و /u/ کمینه و همپوشی /o/ و /u/ بیشینه است. بی‌جن خان (Bijankhan, 1995)؛ پیامدهای واجی ناشی از فاصله آکوستیکی واکه‌ها را با یکدیگر در فضای واکه‌ای به صورت تعدادی گزاره واجی تشریح کرده‌است. این گزاره‌ها به‌طور کلی پیش‌بینی می‌کنند هر قدر فاصله آکوستیکی بین دو واکه در فضای واکه‌ای کمتر باشد (یا همپوشی بین آن‌ها بیشتر باشد)، احتمال وقوع تغییر واجی بین آن‌ها بیشتر است.

مدرسی‌قوامی (Modarresi Ghavami, 2011) در یک بررسی صوتی از واکه‌ها نشان داد، گرچه تمایز میان واکه‌های ساده یک تفاوت کیفی است اما هنوز میان واکه‌های کوتاه و واکه‌های بلند از جنبه رفتاری که در نظام آوایی فارسی دارند تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. وی (Modarresi Ghavami, 2014) با بررسی دیرش واکه‌های فارسی در هجای باز بی‌تکیه و تکیه‌بر در گفتار ۶ زن و مرد نشان داد که تمایز دیرشی بین دو گروه واکه در هجای باز بی‌تکیه مشاهده می‌شود اما در هجای باز تکیه‌بر چنین تمایزی وجود ندارد.

مدرسی‌قوامی (Modarresi Ghavami, 2014) در پژوهش دیگر به این نتیجه رسید که میان دیرش واکه‌های کوتاه و بلند در هجای بسته تکیه‌بر نیز تفاوت معناداری وجود دارد، این تفاوت نه تنها در دیرش کلی واکه‌ها مشاهده می‌شود بلکه میان دیرش هدف و گذر سازه‌ای نیز تفاوت وجود دارد و واکه‌های بلند ایستای طولانی و گذر کوتاه دارند و واکه‌های کوتاه ایستای کوتاه و گذر سازه‌ای بلندی دارند یعنی در تولید آن‌ها اندام‌های گفتار در مقایسه با واکه‌های بلند برای مدت کوتاه‌تری در وضعیت لازم برای تولید واکه باقی می‌مانند.

اسفندیاری و علی‌نژاد (Esfandiari & Alinezhad, 2016) در مطالعه ویزگی‌های آکوستیکی واکه‌های زبان فارسی میزان فاصله سازه‌های اول و دوم با هم و نیز فاصله سازه‌های دوم و سوم را برای هر یک از واکه‌ها بررسی کردند. آن‌ها با ترسیم فضای واکه‌ای دو زبان فارسی و انگلیسی نشان دادند که سازه‌های اول و دوم شش واکه مشترک در این دو زبان مشابه‌اند و تفاوت بیشتر در واکه‌های پسین و افتاده است.

صادقی و منصوری هره‌دشت (Sadeghi & Mansoory Harehdasht, 2016) در بررسی الگوی تغییرات فرکانس سازه‌های F1 و F2 واکه‌های زبان فارسی در موضع بی‌تکیه نشان دادند

که تغییرات فرکانسی سازه‌ها تا اندازه‌ی زیادی وابسته به نوع واکه است. بیشتر واکه‌ها تغییرات فرکانسی کمی دارند و فقط واکه / α / با تغییر الگوی تکیه به سمت نواحی مرکزی فضای واکه‌ای متمایل می‌شود. صادقی (Sadeghi, 2015) همچنین نشان داد که کیفیت واکه‌ها نسبت به بافت همخوانی مقاوم است. افزون بر این، دیدگاه کاهش بافتی در مورد تغییرات کاهشی واکه‌ها در زبان فارسی پیش‌بینی درستی به دست نمی‌دهد.

غفاروند و مکاری و ورنر (Ghaffarvand & Werner, 2016) برای یافتن ویژگی‌های زمانی و فضایی ۹ واکه آذری، با بهنجارسازی صوتی واکه‌ها با رویکرد درونی، فرکانس سه سازه اول، فرکانس پایه و دیرش واکه‌ها را در دو گروه مردان و زنان مورد بررسی قرار داد. وی نشان داد که واکه‌های [ø] و [u] در فضای واکه‌ای کاملاً با هم همپوشی دارند اما تفاوت دیرشی ۳۰ میلی‌ثانیه‌ای سازه‌های اول و دوم دو واکه و نتایج آزمون تشخیص خطی (الگوریتم ال.دی.ای^۱) از فرکانس سازه سوم آن‌ها است که مهمترین سرنخ برای تمایز این دو واکه از سوی شنوندگان می‌شود. به بیانی مفادیر فرکانس سازه سوم این دو واکه تفاوت اساسی دارند. از سوی دیگر اختلاف فرکانس سازه دوم بین دو واکه [i] و [o] بسیار اندک است.

یافته‌های بررسی مظفرزاده پیوستی (Mozaffarzadeh Peivasti, 2012) از واکه‌های آذری با ارائه مفادیر میانگین واحدی از فرکانس اول و دوم برای هر واکه از کل شرکت کنندگان زن و مرد نشان داد که مفادیر فرکانس سازه دوم واکه‌های [u] و [o] یکسان است. این در حالی است که غفاروند و ورنر (Ghaffarvand & Werner, 2016) بر این نکته اشاره کرد که مظفرزاده پیوستی (Mozaffarzadeh Peivasti, 2012) با نادیده گرفتن تاثیر جنسیت، بهره نگرفتن از روش‌های مختلف بهنجارسازی واکه‌ها و نادیده گرفتن سازه سوم و فرکانس پایه به بازنمایی نادقیقی از فضای واکه‌ای دست یافته‌است. زیرا تفاوت‌های آناطومیکی مجرای گفتار زنان و مردان منجر به تفاوت ابعاد فضای واکه‌ای می‌شود.

منصوری و همکاران (Mansuri et al., 2018) در بررسی ساختار سازه‌ای ۹ واکه آذری نشان دادند فرکانس پایه واکه‌های / α / و /i/ در زنان، به طور معناداری بالاتر از مردان است. هر چند فرکانس پایه در هر دو جنس در زبان آذری کمتر از زبان فارسی است یعنی واکه‌ها در زبان آذری بم‌تر تولید می‌شوند. واکه‌های / α / و /i/ در هر دو جنس، به ترتیب، دارای بیشترین و کمترین F1 هستند. بیشترین F2 در هر دو جنس /i/ و کمترین F2 در مردان / α / و در زنان /o/ است. همچنین، در هر دو جنس بیشترین F3 /i/ و کمترین / θ / می‌باشد. واکه‌های / α / و /i/ در هر

¹ Linear Discriminant Analysis (LDA)

دو جنس به ترتیب، بازترین و بسته‌ترین واکه‌ها هستند. واکه /i/ در هر دو جنس و واکه /æ/ در مردان و /o/ در زنان به ترتیب پیشین‌ترین و پسین‌ترین واکه‌ها هستند. گردترین واکه آذری /ø/ و گسترده‌ترین آن‌ها واکه /i/ است.

پژوهش حاضر سعی در شناخت ویژگی‌های صوت‌شناختی طبقه خاصی از آواها، واکه‌های ساده زبان ترکی آذری دارد و در واقع، به دنبال بررسی وضعیت F1، F2 و F3 واکه‌های ساده در بافت واژه بین گویشوران مرد و زن و تفاوت کیفیت واکه‌های ساده در بافت تکیه‌بر و بی‌تکیه و در جایگاه هجای باز و بسته است.

۳. روش پژوهش

روش به کاررفته در این پژوهش، روش واج‌شناسی آزمایشگاهی است. به ازای هر یک از واکه‌های ترکی آذری ([u, i, ə, y, o, ø, e, a, æ]) چهار واژه بسیط^۱ (بدون پسوند) دو هجایی با ساخت CV(C).CV(C)، از واژه‌های طبیعی زبان آذری انتخاب شدند. به گونه‌ای که واکه‌های هدف علاوه بر دو جایگاه هجای باز و هجای بسته، یک بار در بافت تکیه‌بر^۱ (به طور مشخص در جایگاه تکیه زیروبمی هسته) و بار دیگر در موضع بی‌تکیه قرار گرفتند تا اثر احتمالی بافت نوایی بر کیفیت واکه کنترل گردد.

از ۱۰ گویشور آذری زبان (۵ مرد و ۵ زن) بازه سنی ۲۰ تا ۴۵ سال که همگی تحصیلات دانشگاهی داشتند خواسته شد تا ۱۴۴ واژه هدف پژوهش را در محیط آزمایشگاهی دو بار تولید کنند. به این ترتیب تعداد ۴=۲۸۸۰ (کلمه) ۲×(تکیه) ۲×(هجا) ۲×(تکرار) ۹×(واکه) ۱۰×(گویشور) کلمه ضبط شد. به سبب آنکه محاسبات آماری اولیه نشان داد هیچ تعاملی بین جنسیت و متغیرهای واجی تحقیق یعنی تکیه و واژگانی و جایگاه هجا وجود ندارد، جنسیت شرکت‌کنندگان در طراحی آزمون‌های آماری در نظر گرفته نشد.^۲ برای ضبط دیجیتال داده‌های آزمایش از میکروفون

^۱ محل وقوع تکیه و واژگانی بیشتر روی هجای پایانی واژه‌ها قرار می‌گیرد و این الگو درباره گونه‌های مختلف واژه‌های آذری از جمله اسم، صفت، قید، فعل و موارد مشابه صادق است. بیشتر پسوندهای اشتقاقی و تصریفی تکیه‌برند ولی برخی از پسوندهای اشتقاقی و واژه‌بسته‌ها، نوعی دیگر از وندهای غیراشتقاقی، فاقد تکیه‌اند و بنابراین وقتی این نوع وندها به واژه افزوده می‌شوند، جایگاه تکیه و واژه تغییر نمی‌کند (Aram, 2009). هر چند از آنجایی که محل وقوع تکیه همواره در پایان واژه قرار نمی‌گیرد و فرایندهای وندافزایی در مشخص کردن جایگاه آن مؤثر است در این پژوهش از واژه‌های بسیط بدون پسوند استفاده شده است.

^۲ منظور آن است که در تحلیل‌های آماری مشخص شد هر تأثیری که دو متغیر تکیه و واژگانی و جایگاه هجا بر مقادیر فرکانس‌های F1 و F2 در داده‌های گفتاری مردان دارد، عیناً همان تأثیر را متغیرهای مورد نظر بر پارامترهای صوتی F1 و F2 در گفتار زنان نیز دارد. برای نمونه، اگر متغیر تکیه و واژگانی در گفتار مردان سبب افزایش فرکانس F1

حرفه‌ای بیبرداینامیک مدل TGL55C و کارت صوتی اکسترنال ساند بلاستر مدل X-F1 استفاده شد. ضبط داده‌ها با نرخ نمونه‌برداری ۱۱۰۵۰ هرتز ضبط شدند.

تحلیل صوت‌شناختی داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار پرت ویرایش ۶/۰۸/۱ بورزما و وینینک (Boersma & Weenink, 2019) روی طیف‌نگاشت با پهنای نوار متوسط انجام شد. دلیل استفاده از این نرم‌افزار، دقت زمانی بالا و امکان تحلیل همزمان موج صوتی و طیف‌نگاشت و نیز در دسترس بودن آن است. حداکثر فرکانس سازه‌ها برای مشاهده الگوهای طیفی، ۵ کیلوهرتز انتخاب شد. شبکه‌های متنی ۱۴۴۰ واژه در محیط پرت^۱ (در مسیر `sound>annotate>to text`) ساخته شدند و در پوشه هر واژه، واژه هدف کلمات برچسب‌گذاری شدند. برای اندازه‌گیری فرکانس سازه‌ها، بخش ایستای واژه‌ها برچسب‌گذاری شدند. بخش ایستا از مرکز واژه به طول ۳۰ تا ۴۰ میلی‌ثانیه (بسته به دیرش واژه) انتخاب شد. طی این محدوده معمولاً سازه‌ها ثابت هستند و کمترین تاثیرپذیری از همخوان‌های اطراف دارند. برای استخراج سازه‌ها از یک برنامه نرم‌افزاری تحت پرت با نام فورمانت پرو^۲ ویرایش ۱/۴/۱ شو (Xu, 2018) بهره گرفته شد. در این برنامه برای محاسبه فرکانس سازه‌ها از مسیر `interactive label>run>apply` استفاده شد. این برنامه علاوه بر محاسبه پارامترهای حوزه فرکانس و زمان موج صوتی در (محدوده زمانی برچسب‌گذاری شده) هر یک از محرک‌های تولیدی (در اینجا هر واژه تولید شده به وسیله یک گوینده خاص) هدف آزمایش، متوسط مقادیر پارامترهای صوتی و مقادیر بهنجار شده فرکانس سازه‌ها را در سطح تمامی محرک‌ها به دست می‌دهد.^۳

مقادیر فرکانس سازه‌های F1 و F2 به عنوان همبسته‌های اصلی کیفیت واژه اندازه‌گیری شدند. مطابق با پیشینه مطالعات صوتی، مقادیر پارامتر F1 (همبسته آکوستیکی سطح ارتفاع زبان) بر روی محور عمودی و F2 (همبسته آکوستیکی پیشین پسین) بر روی محور افقی در مقیاس هرتز در یک فضای دوبعدی نشان داده خواهد شد (Bijankhan, 2013; Esfandiari, & Alinezhad, 2016; Sadeghi & Mansoory Harehdasht, 2016; Bigdeli & Sadeghi, 2020).

یک واژه و کاهش فرکانس F2 آن واژه می‌شود، روند افزایشی F1 و کاهش F2 به صورت تابعی از متغیر تکیه‌واژگانی در گفتار زنان نیز مشاهده می‌شود.

^۱ praat

^۲ formant pro

^۳ برای اطمینان از درستی اندازه‌گیری‌های انجام شده، تمام اندازه‌گیری‌ها یک‌بار به شیوه دستی کنترل شد و موارد اشتباه ناشی از خطاهای اندازه‌گیری خودکار در نرم‌افزار، در تحلیل‌های پسین کنار گذاشته شد.

برای انجام تحلیل‌های آماری ابتدا هنجاربودن توزیع داده‌ها براساس آزمون لوین^۱ و یکنواخت‌بودن پراش (واریانس) گروه‌ها براساس آزمون شاپیرو^۲ بررسی شد. یافته‌ها نشان داد در تمامی مقایسه‌ها، توزیع داده‌ها به‌هنجار ($p > 0.05$) است و فرض یکنواخت‌بودن واریانس گروه‌ها برقرار نیست ($p > 0.05$). بنابراین از آزمون پارامتری برای تحلیل آماری داده‌ها استفاده شد. همچنین، با توجه به تعداد بیش از یک متغیر مستقل در پژوهش، از آزمون آنووا برای این منظور استفاده شد. بر این اساس، تعدادی آزمون تحلیل آنوای دوعامله برای هر یک از واژه‌های هدف جهت محاسبه معناداری اثر عوامل تکیه و آژگانی و جایگاه هجا (به عنوان عوامل مستقل) بر مقادیر فرکانس‌های F1 و F2 (عوامل وابسته) انجام شد.

۴. اندازه‌گیری واژه‌های مجزا

در این بخش به بررسی کیفیت هر یک از واژه‌های ترکی آذری در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه براساس الگوی تغییرات فرکانس سازه‌های F1 و F2 می‌پردازیم. در این شکل‌ها، نشانه دایره با رنگ خاکستری نمایانگر موضع بی‌تکیه و نشانه مثلث با رنگ سیاه نمایانگر موضع تکیه‌بر است.

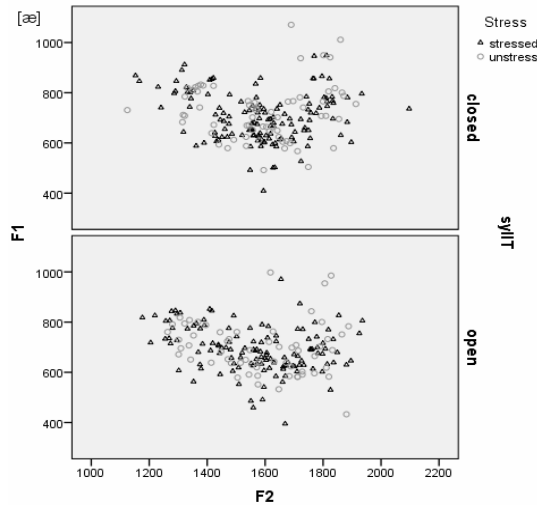
شکل (۱) مقادیر سازه‌های F1 و F2 را برای واژه [æ] برحسب مقیاس خطی هر تیز نشان می‌دهد. توزیع مقادیر فرکانس سازه‌های F1 و F2 واژه [æ] در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه تفاوت منظم و محسوسی نشان نمی‌دهد. همچنین توزیع مقادیر F1 و F2 در بافت تکیه‌بر و بی‌تکیه در جایگاه‌های هجایی باز و بسته تقریباً یکسان است. تمرکز فرکانس سازه F1 در محدوده فرکانسی بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ هرتز است و تمرکز بیشینه فرکانس سازه F2 در نواحی ۱۳۰۰ تا ۱۹۰۰ هرتز است. یافته‌های تحلیل‌های آماری نشان داد تغییرات هیچ یک از فرکانس‌های F1 و F2 برای این واژه به صورت تابعی از جایگاه هجایی و موضع نوایی معنادار نیست. نتایج کامل تحلیل‌های آماری در جدول‌های ۱ و ۲ ارائه شده است.

شکل (۲)، توزیع مقادیر فرکانس سازه‌های F1 و F2 را برای واژه [a] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه نشان می‌دهد. توزیع مقادیر فرکانس سازه F1 واژه [a] تفاوت منظم و قابل ملاحظه‌ای بین دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه نشان نمی‌دهد. تمرکز بیشینه فرکانس سازه F1 این واژه همانند [æ] در هر دو موضع نوایی در ناحیه ۶۰۰ تا ۸۰۰ هرتز است. اما عامل تکیه بر توزیع مقادیر فرکانس سازه F2 این واژه تا حدودی تأثیر گذار بوده است. تمرکز بیشینه فرکانس

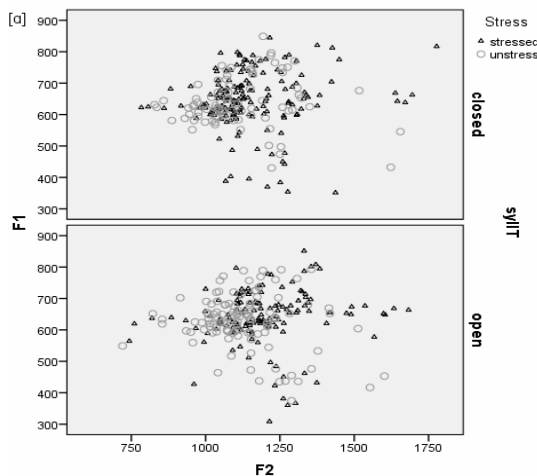
¹ Levene test

² Shapiro test

سازه F2 در موضع بی‌تکیه با عقب کشیدن بدنه زبان تا حدودی کاهش یافته و از میزان ۱۰۵۰ هرتز در موضع تکیه‌بر به حدود ۱۱۰۰ در موضع بی‌تکیه رسیده است. یافته‌های آماری در جدول (۲) نشان داد که تغییرات فرکانس سازه F2 در موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه برای این واژه معنادار است. از سوی دیگر، مقایسه الگوی توزیع مقادیر فرکانس سازه‌های F1 و F2 و واژه [a] در جایگاه‌های هجایی باز و بسته تفاوت محسوسی را بین این جایگاه‌ها نشان نمی‌دهد. نتایج مقایسه‌های آماری نشان داد اختلاف مقادیر F1 و F2 واژه [a] در جایگاه‌های هجایی باز و بسته معنادار نیست.

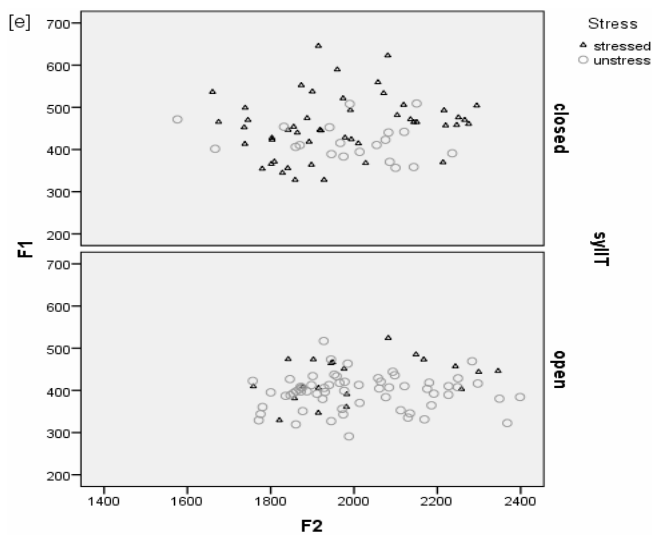


شکل ۱: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واژه [æ] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه



شکل ۲: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واژه [a] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه

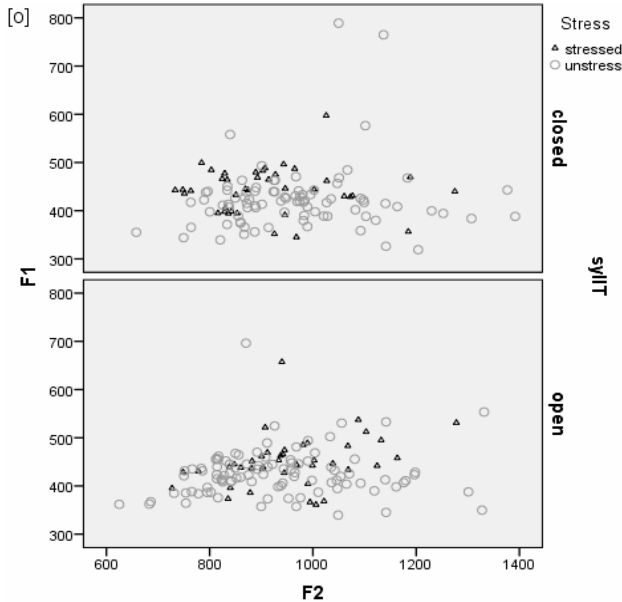
شکل (۳)، الگوی توزیع مقادیر فرکانس‌های F1 و F2 را برای واژه [e] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه نشان می‌دهد. تمرکز فرکانس سازه F1 واژه [e] در موضع بی‌تکیه حدود ۳۵۰ هرتز و در موضع تکیه‌بر ۴۵۰ هرتز است. همچنین، تجمع مقادیر فرکانس سازه F1 در هجای باز بین ۳۰۰ تا ۴۵۰ هرتز است، در حالی که تمرکز این فرکانس در هجای بسته بین ۳۵۰ و ۵۵۰ هرتز است. کاهش نسبی مقادیر فرکانس سازه F1 در در موضع بی‌تکیه نسبت به موضع تکیه‌بر و هجای باز نسبت به هجای بسته ناشی از افزایش نسبی سطح ارتفاع بدنه زبان است. یافته‌های تحلیل‌های آماری نشان داد اختلاف مقادیر فرکانس سازه F1 در هجای باز و بسته برای این واژه معنادار است. مطابق شکل (۳)، توزیع مقادیر فرکانس سازه F2 تفاوت چشمگیری مابین دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه در هیچ یک از جایگاه‌های هجایی نشان نمی‌دهد. تمرکز فرکانس سازه F2 در تمامی بافت‌های نوایی و جایگاه‌های هجایی مربوطه در نواحی فرکانسی ۱۸۰۰ تا ۲۳۰۰ هرتز است. نتایج آماری نشان داد اثر موضع نوایی و جایگاه هجایی بر فرکانس F2 معنادار نیست.



شکل ۳: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واژه [e] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه

شکل (۴)، الگوی توزیع مقادیر فرکانس‌های F1 و F2 را برای واژه [o] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه نشان می‌دهد. تمرکز مقادیر فرکانس F1 واژه [o] در موضع بی‌تکیه در نواحی ۴۰۰ هرتز است در حالی که در موضع تکیه‌بر مقادیر این فرکانس در نواحی

۵۰۰ هرتز تمرکز یافته‌اند. تغییرات فرکانس سازه F1 به صورت تابعی از موضع تکیه برای این واکه معنادر بود.

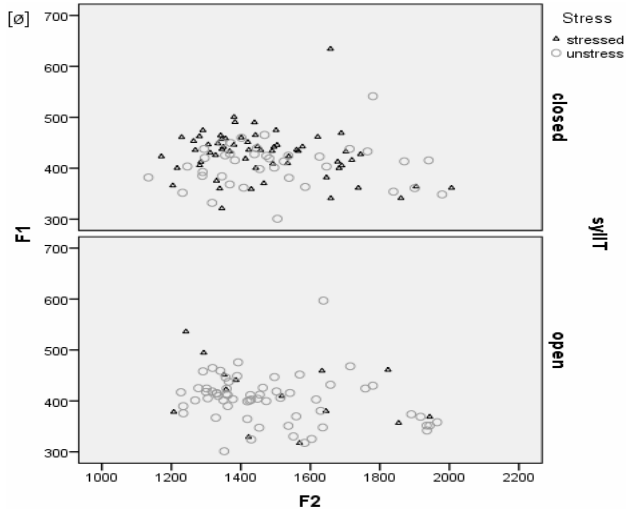


شکل ۴: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واکه [o] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی تکیه

این شکل همچنین نشان می‌دهد الگوی کلی پراکندگی مقادیر فرکانس F2 در دو موضع بی تکیه و تکیه‌بر با یک‌دیگر شباهت دارد. یافته‌های آماری نشان داد اختلاف مقادیر فرکانس F2 برای این واکه در دو موضع تکیه‌بر و بی تکیه معنادر نیست. همچنین مطابق شکل (۴)، توزیع مقادیر هر دو فرکانس F1 و F2 در جایگاه‌های هجایی باز و بسته تقریباً شبیه به یک‌دیگر است. در نتایج آماری به دست آمده اثر جایگاه هجایی بر مقادیر هیچ یک از دو فرکانس F1 و معنادر نبود.

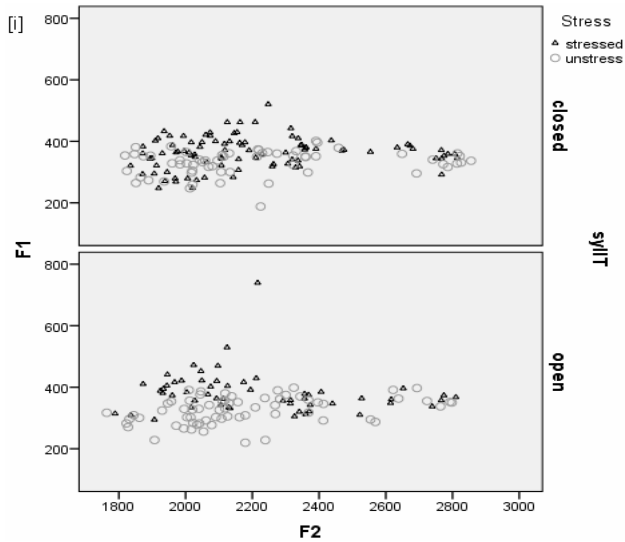
شکل (۵)، پراکندگی مقادیر فرکانس سازه‌های F1 و F2 را برای واکه [ø] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی تکیه نشان می‌دهد. همان گونه که مشاهده می‌شود توزیع مقادیر فرکانس‌های F1 و F2 واکه [ø] در دو موضع تکیه‌بر و بی تکیه تفاوت منظم و محسوسی را نشان نمی‌دهد. همچنین، توزیع مقادیر این فرکانس‌ها در جایگاه‌های هجایی باز و بسته نیز صرف نظر از الگوی تکیه‌ای این واکه مشابه یک‌دیگر است. به طور کلی، هیچ ناحیه مشخصی از فرکانس‌های F1 و F2 تجمع مقادیر را به نفع یکی از دو موضع تکیه‌بر و بی تکیه و یکی از جایگاه‌های هجایی باز و بسته نشان نمی‌دهد. در تمامی موارد، بیشینه تمرکز مقادیر فرکانس F1 [ø] در محدوده

فرکانس‌های ۴۰۰ تا ۴۵۰ هرتز و بیشینه تمرکز فرکانس F2 [Ø] در محدوده فرکانس‌های ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ هرتز است. نتایج تحلیل آماری داده‌ها نشان داد هیچ یک از عوامل تکیه واژگانی و جایگاه هجایی بر کیفیت واکه [Ø] در آذری تاثیرگذار نیست.



شکل ۵: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واکه [Ø] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی تکیه

شکل (۶)، توزیع مقادیر فرکانس سازه‌های F1 و F2 را برای واکه [i] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی تکیه نشان می‌دهد. تمرکز فرکانس سازه F1 واکه [i] در موضع بی تکیه در ناحیه ۳۰۰ هرتز و در موضع تکیه‌بر در نواحی ۳۵۰ تا ۴۰۰ هرتز است. به بیان دیگر، تجمع مقادیر بر روی فرکانس‌های پائین‌تر F1 در موضع بی تکیه از موضع تکیه‌بر بیشتر است. این واقعیت مؤید آن است که F1 در موضع بی تکیه در اثر افزایش سطح ارتفاع بدنه زبان تا حدودی کاهش پیدا کرده است. نتایج آزمون‌های آماری نشان داد اختلاف مقادیر فرکانس F1 واکه [i] در موضع تکیه‌بر و بی تکیه با یک‌دیگر معنادار است.



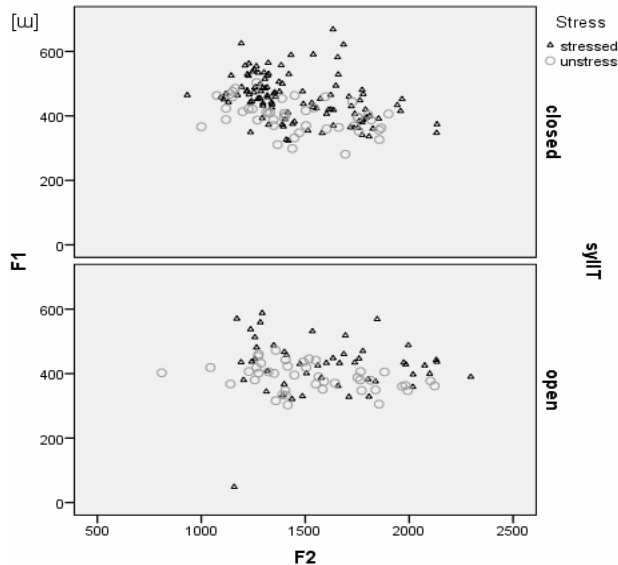
شکل ۶: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واکه [i] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی تکیه

همچنین، توزیع مقادیر F1 در هر دو بافت تکیه‌بر و بی تکیه در هجای باز و بسته در نواحی نسبتاً یکسانی انجام گرفته است. بر پایه یافته‌های آماری، اختلاف مقادیر F1 واکه [i] در هجاهای باز و بسته با یکدیگر معنادار نبود. از سوی دیگر، مطابق شکل (۶) توزیع مقادیر F2 در بافت تکیه‌بر و بی تکیه و در جایگاه‌های هجایی باز و بسته تقریباً یکسان است. در تمامی موارد، بیشینه تمرکز فرکانس سازه F2 در محدوده فرکانس‌های ۱۸۰۰ تا ۲۴۰۰ هرتز است. نتایج تحلیل‌های آماری نشان داد اثر هیچ یک از دو عامل تکیه و جایگاه هجایی بر مقادیر فرکانس F2 معنادار نیست.

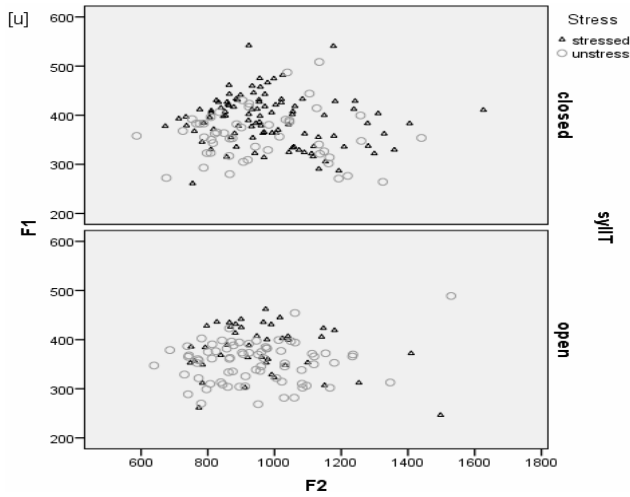
شکل (۷)، توزیع مقادیر سازه‌های F1 و F2 را برای واکه [u] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی تکیه نشان می‌دهد. تمرکز فرکانس F1 واکه [u] در موضع بی تکیه در محدوده فرکانس‌های ۳۵۰ تا ۴۰۰ هرتز و در موضع تکیه‌بر در محدوده فرکانس‌های ۴۰۰ تا ۴۵۰ هرتز است. تحلیل‌های آماری نشان داد اختلاف فرکانس F1 این واکه در موضع تکیه‌بر و بی تکیه با یکدیگر معنادار است. هر چند، توزیع مقادیر F1 در جایگاه‌های هجایی باز و بسته تقریباً یکسان است. از سوی دیگر، توزیع مقادیر فرکانس F2 در دو موضع تکیه‌بر و بی تکیه تفاوت منظم و محسوسی را نشان نمی‌دهد. ولی مقادیر این فرکانس به صورت تابعی از عامل جایگاه هجایی تا حدودی متفاوت است. تمرکز بیشینه فرکانس F2 در هجای باز در نواحی فرکانسی ۱۵۰۰ تا ۱۵۵۰ و در هجای بسته در نواحی فرکانسی ۱۴۰۰ تا ۱۴۵۰ هرتز است. یافته‌های

آزمون‌های آماری نشان داد اختلاف فرکانس F2 واکه [u] در جایگاه‌های هجایی باز و بسته معنادار است.

شکل (۸)، الگوی پراکندگی مقادیر سازه‌های F1 و F2 را برای واکه [u] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه نشان می‌دهد. مطابق این شکل، تمرکز بیشینه مقادیر F1 در موضع تکیه‌بر روی فرکانس‌های ۴۰۰ تا ۴۵۰ هرتز و در موضع بی‌تکیه روی فرکانس‌های ۳۰۰ تا ۴۰۰ هرتز است. یافته‌های آزمون‌های آماری نشان داد اختلاف فرکانس سازه‌های F1 برای این واکه در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه معنادار است در مقابل، توزیع مقادیر F2 واکه [u] در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه تفاوت منظم و محسوسی را نشان نمی‌دهد. در هر دو موضع نوایی، بیشینه تمرکز مقادیر F2 در نواحی ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ هرتز است.



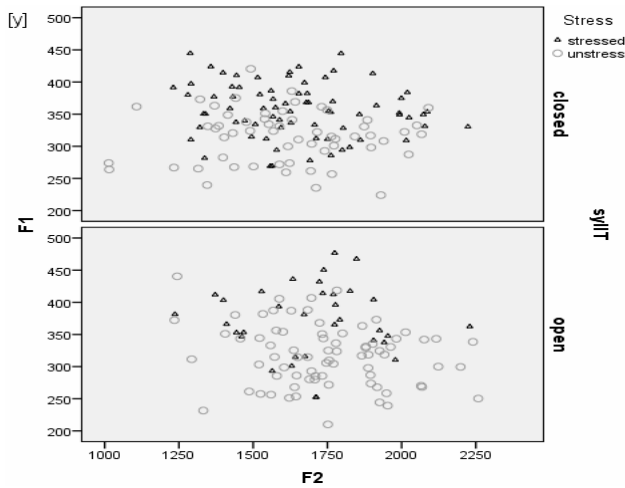
شکل ۷: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واکه [u] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه



شکل ۸: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واکه [u] در هجاهای باز و بسته و درباخت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه

یافته‌های تحلیل‌های آماری نشان داد اثر تکیه‌بر مقادیر F2 واکه [u] معنادار نیست. همچنین نتایج به‌دست آمده، نشان داد اختلاف مقادیر هیچ یک از دو پارامتر فرکانسی F1 و F2 در جایگاه‌های هجایی باز و بسته با یک‌دیگر معنادار نیست.

شکل (۹)، توزیع مقادیر سازه‌های F1 و F2 را برای واکه [y] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه نشان می‌دهد. تمرکز مقادیر فرکانس F1 واکه [y] در موضع بی‌تکیه در نواحی حدود ۳۰۰ هرتز و در موضع تکیه‌بر در نواحی حدود ۳۵۰ هرتز است. نتایج آزمون‌های آماری نشان داد اختلاف مقادیر فرکانس F1 این واکه در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه معنادار است اما توزیع مقادیر F2 در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه تفاوت منظم و محسوسی نشان نمی‌دهد ($F(1,237)=0.043$; $p=0.836$). از سوی دیگر، در حالی که الگوی پراکندگی مقادیر F1 در هجاهای باز و بسته شبیه به یک‌دیگر است مقادیر فرکانس دوم (F2) تغییرات منظمی را به صورت تابعی از عامل جایگاه هجایی واکه نشان می‌دهند.



شکل ۹: توزیع مقادیر فرکانس F1 و F2 برای واکه [y] در هجاهای باز و بسته و در بافت‌های تکیه‌بر و بی‌تکیه

تمرکز بیشینه فرکانس F2 در هجای باز بر روی ناحیه فرکانسی ۱۷۰۰ هرتز و در هجای بسته بر روی نواحی فرکانسی ۱۶۰۰ تا ۱۶۵۰ هرتز است. نتایج آزمون‌های آماری نشان داد اختلاف مقادیر فرکانس F2 واکه [y] در هجاهای باز و بسته با یک‌دیگر معنادار است. به طور کلی، یافته‌های آماری نشان داد جایگاه هجا اثری بر الگوی توزیع واکه‌های آذری در فضای واکه‌ای ندارد. همچنین، بافت نوایی، و به طور مشخص، تکیه‌واژگانی توزیع واکه‌ها را در فضای واکه‌ای بر حسب هیچ یک از پارامترهای فرکانسی F1 (بعد عمودی) و F2 (بعد افقی) به طور معنادار و نظام‌مند تغییر نمی‌دهد. اگر چه F1 در واکه‌های [e]، [o]، [u]، [i]، [u] و [y] در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه با یک‌دیگر اختلاف معنادار دارد ولی این اختلاف معنادار در مورد واکه‌های دیگر، یعنی [æ]، [a] و [∅]، مشاهده نمی‌شود. اختلاف مقادیر F2 نیز بین این دو موضع بسیار اندک است و برای اغلب واکه‌ها به غیر از [a] معنادار نیست.

جدول ۱: خلاصه نتایج آزمون‌های تحلیل آنووا در محاسبه سطح معناداری اثر عوامل تکیه واژگانی، جایگاه هجا و اثر تعاملی عوامل تکیه واژگانی و جایگاه هجا بر مقادیر فرکانس F1 در واژه‌های هدف

واکه	تکیه واژگانی	جایگاه هجا	تکیه واژگانی × جایگاه هجا
[æ]	F(1,380)=0.930; p=0.335	F(1,380)=3.809; P=0.052	F(1,380)=0.532; P=0.466
[ɑ]	F(1,490)=1.198; p=0.274	F(1,490)=1.423; P=0.233	F(1,490)=0.186; P=0.666
[e]	F(1,148)=12.719; p=0.00	F(1,148)=6.465; P=0.012	F(1,148)=0.025; P=0.876
[o]	F(1,259)=8.642; p=0.004	F(1,259)=0.424; P=0.516	F(1,259)=0.103; P=0.748
[ø]	F(1,173)=3.787; p=0.053	F(1,173)=0.910; P=0.341	F(1,173)=0.323; P=0.571
[i]	F(1,272)=51.653; p=0.000	F(1,272)=1.129; P=0.289	F(1,272)=3.797; P=0.052
[w]	F(1,243)=26.155; p=0.000	F(1,243)=4.631; P=0.032	F(1,243)=0.950; P=0.331
[u]	F(1,265)=21.194; p=0.000	F(1,265)=1.371; P=0.243	F(1,265)=0.159; P=0.697
[y]	F(1,273)=59.966; p=0.000	F(1,273)=1.936; P=0.165	F(1,273)=1.039; P=0.309

جدول ۲: خلاصه نتایج آزمون‌های تحلیل آنووا در محاسبه سطح معناداری اثر عوامل تکیه واژگانی، جایگاه هجا و اثر تعاملی عوامل تکیه واژگانی و جایگاه هجا بر مقادیر فرکانس F2 در واژه‌های هدف

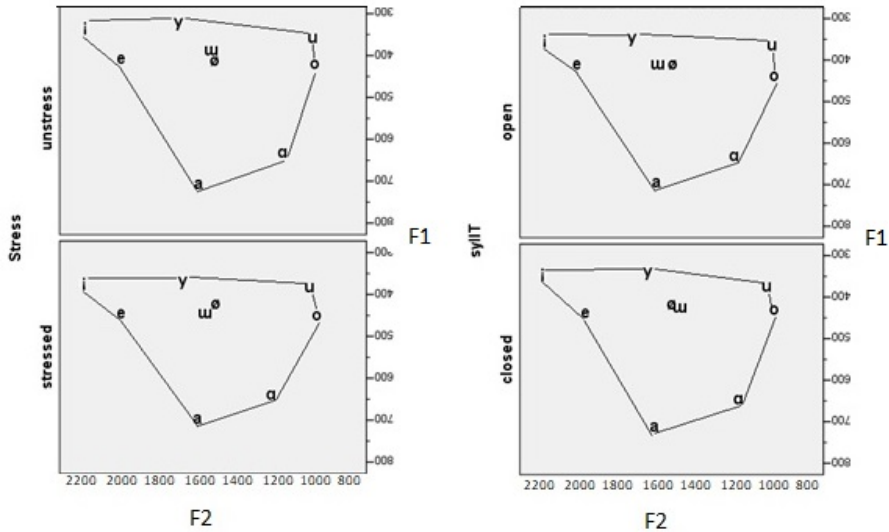
واکه	تکیه واژگانی	جایگاه هجا	تکیه واژگانی × جایگاه هجا
[æ]	F(1,380)=0.205; p=0.651	F(1,380)=0.377; P=0.540	F(1,380)=0.063; P=0.801
[ɑ]	F(1,490)=15.719; p=0.00	F(1,490)=3.860; P=0.050	F(1,490)=0.978; P=0.323
[e]	F(1,148)=0.097; p=0.756	F(1,148)=1.570; P=0.212	F(1,148)=0.095; P=0.759
[o]	F(1,259)=0.449; p=0.503	F(1,259)=0.020; P=0.888	F(1,259)=4.596; P=0.033
[ø]	F(1,173)=0.001; p=0.970	F(1,173)=0.241; P=0.624	F(1,173)=0.762; P=0.384
[i]	F(1,272)=0.125; p=0.724	F(1,272)=0.134; P=0.715	F(1,272)=0.535; P=0.465
[w]	F(1,243)=1.358; p=0.245	F(1,243)=8.557; P=0.004	F(1,243)=0.833; P=0.362
[u]	F(1,265)=1.808; p=0.180	F(1,265)=0.709; P=0.401	F(1,265)=0.029; P=0.864
[y]	F(1,237)=0.043; p=0.836	F(1,237)=9.417; P=0.002	F(1,237)=1.775; P=0.184

۵. فضای واکه‌ای

پس از محاسبه متوسط مقادیر فرکانس سازه‌های اول و دوم و نمایش آن‌ها بر روی محورهای عمودی (F1) و افقی (F2) با اتصال نقاطی که از تلاقی نقاط متوسط مقادیر فرکانس‌های هر واکه بدست آمد، نمودار واکه‌ای رسم شد. به ازای هر واکه دو نمودار واکه‌ای برای هجاهای باز و بسته و دو نمودار واکه‌ای برای بافت‌های نوایی تکیه‌بر و بی‌تکیه ترسیم شد. شکل (۱۰)، فضای واکه‌ای ترکی آذری را در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه (چپ) و دو جایگاه هجایی باز و بسته (راست) نشان می‌دهد. در هر دو شکل، F1 در بُعد عمودی فضای واکه‌ای به سه ناحیه آوایی قابل تفکیک است. واکه‌های [i]، [u]، [y] با مقادیر حداقلی فرکانس F1 به صورت [+افراشته] تولید شده‌اند؛ واکه‌های [æ] و [a] با مقادیر حداکثری فرکانس F1 به صورت [+افتاده] تولید شده‌اند و واکه‌های [e]، [ø]، [u]، [o] با مقادیر متوسط F1 به صورت [-افراشته] و [-افتاده] تولید شده‌اند؛ البته در هر طبقه بین واکه‌ها برحسب پارامتر F1 تفاوت‌های آوایی مدرج وجود دارد؛ مثلاً در بین واکه‌های افراشته مقدار افراستگی [y] از [i] و [i] از [u] تا حدی بیشتر است. در بین واکه‌های افتاده، مقدار افتادگی [æ] از [a] بیشتر است؛ یعنی میزان پائین‌بودن بدنه زبان در واکه افتاده پیشین بیشتر از واکه افتاده پسین است.

از سوی دیگر، فضای واکه‌ای زبان ترکی در هر دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه و هر دو جایگاه هجایی باز و بسته برحسب فرکانس F1 یک فضای نامتقارن است به این معنی که فاصله فرکانسی (از نظر فرکانس F1) واکه‌ها در بخش پیشین و پسین فضای واکه‌ای به یک اندازه نیست: اختلاف فرکانس F1 واکه‌ها در بخش پیشین نسبت به بخش پسین بیشتر است. به طور مشخص، اختلاف فرکانس F1 واکه‌های نیمه‌افراشته و افتاده در بخش پیشین نسبت به واکه‌های نیمه‌افراشته و افتاده به طور چشمگیری بیشتر است. این مسئله باعث فشردگی بیشتر واکه‌ها در بخش پسین نسبت به بخش پیشین در بُعد عمودی فضای واکه‌ای (سطح ارتفاع بدنه زبان) شده است. نکته بسیار مهم دیگر در رابطه با توزیع واکه‌ها در بُعد عمودی فضای واکه‌ای این است که فاصله واکه‌های سه ناحیه آوایی افراشته، نیمه‌افراشته و افتاده نسبت به یک‌دیگر در هر دو بخش پیشین و پسین به یک اندازه نیست: چهار واکه نیمه‌افراشته [e]، [ø]، [u]، [o] به واکه‌های افراشته [i]، [u]، [y] نسبت به واکه‌های افتاده [æ] و [a] بسیار نزدیک‌ترند.^۱

^۱ این مسئله دو دلیل دارد: نخست آنکه اگر فرض کنیم بازه فرکانسی F1 برای تولید واکه‌های افراشته بین ۲۰۰ تا ۳۵۰ هرتز باشد (Stevens, 1998)، واکه‌های افراشته [i]، [u]، [y] در ترکی آذری متوسطی نزدیک به بیشینه این بازه فرکانسی دارند؛ یعنی این واکه‌ها از جنبه صوتی کاملاً افراشته نیستند و از سطح ارتفاع بیشینه بدنه زبان فاصله نسبی دارند. دوم اینکه، اگر فرض کنیم بازه فرکانسی F1 برای تولید واکه‌های نیمه‌افراشته بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ هرتز باشد



شکل ۱۰: فضای واکه‌ای ترکی آذری به صورت تابعی از مقادیر فرکانس F1 و F2 در دو موضع تکیه‌بر و بی‌تکیه (چپ) در دو جایگاه هجای باز و بسته (راست)

آنچه از بررسی مقادیر فرکانس F2 بدست می‌آید این است که مقادیر F2 برای واکه‌های پیشین (i, e, æ, y) بیشتر از واکه‌های مرکزی (u, ø) و نیز مقادیر فرکانس F2 برای واکه‌های مرکزی بیشتر از واکه‌های پسین (a, u, o) است. در ناحیه پیشین فضای واکه‌ای با کاهش سطح ارتفاع بدنه زبان از میزان پیشین بودن واکه‌ها تا اندازه‌ای کاسته شده است.^۱ در ناحیه پسین نیز با کاهش سطح ارتفاع بدنه زبان، واکه [a] نسبت به دو واکه [o] و [u] مرکزی‌تر تولید شده است.^۲

(Stevens, 1998)، به گونه‌ای که سر ابتدایی این پیوستار متناظر با وضعیت نیمه‌افراستگی و سر انتهایی آن متناظر با وضعیت نیمه‌افتادگی باشد، واکه‌های [e], [æ], [ø], [ɔ] در آذری متوسطی نزدیک به کمینه این بازه فرکانسی یا سر ابتدایی این پیوستار دارند. به این معنا که این واکه‌ها از جنبه صوتی نیمه‌افراشته‌اند و نه نیمه‌افتاده. بر این اساس، توزیع واکه‌های افراشته در نقاطی نزدیک به حداقل سطح ارتفاع بدنه زبان برای تولید این واکه‌ها و توزیع واکه‌های نیمه‌افراشته در نقاطی نزدیک به ارتفاع بیشینه بدنه زبان برای این دسته از واکه‌ها در عمل سبب نزدیکی چشمگیر واکه‌های [e], [æ], [ø], [ɔ] به واکه‌های افراشته [i], [u], [y] و دوری آن‌ها از واکه‌های افتاده [a] و [æ] شده است.^۱ به طور مشخص، در حالی که واکه [i] در ناحیه پیشین فضای واکه‌ای قرار گرفته است، واکه [æ] و [e] تا اندازه‌ای از ناحیه پیشین فاصله گرفته و به سمت نواحی مرکزی‌تر فضای واکه‌ای متمایل شده‌اند. در این میان، میزان مرکزی‌شدگی واکه [æ] از [e] به مراتب بیشتر است. این واکه به طور مشخص با کاهش بیشتر سطح ارتفاع بدنه زبان (نسبت به [e]) تا اندازه زیادی به سمت عقب دهان کشیده شده، به گونه‌ای که با واکه‌های افراشته و نیمه‌افراشته مرکزی [y, u, ø] در یک راستا قرار گرفته است. همچنین، در بین واکه‌های نیمه‌افراشته، واکه‌های [u] و [ø] مرکزی‌تر از [o] و [e] هستند.

^۲ هر چند واکه [o] با وجود ارتفاع کمتر نسبت واکه افراشته [u]، اندکی پسین‌تر از این واکه تولید شده است. این واقعیت نشان می‌دهد توزیع واکه‌ها در دو ناحیه پیشین و پسین فضای واکه‌ای برحسب پارامتر F2 متقارن نیست.

براین اساس، با توجه به الگوی توزیع واکه‌ها بر حسب فرکانس دوم می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که به لحاظ معیارهای صوتی، دو واکه [i] و [e] پیشین، واکه‌های [o] و [u] پسین و واکه‌های [æ] و [ɑ] مرکزی‌اند. هر چند میزان مرکزی‌بودن [æ] از [ɑ] بیشتر است.^۱

بحث دیگر مربوط به واکه‌های [y]، [ɥ]، [ø] است. این سه واکه به‌طور مشخص در تمامی بافت‌های نوایی و جایگاه‌های هجایی در نواحی مرکزی با سطح ارتفاعی افزایش یافته ([y]) یا نیمه‌افراشته ([ɥ]، [ø]) تولید شده‌اند. بنابراین، [y] و [ø] در ترکی آذری برخلاف [y] و [ø] در نمودار واکه‌های اصلی ثانویه، پیشین نیستند. همین‌طور [ɥ] برخلاف [u] در نمودار مذکور، یک واکه پسین نیست. نکته مهم آن است که [ɥ] و [ø] بر حسب هر دو پارامتر فرکانسی F1 و F2 در نواحی بسیار نزدیک به یک‌دیگر ظاهر شده‌اند. از سویی، اگر چه مقادیر فرکانس دوم، جفت واکه‌های [i]-[y] و [e]-[ø] را از هم متمایز می‌کند، ولی برای تعیین کیفیت دقیق این واکه‌ها، لازم است مقادیر F3 و همین‌طور F2-F3 جفت واکه‌ها با هم مقایسه شود. مقادیر این دو پارامتر در تعیین مشخصه گردی واکه‌ها تاثیرگذار است. مقدار F3 با شکل لب‌ها و گردشگی آن‌ها در ارتباط است. هر چه واکه گردتر باشد، F3 کمتر و هر چه واکه گسترده‌تر باشد F3 بیشتر می‌شود (Bijankhan, 2013).

جدول ۳: خلاصه نتایج آزمون‌های تحلیل آنووا در محاسبه سطح معناداری اثر عوامل تکیه واژگانی، جایگاه هجا و اثر تعاملی عوامل تکیه واژگانی و جایگاه هجا بر مقادیر فرکانس F3 در واکه‌های هدف

واکه	تکیه واژگانی	جایگاه هجا	تکیه واژگانی × جایگاه هجا
[e]	F(1,148)=1.397; p=0.239	F(1,148)=1.566; P=0.213	F(1,148)=0.792; P=0.375
[ø]	F(1,173)=0.176; p=0.675	F(1,173)=1.153; P=0.284	F(1,173)=0.974; P=0.325
[i]	F(1,272)=1.281; p=0.259	F(1,272)=0.567; P=0.452	F(1,272)=0.266; P=0.606
[ɥ]	F(1,243)=0.243; p=0.623	F(1,220)=0.289; P=0.591	F(1,220)=0.059; P=0.808
[y]	F(1,273)=0.113; p=0.737	F(1,273)=0.592; P=0.443	F(1,273)=0.187; P=0.666

^۱ در پیوند با تأثیر تکیه بر فضای واکه‌ای باید اشاره کرد که شدت تغییرات فرکانسی واکه‌ها در موضع بی‌تکیه به گونه‌ای نیست که باعث تفاوت معنادار کیفیت واکه شود. ضمن آنکه این تغییرات به سمت مرکز فضای واکه‌ای اتفاق نیفتاده‌است. افزون بر این، تفاوت منظم و منسجمی در داده‌های آوایی این پژوهش بین واکه‌های کوتاه و بلند از نظر الگوی توزیع ترکیبی فرکانس‌های F1×F2 قابل مشاهده نیست.

جدول ۴: خلاصه نتایج آزمون‌های تحلیل آنووا در محاسبه سطح معناداری اثر عوامل تکیه واژگانی، جایگاه هجا و اثر تعاملی عوامل تکیه واژگانی و جایگاه هجا بر مقادیر فرکانس F3-F2 در واکه‌های هدف

واکه	تکیه واژگانی	جایگاه هجا	تکیه واژگانی × جایگاه هجا
[e]	F(1,148)= 2.503; p=0.116	F(1,148)=0.381; P=0.538	F(1,148)=0.687; P=0.409
[ø]	F(1,173)=0.507; p=0.477	F(1,173)=1.405; P=0.238	F(1,173)=1.972; P=0.162
[i]	F(1,272)=2.045; p=0.159	F(1,272)=3.114; P=0.079	F(1,272)=0.012; P=0.914
[u]	F(1,243)=0.473; p=0.492	F(1,220)=3.306; P=0.070	F(1,220)=0.512; P=0.475
[y]	F(1,273)=0.034; p=0.854	F(1,273)=3.546; P=0.061	F(1,273)=0.504; P=0.478

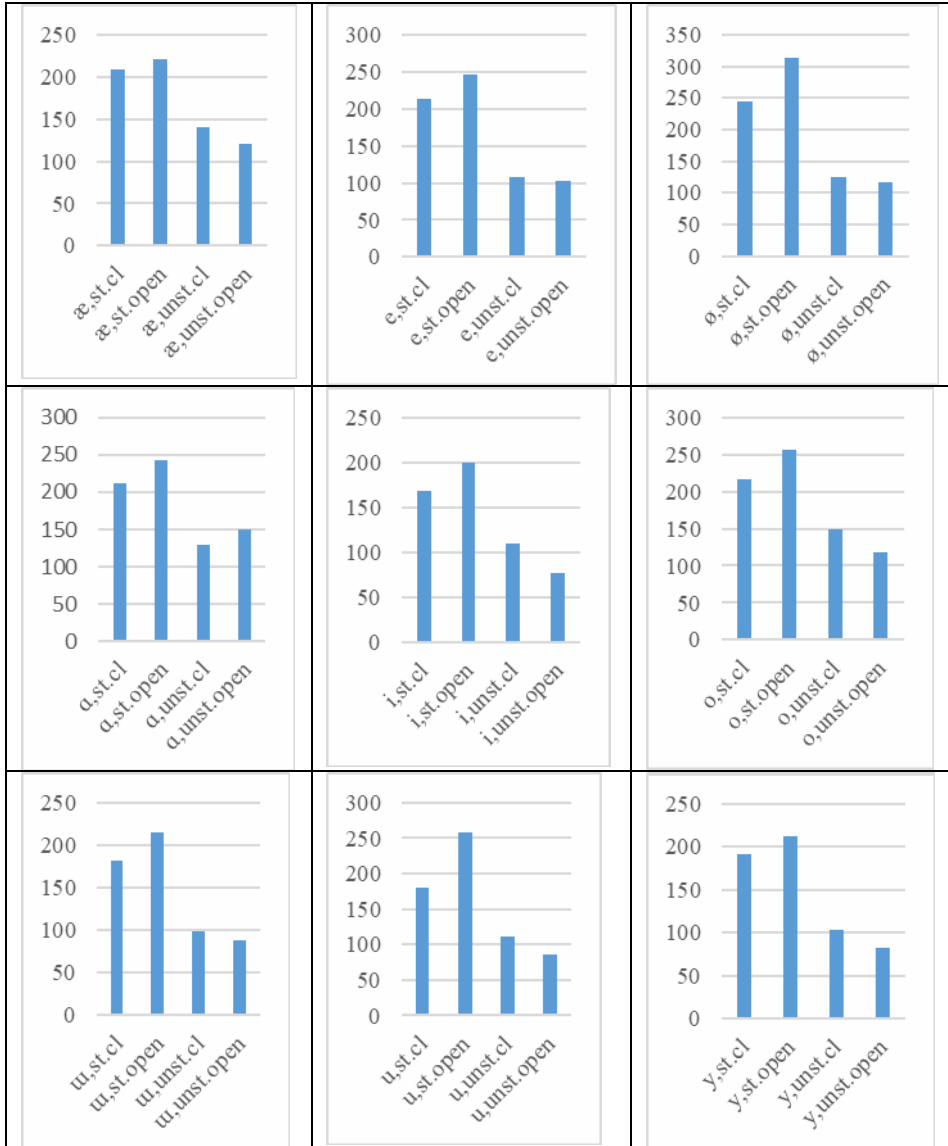
مقایسه‌های آماری انجام شده (جدول‌های (۳) و (۴)) نشان داد فرکانس سازه سوم واکه [e] در جفت واکه‌های [ø]-[e] در تمامی بافت‌های نوایی و جایگاه‌های هجایی از واکه [ø] به طور معناداری بیشتر است. همچنین، اختلاف فرکانس سازه سوم و دوم دو واکه [e] و [ø] در تمامی حالات به غیر از بافت تکیه‌بر در جایگاه هجایی باز با یک‌دیگر معنادار است. این یافته‌ها همچنین نشان داد فرکانس سازه سوم و F2-F3 واکه [i] در جفت واکه‌های [i]-[y] در تمامی بافت‌های نوایی و جایگاه‌های هجایی از واکه [y] به طور معناداری بیشتر است. همچنین نتایج به دست آمده برای جفت واکه‌های [ø]-[u] نشان داد میانگین مقادیر فرکانس سوم این واکه‌ها در هیچ یک از بافت‌های نوایی و جایگاه‌های هجایی با یک‌دیگر اختلاف معنادار ندارند ولی اختلاف مقادیر F2-F3 این جفت واکه‌ها در تمامی بافت‌های نوایی و جایگاه‌های هجایی با یک‌دیگر معنادار است.

این یافته‌ها به طور مشخص گویای این واقعیت اساسی است که هر یک از این جفت واکه‌ها شامل یک واکه غیرگرد ([i], [e] و [u]) و یک واکه گرد ([ø], [y] و [ø]) است. بنابراین، جفت واکه‌های [i]-[y] و [ø]-[e] در ترکی آذری نه تنها از طریق مقادیر فرکانس دوم، بلکه از طریق فرکانس‌های F3 و F2-F3 نیز از هم متمایز می‌شوند. همچنین، گرچه مقادیر فرکانس‌های اول و دوم جفت واکه‌های [ø]-[u] قادر به متمایز ساختن این واکه‌ها از یک‌دیگر نیست، ولی مقادیر اختلاف فرکانس سازه سوم و دوم، F2-F3، به خوبی این واکه‌ها را از یک‌دیگر متمایز می‌کند.

۷. دیرش واکه

شکل (۱۱)، میانگین دیرش واکه‌ها را به صورت تابعی از جایگاه هجایی و بافت نوایی نشان می‌دهد. لازم به ذکر است که مقادیر دیرش هر واکه، از ابتدای همساز قوی در ناحیه فرکانسی

سازه F2 تا پایان همساز قوی در همین ناحیه فرکانسی اندازه‌گیری شد.



شکل ۱۱: میانگین دیرش ۹ واکه آذری در چهار وضعیت هجای بسته و تکیه بر^۱، هجای باز و تکیه بر^۲، هجای بسته و بی تکیه^۳، هجای باز و بی تکیه^۴

1 st.cl
2 st.open
3 unst.cl
4 unst.open

بر اساس شکل (۱۱)، می‌توان به یافته‌های زیر دست یافت:

یکم- میانگین مقادیر دیرش واکه‌ها در هجاهای تکیه‌بر بیش از هجاهای بی‌تکیه است. دیرش

واکه‌های تکیه‌بر تقریباً دو برابر واکه‌های بی‌تکیه است.

دوم- در موضع تکیه‌بر، میانگین مقادیر دیرش واکه‌ها در هجای باز از بسته بیشتر است.

سوم- در موضع بی‌تکیه میانگین مقادیر دیرش واکه‌ها در هجای بسته بیشتر از هجای باز

است. بر این اساس، دیرش هجاهای باز و بسته با یکدیگر تفاوت نظام‌مند ندارند که این امر

می‌تواند ناشی از تأثیر متفاوت تکیه، بر دیرش هجاهای باز و بسته باشد.

آزمون تحلیل آنوای چندعامله برای تمامی واکه‌های آذری به منظور محاسبه معناداری اثر

عوامل تکیه‌واژگانی، جایگاه هجا و نوع واکه (به عنوان عوامل مستقل) بر مقادیر دیرش (عوامل

وابسته) انجام شد. نتایج در جدول (۵) ارائه شده‌است. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که اختلاف

میانگین دیرش در بین گروه‌ها به لحاظ آماری معنادار است. یعنی مقادیر دیرش واکه‌ها در جایگاه

هجای باز و بسته و دو موضع نوایی تکیه‌بر و بی‌تکیه با یکدیگر به طور معناداری متفاوت است.

جدول ۵: خلاصه نتایج آزمون‌های تحلیل آنووا برای محاسبه سطح معناداری اثر عوامل تکیه‌واژگانی، جایگاه هجا، نوع واکه و اثر تعاملی عوامل تکیه‌واژگانی و جایگاه هجا و نوع واکه بر مقادیر دیرش ۹ واکه

متغیر مستقل	دیرش
نوع واکه	$F(8,2528) = 25.378; p < 0.001$
تکیه‌واژگانی	$F(1,2528) = 1538.45; p < 0.001$
جایگاه هجا	$F(1,2528) = 19.447; p < 0.001$
تکیه‌واژگانی × نوع واکه	$F(8,2528) = 6.942; p < 0.001$
جایگاه هجا × نوع واکه	$F(8,2528) = 2.863; p < 0.001$
تکیه‌واژگانی × جایگاه هجا	$F(1,2528) = 91.697; p < 0.001$
نوع واکه × تکیه‌واژگانی × جایگاه هجا	$F(8,2528) = 3.513; p < 0.001$

برای به‌دست آوردن تفاوت معناداری دیرش واکه‌ها از آزمون‌های تعقیبی توکی استفاده شد.

یافته‌های به‌دست آمده نشان داد: (۱) اختلاف میانگین مقادیر دیرش واکه [æ] با همه واکه‌ها به غیر

از [a] و [ø] معنادار است؛ (۲) اختلاف میانگین مقادیر دیرش واکه [a] با همه واکه‌ها به غیر از [æ]

و [ø] معنادار است؛ (۳) در رابطه با واکه [ø]، اختلاف میانگین دیرش جفت واکه‌های [e, a]، [æ]

[e] ($p < 0.001$) و [e, ø] ($p = 0.032$)، [e, y] ($p = 0.013$) معنادار است، اما اختلاف میانگین

دیرش جفت واکه‌های [e, ai] (p=0.057) [e, au] (p=1.000) [e, o] (p=0.998) [e, u] (p=0.987) معنادار نیست؛ ۴) برای واکه [i] اختلاف میانگین دیرش جفت واکه‌های [i, æ]، [i, a]، [i, ø]، [i, o]، [i, u] در سطح کوچکتر از (p<0.001)، معنادار است. در حالی که اختلاف میانگین دیرش جفت واکه‌های [i, e] (p=0.057) [i, au] (p=0.080) [i, u] (p=0.342) [i, y] (p=0.999) معنادار نیست. ۵) برای واکه [u] اختلاف میانگین دیرش جفت واکه‌های [u, æ]، [u, a] (p=0.003) [u, ø] (p=0.017) [u, y] (p<0.001)، همچنین معنادار است. این در حالی است که اختلاف میانگین جفت واکه‌های [u, e] (p=1.000) [u, ai] (p=0.080) [u, o] (p=0.940) [u, u] (p=0.999) معنادار نیست. ۶) در مورد واکه [o] اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [o, æ]، [o, a]، [o, ai]، [o, u]، [o, y] در سطح کوچکتر از (p<0.001)، معنادار است. این در حالی است که اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [o, e] (p=0.998) [o, au] (p=0.940) [o, ø] (p=0.124) [o, u] (p=0.568) معنادار نیست؛ ۷) برای [ø] اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [ø, ai]، [ø, u]، [ø, y] (p<0.001) و [ø, æ]، [ø, e] (p=0.003) معنادار است. این در حالی است که اختلاف میانگین دیرش جفت واکه‌های [ø, æ] (p=0.960) [ø, a] (p=0.584) [ø, o] (p=0.124) معنادار نیست؛ ۸) در رابطه با [u] اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [u, æ]، [u, a]، [u, ø] (p<0.001) معنادار است. در حالی که اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [e, u] (p=0.987) [u, ai] (p=0.342) [u, y] (p=0.104) [u, au] (p=0.999) [u, o] (p=0.568) معنادار نیست؛ ۹) برای [y] اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [y, æ]، [y, ai]، [y, ø]، [y, o] (p<0.001) و [y, e] (p=0.013) [y, au] (p=0.017) معنادار است. در حالی که اختلاف میانگین مقادیر دیرش جفت واکه‌های [y, ai] (p=0.999) [y, u] (p=0.104) معنادار نیست.

بر این اساس، واکه‌های ترکی آذری بر مبنای میانگین مقادیر دیرش، به پنج گروه همگن تقسیم می‌شوند، گروه اول، شامل واکه‌های [u, i, y]، گروه دوم شامل واکه‌های [u, u, ai]، گروه سوم شامل واکه‌های [o, e, au, u]، گروه چهارم شامل واکه‌های [ø, o]، و گروه پنجم شامل واکه‌های [a, æ, ø]. دسته‌بندی این گروه‌ها به این معنی است که واکه‌های هر گروه با یکدیگر از نظر میانگین مقادیر دیرش تفاوتی ندارند، اما واکه‌های یک گروه از نظر دیرش با گروه‌های دیگر تفاوت معنادار دارند. میانگین دیرش واکه‌ها برای گروه اول، کمترین و برای گروه پنجم بیشترین میزان است. یعنی هر قدر از واکه‌های گروه اول به واکه‌های گروه پنجم حرکت می‌کنیم،

میزان دیرش واکه‌ها بیشتر می‌شود. بر این اساس، واکه‌های افراشته، مقادیر دیرش حداقلی و واکه‌های افتاده، مقادیر دیرش حداکثری دارند و واکه‌های نیمه‌افراشته ما بین این دو دسته قرار می‌گیرند.

۸. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با استخراج مقادیر فرکانس‌های اول و دوم هر یک از واکه‌های ترکی، نمودار فضای واکه‌ای و واکه‌های این زبان را به دست آوردیم. محاسبه و تحلیل آماری اثر عوامل تکیه و واژگانی (با دو سطح تکیه بر و بی‌تکیه) و جایگاه هجا (با دو سطح هجای باز و هجای بسته) به عنوان متغیرهای مستقل بر مقادیر فرکانس سازه‌های اول و دوم واکه‌های هدف نشان داد جایگاه هجا اثری بر الگوی توزیع واکه‌های آذری در فضای واکه‌ای ندارد. همچنین، بافت نوایی، و به طور مشخص، تکیه و واژگانی توزیع واکه‌ها را در فضای واکه‌ای بر حسب هیچ یک از پارامترهای فرکانسی F1 (بعد عمودی) و F2 (بعد افقی) به طور معنادار و نظام‌مند تغییر نمی‌دهد. این یافته‌ها همچنین نشان داد شدت تغییرات فرکانسی واکه‌ها در موضع بی‌تکیه به اندازه‌ای نیست که باعث تفاوت معنادار کیفیت واکه شود، ضمن آن که این تغییرات به سمت مرکز فضای واکه‌ای اتفاق نمی‌افتد. دیگر آن که تفاوت منظم و منسجمی بین واکه‌های کوتاه و بلند از نظر الگوی توزیع ترکیبی فرکانس‌های $F1 \times F2$ وجود ندارد. همچنین، یافته‌های این پژوهش نشان داد اختلاف مقادیر پارامتر فرکانسی F3 و یا $F3 - F2$ در جفت‌واکه‌های $[\emptyset] - [i]$ ، $[y] - [i]$ و $[\emptyset] - [e]$ و $[\emptyset] - [u]$ با یک‌دیگر معنادار است و بین واکه‌ها در هر جفت‌واکه، یک تقابل صوت‌شناختی از نظر ویژگی گردی برقرار است. نتایج مربوط به دیرش نیز نشان داد واکه‌های ترکی را از نظر الگوی دیرش می‌توان بر روی پیوستاری قرار داد که یک سر آن واکه‌های $[u, i, y]$ به عنوان واکه‌های کوتاه و سر دیگر آن واکه‌های $[\emptyset, \text{æ}, \text{a}]$ به عنوان واکه‌های بلند قرار دارند و گروه‌های واکه‌ای $[u, \text{ä}, \text{ä}]$ ، $[u, \text{u}, \text{u}, \text{u}]$ و $[\emptyset, \text{o}]$ با دیرش متوسط به ترتیب از درجات کم تا زیاد در وسط پیوستار قرار دارند. این نتایج همچنین نشان داد تکیه باعث افزایش دیرش واکه‌ها می‌شود ولی رابطه نظام‌مندی بین الگوی دیرش واکه‌ها و جایگاه هجایی (باز و بسته) وجود ندارد. زیرا در حالی که در موضع تکیه بر، میانگین مقادیر دیرش واکه‌ها در هجای باز از هجای بسته بیشتر است، در موضع بی‌تکیه، بر عکس، دیرش واکه‌ها در هجای باز از هجای بسته کمتر است.

فهرست منابع

- آرام، یوسف (۱۳۸۸). *اشتیاق در زبان ترکی آذربایجان*. رساله دکتری. دانشگاه علامه طباطبائی.
- اسفندیاری، نسیم و بتول علی نژاد (۱۳۹۴). «بهنجارسازی فضای واکه‌ای زبان فارسی. پژوهش‌های زبان‌شناسی». سال ۷. شماره ۲. شماره ترتیبی ۱۳. صص ۳۵-۱۱.
- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۲). *نظام آوایی زبان فارسی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه (سمت).
- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۶۹). *تجزیه و تحلیل صوتی واکه‌های ساده و مرکب زبان فارسی براساس نظریه فانت*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۷۴). *بازنمایی واجی و آوایی زبان فارسی و کاربرد آن در واج‌شناسی خودکار*. گفتار. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- بیگدلی، ندا و وحید صادقی (۱۳۹۹). *شواهد درکی برای انطباق واجی واکه‌های انگلیسی با نظام واکه‌ای فارسی*. *زبان‌پژوهی*. سال ۱۲. شماره ۳۴. صص ۲۹۵-۲۷۳.
- صادقی، وحید و نیلوفر منصوروی هره‌دشت (۱۳۹۴). *کیفیت واکه در زبان فارسی: مقوله‌ای پایدار یا تغییرپذیر؟: یک مطالعه موردی بر روی گویشوران مرد*. *پژوهش‌های زبانی*. سال ۶. شماره ۲. صص ۸۰-۶۱.
- صادقی، وحید (۱۳۹۲). «بررسی آوایی تکیه‌واژگانی در زبان فارسی». *زبان‌پژوهی*. دوره ۵. شماره ۹. صص ۹۷-۱۲۴.
- صادقی، وحید (۱۳۹۴). «بررسی آوایی کاهش واکه‌ای در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. دوره ۶. شماره ۳. صص ۱۶۵-۱۸۷.
- مدرسی‌قوامی، گلناز (۱۳۸۹). *نگاهی دیگر به واکه مرکب در زبان فارسی: ملاحظات آوایی، تاریخی و صرفی*. *مجموعه مقالات نخستین کارگاه آموزشی و پژوهشی صرف*. به کوشش ویداشقایی. تهران: انجمن زبان‌شناسی ایران. صص ۷۱-۴۹.
- مدرسی‌قوامی، گلناز (۱۳۹۰). *آواشناسی: بررسی علمی گفتار*. تهران: سمت.
- مدرسی‌قوامی، گلناز (۱۳۹۳). «تأثیر تکیه‌واژگانی بر ویژگی‌های کیفی واکه‌های ساده زبان فارسی». *علم زبان*. سال ۱. شماره ۱. صص ۵۶-۴۱.
- مدرسی‌قوامی، گلناز (۱۳۹۳). «نگاهی دیگر به ویژگی‌های صوت‌شناختی واکه‌های کوتاه و بلند در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. سال ۴. شماره ۸. صص ۸-۷.
- منصوری، بنفشه، سید سمانه میراحدی، فریده کامران، سید ابوالفضل توحید دوست و کوثر رشت‌باری (۱۳۹۷). «بررسی ساختار سازه‌ای واکه‌های زبان آذری در بزرگسالان آذری زبان ۱۸ تا ۲۴ ساله». *علوم پیراپزشکی و توانبخشی مشهد*. دوره ۷. شماره ۲. صص ۳۷-۳۰.

References

- Aram, Y. (2009). *Derivation in the Azerbaijani Turkish* (Doctoral dissertation). Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran [In Persian].
- Bijankhan, M. (1990). *An acoustic investigation of simple and complex vowels in Persian within Fant Theory* (Master thesis). Tehran University, Tehran, Iran [In Persian].
- Bijankhan, M. (1995). *Phonetic and phonological representation and its application on electronic speech phonology* (Doctoral dissertation). Tehran University, Tehran, Iran [In Persian].
- Bijankhan, M. (2013). *Phonetic system of the Persian language*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Bigdeli, N. & Vahid Sadeghi. (2020). Perceptual evidence for the phonological adaptation of English vowels in Persian sound system. *Journal of Language Research*, 12 (34), 273-295 [In Persian].
- Boersma P., & Weenink, D. (2019). *Praat: Doing phonetics by computer*. Version 6. 1. 08. Praat manual. Retrieved from <<http://www.praat.org/>>
- Crystal, D. (2010). *The Cambridge encyclopedia of language*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Esfandiari, N., & Alinezhad, B. (2016). Persian vowel space normalization. *Research in Linguistics*, 7 (2), 15 -34 [In Persian].
- Ghaffarvand Mokari, P., & Werner, S. (2016). An acoustic description of spectral and temporal characteristics of Azerbaijani vowels. *Poznań Studies in Contemporary Linguistics* 52(3), 503–518.
- Hagino, A., K. Inohara, Y.I. Sumita, & Taniguchi, H. (2008). Investigation of the factors influencing the outcome of prostheses on speech rehabilitation of mandibulectomy patients. *Nihon Hotetsu Shika Gakkai Zasshi*, 52(4), 543–549.
- Johanson, L. (2010). Azerbaijani. In K. Brown and S. Ogilvie (Eds.), Concise encyclopedia of languages of the world (pp. 110–113). Amsterdam: Elsevier.
- Mansuri B., Mirahadi, S. S., Kamran, F., Tohidast, S. A., & Rashtbari, K. (2018). Investigation of the formant structure of Persian vowels in the Persian Azari bilingual adults. *Speech Therapy and Rehabilitation Sciences of Mashhad*, 19 (2), 142-149 [In Persian].
- Modarresi Ghavami, G. (2020). Another look at compound vowels in Persian: Phonetic, historical and morphological considerations. In V. Shaghghi (Ed.), *Proceedings of the first educational and research workshop* (pp. 49-71). Tehran: Linguistics Society of Iran [In Persian].

- Modarresi Ghavami, G. (2011). *Phonetics: The scientific study of speech*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Modarresi Ghavami, G. (2014). The effect of lexical stress on Persian simple vowels' qualitative features. *Language Science*, 1(1), 41-56 [In Persian].
- Modarresi Ghavami, G. (2014). Acoustics of short and long vowels in Persian. *Journal of Comparative Linguistic Researches*, 4 (8), 1-9 [In Persian].
- Mozaffarzadeh Peivasti, S. (2012). An acoustic analysis of Azerbaijani vowels in Tabrizi dialect. *Journal of Basic and Applied Scientific Research* 2 (7), 7181–7184.
- Sadeghi, V. (2013). the Acoustical Study of Lexical Stress in Persian. *Journal of Language Research*, 5 (9), 97-124 [In Persian].
- Sadeghi, V., & Mansoory Harehdasht, N. (2016). Vowel quality in Persian: Stable or unstable? *Language Research*, 6 (2), 61 -80 [In Persian].
- Sadeghi, V. (2015). A phonetic study of vowel reduction in Persian. *Language Related Research*, 6 (3), 165-187 [In Persian].
- Stevens, K. N. (1998) *Acoustic phonetics*. Cambridge, MA and London: MIT Press.
- Wang, H., & Van Heuven, V. (2006). Acoustical analysis of English vowels produced by Chinese, Dutch and American speakers. *Linguistics in the Netherlands*, Volume 23, Issue 1, 237–248.
- Xu, U. (2018). A Praat script for large-scale systematic analysis of continuous formant movements. *Revista de Estudos da Linguagem, Belo Horizonte*, 26 (4), 1435-1454.

AN ACOUSTIC ACCOUNT OF TURKISH VOWELS

Vahid Sadeghi¹
Solmaz Mahmoodi²

Received: 08/09/2020
Accepted: 06/02/2021
Article Type: Research

1. INTRODUCTION

The Turkish language is mainly spoken in Azerbaijan and Iran (Johanson 2010). After Farsi as the official language, Turkish, with approximately 15–20 million speakers, has the most speakers in Iran (Crystal 2010). Most of the speakers inhabit in the four provinces of the northwestern part of Iran. In the literature two striking features of Turkic morphology were presented: first, its agglutinative nature (low level of fusion, in Sapir's terminology), i.e. the fact that there is basically one-one correspondence between grammatical categories and their exponents, and second, its highly synthetic nature (high level of synthesis, again using Sapir's terminology), i.e. the fact that a given word can contain a large number of morphemes. Turkish morphemes have allomorphs with clear-cut boundaries. Among the few problematic morpheme boundaries are the following: bek-le 'wait', get-ir 'bring', yar-ıf 'race'. The bound base forms bek-, get-, yar- are considered morphemes on account of further suffixation. Their meaning may be said to be determinable by subtracting the meaning of the suffixes -le, -ir, and -ıf from the meaning of the total form.

Furthermore, the syllable structure of Turkish is consonant-vowel-consonant (consonant). That is, tautosyllabic consonant clusters with the sonority drop are acceptable. In Turkic languages stress falls into final syllables of all parts of speech (noun, adjectives, adverbs, verbs), most of the derivational and inflectional suffixes carry stress. However, some of the derivational suffixes and clitics are unstressable, when roots combine with an unstressable suffix, stress falls on the immediately preceding syllable, and stress shift may not take place. In other cases, however, the primary stress is shifted to another syllable of the same word. This appear to the idiolectal variations of stress-placement rules and the change in the rhythm pattern also influences word stress. There are only a few forms where stress change affects the subclass (adjectival or adverbial) membership of substantives. Within the subclass of nominals, place names are set apart from other nominals by stress

¹Associate Professor, Department of English Language, Faculty of Literature and Humanity Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran (corresponding author); vsadeghi@hum.ikiu.ac.ir

²Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Letters, Atatürk University, 25240 Erzurum, Turkey; solmaz.mahmoodi@grv.atauni.edu.tr

change: yildiz 'star', Yildiz 'a place name'. In suffixed forms where the place of stress is determined by morphophonemic rules, the stress of place names falls on the syllable that precedes the regularly stressed one: armutlu 'having pears', Armutlu 'a place name' (Nash, 1973). According to these stress-placement rules, we used target vowels in simple words with the cvc.cvc syllables.

2. MATERIALS AND METHODS

Generally, the first three formants of the vowels are the most important indicators providing information for distinguishing vowels from each other (Hagino et al. 2008). There is a close relation between first formant frequency (F1) and articulatory and/or perceptual dimension of vowel height. The second formant frequency (F2) corresponds with the place of maximal constriction during the production of the vowels (Wang and Van Heuven 2006). Distribution of the vowels in a F1 by F2 plane is given in two Figures that provide the overviews of the acoustic vowel space for Turkish formants. In the study on formant measurements of vowels, analysis revealed no significant effect of gender on the variables (stress pattern and syllable position); hence, the formant values of the male and female participants were pooled and reported one average value of F1 and F2 for each vowel. Formant frequency analysis was performed using the Formant Pro (Xu, 2018) available in Praat with its default standard settings (range of 5,000 Hz for five formants). Descriptive statistics were performed to describe mean and standard deviation values for output measures (F1, F2, F3, duration). In this research, participants were recruited from among Turkish speakers aged 20-45 years old. There were 10 participants, including 5 male and 5 female. We had 144 target words for analysis. Participants were asked to read the list of carrier phrases two times. A total of 2880 vowel tokens were recorded. Describing the acoustic properties of the Turkish vowels, and developing the vowel space plot based on F1 and F2 values of vowels can be utilized in analyzing the Phonetic system of Turkish language.

3. RESULTS AND DISCUSSION

An attempt was made to investigate the acoustic characteristic of target vowels in the different syllabic positions (open and close syllables, stressed and unstressed syllables). Results showed that these different positions have no significant effect on the distribution of the vowels in the vowel space presented by the combination of two spectral parameters F1, F2. Vowel reduction was examined in unstressed syllables using duration and F1 and F2 spectral values across different consonantal contexts.

4. CONCLUSION

Results of the phonetic aspects of vowel reduction showed that vowel formant changes in unstressed condition as compared to stressed condition had not non-significant effect. That is the vowels had no significant spatial reduction in the direction of the center of the vowel space.

Keywords: Formant; Vowel space; Vowel quality; Stress; Syllable

مفهوم‌سازی تأثیر شیطان/ابلیس در نظام هدایت/اضالات بر مبنای مقوله حرکت در قرآن کریم: رویکرد شناختی^۱

فاطمه آبادی^۲

فتحیه فتاحی زاده^۳

آزیتا افراشی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۹

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

مقاله حاضر در چارچوب نظریه استعاره مفهومی و طرحواره‌های تصویری، دو مفهوم قرآنی شیطان و ابلیس که مفاهیمی انتزاعی و غیر قابل ادراک حسی انگاشته می‌شوند، را بر پایه مقوله حرکت -به عنوان یکی از رایج‌ترین حوزه‌های شناختی تجربه- مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف پژوهش، دست‌یابی به درکی عمیق و جامع از این مفاهیم قرآنی است تا با بهره‌گیری از روشی علمی در مطالعات تفسیری مدل مفهوم‌سازی قرآن در تبیین جایگاه شیطان/ابلیس در نظام هدایت/گمراهی نمایانده شود. پس از استخراج آیه‌های مشتمل بر کلیدواژه‌های شیطان و ابلیس، افزودن آیات مرتبط به صورت دستی و استخراج آیاتی که حرکت در آن‌ها وجود دارد، پیکره‌ای مشتمل بر ۷۸ رویداد حرکتی و ۱۰۷ آیه

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.32384.1897

^۲ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)؛ f.abadi@alzahra.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی علوم قرآن و حدیث، استاد گروه علوم قرآن و حدیث، هیأت علمی دانشگاه الزهراء (س) (نویسنده

مسئول)؛ f_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی حوزه نظری، پژوهشکده زبان‌شناسی، هیأت علمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ a.afraشي@ihcs.ac.ir

به دست آمد. بررسی پیکره مورد اشاره نشان داد که نافرمانی و تنزل درجه شیطان به صورت خروج از مسیر، حرکت از بالا به پائین و از مکان مشخص به نامشخص تحت تأثیر نیروی خدا که نشان‌دهنده حرکت از وضعیت مطلوب به نامطلوب بوده، مفهوم‌سازی شده است. شیطان به صورت موجودی که در مسیر مانع ایجاد می‌کند، انسان را تکان می‌دهد، او را از مسیر منحرف و از بالا به پائین پرتاب می‌کند، به عنوان جزئی از کلان استعاره [بندگی خدا، قرار داشتن در یک مسیر است] مفهوم‌سازی شده است. بر مبنای استعاره دانش بنیاد [شیطان پیامبر است] پذیرش وسوسه شیطان به صورت حرکت به دنبال مقصدی متحرک در مسیری لغزنده به سوی هدفی نامشخص مفهوم‌سازی شده است. اگرچه در حرکت شیطان و پیروانش در دنیا مقصد برجسته سازی نشده، در آخرت به سمت مقصد مشخص (عذاب و جهنم) است.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، شیطان، ابلیس، استعاره مفهومی، حرکت

۱. مقدمه

انسان، بیشتر مفاهیم را با تکیه بر مفاهیم دیگر ادراک می‌کند و این مستلزم آن است که برخی مفاهیم به طور مستقیم و بدون واسطه ادراک شوند، تا پایه‌ای برای ادراک دیگر مفاهیم قرار گیرند. این مفاهیم پایه، فرآورده تجربه جسمی و تعامل حسی - حرکتی انسان با محیط است که به او اجازه می‌دهند مفاهیم انتزاعی را مفهوم‌سازی کند (Lakoff & Johnson, 2016a, p. 103). از آن‌جا که قرآن کریم نیز برای بشر و مبتنی بر نظام ادراکی بشر است، مفهوم‌سازی هدایت و ضلالت به عنوان مفاهیمی انتزاعی از این قاعده به دور نیست. این دو مفهوم کلیدی در قرآن بر مبنای کلان استعاره [بندگی خدا قرار داشتن در یک مسیر است] و کاملاً وابسته به مقوله حرکت مفهوم‌سازی شده‌اند. این کلان استعاره دربرگیرنده اجزائی هم چون مفهوم‌سازی فرستادگان الهی به عنوان بلد راه (نگاه کنید به سوره اعراف، آیه ۱۵۸)، کتاب آسمانی به عنوان نقشه راه (نگاه کنید به سوره مائده، آیه ۴۴)، پیروی از دستورات الهی به صورت حرکت به سمت خدا (ر.ک: آیه نساء، سوره ۱۰۰)، کسب فضیلت‌های انسانی به صورت نزدیک شدن به خدا (نگاه کنید به سوره آل عمران، آیه ۴۵) و مهم‌تر از همه نسبت به پژوهش حاضر نپذیرش عبودیت خدا به صورت خروج و سرپیچی از مسیر (نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۱۰۸) است. شیطان نیز به عنوان عنصری موثر در گمراهی انسان در این‌جا نقش پیدا می‌کند.

مبنای حرکتی کلان استعاره حاکم بر مفهوم‌سازی هدایت/ضلالت و تأثیر شیطان در گمراهی انسان در کنار نقش مقوله حرکت در شکل‌دهی به تفکر بشر به عنوان یکی از رایج‌ترین حوزه‌های

شناختی تجربه پذیر که در تمامی زبان‌های دنیا وجود دارد (Azkia et al., 2015, p. 32) سبب شده است تا این پژوهش به بررسی چگونگی مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس به عنوان عنصری مؤثر در نظام هدایت/ضلالت و موجودی گمراه و گمراه‌کننده (ضالّ و مضلّ) بر مبنای مقوله حرکت بپردازد.

این پژوهش در تلاش است به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: نخست اینکه، قرآن چگونه تغییر وضعیت ابلیس/شیطان از موجودی در مقام ملائکه به موجودی که از فرمان خدا سرپیچی کرد و گمراه شد را با کمک مقوله حرکت مفهوم‌سازی کرده است؟ دوم آنکه، تأثیر شیطان بر گمراهی انسان چگونه بر مبنای مقوله حرکت مفهوم‌سازی شده است؟

در سال‌های اخیر پژوهش‌های گوناگونی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی بر روی مفاهیم قرآنی انجام شده است. برای نمونه، هوشنگی و سیفی (Hooshangi & Saifi, 2009) و قائمی‌نیا (Gaemina, 2011) نمونه‌هایی از استعاره‌های مفهومی را در قرآن مورد بررسی قرار داده‌اند. پورابراهیم و همکاران (Pourebahim et al., 2011) مفهوم بصیرت، پورابراهیم (Pourebahim, 2014) مفهوم زندگی، حجازی (Hejazi, 2016) آیه نور، حبیبی و همکاران (Habibi et al., 2017) واژه لسان و امینی و همکاران (Amini et al., 2018) مفهوم‌سازی «اعمال نیک» در قرآن کریم را با تکیه بر رویکرد شناختی بررسی نموده‌اند. هم‌چنین از دیرباز پژوهش‌های متعددی از جنبه‌های گوناگون تفسیری، کلام و واژه‌شناسی در پیوند با شیطان و ابلیس انجام شده است؛ ولی پژوهش حاضر از نظر کاربرد زبان‌شناسی شناختی با تکیه بر مقوله حرکت به عنوان روشی علمی در فهم و تفسیر قرآن کریم در بررسی کیفیت مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس به عنوان موجودی گمراه و عنصری مؤثر بر گمراهی بشر، بدیع است.

روش کار به این صورت است که ابتدا تمامی آیه‌ها با کلید واژه‌های شیطان و ابلیس استخراج و سپس با بررسی دستی، آیه‌های مرتبط به این پیکره افزوده شد؛ برای نمونه، اگر مبدأ حرکت یا نیروی مؤثر بر آن در آیه‌های پیشین یا پسین آورده شده بود، این آیه‌ها به پیکره اضافه شد. در ادامه، با بررسی پیکره مورد اشاره، آیه‌هایی که مقوله حرکت در مفهوم‌سازی آن‌ها نقش داشت، استخراج شد. روی هم رفته در پیوند با مقوله حرکت در مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس پیکره‌ای با ۱۰۷ آیه مشتمل بر ۷۸ رویداد حرکتی به دست آمد و مبنای بررسی‌ها قرار گرفت. اشاره به این نکته لازم است که برای دستیابی به استعاره‌ها و طرحواره‌ها از متن عربی قرآن استفاده شده است و این موارد بر مبنای واژه‌های عربی و دقت در ظرافت‌های معنایی از طریق مراجعه به منابع لغوی و تفسیری و نه ترجمه استخراج شده‌اند؛ ولی در بیان ترجمه آیه‌ها از میان ترجمه‌های قرآن،

ترجمه‌ای انتخاب شده‌است که استعاره یا طرحواره موجود در آیه را به بهترین شکل نشان دهد.

۲. استعاره مفهومی و طرحواره‌های تصویری

یافته‌های جدید علوم شناختی نشان می‌دهد که زبان برخاسته از نظام شناختی ذهن انسان است (Sweetser, 1990, p. 1). ذهن برای درک مفاهیمی خارج از توانش نظام مفهومی، از آن‌جا که هیچ ساز و کار شناختی برای درک آن وجود ندارد، با استفاده از قابلیت عملکرد حسی حرکتی به ادراک مفاهیم انتزاعی بر مبنای مفاهیم عینی می‌پردازد (Lakoff & Nunez, 2017, p. 23).

معنی‌شناسان شناختی با ارائه تعریف جدیدی از استدلال^۱ آن را ناشی از ماهیت مغز انسان و تجربه جسمانی او دانستند (Lakoff & Johnson, 2016b, v.1, p. 20-21). بر پایه این تعریف، بخش عمده‌ای از نظام مفهومی انسان ماهیتی استعاری می‌یابد؛ زیرا بسیاری از مفاهیم انتزاعی که ما درک روشنی از آن نداریم، به وسیله مفاهیم تجربه‌پذیر درک می‌شوند (Lakoff & Johnson, 2016a, p. 14). در این دیدگاه شناختی، استعاره یک ویژگی مربوط به سبک زبان ادبی نیست، بلکه ذهن دارای ماهیتی استعاری است. استعاره مفهومی^۲ در حوزه معنی‌شناسی شناختی تعریف می‌شود (Evans & Green, 2006, p. 286). استعاره را می‌توان نگاهت^۳ سازمان‌یافته‌ای از حوزه مبدأ^۴ به حوزه مقصد^۵ دانست که به شکل [حوزه مقصد حوزه مبدأ است] پیکربندی می‌شود. در استعاره قلمرو مبدأ عینی‌تر و تجربی‌تر و قلمرو مقصد انتزاعی‌تر است (Kovecses, 2017, p. 14). لیکاف (Lakoff, 1993) صورت‌بندی استعاره به شکل [حوزه مقصد حوزه مبدأ است] را نام‌نگاشت^۶ می‌داند که به خاطر سپردن نگاهت‌ها در سیستم مفهومی را ساده‌تر می‌کند. وی نگاهت را مجموعه‌ای از تناظرهای هستی‌شناختی^۷ بین دو طرف استعاره و نام‌نگاشت را بازنمود زبانی یک فرایند ذهنی می‌داند که گزاره‌ای است (Lakoff, 1993, p. 207). این نگاهت از حوزه مقصد به حوزه مبدأ با برجسته‌سازی^۸ و پنهان‌سازی^۹ برخی ویژگی‌های حوزه مقصد همراه است (Evans & Green, 2006, p. 303). با توجه به ماهیت حوزه مبدأ در نگاهت‌های استعاری، دو طبقه از استعاره‌های مفهومی شکل

¹ reosen

² metaphors

³ mapping

⁴ source domain

⁵ target domain

⁶ name of mapping

⁷ ontological correspondences

⁸ highlighting

⁹ hiding

می‌گیرد؛ اگر حوزه مبدأ، یکی از انواع طرحواره‌های تصویری^۱ باشد، استعاره مفهومی طرحواره بنیاد^۲ و اگر حوزه مبدأ بر مبنای دانش ما از جهان خارج شکل گیرد، استعاره مفهومی دانش‌بنیاد^۳ خواهد بود (Kovecses, 2010, p. 42).

اصطلاح طرحواره تصویری، نخستین بار در سال ۱۹۸۷ در کتاب بدن در ذهن نوشته جانسون به کار برده شد (Afrashi, 2016, p. 51). جانسون (Johnson, 2005) دلیل ابداع این اصطلاح را تأکید بر ماهیت بدن‌مند و حسی حرکتی ساختارهای مختلف مفهوم‌سازی و استدلال بیان می‌کند. وی معتقد است آنچه ما «ذهن» و «بدن» می‌نامیم، جدا از یک‌دیگر نیستند؛ بلکه ما از این اصطلاحات بهره می‌بریم تا از جنبه‌های مختلف جریان تجربه خود درکی به دست آوریم (Johnson, 2005, p. 18).

جانسون (Johnson, 2019) طرحواره تصویری را به صورت یک الگوی پویا و تکرار شونده از تعامل ادراکی و حسی حرکتی ما در محیط که به تجربه انسجام و ساختار می‌بخشد، تعریف می‌کند (Johnson, 2019, p. 17). مقصود از تکرار شوندگی اعمالی چون حرکت کردن و حرکت دادن اشیاء و مانند آن است که هم خود به شکل تکراری آن را انجام می‌دهیم و هم شاهد تکرار آن هستیم. منظور از پویایی طرحواره‌ها این است که الگوهای طرحواره‌ای با شناخت انواع جدید تجربه گسترش پیدا می‌کند. مراد از انسجام و ساختار بخشیدن به تجربه این است که طرحواره‌ها تجربیات ما را مقوله‌بندی^۴ می‌کند؛ برای نمونه، ما را قادر می‌سازد مکان‌های متفاوت با اندازه و حجم مختلف را **حجم** در نظر بگیریم (Afrashi, 2016, p. 52-53). جانسون (Johnson, 2019) طرحواره‌هایی را که مستقیماً با تجربیات فیزیکی در ارتباط اند، طرحواره مبنا می‌داند که مشتمل اند بر **حجم**^۵، **مسیر**^۶، **ارتباط**^۷، **نیرو**^۸، **تعادل**^۹، **تماس**^{۱۰}، **مجاورت**^{۱۱}، **حمایت**^{۱۲}، **بالا/پائین**^{۱۳}، **جلو/عقب**^{۱۴}، **جزء/کل**^{۱۵} و **مرکز/حاشیه**^{۱۶}

1 image schema

2 image-schema metaphor

3 knowledge metaphor

4 categorization

5 container

6 path

7 link

8 force

9 balance

10 contact

11 adjacency

12 support

13 up-down

14 front-back

15 part-whole

16 center-periphery

(Johnson, 2019, p. 147).

بالا/پائین، جلو/عقب و مرکز/حاشیه طحوااره‌های جهت‌مند^۱ و نتیجه ویژگی‌های جسمانی هم‌چون راست قامت بودن و جلو/عقب داشتن و عملکرد بدن فیزیکی ما در محیط هستند و با جهت‌های اصلی مورد استفاده انسان سر و کار دارند (Lakoff & Johnson, 2016a, p.29; Taylor, 2003, p. 88). کووچش معتقد است استعاره‌های مبتنی بر طحوااره‌های جهتی را می‌توان استعاره انسجام^۲ نامید؛ زیرا، برای نمونه، در حالی که مفاهیمی هم‌چون بیشتر، سالم، سلطه و خوبی با جهت بالا مفهوم‌سازی شده‌اند، مفاهیم متضاد آن‌ها با جهت پائین نمود پیدا می‌کنند (Kovecses, 2010, p. 36). جهات استعاری ممکن است در فرهنگ‌های گوناگون متفاوت باشند. برای نمونه، در بعضی فرهنگ‌ها آینده در جلو و در برخی دیگر در عقب مفهوم‌سازی می‌شود (Lakoff & Johnson, 2016a, p. 30-31).

تعامل انسان با محیط پیرامون، مستلزم این است که بر اجسام نیرو وارد کند یا تحت تأثیر نیروی آن‌ها قرار گیرد. نیروها صورت‌های متفاوتی همچون فشار، جاذبه و ایجاد مانع دارند. این تجربه انسان از تعامل فیزیکی با محیط، مبنای مفهوم‌سازی حوزه‌های انتزاعی قرار می‌گیرد. برای نمونه، محدودیت‌ها و تعهدهای اجتماعی به صورت نیروی فشاری یا مانع و علاقه به صورت جاذبه مفهوم‌سازی شده‌اند (Kovecses, 2010, p. 37; Johnson, 2019, p. 106,113).

مقوله حرکت از بنیادی‌ترین تجربیات ما در زندگی است و ما از کودکی آن را درک می‌کنیم. به دلیل فراگیر و بنیادی بودن حرکت در تجربه بشر، این حوزه در همه زبان‌ها واژگانی می‌شود و ادراک حرکت مبنای ادراک حوزه‌های انتزاعی فراوانی قرار می‌گیرد (Afrashi, 2016, p. 116).

ویژگی مشترک تجربه‌های حرکتی تغییر موقعیت یک حرکت‌کننده است که از ساختار طحوااره‌ای مبدأ^۳ - مسیر^۴ - مقصد^۵ پیروی می‌کند و در آن اجزای مشترکی وجود دارد: (۱) مبدأ که حرکت‌کننده در آغاز حرکت در آن است؛ (۲) نقطه پایان یا مقصد که متحرک هنگام توقف در آن قرار دارد؛ (۳) یک توالی از محل‌های پیوسته که مبدأ را به مقصد متصل می‌کند و مجموعه‌ای از مکان‌ها است که در مسیر از آن عبور می‌کند. این طحوااره بسیار ابتدایی اجزاء ساده‌ای دارد ولی در گستره وسیعی از حالات حرکت و استدلال به کار برده می‌شود

¹ orientational schemas

² coherence metaphor

³ source

⁴ path

⁵ goal

(Johnson, 2019, p. 193; Dodge & Lakoff, 2005, p. 59).

پژوهش‌های تالمی^۱ در سال ۱۹۷۲ را می‌توان شروع مطالعات زبان‌شناختی درباره حرکت دانست (Afrashi, 2016, p. 116). تالمی رویداد حرکت^۲ را شامل مؤلفه‌های «پیکر»^۳، «زمینه»^۴، «مسیر» و «حرکت» می‌داند. «پیکر» آن چیزی است که نسبت به چیز دیگری («زمینه» یا شیء مرجع) ثابت یا در حرکت است. «مسیر» راهی است که نسبت به «زمینه» به وسیله پیکر پیموده شده و یا مکانی است که توسط آن اشغال می‌شود. مؤلفه «حرکت» به وجود حرکت یا استقرار^۵ در این رویداد اشاره دارد (Talmy, 2000, v. 2, p. 25).

۳. مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس بر مبنای مقوله حرکت

همان گونه که گفته شد، در پیوند با مقوله حرکت در مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس پیکره‌ای با ۱۰۷ آیه مشتمل بر ۷۸ رویداد حرکتی به دست آمد و مبنای دست‌یابی به چگونگی مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس بر اساس مقوله حرکت قرار گرفت. بررسی پیکره مورد اشاره نشان می‌دهد، در تمامی مواردی که مقوله حرکت در مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس نقش دارد، شیطان به عنوان گمراه (ضال) یا گمراه‌کننده (مضل) مورد توجه قرار گرفته است؛ بنابراین پیکره مورد اشاره به دو بخش قابل دسته‌بندی است: ۱- مفهوم‌سازی شیطان/ابلیس به عنوان موجودی گمراه. ۲- مفهوم‌سازی به عنوان عنصری اثرگذار بر گمراهی انسان.

۳. ۱. مفهوم‌سازی با تکیه بر وضعیت خود شیطان/ابلیس

هجده رویداد حرکتی به مفهوم‌سازی وضعیت شیطان/ابلیس فارغ از تأثیر او بر گمراهی انسان می‌پردازد. این مدل مفهوم‌سازی متأثر از طرحواره‌ها و استعاره‌های مفهومی و مبتنی بر مقوله حرکت در چند گام قابل پیگیری است.

الف) ابلیس در مقام ملائکه: ابلیس پیش از نافرمانی خدا در مقام ملائکه قرار داشت (نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۳۴؛ سوره اسراء، آیه ۶۱؛ سوره کهف، آیه ۵۰؛ سوره طه، آیه ۱۱۶؛ سوره اعراف، آیه ۱۱؛ Javadi-Amoli, 2010, V. 3, p. 375). گرچه در این بخش حرکت وجود ندارد ولی این مقام بر مبنای نام‌نگاشت [داشتن یک مقام، بودن در یک مکان است] مبتنی بر طرحواره حجم،

¹ Talmy

² motion event

³ figure

⁴ ground

⁵ locatedness

مبدا حرکت در مراحل پسین است.

ب) امر خدا به سجده بر آدم و نافرمانی او: در این گام نافرمانی ابلیس از امر خدا در ۱ رویداد حرکتی به صورت «فسق» به معنای خروج (Al-Mustafawi, 2009, V. 9, p. 97) از امر خدا به عنوان مکان بر مبنای نام‌نگاشت [نافرمانی خدا، خروج از مکان است] با کمک طرحواره حجم مفهوم‌سازی شده است (مثال ۱). در اینجا مبدأ حرکت با کمک حرف «عَن/از» برجسته‌سازی و فرمان خدا به عنوان مکان مفهوم‌سازی شده است ولی حرف «إلی» که بیانگر مقصد حرکت است، وجود ندارد.

۱. ﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ (سوره کهف، آیه ۵۰): ابلیس ... از دایره فرمان پروردگارش بیرون رفت (Ansarian, 2004).

ج) تنزل درجه ابلیس: تنزل درجه‌ای که ابلیس به دنبال نافرمانی پیدا کرد در پنج رویداد حرکتی با دو نوع حرکت به صورت هبوط (مثال ۲) بر مبنای نام‌نگاشت [مقام برتر، مکان بالاتر است] و [از دست دادن مقام برتر، پائین رفتن است] و اخراج بر مبنای نام‌نگاشت [از دست دادن مقام، خارج شدن از مکان است] مفهوم‌سازی شده است (نمونه ۳)؛ هم‌چنین نگاه کنید به سوره اعراف، آیه‌های ۱۳ و ۱۸) (The Holy Quran, 2004, p. 77).

۲. ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۳): خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت ... فرود آی (Ansarian, 2004).

۳. ﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا﴾ (سوره حجر، آیه ۳۴): گفت: از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو (Ansarian, 2004).

در مفهوم‌سازی مقام به عنوان مکان، طرحواره حجم و در اخراج و هبوط طرحواره نیرو مبتنی بر نام‌نگاشت [خدا نیرویی است که عامل حرکت شیطان است] نیز وجود دارد. از میان تمامی رویدادهای حرکتی به کاررفته در این بخش، نمونه ۲ تنها موردی است که به مسیر حرکت بر مبنای طرحواره بالا/پائین اشاره دارد.

د) ظهور مفهوم شیطان و دور شدن با رجم و لعن: در این مرحله ۸ رویداد حرکتی مرتبه‌ای دیگر از تنزل درجه ابلیس را بر مبنای حرکت و با کمک طرحواره مرکز/حاشیه بر مبنای نام‌نگاشت [مقام برتر، مکان نزدیک‌تر به خدا است] مفهوم‌سازی کرده است. در این جا مفهوم «شیطان» ایجاد می‌شود و موجودی که تا این مرحله ابلیس خوانده می‌شد، شیطان نامیده می‌شود و با رجم (مثال ۴) و لعن (مثال ۵) از خدا دور می‌شود.

۴. ﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ (سوره حجر، آیه ۳۴): گفت: از این [جایگاه والا ...] بیرون رو

که رانده شده‌ای (Ansarian, 2004).

۵. ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ﴾ (سوره نساء، آیه ۱۱۸): خدا شیطان را از رحمتش دور کرد (Ansarian, 2004).
پیگیری ماده «رجم» در عربی و دیگر زبان‌های سامی نشان می‌دهد این ماده به معنای سنگ زدن، شتم و نفرین و دور کردن است (Ibn Manzur, 2001, v. 11, p. 48-49; Al-Azhari, 2001, v. 11, p. 48-49; Jastrow, 1903, v. 2, p. 1449; 1994, v. 12, p. 227, Maskur, n.d. v. 1, p. 282; Gesenius, 1939, p. 919; Costaz, 2002, p. 338). «لعن» نیز معنایی مشابه دارد، با این تفاوت که سنگ زدن در لعن وجود ندارد و شتم و نفرین در آن برجسته‌تر است (Al-Farahidi, 1986, v. 2, p. 141; Jastrow, 1903, v. 2, p. 714).

در تبیین ارتباط بین دو مفهوم ابلیس و شیطان لازم به گفتن است که ابلیس اسم خاص برای فردی از جن است که از فرمان خدا سرپیچی و قسم یاد کرد که افراد بشر را گمراه کند (نگاه کنید به سوره نساء، آیه ۱۱۹) و به دشمن انسان بدل شد (نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۱۶۸). از آن‌جا که شیطان در لغت در معنای اصلی دشمن، آشوب‌گر، مانع و رقیب است (نگاه کنید به Brun, 1895, p. 396; Smith, Jastrow, 1903, v. 2, p. 1554 & 973; Brinkman, 2004, Leslau, 1991, p. 523; Gesenius, 1939, p. 966 1957, p. 373; v. 17/1, p. 366). وی و همه افرادی که عملی مشابه او داشتند، با واژه «شیطان» وصف شدند؛ به این ترتیب، این تغییر نام به دنبال تغییر وضعیت ابلیس از موجودی در مقام ملائکه به دشمن بشر رخ داد. شاهی دیگر بر این مدعا که این مرحله، مرحله گذار از مفهوم ابلیس به شیطان بوده، این است که رجم و لعن برای هر دو مفهوم ابلیس و شیطان به کار رفته‌است. این در حالی است که در مراحل پیشین متحرک فقط ابلیس و در مرحله پسین فقط شیطان نام گرفته‌است.

در این بخش مبدأ، مسیر و مقصد حرکت نامشخص است و فقط شیطان متأثر از نیروی خدا از مکانی نزدیک‌تر به خدا به مکانی دورتر حرکت داده می‌شود، از این رو دو طرحواره مرکز/حاشیه و نیرو در تبیین این رویداد حرکتی نقش دارند.

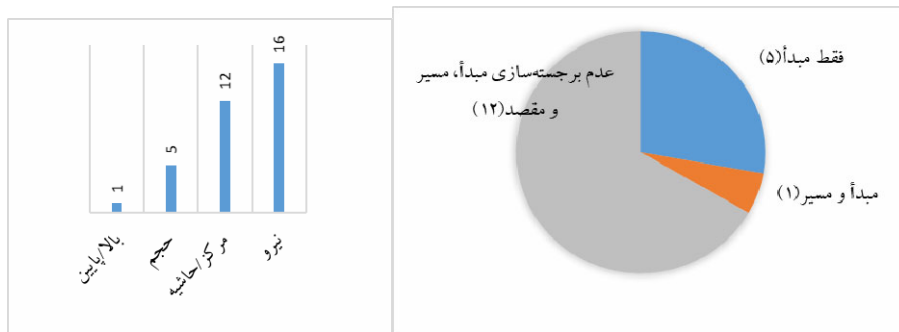
ه) وضعیت عمومی شیاطین: در چهار رویداد حرکتی وضعیت عمومی شیاطین پس از تنزل مقام مفهوم‌سازی شده‌است. به این شکل که هر زمان شیاطین تلاش کنند مخفیانه به مقام ملائکه که به عنوان مکان مفهوم‌سازی شده‌است، نزدیک و از اخبار غیبی مطلع شوند، با شهاب یا تیرهایی دور خواهند شد (مثال ۶). مبدأ، مسیر و مقصد این حرکت نامشخص است.

۶. ﴿يَقْدُفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا... فَأَتْبَعُهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾ (سوره صافات، آیه‌های ۸-۱۰): از هر سو [شهاب] به سویشان پرتاب می‌شود، تا با خفت و خواری رانده شوند، ... گلوله‌ای آتشین و شکافنده او را دنبال می‌کند (Ansarian, 2004).

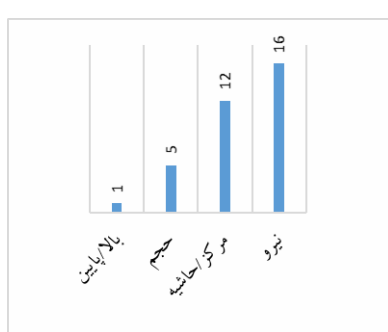
روی هم‌رفته، می‌توان گفت قرآن بر مبنای مقوله حرکت تغییر وضعیت ابلیس از موجودی که در مقام ملائکه قرار داشت به وضعیت فعلی را به عنوان مفهومی انتزاعی به این شکل بیان کرده‌است که ابلیس با اختیار خود از مکانی مشخص که بیانگر وضعیت ثبات و استقرار است، به سمت مقصدی نامشخص خارج می‌گردد. به این ترتیب، سرپیچی از فرمان خدا به صورت خروج از وضعیت ثبات و استقرار مفهوم‌سازی می‌شود. این مورد تنها موردی است که طرحواره نیرو در آن وجود ندارد و شیطان حرکت داده نمی‌شود بلکه حرکت می‌کند و به این وسیله مفهوم ضلالت اولیه که نه از جانب خدا بلکه نتیجه سوء اختیار فرد است (Fattahizadeh et al., 2017, p. 203)، با کمک تجربه انسان از حرکت و نیرو مفهوم‌سازی می‌شود.

در مرحله پسین، شیطان تحت تأثیر نیروی خدا تنزل درجه پیدا می‌کند که به صورت حرکت تحت تأثیر نیروی خدا از بالا به پائین و به سمت مقصدی نامشخص بیان شده‌است و افزون بر اشاره به اضلال ثانویه که از جانب خدا و به دنبال سوء اختیار فرد رخ می‌دهد (Fattahizadeh et al., 2017, p. 203)، نتیجه سرپیچی از خدا به صورت سقوط در مکانی نامعین مفهوم‌سازی شده‌است. در این رویدادهای حرکتی، مبدأ حرکت با حرف «مِن» که معنای اصلی آن اشاره به مبدأ حرکت بوده (مثال (۲)، (۳) و (۴))، به صورت مکان برجسته‌سازی شده‌است؛ ولی حرف «إلی» که اشاره به مقصد حرکت دارد، در آیه وجود ندارد و مقصد حرکت به صورت مکان مشخص برجسته‌سازی نشده‌است. گرچه مفهوم خروج از مقام برتر تنزل درجه بوده که بر مبنای حرکت و بالا/پائین تبیین شده‌است. در پایان، شیاطین به عنوان موجوداتی که نه تنها خود از فرمان خدا سرپیچی کردند، بلکه به دشمنی با بشر و تلاش برای گمراهی او پرداختند، به صورت موجوداتی که همواره در مکانی دور از خدا نگه داشته و همواره به حاشیه رانده می‌شوند، مفهوم‌سازی شده‌اند.

شکل (۱) و (۲) مؤلفه‌های حرکت و طرحواره‌های به کاررفته در مفهوم‌سازی وضعیت ابلیس/شیطان را نشان می‌دهد.



شکل ۱: فراوانی مؤلفه‌های حرکت در مفهوم‌سازی وضعیت شیطان



شکل ۲: فراوانی طرحواره‌ها در مفهوم‌سازی شیطان

۳.۲. مفهوم‌سازی شیطان به عنوان گمراه‌کننده انسان

شصت رویداد حرکتی در مفهوم‌سازی شیطان به عنوان عاملی مؤثر بر گمراهی انسان نقش دارد که در چهار دسته بررسی می‌شود.

۳.۲.۱. گمراه کردن آدم و حوا

در هر سه رویداد حرکتی که در این بخش وجود دارد، آدم و حوا متحرک و نیروی مؤثر بر حرکت، شیطان است، به گونه‌ای که شیطان عامل لغزش آن‌ها (مثال ۷)، و از دست دادن مقام برترشان است. از دست دادن مقام با دو حرکت به صورت اخراج از مکان (مثال ۷) و حرکت از بالا به پائین (نمونه ۸) مفهوم‌سازی شده است.

۷. ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ (سوره بقره، آیه ۳۶): شیطان آن‌ها را به لغزش افکند و آنان را از آن مقام بیرون آورد (Elahi Qomshehei, 2001).

۸. ﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ﴾ (سوره اعراف، آیه ۲۲): آن دو را با مکر و فریب از مقام و منزلتشان فرود آورد (Ansarian, 2004).

در این بخش، شیطان به صورت نیرویی که آدم و حوا را دچار لرزش کرد، از مکانی خارج کرد و از بالا به پائین پرتاب کرد، مفهوم‌سازی شده است. بر خلاف اولین مرحله از گمراهی شیطان که به صورت خروج از مکان بدون وجود نیرو بیان شده بود (نگاه کنید به مثال ۱)، نخستین مرحله از گمراهی آدم و حوا به صورت خروج از مکان تحت تأثیر نیروی شیطان بیان شده است که اشاره به تأثیر شیطان در گمراه‌سازی اولیه دارد؛ به این ترتیب که اضلال فقط شامل افرادی می‌شود که پیش‌تر از فرمان او سرپیچی کرده‌اند (اضلال ثانویه) ولی شیطان بدون وجود چنین زمینه‌ای افراد را گمراه می‌کند. به این ترتیب، این دو مفهوم کاملاً انتزاعی (اضلال اولیه و ثانویه) بر مبنای حرکت و نیرو به صورت کاملاً حسی مفهوم‌سازی شده‌اند.

۳.۲.۲. تلاش‌های شیطان برای گمراه کردن انسان

در ۲۵ رویداد حرکتی تلاش‌های شیطان برای گمراه کردن انسان بر مبنای مقوله حرکت مفهوم‌سازی شده که به دو گروه قابل دسته‌بندی است: الف) شیطان یا وسوسه او به عنوان شیء متحرک (۱۰ مورد) ب) شیطان به عنوان عامل حرکت (۱۵ مورد).

الف) شیطان یا وسوسه او به عنوان شیء متحرک

شیطان به عنوان عامل گمراهی انسان به صورت موجودی که در مسیر حرکت انسان می‌نشیند (نگاه کنید به سوره اعراف، آیه ۱۶)، از همه جهت به سمت او می‌آید (نگاه کنید به سوره اعراف، آیه

۱۷)، از بالا به سمت انسان حرکت می‌کند (مثال ۹ و ۱۰) و با هدف تحت نظر داشتن انسان به دنبال او حرکت می‌کند (نگاه کنید به سوره اعراف، آیه ۱۷۵) مفهوم‌سازی شده‌است.

۹. ﴿أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (سوره مریم، آیه ۸۳): ما شیطان‌ها را بر سر کافران فرستادیم (Meshkini, 2002).

۱۰. ﴿تَنْزِيلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ (سوره شعراء، آیه ۲۲۳): شیاطین بر هر بسیار دروغگوی بدکار نازل می‌شوند (Elahi Qomshehei, 2001)

«ارسال» در مثال (۹)، به معنای فرستادن با حرف «علی» به کار رفته که به معنای بالاتر بودن و روی چیزی قرار داشتن (Al-Zabidi, 1993, v.19, p.702) و «نزول» در مثال ۱۰ به معنای حرکت از بالا به پایین است (Al-Farahidi, 1986, v. 7, p. 367) و بنابراین شیاطین نسبت به کافران و دروغ‌گویان در مکانی بالاتر مفهوم‌سازی شده‌اند. این مفهوم‌سازی بر مبنای نام‌نگاشت [مقام برتر، مکان بالاتر است] این مفهوم انتزاعی را تبیین می‌کند که کافران با پذیرش شیطان به عنوان ولی امر و سرپرست امور خود، شیطان را در مقامی بالاتر از خود قرار داده‌اند (نگاه کنید به سوره نحل، آیه ۱۰۰). این در حالی است که حرکت شیطان از بالا به سمت پیامبر (ص) و در نتیجه در مقامی بالاتر نسبت به او بودن نفی شده‌است (مثال ۱۱).

۱۱. ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ﴾ (سوره شعراء، آیه ۲۱۰): و هرگز این (قرآن) را شیطان‌ها (بر پیامبر ما) فرود نیاورده‌اند (Meshkini, 2002).

وسوسه شیطان به صورت شیء متحرکی که از سمت شیطان به سوی انسان می‌آید و دور انسان می‌چرخد (مثال ۱۲) و شیء متحرکی که نیروی تقوا (مثال ۱۲) یا نیروی خدا (مثال ۱۳) آن را از انسان دور می‌کند مفهوم‌سازی شده‌است.

۱۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طُغْيٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا﴾ (سوره اعراف، آیه ۲۰۱): کسانی که تقوا ورزند، هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به آنان رسد یا شیطانی دورزننده (بر دل‌ها) به فکرشان آسیب رساند (بی‌درنگ) متذکر شوند (Meshkini, 2002).

۱۳. ﴿يُدْهَبُ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ﴾ (سوره انفال، آیه ۱۱): وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد (Elahi Qomshehei, 2001).

ب) شیطان عامل حرکت

در پانزده رویداد حرکتی، شیطان به صورت نیرویی مؤثر بر حرکت انسان مفهوم‌سازی شده‌است. به این ترتیب که عملیات گمراه کردن که توسط شیطان انجام می‌شود به عنوان مفهومی انتزاعی، به صورت انواع مختلفی از حرکت انسان که نیروی مؤثر بر حرکت شیطان بوده، مفهوم‌سازی

شده است. در ادامه، برای هر یک از این انواع نمونه‌ای از پیکره بیان می‌شود:

در ۵ رویداد حرکتی از گمراه کردن به «صد» تعبیر شده است (مثال ۱۴؛ سوره مائده، آیه ۹۱؛ سوره عنکبوت، آیه ۳۸؛ سوره زخرف، آیه‌های ۳۷ و ۶۲).

۱۴. ﴿فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ﴾ (سوره نمل، آیه ۲۴): شیطان ... راه راست برویشان بر بست (Farsi, 1990).

بررسی ماده «صد» در عربی و دیگر زبان‌های سامی نشان می‌دهد، این ماده به معنای در برابر چیزی قرار گرفتن، ایجاد مانع و منحرف کردن است (Al-Raghib, 1992, p. 477; Mashkur, n.d., v.1, p. 478; Gesenius, 1939, p. 841). از این رو، به نظر می‌رسد «صد» به معنای ایجاد مانع در مسیر است به گونه‌ای که متحرک را وادار به انحراف از آن می‌کند. پس در موارد مورد اشاره گمراه کردن بر مبنای نام‌نگاشت‌های [گمراه کردن، ایجاد مانع در مسیر است] و [گمراه کردن، خارج کردن از مسیر/مکان است] به عنوان جزئی از کلان استعاره [بندگی خدا قرار داشتن در یک مسیر است] و شیطان بر مبنای [شیطان مانع در مسیر بندگی است] و [شیطان نیروی منحرف کننده از مسیر بندگی است] مفهوم‌سازی شده اند. در ۴ مورد از موارد مذکور مبدأ حرکت یک مسیر و در یک مورد مبدأ حرکت یاد خدا و نماز است (نگاه کنید به سوره مائده، آیه ۹۱) که به صورت مکان بر مبنای طرحواره حجم مفهوم‌سازی شده است. در این جا انسان به واسطه نیروی شیطان از مسیر یا مکانی مشخص به سمت مقصدی نامشخص حرکت داده می‌شود. در این مفهوم‌سازی علاوه بر طرحواره نیرو، مسیر و مرکز/حاشیه - زیرا حرکت به صورت دور شدن از یک مبدأ و نه رفتن به مکانی دیگر بیان شده است - نیز وجود دارد.

در ۴ رویداد حرکتی از گمراه کردن به «اضلال» تعبیر شده است (نگاه کنید به مثال ۱۴؛ سوره نساء، آیه‌های ۶۰ و ۱۱۹؛ سوره حج، آیه ۴).

۱۵. ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا﴾ (سوره یس، آیه ۶۲): گروه‌هایی انبوه از شما را از راه بدر برد و گمراه کرد (Farsi, 1990).

بررسی واژگانی ماده «ضلل» و مطالعه کاربردهای قرآنی آن نشان می‌دهد، «اضلال» هم چون «صد» به معنای منحرف کردن از مسیر است (Al-Zabidi, 1993, v.15, p.425; Zammit, 2002, 265). با این تفاوت که در «صد» انحراف از مسیر به دنبال وجود مانع رخ می‌دهد؛ ولی مؤلفه «وجود مانع» در مفهوم اضلال وجود ندارد. از این رو، اضلال مفهومی عام‌تر از صد بوده و در این جا شیطان تنها بر مبنای نام‌نگاشت [شیطان نیروی منحرف کننده از مسیر بندگی است] مفهوم‌سازی شده است. در این مورد نیز مبدأ حرکت یک مسیر، متحرک انسان، مقصد حرکت

نامشخص و عامل حرکت شیطان است و افزون بر نیرو و طرحواره‌های مسیر و مرکز/حاشیه در مفهوم‌سازی نقش دارند.

در ۳ رویداد حرکتی گمراه کردن بر مبنای تکان دادن مفهوم‌سازی شده‌است (مثال ۱۶؛ سوره بقره، آیه ۲۷۵؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۵).

۱۶. ﴿أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا﴾ (سوره مریم، آیه ۸۳): ما فرستادیم شیاطین را بر کافرها که می‌جنابند ایشان را به نافرمانی، جناباندنی شدید (Yasseri, 1995).

در این موارد نام‌نگاشت [گمراه کردن، تکان دادن است] شیطان را به صورت نیرویی که موجب تکان خوردن است، مفهوم‌سازی کرده است ولی با توجه به نوع حرکت (لرزش) مبدأ، مسیر و مقصد تعریف نمی‌شود.

در یک رویداد حرکتی نام‌نگاشت [شیطان نیرویی است که از بالا به پائین پرتاب می‌کند] وجود دارد (مثال ۱۷). «استهوی» به معنای پرتاب از بالا به پائین (Al-Azhari, 2001, v. 6, p. 258) و مسیر بر مبنای طرحواره بالا/پائین برجسته شده‌است.

۱۷. ﴿كَأَلَدَىٰ آسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ﴾ (سوره انعام، آیه ۷۱): مثل کسی که او را پرتاب کرده باشند شیاطین (Yasseri, 1995).

در یک رویداد حرکتی نام‌نگاشت [شیطان نیرویی است که انسان را در مکان نامشخص می‌کشاند] وجود دارد (مثال ۱۷).

۱۸. ﴿وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَىِّ﴾ (سوره اعراف، آیه ۲۰۲): و مشرکان را برادرانشان (یعنی شیاطین انس و جن) به راه ضلالت و گمراهی می‌کشند (Elahi Qomshehei, 2001).

بررسی ماده «غوی» در عربی و دیگر زبان‌های سامی نشان می‌دهد، این ماده دو مؤلفه معنایی اصلی دارد: ۱- خم شدن، پیچیدن و انحراف از مسیر (Mashkur, n.d., v.2, p.615; Zammit, 2002, p.312; Gesenius, 1939, p.730; Jastrow, 1903, p.1049; Leslau, Al-Raghib, 1992, p.620; Dillmann, 1865,) ۲- حیرت، خطا و ناآگاهی (1991, p.77). در نتیجه تفاوت «ضلالت» و «غی» در این است که در «غی» علاوه بر انحراف از مسیر تأکید بر ناشناخته بودن هدف یا انحراف از روی نادانی نیز وجود دارد (Javadi-Amoli, 2010, v.12, p.163) و از آن جا که در مثال ۱۸ حرف «فی» که اشاره به مکان دارد، آمده‌است، بر مبنای طرحواره حجم «غی» به شکل مکان نامشخصی که شیاطین پیروان خود را درون آن می‌کشند، بیان شده‌است. نمونه مورد اشاره، تنها موردی در این بخش است که مقصد حرکت در آن برجسته شده ولی این مقصد خود مکانی ناشناخته است.

در یک رویداد حرکتی نام‌نگاشت [شیطان نیرویی است که انسان را عقب‌نگه می‌دارد] دیده می‌شود (مثال ۱۹).

۱۹. ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾ (سوره محمد، آیه ۲۵): شیطان اعمال کسانی را که بعد از آشکار شدن راه هدایت مرتد شدند در نظرشان بیاراست و در گمراهی نگاهشان داشت (Pourjavadi, 1994).

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن در مسیری که فرد از آن آمده است (Al-Raghib, 1992, p. 349). قید «علیٰ أدبارِهِم» در آیه مورد اشاره به معنای «به سمت عقب» جهت این حرکت را از جلو به عقب بیان می‌کند و کسانی که پس از روشن شدن حقیقت از ایمان خود دست بر می‌دارند را به شکل افرادی که از جلو به عقب حرکت می‌کنند، مفهوم‌سازی می‌کند.

«تسویل» به معنای زینت دادن و زیبا جلوه دادن و «املاء» به معنای طولانی کردن زمان و نگه‌داشتن بر یک حالت برای مدتی طولانی است (Al-Faradidi, 1986, v.7, p. 298; Al-Azhari, 2001, v.15, p.291). از این رو، تأثیر شیطان بر این افراد به این گونه است که با زیبا جلوه دادن کفر، آنان را در این حالت نگه می‌دارد. این وضعیت بر مبنای نام‌نگاشت [شیطان نیرویی است که مانع حرکت از عقب به جلو می‌شود] و عملیات گمراه کردن بر مبنای نام‌نگاشت [گمراه کردن، عقب‌نگه داشتن است] با کمک طرحواره‌های نیرو و جلو/عقب مفهوم‌سازی شده‌است.

روی‌هم‌رفته، بر مبنای کلان استعاره [بندگی خدا، قرار داشتن در یک مسیر است]، شیطان به عنوان موجودی مؤثر بر گمراهی انسان، به صورت کسی که در مسیر حرکت انسان می‌نشیند، از همه جهت به سمت او و از بالا به سمت کافر می‌آید و وسوسه‌اش به دور انسان می‌چرخد، به تصویر کشیده می‌شود و این مفهوم را برای انسان روشن می‌کند که شیطان از همه ابزارها برای گمراهی انسان استفاده خواهد کرد (حرکت از همه جهات)، لحظه‌ای از انسان غافل نمی‌شود (حرکت به دنبال انسان) و کفر به معنای مسلط کردن دشمن بر خود است (حرکت شیطان به عنوان دشمن انسان از بالا به سمت او) که به سود انسان نخواهد بود. در مقابل تقوا نیرویی است که می‌تواند وسوسه شیطان را از انسان دور و تلاش‌های او را بی‌اثر کند.

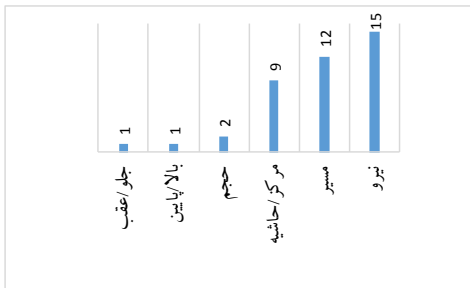
بر مبنای کلان استعاره مورد اشاره، مؤمن به صورت متحرک در مسیری که مقصد آن خدا و - با توجه به اینکه خدا در بالا مفهوم‌سازی می‌شود (نگاه کنید به سوره نجم، آیه ۳) - در حرکت به سمت بالا است، به مفهوم‌سازی می‌شود، شیطان به عنوان کسی که در مسیر حرکت ایجاد مانع و

انسان را از مسیر خود منحرف می‌کند، او را از بالا به پائین پرتاب و دچار لغزش، لرزش و تکان‌های شدید می‌کند، او را عقب‌نگه می‌دارد و در مکانی نامشخص می‌کشاند، مفهوم‌سازی شده‌است. تمامی این موارد تأثیر شیطان بر انسان را به صورت اموری که در تجربه حسی-حرکتی انسان نامطلوب است، نشان می‌دهد. تجربه انسان از حرکت نشان داده‌است که وجود مانع در مسیر به معنای زحمت بیشتر، هدررفتِ زمان و نرسیدن به مقصد و خارج شدن از مسیر برابر با گم شدن و به مقصد نرسیدن و نامطلوب است. لرزش، لغزش و تکان شدید تداعی‌کننده زلزله و دلهره‌آور و حرکت از بالا به پائین تداعی‌کننده سقوط است که علاوه بر ترسناک بودن از آنجا که بالا در مفهوم‌سازی مفاهیم مثبت و پائین در مفهوم‌سازی مفاهیم منفی به کار می‌رود (Kovecses, 2017, p. 260) تداعی‌کننده انتقال از وضعیت مطلوب به نامطلوب است و عقب‌نگه داشتن تداعی‌کننده مانع پیشرفت شدن و در مکان نامشخص کشاندن تداعی‌کننده سرگردانی است.

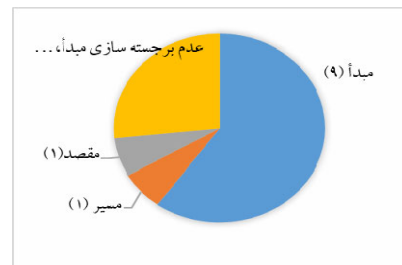
این‌گونه قرآن مفهوم روشنی از تأثیر شیطان بر زندگی انسان ارائه می‌دهد ولی در کنار آن راه حل خروج از این مشکل را نیز آشکارا به صورت مجهز شدن به نیروی تقوا (نگاه کنید به سوره اعراف، آیه ۲۰۱) و عدم پذیرش ولایت شیطان (نگاه کنید به سوره نحل، آیه ۹۹-۱۰۰) روشن می‌کند. در مقابل، پیروی از فرستادگان الهی به صورت حرکت در مسیری بدون مانع، بدون ترس و به سمت بالا (نگاه کنید به سوره اعراف، آیه ۱۵۷؛ سوره بقره، آیه ۳۸) که همه در تجربه حسی-حرکتی انسان مطلوب است، مفهوم‌سازی می‌شود.

شکل‌های (۳) و (۴) فراوانی تکرار مولفه‌های حرکت و طرحواره‌های ترکیبی موجود در این

بخش را نشان می‌دهد.



شکل ۴: طرحواره‌ها در مفهوم‌سازی به عنوان عامل حرکت



شکل ۳: مؤلفه‌های حرکت در مفهوم‌سازی شیطان به عنوان عامل حرکت

۳.۲.۳. پذیرش وسوسه/کلام شیطان توسط انسان

در ۲۹ رویداد حرکتی پذیرش وسوسه و عبودیت شیطان توسط انسان و در نتیجه وضعیت انسانی

که فریب شیطان را خورده‌است، با کمک حرکت مفهوم‌سازی شده که در چهار گروه کلی قابل دسته‌بندی است.

الف) شیطان مقصد حرکت

در بیست و پنج رویداد حرکتی شیطان به عنوان مقصدی متحرک مفهوم‌سازی شده که در این میان ۲۴ مورد با کمک مفهوم تبعیت بیان شده و در سه دسته تبعیت از خود شیطان، از گام‌های او و از آنچه تلاوت می‌کند، قابل دسته‌بندی است.

تبعیت در لغت به معنای به دنبال کسی یا چیزی راه رفتن است (Al- Mustafawi, 2009, v.1, p.408; Al-Juhari, 1956, v.3, p.1189). از این رو فعل تبعیت بیانگر ۲ رویداد حرکتی - حرکت تابع (دنبال کننده) و حرکت متبوع (دنبال شونده) - است؛ از این رو، تبعیت انسان از شیطان به صورت حرکت به سمت مقصدی متحرک بر مبنای نام‌نگاشت [پذیرفتن وسوسه شیطان، حرکت به دنبال مقصدی متحرک است] مفهوم‌سازی شده‌است.

۱۴ رویداد حرکتی در مفهوم‌سازی پذیرش وسوسه شیطان بر مبنای حرکت به دنبال خود شیطان نقش دارند (نگاه کنید به مثال ۲۰؛ سوره نساء، آیه ۸۳؛ سوره اعراف، آیه ۱۸؛ سوره حجر، آیه ۴۲؛ سوره اسراء، آیه ۶۳؛ سوره سبأ، آیه ۲۰؛ سوره ص، آیه ۸۵).

۲۰. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾ (سوره حج، آیه ۳): و از مردم کسی هست که از جهل و نادانی در کار خدا جدل کند و از پی هر شیطان گمراه کننده‌ای رود (Elahi Qomshehei, 2001).

در این بخش از میان مؤلفه‌های حرکت مربوط به حرکت انسان، تنها مقصد برجسته‌سازی شده‌است؛ مقصد این حرکت شیطان (مقصد متحرک) است. در ارتباط با حرکت شیطان مبدأ، مسیر و مقصد نامشخص است.

در ۸ رویداد حرکتی پذیرش وسوسه شیطان به شکل حرکت به دنبال گام‌های شیطان مفهوم‌سازی شده‌است (مثال ۲۱).

۲۱. ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (سوره بقره، آیه‌های ۱۶۸ و ۲۰۸؛ سوره انعام، آیه ۱۴۲؛ سوره نور، آیه ۲۱): از گام‌های شیطان پیروی نکنید (Ansarian, 2004).

تفاوت پیروی از شیطان و تبعیت از گام‌های شیطان در این است که گام‌های شیطان بر مبنای نام‌نگاشت [هدف، مقصد حرکت است] شیطان را به صورت [شیطان موجودی مادی است، که برای رسیدن به مقصد راه می‌رود] مفهوم‌سازی کرده‌است. مفسران نیز به این نکته توجه داشته‌اند؛ برای نمونه، طباطبائی می‌نویسد «گام‌های شیطان در مقایسه با هدف شیطان به منزله گام‌هایی هستند

که به سمت مقصد برداشته می‌شود» (Tabatabai, 1997, v.1, p. 417). از این رو، با اینکه در هر دو مورد (تبعیت از شیطان و تبعیت از گام‌های او) شیطان نیز متحرک است، ولی مورد دوم به حرکت شیطان به سمت یک مقصد اشاره دارد، در حالی که در تبعیت از شیطان اشاره‌ای به مقصد حرکت شیطان نشده‌است. بررسی سبک آیه‌های مورد اشاره نشان می‌دهد، مقصد حرکت شیطان تغییر در احکام الهی (نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۱۸۶؛ سوره انعام، آیه ۱۴۲)، ایجاد تفرقه بین مؤمنان (نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۲۰۸) و اشاعه فحشا و منکر (سوره نور، آیه ۲۱) است که به صورت مکان مفهوم‌سازی شده‌اند.

در ۲ رویداد حرکتی مفهوم شیطان به بر مبنای مفهوم پیامبر الهی مفهوم‌سازی شده‌است و پذیرش وسوسه شیطان به صورت پرتاب کتاب آسمانی به پشت سر و حرکت به دنبال آنچه شیاطین تلاوت می‌کنند، مفهوم‌سازی شده‌است (مثال ۲۲).

۲۲. ﴿وَكَلَّمَآ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ... نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ... وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ﴾ (سوره بقره، آیه‌های ۱۰۱-۱۰۲): و چون پیغمبری از جانب خدا بر آنان آمد ... گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر انداختند ... و پیروی کردند سخنانی را که (دیوان و) شیاطین ... (به افسون و جادوگری) می‌خواندند (Elahi Qomshehei, 2001).

اشاره به این نکته لازم است که در کنار بهره‌گیری از مقوله حرکت در مثال ۲۲، ارتباط بین شیاطین و کسانی که پیامبر زمان خود را رها می‌کنند، بر مبنای ارتباط بین پیامبر الهی و پیروانش مفهوم‌سازی شده‌است؛ به این ترتیب که در قرآن کریم تلاوت بر مردم وظیفه پیامبر است و مردم نیز از آنچه پیامبر تلاوت می‌کند، تبعیت می‌کنند (به عنوان نمونه نگاه کنید به سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره قصص، آیه ۵۹) ولی در مثال اشاره‌شده گویا شیطان نسبت به این افراد جایگاه پیامبر را دارد و بر آن‌ها تلاوت می‌کند و استعاره دانش‌بنیاد با نام‌نگاشتی به صورت [شیطان پیامبر است] و [کلام شیطان وحی است] در این مفهوم‌سازی نقش دارد.

یک رویداد حرکتی باقی مانده اشاره‌ای به حرکت به دنبال شیطان ندارد ولی شیطان را بر مبنای نام‌نگاشت [تغییر عقیده بازگشت به عقب است] به عنوان مقصدی متحرک معرفی می‌کند (مثال ۲۳)

۲۳. ﴿نَكْصَ عَلٰی عَقِبَيْهِ﴾ (سوره انفال، آیه ۴۸): برگشت شیطان از وعده خود (Yasseri, 1995).

ب) شیطان مقصد حرکت

در ۲ رویداد حرکتی شیطان یا طاغوت که همان کاهنان مرتبط با شیطان هستند

(Ali, 1993, v.6, p.756) در حوزه مقصد حرکت قرار دارند (مثال ۲۴؛ هم چنین نگاه کنید به سوره نساء، آیه ۶۰).

۲۴. ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۴): چون تنها شوند باز گردند به سوی رؤسای خویش (دهم هجری).

در این حرکت مبدأ و مسیر نامشخص و مقصد شیاطین هستند. تفاوت این موارد با پیروی از شیطان در این است که در این جا اشاره‌ای به متحرک بودن مقصد نشده است.

ج) لغزش

یک رویداد حرکتی، پذیرش وسوسه شیطان را به صورت لغزش بر مبنای نام‌نگاشت [پذیرش وسوسه شیطان، لرزیدن است] مفهوم‌سازی کرده است (مثال ۲۵).

۲۵. ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ... فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ ...﴾ (سوره بقره، آیه‌های ۲۰۸-۲۰۹): از گام‌های شیطان پیروی نکنید ... پس اگر پس از آنکه دلایل و نشانه‌های روشن برای شما آمد، لغزیدید ... (Ansarian, 2004).

با توجه به نوع حرکت مبدأ، مسیر و مقصد تعریف نمی‌شود و تفاوت این حرکت با لغزشی که در بخش ۳/۲ به آن اشاره شد، این است که در این جا شیطان عامل حرکت نیست.

د) انحراف

یک رویداد حرکتی پذیرش وسوسه شیطان را به صورت منحرف شدن دل به سمت سخن دروغ شیطان مفهوم‌سازی کرده است (مثال ۲۵)

۲۶. ﴿وَلِصَّغَىٰ إِلَيْهِ أَفِئْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۱۳): و سرانجام دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به سوی آن (سخن باطل) می‌گراید (Rezaee-Esfahani et al., 2004).

در این جا سخن دروغ شیطان در حوزه مقصد حرکت قرار داده شده و نام‌نگاشت [پذیرش وسوسه شیطان، منحرف شدن است] با کمک طرحواره مسیر مبنای مفهوم‌سازی قرار گرفته است.

در مفهوم‌سازی نقش شیطان در گمراهی انسان، استعاره دانش بنیاد [شیطان پیامبر است] نقش بزرگی دارد؛ به گونه‌ای که شیطان به عنوان پیامبر و کلام دروغ او به عنوان کتاب آسمانی پیروان شیطان مفهوم‌سازی شده‌اند تا تأثیر شیطان بر گمراهی انسان به عنوان مفهومی انتزاعی به این شکل در دایره ادراک انسان قرار گیرد که مسیر بندگی اگر در پی فرستاده خدا طی شود، مسیری بدون مانع و در پرتو کتاب آسمانی به عنوان نقشه راه روشن و بدون ترس به سمت بالا و مقصد آن خدا است. در مقابل قرار دادن شیطان به جای فرستاده خدا و کلام او به جای وحی الهی لغزش،

انحراف از مسیر و حرکت به دنبال مقصدی متحرک و بی‌ثبات با هدفی نامعین است. به این ترتیب، پیروی از فرستاده خدا به صورت حرکت در مسیری مشخص و هموار به سمت مقصدی مشخص که بر اساس تجربه حرکتی انسان مطلوب و در مقابل پیروی از شیطان به صورت حرکت به سمت مقصدی بی‌ثبات و متحرک در مسیری لغزنده و نامطلوب در تجربه حرکتی انسان مفهوم‌سازی شده‌است.

۳. ۲. ۴. عاقبت شیطان و پیروان آن‌ها در آخرت

سه رویداد حرکتی در مفهوم‌سازی عاقبت شیاطین و پیروان آن‌ها در آخرت نقش دارد و مقصد حرکت را به صورت عذاب (نگاه کنید به سوره لقمان، آیه ۲۱؛ سوره حج، آیه ۴) و جهنم (نگاه کنید به سوره مریم، آیه ۶۸) برجسته‌سازی کرده؛ به این ترتیب که شیاطین نیروی مؤثر در حرکت پیروانش به سمت عذاب (مثال ۲۷) است.

۲۷. ﴿وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (حج/۴): و به سوی عذاب شعله فروزان (آتش) راهنمایی‌اش می‌کند (رضایی).

۲۸. ﴿لَنَحْضُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا﴾ (سوره مریم، آیه ۶۸): به پروردگارت سوگند که آنان را و شیطان‌ها را فراهم آریم آنگاه آنان را گرداگرد دوزخ بزانو نشسته آریم (Farsi, 1990).

در تمامی موارد مفهوم‌سازی شیطان به عنوان عامل مؤثر در گمراهی انسان، مقصد حرکت نامشخص یا شیطان به عنوان مقصدی متحرک بود؛ ولی حرکتی که در دنیا مقصد مشخصی نداشت، در آخرت مقصد دارد و مقصد آن عذاب است. از این رو، پیروی از شیطان به شکل حرکت با مقصدی مبهم در دنیا و به سوی جهنم و عذاب در آخرت مفهوم‌سازی شده‌است.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، پس از بررسی پیکره‌ای از آیه‌های قرآن مشتمل بر ۱۰۷ آیه و ۷۸ رویداد حرکتی جایگاه شیطان/ابلیس در نظام هدایت/ضلالت را مورد بررسی قرار داده‌است. از آن‌جا که هدف از بررسی‌های قرآنی دست‌یابی به پیام قرآن کریم به دقیق‌ترین شکل ممکن است، پژوهش حاضر با بررسی مفهومی قرآنی با بهره‌گیری از نظریه استعاره مفهومی و طرحواره‌تصور گامی در جهت توسعه پژوهش‌های تفسیری به شکل روشمند و غیر وابسته به مفسر به شمار می‌آید و افزون بر آن تصویری جامع از تأثیر ابلیس و شیطان در گمراهی بشر برگرفته از نظام حسی-حرکتی انسان و در نتیجه قابل ادراک حسی برای مخاطب قرآن ارائه می‌دهد که تا کنون مورد توجه مفسران

نبوده‌است.

از میان ۷۸ رویداد حرکتی ۱۸ مورد در دست‌یابی به پاسخ به پرسش اول پژوهش نقش دارد و تغییر وضعیت ابلیس از موجودی که در مقام ملائکه قرار داشت به وضعیت فعلی را بر مبنای مقوله حرکت تبیین کرده‌است؛ به این ترتیب که تنزل درجه وی در ابتدا به صورت خروج از مکان مشخص بدون اشاره به مقصد حرکت و بدون وجود نیرویی از جانب خدا تبیین و سپس تنزل درجه ابلیس به صورت حرکت از بالا به پائین و از مرکز به حاشیه تحت تأثیر نیروی خدا مفهوم‌سازی شده‌است. در پایان، شیاطین بر مبنای طحطاوه مرکز/حاشیه به صورت موجوداتی که همواره در مکانی دور از خدا نگه داشته می‌شوند، مفهوم‌سازی شده‌اند. در این بخش، در هیچ‌یک از موارد اشاره‌ای به مقصد حرکت ابلیس/شیطان نشده و این‌گونه تغییر وضعیت وی از حالت ثبات هنگامی که در مقام ملائکه قرار داشت، به وضعیتی مبهم بر مبنای تجربه انسان از حرکت مفهوم‌سازی شده‌است.

شصت رویداد حرکتی باقی‌مانده در پاسخ به پرسش دوم پژوهش نقش دارند و شیطان را به عنوان عنصری مؤثر در گمراهی انسان مفهوم‌سازی کرده‌اند. این رویدادهای حرکتی در چهار گروه قابل دسته‌بندی است:

الف) گمراه کردن آدم و حوا توسط شیطان: در ۳ رویداد حرکتی گمراه کردن آدم و حوا به صورت لغزش، بیرون راندن از مکان مشخص به مکان نامعین و حرکت از بالا به پائین تحت تأثیر نیروی شیطان مفهوم‌سازی شده‌است. نخستین مرحله از گمراهی آدم به صورت خروج از مکان تحت تأثیر نیروی شیطان بیان شده‌است که اشاره به تأثیر شیطان در اضلال اولیه دارد؛ به این ترتیب، این دو مفهوم کاملاً انتزاعی (اضلال اولیه و ثانویه) - که مورد مناقشه و سوء تعبیر در میان مستشرقان است (Fattahizadeh et al., 2017, p. 203) - بر مبنای مقوله حرکت و طحطاوه نیرو به صورت کاملاً حسی مفهوم‌سازی شده‌اند.

ب) تلاش شیطان برای گمراهی انسان: ۲۵ رویداد حرکتی تلاش شیطان برای گمراه کردن انسان را مفهوم‌سازی کرده‌است. از این میان در ۱۰ رویداد حرکتی شیطان به صورت موجودی که در مسیر حرکت انسان می‌نشیند، از همه سو به سمت او می‌آید، از بالا به سمت انسان کافر و با هدف تحت نظر داشتن انسان به دنبال او حرکت می‌کند مفهوم‌سازی شده‌است.

همچنین، ۱۵ رویداد حرکتی شیطان را عامل حرکت انسان معرفی می‌کند در این بخش بر مبنای کلان استعاره [بندگی خدا، قرار داشتن در یک مسیر است] شیطان به عنوان کسی که با ایجاد مانع در مسیر، لغزش، لرزش و تکان‌های شدید و موارد مشابه، انسان را از مسیری که در آن

قرار داشت خارج می‌کند و به سمت مقصدی نامعلوم می‌کشاند مفهوم‌سازی شده است. این وضعیت در تجربه روزمره انسان از حرکت تداعی‌کننده، انتقال از وضعیت مطلوب به نامطلوب و مانع پیشرفت شدن است. در مقابل پیروی از فرستادگان الهی به صورت حرکت در مسیری بدون مانع، بدون ترس و به سمت بالا که همه در تجربه حسی-حرکتی انسان مطلوب است، مفهوم‌سازی می‌شود.

ج) پذیرش وسوسه/کلام شیطان: ۲۹ رویداد حرکتی پذیرش وسوسه شیطان توسط انسان را مفهوم‌سازی کرده است. در این بخش، استعاره دانش بنیاد [شیطان پیامبر است] نقش مهمی دارد؛ به گونه‌ای که شیطان به عنوان پیامبر و کلام او به عنوان کتاب آسمانی مفهوم‌سازی شده‌اند و مفهوم پیروی از شیطان به عنوان یک مفهوم انتزاعی به این شکل در دایره حسی ادراک انسان قرار می‌گیرد که مسیر عبودیت اگر به دنبال فرستاده خدا طی شود، مسیری بدون مانع، روشن و بدون ترس به سمت بالا و مقصد آن خدا است. در مقابل خروج از این مسیر و قرار دادن شیطان به جای فرستاده خدا و کلام او به جای وحی الهی انحراف و حرکت به دنبال مقصدی متحرک و بی‌ثبات در مسیری لغزنده به سمت هدفی نامعین و در تجربه حرکتی انسان نامطلوب است.

د) نتیجه پیروی از شیطان در آخرت: ۳ رویداد حرکتی وضعیت شیطان و پیروان آن‌ها را در آخرت مفهوم‌سازی می‌کند. در تمامی موارد مربوط به مفهوم‌سازی شیطان به عنوان عامل موثر در گمراهی انسان، مقصد حرکت نامشخص یا شیطان به عنوان مقصدی متحرک و بی‌ثبات بود؛ ولی حرکتی که در دنیا مقصد مشخصی برای آن تعریف نشده است، در آخرت مقصد دارد و مقصد آن عذاب و جهنم است. از این رو، پیروی از شیطان به صورت حرکت به سمت مقصدی مبهم در دنیا و حرکت به سمت جهنم و عذاب در آخرت مفهوم‌سازی شده است.

روی هم‌رفته، می‌توان گفت ارائه تصویری روشن از مدل مفهوم‌سازی این مفاهیم در قرآن بر مبنای نظام حسی-حرکتی انسان پیشینه‌ای ندارد و این خود پژوهش حاضر را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌سازد. یافته‌های به‌دست آمده از این پژوهش تصویری جامع و قابل ادراک حسی از وضعیت و جایگاه شیطان در نظام هستی، پیروی از شیطان و پیامدهای آن ارائه می‌دهد که شکل‌گیری آن در ذهن انسان به صورت اموری نامطلوب بر مبنای تجربه انسان از حرکت، حس نامطلوبی از پذیرش وسوسه شیطان در انسان ایجاد و مخاطب را به سمت عدم پذیرش کلام شیطان سوق می‌دهد.

فهرست منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بيروت: دار صادر.
- ازکيا، ندا، فرهاد ساسانی و آريتا افراشي (۱۳۹۴). «واژگانی شدگی، چارچوبی برای تبیین فعل غیر ساده حرکتی در زبان فارسی». *زبان پژوهی*. سال ۷. شماره ۱۴. صص ۳۱-۵۷.
- الازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). *تهذيب اللغة*. بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- افراشي، آريتا (۱۳۹۵). *مبانی معناشناسی شناختی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- الهی قمشهای، مهدی (۱۳۸۰). *ترجمه قرآن کریم*. قم: فاطمه الزهراء.
- انصاریان، حسین (۱۳۸۳). *ترجمه قرآن کریم*. قم: اسوه.
- پورابراهیم، شیرین، ارسلان گلفام، فردوس آقاگل زاده و عالیه کرد زعفران لو کامبوزیا (۱۳۹۰ش). «بررسی مفهوم «بصیرت» در زبان قرآن در چارچوب معنی شناسی شناختی». *پژوهش های زبان شناختی*. دوره ۳. شماره ۲. صص ۱۹-۳۴.
- پورابراهیم، شیرین (۱۳۹۳). «مفهوم سازی زندگی در زبان قرآن». *زبان پژوهی*. دوره ۶. شماره ۱۰. صص ۸۳-۶۳.
- پورجوادی، کاظم (۱۴۱۴). *ترجمه قرآن کریم*. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- قرآن کریم (۱۳۸۳). *ترجمه قرآن کریم (دهم هجری)*. به کوشش علی رواقی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- جانسون، مارک (۱۳۹۸). *بدن در ذهن: مبانی جسمانی معنا، تحلیل و استدلال*. ترجمه جهان شاه میرزاییگی. تهران: آگاه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *تسنیم*. قم: اسراء.
- الجوهري، اسماعيل بن حماد (۱۳۷۶). *الصحاح*. بيروت: دارالعلم للملایین.
- الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ القرآن*. بيروت: دارالقلم.
- محمدعلی رضایی اصفهانی، حسین شیرافکن، غلامعلی همایی، محسن اسماعیلی و محمد امینی (۱۳۸۳). *ترجمه قرآن کریم*. قم: دارالذکر.
- الزبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴). *تاج العروس*. بيروت: دار الفکر.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علی، جواد (۱۴۱۳). *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*. بغداد: جامعه بغداد.
- فارسی، جلال الدین (۱۳۶۹). *ترجمه قرآن کریم*. تهران: انجام کتاب.
- فتاحی زاده، فتحیه، سهیلا جلالی کندری و فاطمه آبادی (۱۳۹۶). «معناشناسی اضلال الهی در قرآن کریم». *پژوهش نامه تفسیر و زبان قرآن*. سال ۵. شماره ۲. صص ۱۹۹-۲۱۶.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). *العین*. قم: نشر هجرت.
- کووچش، زولتان (۱۳۹۶). *استعاره ها از کجا می آیند؟: شناخت بافت در استعاره*. ترجمه جهان شاه

میرزاییگی. تهران: آگاه.

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۵ الف). *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم*. ترجمه هاجر آقا ابراهیمی. تهران: نشر علمی.

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۵ ب). *فلسفه جسمانی: ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشه غرب*. ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی. تهران: آگاه.

لیکاف، جورج و رافائل نونز (۱۳۹۶). *ریاضیات از کجا می‌آیند؟*. ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی. تهران: آگاه. مشکور، محمد جواد (بی‌تا). *فرهنگ تطبیقی زبان عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مشکینی، علی (۱۳۸۱). *ترجمه قرآن کریم*. قم: الهادی.

المصطفوی، حسن (۱۴۳۰). *التحقیق فی کلمات القرآن*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

یاسری، محمود (۱۴۱۵). *ترجمه قرآن کریم*. قم: انتشارات بنیاد امام مهدی (عج).

References

- Afrashi, A. (2016). *Introducing cognitive semantics*. Tehran: Institute for Humanities & Cultural Studies [In Persian]
- Al-Azhari, M. (2001). *Tahdhib al-lugha*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [In Arabic]
- Al-Farahidi, Kh. (1986). *Al-Ayn*. Qom: Hejrat [In Arabic]
- Ali, J. (1993). *Al-Mufasal of Arabs history in the Pre-Islamic period*. Baghdad: Baghdad University [In Arabic].
- Al-Juhari, I. H. (1956). *Al-Sihah*. Beirut: Dar al-Ilm Lilmalayin [In Arabic].
- Al-Mustafawi, H. (2009). *Exploration in the words of the holy Quran*. Beirut: DKI [In Arabic]
- Al-Raghib al-Isfahani, H. (1992). *Mufradat al-faz al-Quran*. Beirut: dar al-ghalam [In Arabic]
- Al-Zabidi, M. (1993). *Taj al-Arus*. Beirut: dar al-fekr [In Arabic].
- Ansarian, H. (2004). *Translation of the holy Quran*. Qom: Osveah [In Persian]
- Azkiya, N., Sasani, F., & Afrashi, A. (2015). Lexicalization as a framework for explaining non-simple verbs in Persian. *Journal of Language Research*, 10 (14), 31-57 [In Persian]
- Brinkman, J., Civil, M., Gelb, I., Oppenheim, L., & Reiner, E. (2004). *The Assyrian Dictionary of the Oriental Institute of the University of Chicago*. Chicago: Oriental Institute.
- Brun, S.J. (1895). *Dictionarium Syriaco-Latnum*. Typo. PP. Soc. Jesu: Beryti Phoeniciorum.
- Costaz, L. (2002). *Dictionarie Syriaque-Francais/ Syriac-English Dictionary*. Beirut: Dar El-Machreq.
- Dillmann, A. (1865). *Lexicon linguae Aethiopicae*. Lipsiae: T. O. Weigel.
- Dodge, E., & Lakoff, G. (2005). Image schemas: From linguistic analysis to neural grounding. In B. Hampe (Ed.), *From perception to meaning: Image schemas in cognitive linguistics*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Elahi Qomshehei, M. (2001). *Translation of the Holy Quran*. Qom: Fatimah al-

- Zahra [In Persian]
- Evans, V. & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Farsi, J. (1990). *Translation of the Holy Quran*. Tehran: Anjam-ketab [In Persian].
- Fattahizadeh, F., Jalali, S., & Abadi, F. (2017). Semantic analysis of "idlale alahi" in the Holy Quran. *Biannual Research Journal of Quranic Interpretation and Language*, 5(2), 199-216 [In Persian]
- Gesenius, W. (1939). *A Hebrew and English lexicon of the Old Testament*. New York: Oxford university press.
- Ibn Manzur, M. (1994). *Lisan al-Arab*. Beirut: darsader [In Arabic]
- Jastrow, M. (1903). *A Dictionary of the Targumin, The Talmod babli and Yerushalmi and the Midrashic literature*. London: Luzac.
- Javadi-Amoli, A. (2010). *Tasnim*. Qom: Esra [In Persian]
- Johnson, M. (2005). The philosophical significance of image schemas. In B. Hampe (Ed.), *From perception to meaning: Image schemas in cognitive linguistics*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Johnson, M. (2019). *The body in the mind: The bodily basis of meaning, imagination, and reason* (J. Mirzabeigy, Trans.), Tehran: Agah [In Persian].
- Kovecses, Z. (2017) *Where metaphors come from: Reconsidering context in metaphor* (J. Mirzabeigy, Trans.), Tehran: Agah [In Persian].
- Kovecses, Z. (2010). *Metaphor: A practical introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2016a). *Metaphors we live by* (H. Aghaebrahimi, Trans.), Tehran: Elmi [In Persian]
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2016b). *Philosophy in the flesh: The embodied mind and its challenge to western thought* (J. Mirzabeigy, Trans.), Tehran: Agah [In Persian]
- Lakoff, G., & Nunez, R. (2017). *Where mathematics comes from: How the embodied mind brings mathematics into being?* (J. Mirzabeigy, Trans.), Tehran: Agah [In Persian]
- Lakoff, G. (1993). *The contemporary theory of metaphor: Metaphor and thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Leslau, W. (1991). *Comparative dictionary of Ge'ez*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Mashkur, M. J. (n.d.) *Coparative dictionary of Arabic, Persian, and Semitic languages*, Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran [In Persian].
- Meshkini, A. (2002). *Translation of the Holy Quran*. Qom: al-Hadi [In Persian].
- Pourebrahim, Sh. (2014). The conceptualizations of, life in Quranic language. *Zabanpazhuhi*, 6 (10), 63-83 [In Persian].
- Pourebrahim, Sh. , Golfam, A., Agha Golzade, F., & Kord Zafaranlu Kambuzia, A. (2011). A study of the knowledge concept in Holy Quran language: Cognitive semantics framework. *Journal of Researches in Linguistics*, 3(2), 19-34 [In Persian].
- Pourjavadi, K. (1994). *Translation of the Holy Quran*. Tehran: Encyclopaedia Islamica Foundation [In Persian].
- Rezaee-Esfahani, M. A., ShirAfkan, H., Homae, Gh., Esmaeeli, M., & Amini, M. (2004). *Translation of the Holy Quran*. Qom: darzeker [In Persian].
- Smith, P. (1957). *A compendious Syric dictionary*. Britain: Oxford.
- Sweetser, E. (1990). *From etymology to pragmatics: Metaphorical and cultural aspects of semantics Sstructure*. Cambridge: Cambridge UniversityPress.

- Tabatabai, M. H. (1997). *Al-Mizan fi tafsir al-Quran*. Qom: Jami'a-yi Mudarrisin-i Hawza-yi 'Ilmiyya-yi Qom [In Arabic].
- Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics*. Cambridge: MIT Press.
- Taylor, J. (2003). *Linguistic categorization*. Oxford: Oxford University Press.
- The Holy Quran* (2004). *Translation of the Holy Quran* (Tenth century AH), Tehran: Farhangestan-e-zaban-va-addab-e-farsi [In Persian].
- Yasseri, M. (1995). *Translation of the Holy Quran*. Qom: Bonyad-e Imam Mahdi [In Persian].
- Zammit, M. (2002). *A comprative lexical study of Qur'anic Arabic*. Boston: Brill.

Conceptualization of the Influence of Satan in Guidance /Misguidance System Based on the Category of Movement in the Holy Quran: A Cognitive Approach

Fatemeh Abadi¹
Fathieh Fattahizadeh²
Azita Afrashi³

Received: 31/07/2020
Accepted: 10/10/2020
Article Type: Research

1. INTRODUCTION

The two concepts of guidance and misguidance in the Qur'an conceptualized based on the mega-metaphor WORSHIP OF THE GOD IS TO BE ON A PATH. These two concepts are completely dependent on the category of movement. This mega-metaphor includes components such as the conceptualization of divine messengers as a guide (cf. A'raf / 158), following the divine commands as moving towards God (cf. Nisa/ 100), reaching high human degrees in the form of Approaching God (cf. Al-Imran/ 45), and not accepting the worship of God in the form of deviating from the path (cf. Baqarah/ 108). Satan also plays a role here as an effective element in misleading.

The movement basis of the mega-metaphor predominates the conceptualization of misguidance and the influence of the Satan in misleading. The important role of motion in shaping human thought as one of the most common experiential cognitive domains in all languages (Azkia et al., 2015, p.32) has led the present study to investigate the conceptualization of Satan and its effect on human misguidance based on the category of motion.

In recent years, several studies conducted on Quranic concepts from the perspective of cognitive linguistics. For example, Hooshangi & Saifi (2009) and Gaeminia (2011) have examined examples of conceptual metaphors in the Qur'an. However, the present study is unique in terms of using cognitive linguistics based on the category of movement in the study of how to conceptualize the concept of the devil.

¹ PhD. Candidate of Quran and Hadith Sciences, Alzahra University, Tehran, Iran; f.abadi@alzahra.ac.ir

² Professor of Department of Quran and Hadith Sciences, Alzahra University, Tehran, Iran (corresponding author); f_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

³ Associated Professor of Department of Linguistics, Institute for Humanities & Cultural Studies, Tehran, Iran; a.afrashi.ling@gmail.com

2. MATERIALS AND METHODS

First, all the verses in the Quran were extracted with the keywords of Satan and Iblis, and then, by manual examination, the related verses added to the corpus. Then, by studying the mentioned verses, the verses in which the category of movement played a role in conceptualization became the basis of further studies. In total, in relation to the category of movement in the conceptualization of Satan and Iblis, a corpus with 107 verses consisting of 78 motion events obtained. This corpus became the basis for studying how the Satan/ Iblis conceptualized based on the category of motion.

3. RESULTS AND DISCUSSION

The corpus can divide into two parts: 1- The condition of the Satan/ Iblis himself and 2- the influence of Satan on the misguidance of humans beings

The change of the state of the Satan from the creature who was in the position of angels to the current state initially conceptualized as leaving a specific place without referring to the destination of movement and without force.

Misleading Adam and Eve by Satan conceptualized as slipping, getting them out of a certain place to an indefinite place, and moving from top to bottom. The first stage of the misguidance of Adam and Eve expressed as the departure from the place under the influence of the power of Satan, which refers to the influence of Satan in the "primary misguidance"; In this way, the misleading which is provoked by God includes only those who have already disobeyed His command voluntarily (secondary misguidance), but Satan misleads people without such grounds. In this way, these two completely abstract concepts (primary and secondary misguidance) conceptualized in a complete sensory way based on the category of motion and force schema.

According to the mega-metaphor WORSHIP OF THE GOD IS TO BE ON A PATH, Satan, as the one who obstructs the path of movement and takes man out of his path, throws him from top to bottom, causes him to slip and shake violently, holds him back and drag him to an unknown place, is conceptualized. Man's daily experience of movement has shown him that the existence of an obstacle in the path of movement and getting out of the path is undesirable. Vibration, slippage, and strong shaking are reminiscent of earthquakes and are very undesirable, and moving from top to bottom is reminiscent of falling, which in addition to being frightening indicates a transition from favorable to unfavorable. In contrast, following the divine messengers conceptualized as moving in an unobstructed, fearless, and upward direction, all of which is desirable in human sensory-motor experience.

In the conceptualization of man who has accepted the temptations of Satan, the knowledge-based metaphor SATAN IS THE PROPHET has the greatest role; in such a way that Satan is conceptualized as a prophet and his false words are conceptualized as the holy book. The concept of following the Satan as an abstract concept placed in the sensory circle of human perception in such a way that the path of worship, if followed by the messenger of God, is a path without obstacles, clear and without fear to the top and destination of God. On the contrary, deviating from this path and placing the Satan in the place of God's messenger and his word instead of the holy book is deviation and movement in pursuit of a moving and unstable destination in a slippery path to an indefinite goal.

In all cases related to the conceptualization of Satan as an effective factor in the misguidance of humans, the destination of the movement is unknown or Satan

introduced as a moving and unstable destination.

4. CONCLUSION

The results of this study provide a comprehensible sensory picture of the situation and position of the devil in the guidance-misguidance system and the consequences of following the Satan.

The formation of this undesirable image in the human mind based on human experience of movement creates an unfavorable sense of accepting the temptation of the Satan and leads the audience to reject the words of the Satan.

Keywords: Holy Quran; Satan; Iblis; Conceptual Metaphor; Motion

نقش حالات چهره در دستور زبان‌های اشاره از منظر دستور شناختی^۱

سارا سیاوشی^۲

شرمن ویلکاکس^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۱

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

حالات چهره در زبان‌های اشاره برای بیان مفاهیم دستوری به کار می‌رود (Pfau & Quer, 2010; Reilly, 2006; Wilbur, 2000; Dachkovsky & Sandler, 2009). از جمله مفاهیم دستوری که در زبان‌های اشاره با حالات چهره بیان می‌شوند می‌توان وجهیت، ساخت‌های شرطی، سببی، مبتدا، پرسشی و امری را نام برد (Lackner, 2019). دو ناحیه نیمه بالایی (حالات ابرو و چشم‌ها) و نیمه پایینی صورت (حالات لب و دهان) هر کدام در بیان مفاهیم دستوری مختلفی دخیل هستند. در این مقاله، با تحلیلی در چارچوب دستور شناختی، به طور ویژه مفهوم «چرخه کنترل» (Langacker, 2013) تلاش می‌شود نقش حالات صورت در دستور زبان بررسی شود. بسیاری از مفاهیم دستوری در زبان با مفهوم چرخه کنترل قابل تبیین هستند. چرخه کنترل در لایه‌های مختلف فیزیکی، ذهنی، حسی و اجتماعی زیست انسان قابل بررسی است و در زبان‌شناسی و شکل‌گیری دستور زبان ابزار سودمندی برای تحلیل‌های زبانی در اختیار

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2021.33781.1944

^۲ پژوهشگر پسادکتری، مؤسسه علوم شناختی تهران (نویسنده مسئول)؛ ssiyavoshi@unm.edu

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی تربیتی، استاد بازنشسته گروه زبان‌شناسی، هیأت علمی دانشگاه نیومکزیکو، آمریکا؛ wilcox@unm.edu

ما قرار می‌دهد. چرخه کنترل شامل چهار مرحله است که هر کدام از این مراحل یک وضعیت ذهنی و عملی را نشان می‌دهد و می‌توان این وضعیت را به یکی از مفاهیم دستور زبان مرتبط دانست. هدف دیگر این مقاله آن است که در چارچوب زبان‌شناسی شناختی به طرح و بحث این پرسش پردازیم که چگونه زبان‌هایی کاملاً جدا از یکدیگر در بیان بعضی مفاهیم دستوری شباهت‌های صوری دارند. با بررسی داده‌ها و یافته‌های پژوهش‌های گوناگون از زبان‌های اشاره ایرانی، آمریکایی، اسپانیایی، ایتالیایی و موارد مشابه به بررسی شباهت‌ها در حوزه‌های مختلف دستور زبان‌های اشاره و نقش حالات چهره در شکل‌گیری دستور زبان می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: زبان اشاره ایرانی، زبان‌شناسی اشاره، دستور شناختی، چرخه کنترل، حالات چهره، اخم، حالت نعل اسبی لب

۱. مقدمه

درباره زبان‌های اشاره، طی حدود نیم قرن پژوهش و توصیف این زبان‌ها، نقش حالات چهره و به طور کلی نقش حرکات غیر دستی کمتر بررسی شده‌است؛ به طوری که بسیاری زبان اشاره را فقط زبان دست‌ها می‌دانند. این در حالی است که با بررسی‌های بیشتر مشخص می‌شود نقش حالات غیر دستی و به طور ویژه حالات چهره در انتقال مفاهیم زبانی بسیار گسترده است. بسیاری از مفاهیم دستوری همچون ساخت‌های پرسشی، امری، شرطی، وجهی و مبتداسازی در بسیاری از زبان‌های اشاره، وابسته به حالات چهره هستند (Pfau & Quer, 2010; Reilly, 2006; Wilbur, 2000; Dachkovsky & Sandler, 2009). هر کدام از اجزای قابل حرکت در صورت انسان نقش یا نقش‌هایی در بیان زبانی و به ویژه دستور زبانی بر عهده دارد. از جمله مهمترین حالات صورت می‌توان به اخم در نیمه بالایی صورت و حالت نعلی‌شکل لب در نیمه پائینی صورت اشاره کرد. حالت نعلی‌شکل لب‌ها از کشیده شدن دو گوشه لب‌ها به پائین ایجاد می‌شود.

در مقاله حاضر با مروری بر یافته‌های زبان‌های اشاره گوناگون در جهان و نقش حالات صورت در دستور زبان این زبان‌ها، به صورت ویژه به ساخت‌های دستوری مرتبط با اخم و حالت نعلی‌شکل لب‌ها می‌پردازیم. این دو حالت چهره، با محوریت دو مسئله بررسی می‌شوند: نخست، چرا این دو حالت چهره این همه نقش‌های گوناگون دستوری در زبان دارند؟ دوم، چرا این دو حالت چهره در زبان‌های اشاره مختلف معانی دستوری تقریباً مشابهی را منتقل می‌کنند؟ لازم است بدانیم بهره‌گیری از رویکرد دستور شناختی در بررسی دستور زبان‌های اشاره شیوه‌ای نوین در

زبان‌شناسی است و تا کنون در هیچ پژوهشی به شباهت‌های دستور زبان‌های اشاره و حالات چهره با رویکرد دستور شناختی پرداخته نشده‌است.

ما در این پژوهش با به کارگیری مفاهیمی از دستور شناختی می‌کوشیم به دو مسئله اشاره شده در بالا پردازیم. دستور شناختی شاخه‌ای از زبان‌شناسی شناختی است که در آن ارتباط میان شکل‌گیری دستور زبان با ویژگی‌های زیستی-تجربی انسان بررسی می‌شود. دو مفهوم از مفاهیم کاربردی در دستور شناختی یکی مفهوم کنترل و دیگری واقعیت^۱ است که در تحلیل ما از دستور زبان و نقش حالات چهره اهمیت دارد. در ادامه به طور خلاصه مفهوم کنترل و انواع اعمال کنترل و در بخش دیگر مفهوم واقعیت در دستور شناختی را شرح می‌دهیم. پس از آن استدلال خواهیم کرد که مفهوم انتزاعی احم و حالت نعلی شکل لب‌ها با مفهوم اعمال کنترل قابل تفسیر و توضیح است. کنترل و انواع آن به صورت ساخت‌های دستوری در زبان نمود پیدا می‌کنند که در این مقاله به این نمودهای دستوری و نقش حالات چهره در بیان آن‌ها می‌پردازیم.

۲. اعمال کنترل

دو الزام زیستی برای هر موجود زنده‌ای، یکی **درک محیط** و دیگری **کنترل محیط** است. به این معنا که هر موجود زنده ابتدا لازم است محیط پیرامون خود را درک کرده و سپس بر آن کنترل داشته باشد تا زنده بماند. این دو الزام بیانگر وجهی از تجربه زیست هستند که چرخه کنترل نام دارد و در همه جنبه‌های زیستی حضور دارد (Langacker, 2002; Langacker, 2009; Langacker, 2013). منظور از درک محیط یا همان کنترل ادراکی یا معرفتی^۲ آن است که موجود زنده از محیط پیرامون خود آگاهی داشته باشد و واقعیت اطرافش برای وی قابل درک باشد. «یک موجود زنده، همواره در تلاش برای اعمال کنترل در سطوح مختلف حیات است. ما موجوداتی درک‌کننده و هوشمند هستیم که در سطح ادراکی با درک کردن و به‌روز کردن مفهوم واقعیت در تلاش برای اعمال کنترل ادراکی / معرفتی هستیم» (Langacker, 2009, p. 153).

نوع دیگری از کنترل نیز وجود دارد که کنترل اجرایی / عملی^۳ نامیده می‌شود. منظور از کنترل اجرایی تلاش فعالانه ما برای **اثرگذاری** بر جهان پیرامون ما است. پس هنگامی که انسان در حال فهمیدن و ادراک چیزی است، در حال اعمال کنترل معرفتی بر محیط اطراف است و زمانی که در تلاش برای انجام کاری است، در حال اعمال کنترل اجرایی / عملی بر محیط اطراف است. لانگاکر

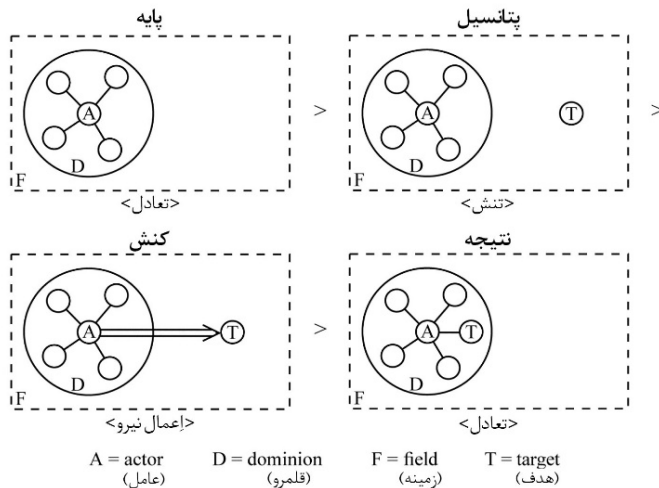
¹ reality

² epistemic control

³ effective control

در تحلیل‌های خود (Langacker, 2002; Langacker, 2009; Langacker, 2013) با معرفی و تشریح مفهوم «چرخه کنترل» به تجزیه و تحلیل مراحل مختلف اعمال کنترل - معرفتی و اجرایی - پرداخته‌است.

چرخه کنترل دارای چهار مرحله است که در شکل (۱) (Langacker, 2013, p. 4) نشان داده شده‌است. اجزاء چرخه کنترل عبارت‌اند از یک عامل یا بازیگر (A)، دامنه اثر یا قلمرو (D)، زمینه (F)، و یک هدف (T). عامل یا بازیگر موجودی است که تلاش فعالانه برای اعمال کنترل دارد. در مرحله اول یا مرحله پایه، عامل در وضعیت تعادل یا استراحت است و به قلمرو خود اشراف و کنترل کامل دارد. در مرحله پتانسیل یک هدف وارد قلمرو عامل (محدوده در دسترس عامل) می‌شود و یک وضعیت تنش ایجاد می‌کند که عامل را وامی‌دارد تا به نحوی دست به کاری بزند. یک راه این است که عامل وارد مرحله کنش بشود یعنی عامل در این مرحله نیرویی برای به کنترل درآوردن هدف مورد نظر بر آن اعمال می‌کند و آن را به دام انداخته یا تسخیر می‌کند. (Langacker, 2013, p. 5). راه جایگزین دیگر این است که عامل از هدف چشم‌پوشی کند و آن را نادیده بگیرد. برحسب اینکه عامل کدام راه را طی کند، هدف یا وارد قلمرو عامل شده و به کنترل درمی‌آید یا پس از چشم‌پوشی از قلمرو آن بیرون گذاشته می‌شود که حاصل آن وارد شدن به مرحله نتیجه است. در مرحله نتیجه، عامل بار دیگر به وضعیت ایستا یا تعادل، یعنی کنترل کامل بر قلمرو خود، بر می‌گردد.



شکل ۱: چرخه کنترل (Langacker, 2013)

چرخه کنترل نشان‌دهنده «تلاش فعالانه» یا «جد و جهد» عامل برای کنترل است (Langacker, 2013). یک نکته مهم در این جا این است که هر دو نوع کنترل اجرایی و معرفتی به اعمال نیرو نیاز دارند. در کنترل اجرایی این نیرو عینی است و در جهت اثرگذاری بر واقعیت است. اما در کنترل معرفتی تلاش ما در جهت ساختن مفهوم از واقعیت است که این فعالیت نیز به اعمال فشار نیاز دارد اما اعمال نیرو در دنیای ذهنی رخ می‌دهد. در واقع تفاوت این دو نوع کنترل در آن است که اعمال نیرو در کنترل معرفتی یک فعالیت ذهنی و غیر عینی است ولی در کنترل اجرایی با یک نیروی عینی روبه‌رو هستیم.

۳. واقعیت

دیگر مدل شناختی که برای تحلیل ما مورد نیاز است مدل واقعیت (Langacker, 2009) است. در دیدگاه دستور شناختی، جهان پیرامون ما از میان همه راه‌های ممکن، فقط در یک مسیر شکل گرفته و جلو رفته است. واقعیت خط مشخصی به خود می‌گیرد که در آن بعضی رویدادها رخ داده و دیگر رویدادها رخ نداده‌اند. واقعیت در برگیرنده آن رویدادها و وضعیت‌هایی است که از گذشته تاکنون رخ داده‌اند. بنابراین برخی گزاره‌ها یا رویدادها خارج از واقعیت قرار دارند به این دلیل که یا هرگز رخ نداده‌اند یا هنوز رخ نداده‌اند. حال اگر به موضوع کنترل برگردیم، در کنترل معرفتی آن چه مورد نظر است دانش ما از واقعیت یا درک ما از واقعیت است. این درحالی است که در کنترل اجرایی با اثرگذاری بر خود واقعیت سر و کار داریم.

مفهوم واقعیت در دستور شناختی در سطح‌های گوناگونی شرح داده می‌شود (Langacker, 2013; Langacker, 2019). یک سطح، سطح زمینه یا پایه‌ای^۱ واقعیت است که در این سطح اصل تشخیص اشیاء و رویدادها مورد نظر است: یک شیء یا یک رویداد که نمایانده^۲ شده است، به دانش طرفین گفت‌وگو مرتبط می‌شود. برای رویدادها که در این مقاله به آن می‌پردازیم، بحث معرفتی مورد نظر، در واقع وجود یا وضعیت رویداد در نسبت با واقعیت است: اینکه آن رویداد رخ داده یا نه و چه نسبتی با واقعیت جاری دارد. واقعیت پایه‌ای یا زمینه‌ای در این جا شامل زمان و جهت رویداد است. در دستور شناختی، جهت در دستور زبان نوعی بیان کنترل است و به همین دلیل، متناسب با دو نوع کنترل گفته شده، دو نوع جهت هم در نظر گرفته می‌شود: جهت اجرایی^۳ و جهت معرفتی^۴. سطح بالاتر واقعیت که برای تحلیل ما اهمیت

^۱ basic reality

^۲ «Profile»: با مراجعه به چند مقاله فارسی مشاهده کردیم که برای اصطلاح پروفایل در دستور شناختی، «طراحی صحنه» یا «نمایی شدن» به کار رفته بود. بر این مبنا، نمایانده را به جای «profiled» در این جا به کار بردیم.

^۳ effective modality

^۴ epistemic modality

دارد واقعیت گزاره‌ای^۱ است که در این سطح، بحث معرفتی این نیست که رویدادی رخ داده یا نه بلکه بحث اعتبار یک گزاره است. از آنجا که هر کس درک متفاوتی از واقعیت دارد، طرفین گفت‌وگو باید با در نظر گرفتن واقعیت خود و واقعیت دیگری با کنش‌های گفتاری متفاوتی برای نمونه با دستور، پرسش، یا ادعا درگیر چانه‌زنی (بحث و گفتگو) درباره اعتبار یک گزاره شوند. این سطح از واقعیت در ساخت اخباری/ادعایی نمود می‌یابد. در واقع، دستور زبان بازتاب‌دهنده سطوح مختلف درک واقعیت است. در ادامه مقاله، مفاهیم کنترل و واقعیت و ارتباط آن‌ها با ساخت‌های دستوری در زبان‌های اشاره بیشتر شرح داده می‌شوند.

۴. مفهوم کنترل و حالات چهره

آنچه در این مقاله نشان خواهیم داد این است که کنترل اجرایی و کنترل معرفتی با کنش‌های وابسته به جسم انسان یا جسمانی‌شده^۲ مرتبط و تداعی می‌شوند. در تحلیل نگارندگان، این کنش‌ها به صورت ویژه شامل نشان‌گرهای قابل مشاهده در چهره هستند که گویشوران زبان اشاره از این نشان‌گرها برای بیان مفاهیم دستور زبان بهره می‌برند.

رایج‌ترین و مشخص‌ترین حالت فیزیکی برای کنترل اجرایی/عملی حالتی است که نیاز به فعالیتی پر تلاش و اعمال نیرو و صرف انرژی دارد. اعمال نیروی فیزیکی به طور معمول با فعالیت نیمه‌بالایی صورت ارتباط دارد. وضعیت معروف به «زور زدن» با وضعیت اخم در ماهیچه‌های ابرو و پیشانی همراه است. خطوطی روی صورت از بالای بینی به خطوط چین‌خورده بین ابروها پیوند می‌خورد. حالت اخم نه فقط تلاش فیزیکی، بلکه تلاش فکری و ذهنی را هم در چهره نشان می‌دهد. چارلز بل (Bell, 1806)، آناتومی‌شناس انگلیسی قرن نوزدهم در مشاهدات خود بیان کرده بود که «وقتی ابروها در هم می‌روند، انرژی ذهنی آشکار می‌شود» (Bell, 1806, p.139). داروین (Darwin, 1872) بیان کرده‌است که اخم نشان‌دهنده «دریافت چیزی سخت یا غیرقابل قبول در فکر یا عمل» است (Darwin, 1872, p. 221).

ماهیچه‌ای که حالت اخم در چهره را کنترل می‌کند و در آناتومی «کوروگاتور سوپرسیلیا»^۳ نام دارد، درجه اعمال نیروی فیزیکی را نشان می‌دهد (De Morree & Marcora, 2010; De Morree & Marcora, 2012; Huang et al., 2014). تلاش فکری هم مانند تلاش فیزیکی

^۱ propositional reality

^۲ «Embodied»: در معادل‌های مختلف برای این اصطلاح، بدن‌مند هم رایج است اما به دلیل مخالفت‌هایی با ساخت این واژه بر اساس الگوهای فارسی از انتخاب آن خودداری کرده و اصطلاح وابسته به جسم و جسمانی‌شده را برگزیدیم.

^۳ corrugator supercilia

به صرف انرژی نیاز دارد و یکی از نشانه‌گرهای تلاش ذهنی گرفتگی ماهیچه کوروگاتور سوپرسیلیا در چهره است (Shenhav et al., 2017).

نشان‌گر دیگری که مربوط به نیمه پایینی چهره است و در این مقاله به آن می‌پردازیم پایین رفتن دو گوشه لب است که به آن حالت نعلی شکل لب می‌گوییم. در گفتار عامه فارسی حالت لب ورجیدن یا غن کردن به این وضعیت لب‌ها شباهت دارد. این حالت لب در نوزادان بررسی شده‌است و آن را نشان‌دهنده کوشش نوزاد برای تنظیم کردن عواطف منفی دانسته‌اند (Camras et al., 2007).

در بررسی‌های حالات حرکتی بدن (ژست یا اطوار)^۱ نیز این حالت چهره بررسی شده‌است. به باور استریک (Streeck, 2009) حالت نعلی شکل لب با معانی فاصله‌گیری و عدم درگیر شدن با پیرامون نسبت دارد. همچنین نااطمینانی ذهنی یا درجه خفیف شده از تأیید (بی‌توجهی، نامطمئنی) را می‌رساند (Debras, 2017). شاولیل (Chovil, 1991) معنای «نمی‌دانم» را به این حالت لب‌ها منسوب می‌کند. اما نوعی «نمی‌دانم» که با معنای تحت‌اللفظی ندانستن فرق دارد و بیشتر بیانگر حسی از ارزیابی کلام است.

در بخش‌های پیش روی این مقاله، معانی این دو حالت چهره را بررسی کرده و نشان می‌دهیم که این معانی چگونه به خدمت دستور زبان اشاره در می‌آیند. ادعای این مقاله این است که معنای انتزاعی اخم در زبان‌های اشاره اعمال نیرو است. هم نیروی عینی که بر واقعیت اثر می‌گذارد (کنترل اجرایی) و هم نیروی ذهنی که برای درک واقعیت اعمال می‌شود (کنترل معرفتی). همچنین معنای انتزاعی و کلی حالت نعلی شکل لب نیز کنترل معرفتی است. وضعیت نمونه کنترل معرفتی، ارزیابی معرفتی در مرحله پتانسیل چرخه کنترل است. البته در مراحل دیگر چرخه کنترل هم رخ می‌دهد. همچنین نشان خواهیم داد که این دو حالت چهره هم جداگانه و هم با هم دیگر در بیان مفاهیم متنوعی کاربرد دارند. در بخش بعدی، ارتباط و تداعی اخم با کنترل اجرایی/عملی را نشان می‌دهیم. در بخش ششم، به حالت نعلی شکل لب به عنوان نشانگر کنترل معرفتی می‌پردازیم. همچنین به میان‌کنش نیمه بالایی و نیمه پائینی چهره در بیان پیام‌های زبانی که دو نوع کنترل اجرایی و معرفتی را با هم ترکیب می‌کنند، خواهیم پرداخت. در پایان، این دو نوع حالت چهره را نمونه‌هایی از شناخت منفک شده^۲ (از تجربه جسمانی) در نظر می‌گیریم که از منبع خلق جسمانی خود فاصله گرفته و به صورت ذهنی شده یا نمودهای دستوری شده در خدمت زبان درآمده‌اند.

¹ gesture studies

² disengaged cognition

۵. کنترل اجرایی و اخم

هر دو سوی گفت‌وگو در هر تعامل زبانی در تلاش برای کنترل اجرایی و معرفتی هستند. یکی از اولین اهداف گفت‌وگو اثرگذاری بر مخاطب گفت‌وگو است. به این منظور، توجه مخاطب را جلب می‌کنیم تا به یک هماهنگی بین اذهان^۱ برسیم که همین هدف، سطح پایه‌ای کنترل اجرایی است. همچنین از تعامل زبانی بهره می‌بریم تا کنترل معرفتی یعنی درکی از جهان پیرامون به دست بیاوریم. کنترل معرفتی همچنین با تعامل استدراکی جسمانی ما با جهان هم به دست می‌آید. تعامل زبانی ما با دیگران نیز می‌تواند بخشی از همین تعامل جسمانی ما با جهان باشد. در واقع، به وسیله تعامل زبانی، شواهدی از درک افراد دیگر از جهان (با دیدن یا شنیدن) به دست می‌آوریم. کنترل معرفتی از راه گرفتن و از آن خود کردن و به طور پی‌درپی به‌روز کردن این تجربه‌های گوناگون و تبدیل کردن آن‌ها به درک خود از جهان به دست می‌آید.

در تعامل زبانی، همچنین درجاتی از کنترل اجرایی رخ می‌دهد. وقتی از کسی چیزی می‌پرسیم یا به کسی دستور انجام کاری را می‌دهیم یا کسی را مجبور به انجام کاری می‌کنیم در حال اعمال کنترل اجرایی از راه تعامل زبانی هستیم. این کنش‌های گفتاری در بسیاری از زبان‌های اشاره بررسی شده با اخم ابروها نشان داده می‌شوند.

۵. ۱. ساخت پرسشی

اخم در زبان‌های اشاره گوناگونی که بررسی شده‌اند، نشانگر جمله پرسشی است، که هم در پرسش‌های محتوایی هم در پرسش‌های بله-خیر مشاهده شده است. برای نمونه، در زبان اشاره امریکایی (Reilly, 2006)، در اشاره آرژانتینی (Veinberg, 1993)، اشاره استرالیایی (Johnston & Schembri, 2007)، اشاره اتریشی (Schalber, 2015)، اشاره بریتانیایی (Woll, 1981)، اشاره دانمارکی (McGregor, 2015)، اشاره فنلاندی (Takkinen, 2015)، اشاره اسرائیلی (Sandler & Lillo-Martin, 2006)، اشاره ایتالیایی (Geraci, 2015)، اشاره اسپانیایی (Cabeza-Pereiro & Iglesias-Lago, 2015)، اشاره تایوانی (James Tai & Jane Tsay, 2015) و دیگر زبان‌های اشاره دنیا مشخص شده‌است که حالت چهره اخم در ساخت پرسشی دخالت دارد.

برای نمونه، شکل (۲)، اشاره **کجا** و شکل (۳) اشاره **چه کسی** را در زبان اشاره ایتالیایی نشان می‌دهند و همان‌گونه که می‌بینیم با اخم در چهره همراه هستند.

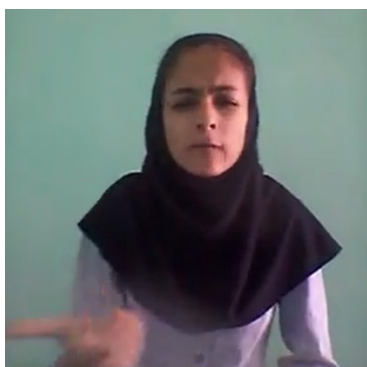
¹ intersubjective



شکل ۲: اشاره کجا؟ در زبان اشاره ایتالیایی



شکل ۳: اشاره چه کسی؟ در زبان اشاره ایتالیایی



شکل ۴: اخم در ساخت پرسشی در زبان اشاره ایرانی

همچنین شکل (۴)، از ویدیویی به زبان اشاره ایرانی گرفته شده است که در آن گوینده می پرسد: «چی می گفت؟» و همان گونه که دیده می شود حالت اخم در جمله های پرسشی این زبان نیز یکی از نشانگرهاست.

۵.۲. ساخت امری

حالت اخم با فعل امری هم همراهی می‌کند. برای نمونه در مثالی از ویلکاکس و ویلکاکس (Wilcox & Wilcox, 1995) از زبان اشاره آمریکایی جمله «بلیت را به من بده!» به صورت زیر بیان می‌شود:

1. TICKET YOU GIVE I¹

اشاره **بلیت** مبتدای جمله است که با ابروهای بالا حین ادای این کلمه بیان می‌شود. (ابروی بالا علامت مبتداساز است) و فعل امری **دادن** (فعل جهت‌دار از سوی مخاطب به سوی گوینده) با اخم ادا می‌شود. (Wilcox & Wilcox, 1995). ساختار مشابهی برای ساخت امری در زبان اشاره آرژانتینی (Massone & Martinez, 2012)، اشاره استرالیایی (Johnston & Schembri, 2007)، و اشاره هلندی (Maier et al., 2013) و زبان‌های اشاره دیگر وجود دارد. شکل (۵) مربوط به زبان اشاره هلندی است که گوینده عبارت امری «حواس را جمع کن!» را بیان می‌کند و حالت اخم در صورت نمایان است (Maier et al., 2013).



شکل ۵: اخم در زبان اشاره هلندی در ساخت امری

پرسش کردن و دستور دادن، هر دو را می‌توان به نوعی بیان کنترل اجرایی دانست. زیرا هدف گوینده در ساخت پرسشی و امری اعمال نیرو به امید اثرگذاری بر جهان خارج از زبان است. نیروی فعل امری برای دستور صادر شده به سمت مخاطب و با امید دریافت یک پاسخ عملی یعنی

¹ در نوشتن جملات زبان‌های اشاره، بر پایه یک قرارداد عمومی، برچسب هر اشاره را با حروف بزرگ می‌نویسیم تا تمایز آن از واژه‌های مشابه زبان گفتاری مشخص باشد. بنابراین در این جا «TICKET» یک واژه گفتاری انگلیسی نیست. بلکه اشاره‌ای است در زبان اشاره آمریکایی. در خط فارسی که این امکان وجود ندارد، از ایتالیک و حروف سیاه به این منظور استفاده شده‌است، مانند: **بلیت**

انجام یک کار است. همچنین نیروی اجرایی برای ساخت پرسشی به هدف دریافت یک پاسخ زبانی از مخاطب است. نمود دیگر کنترل اجرایی در زبان در ساخت وجهی دیده می‌شود.

۳.۵. ساخت وجهی

دیگر باز نمود کنترل اجرایی، وجهیت اجرایی^۱ است که به صورت اجبار، اجازه یا توانایی بیان می‌شود (Langacker, 2013). در وجهیت اجرایی، حالت غالب این است که گوینده نیروی وجهی را به سمت مخاطب هدایت کند (Langacker, 2009). بنابراین انتظار داریم که وجهیت اجرایی هم با اعمال نیرو مرتبط باشد و با حالت اخم نشان داده شود. پژوهش‌ها درباره زبان‌های اشاره همین موضوع را نشان می‌دهد.

اخم در زبان اشاره آمریکایی نشانگر ضرورت، اجازه و اجبار است. (Wilcox & Wilcox, 1995)، (Wilcox & Shaffer, 2006)، (Shaffer & Janzen, 2016) در زبان اشاره اسپانیایی (Lago, 2006) و اشاره برزیلی (Xavier & Wilcox, 2014) نیز به همین شکل اخم در بیان ضرورت و اجازه و اجبار به کار می‌رود. در زبان اشاره کاتالانی اشاره «HAVER.DE» و «CANON» هر دو به معنای «باید» با اخم بیان می‌شوند (Shaffer et al., 2011). در اشاره فرانسوی IL.FAULT به معنای «باید» با اخم بیان می‌شود که در شکل (۶) نشان داده شده است.

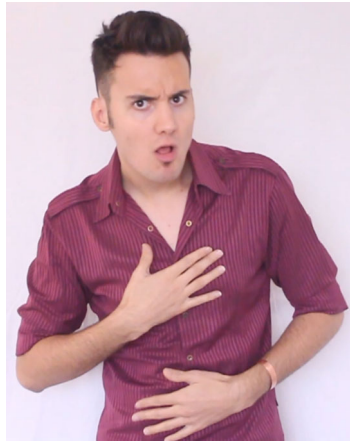


شکل ۶: اشاره IL.FAULT در زبان اشاره فرانسوی با حالت اخم همراه است.

اخم در زبان اشاره ایرانی افزون بر آنکه وجهیت اجرایی بیان ضرورت را نشان‌گذاری می‌کند، درجه آن را نیز بیان می‌کند. اشاره **باید** در زبان اشاره ایرانی ممکن است بدون اخم، با اخم متوسط و یا با اخم شدید بیان شود و به ترتیب دایره معنایی توصیه بدون اجبار، توصیه و ضرورت

^۱ در پیشینه مطالعات وجهیت، به صورت سنتی وجهیت اجرایی را به نام‌های مختلفی همچون deontic modality (وجهیت تکلیفی) یا root modality (وجهیت بنیادی) یا با اصطلاح‌های دیگر بیان کرده‌اند. ولی آنچه برای نگارندگان اهمیت دارد این است که این نوع وجهیت در تقابل با وجهیت معرفتی (epistemic) قرار می‌گیرد.

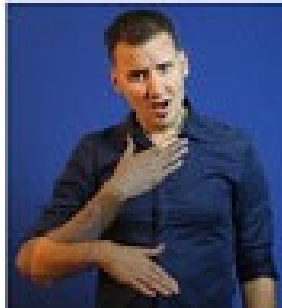
و سپس اجبار التزام آور را با درجات مختلف اخم نشان می‌دهد (Siyavoshi, 2009b).



شکل ۷: اخم در ساخت وجهی در زبان اشاره ایرانی

شکل (۷)، از ویدئویی گرفته شده است که در آن اشاره گر، پس از بیان تنوع زبانی می‌گوید «باید به همه زبان‌ها احترام بگذاریم». حالت اخم همزمان با اشاره **باید** تولید شده و تا فعل **احترام گذاشتن** که در شکل بالا دیده می‌شود، ادامه می‌یابد.

نوعی از وجهیت که الزام گوینده به خودش را نشان می‌دهد نیز در اشاره ایرانی با حالت اخم بیان می‌شود. شخص مفهوم ساز^۱ خود نیز یک موجودیتی در این جهان است و بنابراین وقتی که منبع نیروی اجرایی شخص مفهوم ساز را ملزم به انجام کاری کند، این هم نوعی کنترل اجرایی است. منبع نیرو ممکن است داخلی یا بیرونی باشد. در زبان اشاره ایرانی اشاره **خواستن** هنگامی که با اخم بیان شود، معنای «نیاز داشتن» و مفهوم وجهی الزام را می‌رساند که در شکل (۸) نشان داده شده است (Siyavoshi, 2009b).



شکل ۸: اشاره **خواستن** در اشاره ایرانی به همراه اخم مفهوم وجهی الزام را نشان می‌دهد.

^۱ conceptualizer

به باور بالینجر (Bolinger, 1986) پرسیدن یک پرسش محتوایی برای درخواست اطلاعات و همچنین امر به انجام یک کار دو کنش زبانی دور از هم نیستند و در واقع به هم مرتبط هستند. آیکهنوالد (Aikhenvald, 2016) نیز به ارتباط مشابهی بین دو ساخت پرسشی و امری اشاره می‌کند و این دو را در یک راستا می‌بیند. به باور نگارندگان، این راستا همان اعمال نیروی اجرایی است که به درجات مختلف در زبان بازتاب پیدا می‌کند.

اخم یک نشانگر مدرج است که درجه اعمال نیرو را نشان می‌دهد. در کنترل اجرایی این نیرو در جهت اثرگذاری بر جهان پیرامون از جمله شخص مخاطب اعمال می‌شود. بنابراین عجیب نیست که پرسش محتوایی، ساخت امری و وجهیت بیان اجبار همگی با اخم بیان می‌شوند. چون همه این ساخت‌های زبانی بیانگر کنترل اجرایی هستند. البته باید تأکید کنیم که اخم منحصر به کنترل اجرایی نیست. اخم در واقع اعمال نیرو را نشان می‌دهد که ممکن است به کنترل معرفتی هم مرتبط باشد. در کنترل اجرایی این اعمال نیرو در جهت اثرگذاری بر پیشروی واقعیت است: نیرویی در جهت وقوع یک رویداد (جواب به یک پرسش، انجام یک عمل و اجبار به عمل). در بخش بعدی خواهیم دید که اخم در کنترل معرفتی هم ظاهر می‌شود و باز هم به اعمال نیرو مرتبط است. با این وجود، تفاوت این‌جا است که در کنترل معرفتی اعمال نیرو به هدف دریافت یک گزاره و قرار دادن آن در واقعیت ادراکی است و در نتیجه به جهان خارج معطوف نیست.

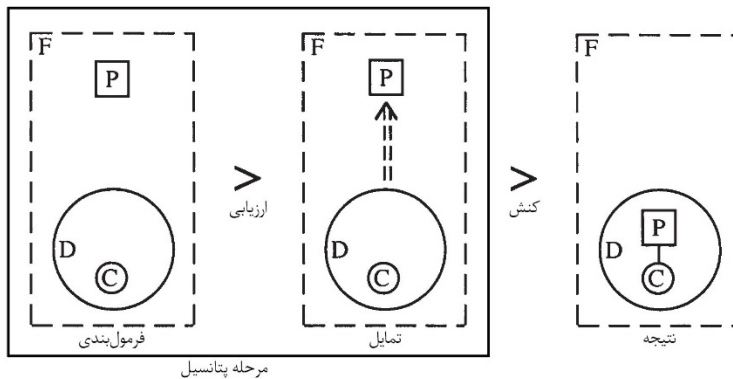
۶. کنترل معرفتی و حالت لب‌ها

هدف کنترل معرفتی، ایجاد و تداوم استدراک واقعیت است. کنترل معرفتی به معنای تلاش برای درک جهان است نه برای اثرگذاری بر آن‌چه در جهان رخ می‌دهد. یکی از جنبه‌های کنترل معرفتی فراگیری و کنترل دانش گزاره‌ای است؛ یعنی درک یک گزاره و علم به صدق آن گزاره. اگر بر اساس مفهوم چرخه کنترل بخواهیم به این نوع دانش نگاه کنیم، «عامل (A) در این سطح یک مفهوم‌گر یا مفهوم‌ساز است، هدف (T) یک گزاره است و دیدگاه شخص مفهوم‌گر از واقعیت، قلمرو کنترل یا همان قلمرو معرفتی (D) است. دیدگاه یا درک شخص مفهوم‌گر از واقعیت مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که شخص در حال حاضر آن‌ها را صحیح یا صادق می‌داند» (Langacker, 2009, p.131) (برای نمونه، «زمین گرد است»، «درختان اکسیژن تولید می‌کنند»، «علی همسایه ماست» و موارد مشابه).

برخی از مثال‌های شناختی کنترل معرفتی شامل این موارد است: استنتاج یا استدلال برای تعیین تمایل به سمت پذیرش یا رد یک نتیجه، ارزیابی درستی یک یادآوری (آیا واقعاً این اتفاق افتاده یا نه)، احتمالات و نتیجه‌گیری. بیان زبانی کنترل معرفتی در دستور زبان شامل وجهیت معرفتی، ادعا

(یا ساخت اخباری)^۱ و گواه‌نمایی^۲ است.

بیان کنترل معرفتی در بسیاری از زبان‌های اشاره با حالت پائین آمدن گوشه لب‌ها یا حالت نعلی شکل لب‌ها بیان می‌شود. اگر چه این حالت چهره محدود به مرحله ویژه‌ای از چرخه کنترل معرفتی نیست، اما به طور مشخص و نمونه‌وار با مرحله پتانسیل چرخه کنترل همراه است و نشان دهنده ارزشیابی یا تمایل (به رد یا پذیرفتن) است. مرحله پتانسیل خود قابل دسته‌بندی به سه زیرمرحله است (شکل ۹): فرمول‌بندی، ارزیابی و تمایل (Langacker, 2009). فرمول‌بندی زمانی است که یک گزاره (P) وارد قلمرو آگاهی شخص مفهوم‌ساز می‌شود. در مرحله ارزیابی، فرد مفهوم‌ساز فعالانه گزاره را ارزیابی می‌کند تا موقعیت آن را در نسبت با قلمرو خود (D) یعنی درک خود از واقعیت بسنجد. نتیجه ارزیابی در مرحله تمایل دیده می‌شود که مفهوم‌گر به یک قضاوت ابتدایی درباره رویداد یا گزاره مورد نظر می‌رسد (در شکل زیر با پیکان خط چین دوتایی نشان داده شده است). لانگکر (Langacker, 2009) بیان می‌کند که حتی اگر گزاره در مرحله تمایل ثابت باشد اما همچنان این مرحله هم یک کیفیت پویایی نیرو در خود دارد، «به این معنی که هنوز موقعیت P و نسبت آن با واقعیت یک مسئله است و باید درباره‌اش تصمیم گرفته شود (اینکه P پذیرفته بشود یا نشود هنوز مسئله است). می‌توان این مرحله تمایل را نوعی سکو برای بالارفتن به سمت یک دانستن مشخص در نظر گرفت» (Langacker, 2009, p. 263).



C = conceptualizer (actor) (مفهوم‌گر (عامل)) P = proposition (target) (گزاره (هدف))
 D = epistemic dominion (C's conception of reality) (قلمرو معرفتی (واقعیت درک شده))

شکل ۹: یک چرخه کوچک‌تر در مرحله پتانسیل چرخه کنترل

¹ assertion
² evidentiality

ماهیت فعال ارزیابی و اعمال نیرویی که برای رسیدن به یک پذیرش لازم است راهنمای ماست برای اینکه حدس بزنیماً احتمالاً حالت چهرهٔ اخم در این چرخهٔ کوچک میانی نیز نقش دارد که در بخش‌های پیش‌رو به آن خواهیم پرداخت. حالت آویزان لب (نعلی شکل) اغلب برای هر دو مرحلهٔ ارزیابی و تمایل و همچنین برای آخرین مرحلهٔ کنترل معرفتی رخ می‌دهد. تمایل در نتیجه‌گیری یا عدم تمایل همچنین ممکن است با ابزار واژگانی بیان شود. برای نمونه، تمایل به پذیرفتن و تأیید یک گزاره یا رد آن با قیده‌های «حتماً» یا «بعید است» یا واژه‌های دیگر بیان می‌شود. بیان این مفاهیم در گفتار زبان‌های گفتاری هم گاهی با حالت مشابه لب همراه می‌شود.

شکل (۱۰)، فردی را نشان می‌دهد که داستانی^۱ را به زبان اشارهٔ ایرانی تعریف می‌کند. مرد در حال گزارش سن پسر در داستان است و می‌گوید: «فکر کنم پنج، شش یا هفت ساله است». از منظر چرخهٔ کنترل اگر نگاه کنیم این شخص یک گزاره را دربارهٔ سن پسر فرمول‌بندی کرده، آن را ارزیابی کرده و به مرحلهٔ تمایل رسیده است. همراه با تولید اشارهٔ پنج او نشان می‌دهد که در قلمرو معرفتی خود (درک خود از واقعیت) این گزاره که «پسر پنج ساله است» را پذیرفته است. نازک کردن چشم‌ها و یک حرکت ظریف سر نشان‌دهندهٔ این است که اعتبار این گزاره، ضعیف پذیرفته شده است. در این جا حالت نعلی شکل را می‌توان مرتبط با مرحلهٔ نتیجه در چرخهٔ کنترل معرفتی دانست.



شکل ۱۰: حالت آویزان لب (نعلی شکل) در زبان اشارهٔ ایرانی

نمونهٔ دیگر مربوط به تعریف کردن یکی از صحنه‌های ویدئوی معروف داستان گلابی (Chafe, 1980) است. در این صحنه از ویدئو مردی در حال چیدن گلابی از درخت است و

^۱ داستان کودکانهٔ کتاب «قورباغه کجایی؟»، نوشتهٔ «Mercer Mayer» که در پژوهش‌های زبان‌شناسی بسیار مورد استفاده قرار گرفته است.

مقداری گلابی در سبدهای روی زمین است. پسری با دوچرخه می‌آید. پسر می‌ایستد، به مرد بالای درخت نگاه می‌کند، سپس به سبد پر از گلابی روی زمین نگاه می‌کند و به نظر می‌رسد دارد فکر می‌کند آیا می‌تواند گلابی‌ها را بدزد یا نه. سرانجام پسر سبد پر از گلابی را سوار بر دوچرخه کرده و فرار می‌کند. اغلب، هنگامی که از گویشوران زبان‌های اشاره درخواست شد این داستان را تعریف کنند این صحنه را این‌گونه تعریف می‌کنند که پسر به مرد نگاه می‌کند ببیند حواسش به پایین درخت هست یا نه و وقتی می‌فهمد حواسش نیست گلابی‌ها را می‌دزدد. بنابراین راوی پسر را این‌گونه توصیف می‌کند: نخست، در حال فرمول‌بندی یک گزاره (مرد توجهی به این طرف ندارد و من می‌توانم گلابی‌ها را بدزدم) و سپس ارزیابی این گزاره (شواهدی بصری که گزاره را تأیید کنند)، و پس از نزدیک شدن به یک تمایل قوی که این گزاره را گزاره درست ارزیابی کند.

شکل (۱۱) از توصیف این صحنه از زبان یک گویشور زبان اشاره ایرانی گرفته شده است. همراه با فعل حسی **دیدن** حالت نعل‌اسبی لب‌ها دیده می‌شود که ارتباط مستقیمی به معنای فعل ندارد. بلکه نشان‌دهنده این است که پسر شخصیت داستان در وضعیت یک ارزیابی معرفی است.^۱



شکل ۱۱: حالت نعلی شکل لب‌ها به نشانه ارزیابی معرفی -ذهنی در زبان اشاره ایرانی

نمونه دیگر را در شکل (۱۲)، می‌بینیم که تعریف کردن همین صحنه را در زبان اشاره برزیلی نشان می‌دهد و می‌بینیم که همان حالت لب‌ها در چهره گویشور دیده می‌شود. در این جا گوینده می‌گوید که «مرد از آن‌چه پسر می‌کرد بی‌خبر بود». آن‌چه در شکل زیر دیده می‌شود اشاره «بی‌اطلاعی» است که با دست بر پیشانی بیان شده است به همراه حالت نعلی شکل لب‌ها در چهره.

^۱ در این مثال، اخم هم در حالت صورت دیده می‌شود که نشانگر پرسش/بله/خیر است و در زبان اشاره ایرانی با اخم نشان داده می‌شود. اشاره‌گر می‌گوید که پسر از خودش می‌پرسد آیا مرد به این طرف توجه دارد یا نه.

این‌جا تفاوت معنای ظریفی با همان حالت چهره در مثال ایرانی (شکل (۱۱)) وجود دارد. مثال شکل (۱۱)، ارزیابی پسر داستان را نشان می‌داد، ولی مثال شکل (۱۲)، از زبان اشاره برزیلی مربوط به مرحله پس از ارزیابی است: مرد متوجه این طرف نیست. این‌جا حالت لب‌ها نشانگر مرحله نتیجه است. پسر با خود گفت: مرد حواسش نیست.



شکل ۱۲: حالت نعل اسبی لب‌ها در زبان اشاره برزیلی

همان‌گونه که گفته شد، در دستور شناختی کنترل معرفتی در وجهیت معرفتی نمود می‌یابد (Langacker, 2013). صورت‌های وجهی معرفتی نیز که به مرحله پتانسیل چرخه کنترل مرتبط هستند، به طور ویژه، درجات گوناگون تمایل را نشان می‌دهند، مانند افعال وجهی در انگلیسی یا باید و شاید در فارسی. در زبان‌های اشاره حالت نعلی شکل لب‌ها یکی از صورت‌های بیان وجهیت است. در زبان اشاره ایتالیایی این حالت لب و حالت اخم ابروها به ارزیابی اطمینان / عدم اطمینان ارتباط دارد و معنای «خیلی با اطمینان نمی‌توانم تأیید کنم» را می‌رساند (Gianfreda et al., 2014). همچنین این حالت لب یکی از نشانگرهای بیان امکان معرفتی در زبان اشاره اسپانیایی نیز هست (Lago, 2006). در اشاره نیوزلندی نیز صورت‌های وجهی و معانی معرفتی مانند عدم قطعیت، شک، آشکار بودن و تردید با حالت نعلی شکل لب‌ها، ابروهای بالا یا اخم همراه با اشاره دستی کف دست رو به بالا بیان می‌شود (McKee & Wallingford, 2011, p. 232). لکنر (Lackner, 2018) نشان داده‌است که حرکات لب از جمله همین حالت نعلی شکل معمولاً معانی مرتبط با کنترل معرفتی مانند عدم دانستن چیزی یا عدم قطعیت را نشان می‌دهند.

حالت نعلی شکل لب در زبان اشاره ایرانی نیز یکی از نشانگرهای وجهیت است (Siyavoshi 2019a; Siyavoshi 2019b). در بخشی از داده‌های این زبان، گویشور درباره احتمال زیست موجوداتی در سیاره‌های دیگر سخن گفته و می‌گوید: «ممکن است یک نوع انسان

یا موجودات دیگر در سیارات دیگر در حال زیستن باشند». احتمال با اشارهٔ دستی **ممکن** بیان می‌شود که همراه با ریز کردن چشم‌ها و حالت دهان نعلی شکل است. این ترکیب اشاره دستی و علامت‌های غیر دستی با هم در واقع، زیرمرحلهٔ تمایل از مرحلهٔ ارزیابی معرفتی در چرخهٔ کنترل را نشان می‌دهد: بر اساس درکی که فرد از واقعیت دارد، وجود حیات در سیاره‌های دیگر محتمل است. (Siyavoshi 2019a, p.95)

نوع جالب توجهی از صورت‌های وجهی، آن صورت‌های وجهی هستند که بیانگر توانایی هستند و نکته‌های جالبی را دربارهٔ وجهیت و کنترل به ما نشان می‌دهند. به صورت نمونه‌وار صورت‌های وجهی بیان قدرت و توانایی در دستهٔ وجهیت اجرایی طبقه‌بندی می‌شوند. چنین صورت‌های وجهی گاهی بیانگر قدرت فیزیکی هستند، برای نمونه در جملهٔ فارسی «من می‌توانم یک چمدان ۲۰ کیلویی را حمل کنم»، نیروی اجرایی بر فاعل جمله سوار است و به سمت وقوع رویدادی هدایت می‌شود که عامل آن فاعل جمله است. اما معنای توانایی در زبان یک طیف را تشکیل می‌دهد، گاهی مانند جملهٔ بالا به قدرت فیزیکی مرتبط است، گاهی به شرایط محیط و گاهی نیز به مفهوم /جازه مرتبط است. برای نمونه، در جملهٔ فارسی «می‌توانیم با مشاور صحبت کنیم» موضوع توانایی فیزیکی یا حتی توانایی فکری نیست بلکه صحبت از امکانات اجتماعی است. در واقع، هنگامی که منبع نیروی اجرایی کمتر مشخص و بیشتر ادغامی و محو باشد، معنای اجرایی توانایی کم‌رنگ می‌شود و معنای معرفتی آن خود را نشان می‌دهد. در این حالت، انتظار داریم وجهیت بیان توانایی نیز با حالت نعلی شکل یا فشار لب‌ها رو به پائین بیان شود.

شکل (۱۳) از داده‌های زبان اشارهٔ امریکایی استخراج شده‌است (Neidle, 2000)، که اشاره‌گر می‌گوید: «جان می‌تواند برود». می‌بینیم همراه با اشارهٔ «CAN» حالت نعلی شکل لب‌ها بر چهره ظاهر شده‌است.



شکل ۱۳: اشارهٔ وجهی CAN «توانستن» در زبان اشارهٔ امریکایی همراه با حالت نعلی شکل لب‌ها در چهره

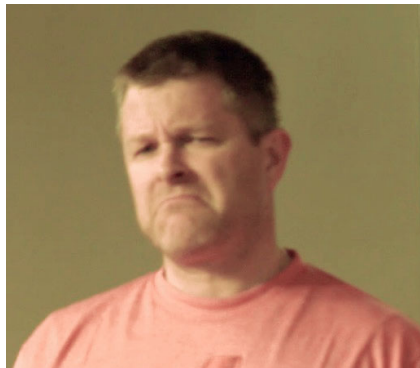
همان گونه که گفته شد، وجهیت اجرایی برخلاف وجهیت معرفتی درباره رویداد چیزی در جهان خارج از ذهن است. برای نمونه، توانایی رفتن، یا اجبار به رفتن و مانند آن. اما نکته ظریف‌تری هم درباره وجهیت اجرایی وجود دارد و آن درک مفهوم‌گر از واقعیت است. برای نمونه، مفهوم‌گر می‌داند که رویداد مورد نظر (برای نمونه رفتن) هنوز رخ نداده است و در درک او از واقعیت تا به الان جایی ندارد و گرنه بیان «او باید برود» یا «او می‌تواند برود» بی‌معنا است. نیروی وجهی در معنای معرفتی برای ایجاد یا تأثیری بر رویدادی در جهان نیست، بلکه برای ارزیابی معرفتی درون ذهن است که منجر به تمایل به پذیرش یا عدم پذیرش یک رویداد در درک واقعیت می‌شود. این ارزیابی از موقعیت معرفتی رویداد، هم‌زمان درون وجهیت اجرایی هم وجود دارد (Langacker, 2013, p. 16). به بیان دستور شناختی، وجهیت معرفتی درون وجهیت اجرایی به صورت ماندگار و پیشینی^۱ وجود دارد. جالب است که در برخی زبان‌های اشاره (از جمله زبان اشاره اسپانیایی) بیان امکان اجرایی با اشاره دستی بیان می‌شود ولی بیان امکان معرفتی فقط با حالت نعل اسبی لبها (Lago, 2006). در زبان اشاره ایرانی نیز این تمایل به بیان وجهیت معرفتی در چهره و وجهیت اجرایی با دست‌ها تشریح و نشان داده شده‌است (Siyavoshi, 2019b)

۶.۱. ساخت اخباری / ادعایی

همان گونه که گفته شد در وجهیت اجرایی برای بیان توانایی با برهم‌کنش دو نوع کنترل معرفتی و اجرایی روبه‌رو هستیم. مبحث دیگری از دستور زبان که کنترل اجرایی و معرفتی در آن باهم تعامل دارند، ساخت‌های ادعایی یا اخباری است. ساخت اخباری بیان قدرتمندی از یک عقیده یا امر واقع است. در تولید ساخت اخباری، گوینده معتقد است (یا حداقل تظاهر می‌کند که معتقد است) که یک گزاره درست است و می‌خواهد که مخاطب هم آن را بپذیرد. عنصر معرفتی در کنش‌های گفتاری اخباری/ادعایی ارزیابی گوینده و میزان تعهد او را به صدق یک گزاره نشان می‌دهد (Nikolaeva, 2016). به زبان دستور شناختی می‌توان این‌گونه بیان کرد که در ساخت اخباری/ادعایی «گوینده براساس شواهد قابل قبول خود گزاره‌ای را تولید می‌کند که به استدراک خود او از واقعیت تعلق دارد و همراه است با اراده او بر اینکه مخاطب نیز آن گزاره را وارد استدراک خود از واقعیت کند» (Langacker, 2009, p. 158). بنابراین ساخت اخباری هم‌زمان بیانگر کنترل معرفتی و هم کنترل اجرایی است: ارزیابی و وارد کردن یک گزاره در آستانه

¹ immanent

استدراک واقعیت‌گوینده نشانگر کنترل معرفتی است. از طرفی متقاعد کردن مخاطب به قبول آن -یعنی وارد کردن آن گزاره به درک واقعیت مخاطب- نمود کنترل اجرایی است. در شکل (۱۴) از اشاره‌گر زبان اشاره آمریکایی خواسته شد که موقعیتی را تصور کند که شخص مشهوری به نام تد به کنفرانس آمده است. حالا او می‌خواهد این خبر را به کسی که نمی‌داند بدهد. او می‌گوید: «تد آمده». همان‌گونه که در شکل (۱۴) مشخص است در بیان این جمله هم اخم و هم حالت نعلی شکل دهان هر دو حضور دارند. در واقع، به مخاطب همزمان خبر آمدن تد را می‌دهد و اطمینان خاطر می‌دهد که خلاف این گزاره درست نیست.



شکل ۱۴: اخم و حالت نعلی شکل لب‌ها در ساخت اخباری/ادعایی در زبان اشاره آمریکایی

در این حالات‌گوینده یک گزاره را بیان می‌کند که آن گزاره در درک او از واقعیت وجود دارد و حالا او از مخاطب می‌خواهد که او نیز این گزاره را بپذیرد یا به درک خود از واقعیت وارد کند. اخم بیانگر کنترل اجرایی است که گوینده اعمال می‌کند تا مخاطب را وادار سازد که صدق گزاره را بپذیرد. گوینده در تولید ساخت اخباری همچنین بیان می‌کند که این گزاره را خود پذیرفته و اکنون بخشی از درک او از واقعیت است. این عنصر معرفتی با حالت نعلی شکل لب بیان می‌شود. همان‌گونه که در شکل (۱۵) می‌بینیم جهت نگاه گوینده به روبه‌رو و به دوربین یا همان مخاطب است که بیانگر وجه اجرایی کنش گفتاری اخباری/ادعایی است.

باید یادآوری کنیم که این تحلیل، تحلیلی ابتدایی است. هر ساخت اخباری با اخم و حالت نعلی شکل لب‌ها بیان نمی‌شود. اخم یک نشانگر درجه‌دار است و ممکن است برای بیان قدرت نسبی نیروی اجرایی که برای متقاعد کردن مخاطب لازم است استفاده شود. بنابراین، این‌جا موضوع دانش مشترک و انتظارات گفتمانی اهمیت می‌یابد. عواملی مانند معنای واژگانی اشاره در ساخت اخباری یا ماهیت گزاره بیان شده نیز ممکن است بر اینکه این دو نشانگر در ساخت

اخباری ظاهر شوند یا نشوند یا به درجاتی ظاهر شوند اثر بگذارد که نیاز به تحلیل‌ها و پژوهش‌های بیشتر دارد.

۷. بحث و نتیجه‌گیری

زبان‌های اشاره نیز مانند زبان‌های گفتاری برای بیان کنترل اجرایی و کنترل معرفتی از عناصر واژگانی بهره می‌گیرند. هر چند در زبان‌های اشاره افزون بر عناصر واژگانی به صورت اشارات دستی، تعدادی نشانگر چهره نیز برای نشان دادن کنترل اجرایی، مانند درجه اعمال نیرو و مراحل چرخه کنترل معرفتی (-بخش ۲) به کار می‌روند. در این مقاله، نشان دادیم که این منابع زبانی کاربردهای گوناگونی دارند از جمله سؤالی‌سازی، امری‌سازی، ساخت اخباری، ساخت وجهی و بیان معنای معرفتی.

در این پژوهش که می‌پذیریم پژوهشی ابتدایی در این حوزه است، کاربردهای دستوری مختلف و ساختارهای دستوری مرتبط با اخم و حالت نعلی شکل لب‌ها را در زبان‌های اشاره بررسی کردیم. آنچه چارچوبی برای این تحلیل به صورت یک پارچه مهیا کرد، مبحث چرخه کنترل در دستور شناختی است. با کمک این ابزار معنای شماتیک یا انتزاعی هر حالت چهره را تعیین کردیم: اعمال نیرو معنای در برگیرنده‌ای است که حالت اخم منتقل می‌کند و بیان کنترل معرفتی معنای حالت نعلی شکل لب‌هاست. بدون شک داده‌ها و تحلیل‌های بیشتری مورد نیاز است که بتوان معانی ظریف‌تر و برهم‌کنش‌های گوناگون این حالات چهره و دیگر حالات چهره همچون نازک کردن چشم‌ها و موارد مشابه را مشخص کرد.

نکته مهمی که باید به آن پرداخت این است که چگونه زبان‌های اشاره‌ای که برخوردی باهم نداشته‌اند و از نظر تاریخی اشتراکاتی ندارند دارای دستور چهره شبیه به هم هستند. به بیان دیگر، صورت‌های شبیه به هم برای بیان مفاهیم دستوری مشترک چگونه در زبان‌های اشاره مختلف قابل شرح است. برای رسیدن به پاسخی برای این پرسش، شاید زبان‌شناسی شناختی بتواند تا اندازه‌ای راهگشا باشد. سیاوشی (Siyavoshi, 2019b, p.103-106) با استفاده از مفاهیم شناخت جسمانی و شبیه‌سازی و شناخت جدای از جسم که همگی مفاهیم تعریف‌شده در زبان‌شناسی شناختی هستند، تلاش کرده‌است دلیل این شباهت‌های صورتی را بر اساس ریشه حسی-حرکتی آن‌ها شرح دهد. حالات صورت که در ارتباطات انسانی چه در گفت‌وگو به زبان‌های اشاره و چه به صورت اداها و حالات بدن در گفت‌وگو به زبان‌های گفتاری^۱ به کار می‌روند ریشه در اجزاء

^۱ بیان این نکته ضروری است که حالات چهره بحث‌شده در این پژوهش همگی به صورت حالات همراه با زبان گفتاری و برای بیان مفاهیم مشابهی نیز مشاهده می‌شوند. تفاوت آن با زبان‌های اشاره در این است که این حالات بخشی جدایی‌ناپذیر و ضروری در دستور زبان‌های اشاره هستند و حالت اختیاری و مکمل ندارند.

سیستم حسی-حرکتی فعالیت‌های فیزیکی و ذهنی انسان دارند. برای نمونه، حالت اخم در ماهیچه‌های صورت در هنگام فشار فیزیکی در ورزشکاران دیده می‌شود. همچنین، حالت دهان نعلی شکل یا کشیده شدن لب‌ها به پائین در نوزادان و حتی جنین دیده شده‌است که به صورت خودکار در مقابله با عواطف یا هیجاناتی خاص رخ می‌دهد.

حالت اخم در نوزادان بررسی و مشخص شده‌است که وضعیت‌های چالش‌برانگیز حل مسئله، یا شکلی از «تمرکز شدید، توجه با تلاش که با پردازش فعالانه اطلاعات مرتبط است» با اخم نوزاد همراه است (Sullivan & Lewis, 2003, p. 123). آستر (Oster, 1978, p.70) بیان می‌کند که گره خوردن ابروها در نوزادان نشان‌دهنده «تلاش (نه لزوماً آگاهانه) نوزاد برای معناسازی یا وفق دادن یک درون‌داد از سمت فرد بزرگسال به نوزاد است که الگویی پیچیده و پویا دارد».

حالت نعلی شکل لب‌ها نیز در نوزادان بررسی شده و گفته می‌شود که «وضعیت‌های مختلف ذهنی در نوزادان» را نشان می‌دهد و پیام‌های ارتباطی برای والد یا فرد بزرگسال کودک دارد (Oster et al., 1992, p. 1128). حالت نعلی شکل لب‌ها حتی در تصاویر سونوگرافی از جنین هم مشاهده شده که بیانگر پریشانی است و نشان می‌دهد که حالات چهره‌ای که ممکن است آگاهانه در ارتباط بین مادر و کودک به کار رود، خیلی پیش از تولد شکل گرفته باشند (Dondi et al., 2014).

در زندگی اجتماعی انسان این حالات دارای معانی ارتباطی می‌شوند و سپس در زبان‌های اشاره و تحت مسیرهای دستوری‌شدگی^۱ و از طریق آن‌چه لانگکر (Langacker, 2008) «راه‌های منفک شدن شناخت از تجربه جسمانی» می‌نامد، به خدمت دستور زبان در می‌آیند و جزئی از دستور زبان می‌شوند.

به گفته لانگکر (Langacker, 2013, p. 535)، هنگامی که انسان با چیزی در جهان فیزیکی پیرامون خود میان‌کنشی انجام می‌دهد، این میان‌کنش با واسطه بدن انسان و در ابتدا با اندام‌های حسی و حرکتی انجام می‌شود (دیدن، لمس کردن، برداشتن و موارد مشابه). در این درگیر شدن بدن با محیط پیرامون، مغز نقشی ایفا می‌کند. نقش مغز پردازش داده‌های حسی و فرمان‌های حرکتی است که همه این‌ها با هم شکل‌دهنده تجربه میان‌کنش انسان با چیزی در جهان فیزیکی هستند. به جز این تجربه مستقیم با جهان، یک پردازش دیگری نیز به صورت خودمختار در مغز و بدون هیچ درگیری مستقیمی با محیط رخ می‌دهد. این فعالیت دوم شبیه‌سازی پردازش اولی است. حالات صورت از جمله اخم و حالت لب‌ها بخشی از واکنش ماهیچه‌ای ما به محرک‌های

¹ grammaticization

محیط هستند. هر فعالیت جسمانی ما یک فرایند فیزیکی در تعامل با جهان واقعی است. اما همان گونه که گفته شد به موازات پردازش مغزی برای این فعالیت‌های فیزیکی، مغز ما شبیه‌سازی همین پردازش را در تعامل با سطوح دیگری به جز سطح فیزیکی جهان یعنی سطح اجتماعی و ذهنی نیز انجام می‌دهد. بنابراین نشانگرهای چهره بخشی از شناخت جسمانی^۱ ما هستند. لانگاکر (Langacker, 2008, p.535) این امر را این گونه بیان می‌کند:

شناخت پدیده‌ای جسمانی است و در فعالیت پردازش مغزی جای دارد. مغز، خود بخشی از بدن است و بدن بخشی از جهان است. ما در پایه‌ای ترین سطح، از طریق حس‌های خود و کنش‌های فیزیکی با جهان پیرامون تعامل ایجاد می‌کنیم. اما مسلماً سطوح دیگری هم داریم: جهانی که تجربه می‌کنیم بیشتر به صورت ذهنی و اجتماعی ساخته شده‌است. اما چه مستقیم چه غیر مستقیم به هر حال جهانی که می‌سازیم و تجربه و درک می‌کنیم ریشه در تجربه حسی و حرکتی ما دارد (Langacker, 2008, p. 535).

جسم ما با چیزی در جهان در سطح فیزیکی و با اندام‌های حسی ارتباط برقرار می‌کند و این کار را با نقش مهمی که مغز در ایجاد این تجربه تعاملی ایفا می‌کند انجام می‌دهیم. این پردازش مغزی پردازش اولیه است که درون‌داد حسی و فرمان حرکتی «واقعی» در خود دارد. شبیه‌سازی شده این فرایند نیز که «شناخت منفک شده از جسم» نام دارد هم‌زمان رخ می‌دهد. این فرایند ثانوی همان فرایند اصلی است بدون محرک فیزیکی. فرایند شناخت جداشده ما را قادر می‌سازد که با جهان در سطوحی فراتر از سطح فیزیکی، یعنی سطح ذهنی و اجتماعی نیز پیوند برقرار کنیم. این امر وجه اساسی مفهوم‌سازی و تشکیل دستور زبان است. (Langacker, 2008, p. 524-540).

بنابراین می‌توان گفت حالت اخم و حالت نعلی شکل لب‌ها که در آغاز تحت تعامل با جهان (تلاش فیزیکی یا ذهنی روبه‌رو شدن با یک مانع) ایجاد شده و پردازش مغزی می‌شوند، به صورت شبیه‌سازی در اهداف ارتباطی نیز پردازش می‌شوند. برای نمونه، حالت نعلی شکل لب‌ها هنگام محاسبه کردن ذهنی، ارزیابی کردن، مقایسه کردن یا تلاش برای به خاطر آوردن چیزی روی لب‌ها ایجاد می‌شود. با این وجود، در یک مکالمه این حالت لب‌ها شبیه‌سازی یک فعالیت ذهنی است برای بیان اعمال نیروی ذهنی یا نشان دادن انجام عملیات ذهنی نسبت به آنچه گفته می‌شود. سپس در فرایندهای دستوری شدگی، این حالات به خدمت دستور زبان درمی‌آیند. شاید این

¹ embodied cognition

موضوع دلیل شباهت فرمی-معنایی دستور زبان چهره در زبان‌های اشاره مختلف باشد (Siyavoshi, 2019b, p. 103-106).

در این جا پرسش‌های زیادی همچنان بی‌پاسخ هستند که برای پاسخ به آن‌ها باید بتوانیم به یک نقشه معنایی با ظریف‌ترین معانی دستوری هر کدام از حالات چهره در هر زبان اشاره به صورت جداگانه دست پیدا کنیم و با داشتن داده‌های تاریخی و تغییرات معنایی شاید در آینده بتوانیم دستور زبان چهره را مشخص تر تبیین کنیم.

فهرست منابع

- Aikhenvald, A. Y. (2016). Sentence types. In J. Nuyts & J. van der Auwera (Eds.), *The Oxford handbook of modality and mood* (pp. 141-165). Oxford University Press.
- Bell, C. (1806). *Essays on the anatomy of expression in painting*. London: Longman.
- Bolinger, D. (1986). *Intonation and its parts: Melody in spoken English*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Cabeza-Pereiro, C., & Iglesias-Lago, S. (2015). Spanish sign language (LSE). In J. Bakken Jepsen, G. De Clerck, S. Lutalo-Kiingi and W. B. McGregor (Eds.), *Sign languages of the world: A comparative handbook* (pp. 729-769). Berlin: De Gruyter Mouton.
- Camras, L. A., Oster, H., Bakeman, R., Meng, Z., Ujiie, T., & Campos, J. J. (2007). Do infants show distinct negative facial expressions for fear and anger? Emotional expression in 11-month-old European American, Chinese, and Japanese infants. *Infancy, 11*(2), 131-155.
- Chafe, W. L. (1980). *The pear stories: Cognitive, cultural, and linguistic aspects of narrative production* (Vol. 3). USA: Praeger Pub Text.
- Chovil, Nicole. (1991). Discourse-oriented facial displays in conversation. *Research on Language & Social Interaction, 25*(1-4), 163-194.
- Dachkovsky, S., & Sandler, W. (2009). Visual intonation in the prosody of a sign language. *Language and speech, 52*(2-3), 287-314.
- Darwin, C. (1872). *The expression of the emotions in man and animals*. London: J. Murray.
- Debras, C. (2017). The shrug: Forms and meanings of a compound enactment. *Gesture, 16*(1), 1-34.
- Dondi, M., Gervasi, M. T., Valente, A., Vacca, T., Bogana, G., De Bellis, I., Melappioni, S., Tran, M. R., & Oster, H. (2014). Spontaneous facial expressions of distress in fetuses. In De Sousa, C. and Oliveira, A. M. (Eds), *Proceedings of the 14th European Conference on Facial Expression: New Challenges for Research* (pp. 16-18). Coimbra: IPCDVS.
- Geraci, C. (2015). Italian Sign Language. *Sign languages of the world: A comparative handbook*. Berlin: Walter De Gruyter.
- Gianfreda, G., Volterra, V., & Zuczkowski, A. (2014). L'espressione dell'incertezza nella Lingua dei Segni Italiana (LIS). *Ricerche di Pedagogia e Didattica. Journal of Theories and Research in Education, 9*(1), 199-234.

- Huang, D. H., Chiou, W. K., Chen, B. H., & Chen, Y. L. (2017). The design features of pictorial face design for facilitating exertion perception. *Advances in neuroergonomics and cognitive engineering* (pp. 405-412). Berlin: Springer.
- Johnston, T., & Schembri, A. (2007). *Australian sign language (Auslan): An introduction to sign language linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lackner, A. (2019). Describing non manuals in sign languages. *Grazer Linguistische Studien*, (91). 45-103.
- Lago, S. I. (2006). *Uso del componente facial para la expresión de la modalidad en lengua de signos española* (PhD dissertation). Universidade de Vigo.
- Langacker, R. W. (2002). 特別講演 The Control Cycle: Why grammar is a matter of life and death. *日本認知言語学会論文集*, 2, 193-220.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Langacker, R. W. (2009). *Investigations in cognitive grammar*. Berlin: Walter de Gruyter.
- Langacker, R. W. (2013). Modals: Striving for control. In Juana I. Marín-Arrese, M. Carretero, J. A. Hita and J. van der Auwera (Eds.), *English modality: Core, periphery and evidentiality* (pp. 3-56). Berlin: Walter de Gruyter.
- Langacker, R. W. (2019). Levels of Reality. *Languages*, 4(2), 22.
- Maier, E., De Schepper, K., & Zwets, M. (2013). The pragmatics of person and imperatives in sign language of the Netherlands. *Research in Language*, 11(4), 359-376.
- Massone, M. I., & Martínez, R. A. (2015). Argentine Sign Language: In J. B. Jepsen, G. De Clerck, S. Lutalo-Kiingi, & W. B. McGregor (Eds.), *Sign languages of the world: A comparative handbook*, 71-103.
- Mayer, M. (2003). *Frog, where are you? (A boy, a dog, and a frog)*. New York: Penguin Books.
- McGregor, W. B., Niemelä, J. B., & Jepsen, J. B. (2015). Danish Sign Language. In J. B. Jepsen, G. De Clerck, S. Lutalo-Kiingi, & W. B. McGregor (Eds.), *Sign languages of the world: A comparative handbook* (pp. 195-234). Walter de Gruyter GmbH & Co KG. McKee, R. L., & Wallingford, S. (2011). 'So, well, whatever': Discourse functions of palm-up in New Zealand sign language. *Sign Language & Linguistics*, 14(2), 213-247.
- De Morree, H. M., & Marcora, S. M. (2010). The face of effort: Frowning muscle activity reflects effort during a physical task. *Biological Psychology*, 85(3), 377-382.
- De Morree, H. M., & Marcora, S. M. (2012). Frowning muscle activity and perception of effort during constant-workload cycling. *European Journal of Applied Physiology*, 112(5), 1967-1972.
- Neidle, C. (2000). SignStream™: A database tool for research on visual-gestural language Boston, MA: American sign language linguistic research project No.10, Boston University.
- Nikolaeva, I., (2016). Analyses of the semantics of mood. In J. Nuyts and J. Van Der Auwera (Eds.), *The Oxford handbook of modality and mood* (pp. 68-85). Oxford: Oxford University Press.
- Oster, H. (1978). Facial expression and affect development. In M. Lewis (Ed.), *The*

- development of affect* (pp. 43-75). Springer, Boston, MA.
- Oster, H., Hegley, D., & Nagel, L. (1992). Adult judgments and fine-grained analysis of infant facial expressions: Testing the validity of a priori coding formulas. *Developmental Psychology*, 28(6), 1115.
- Pfau, R., & Quer, J. (2010). *Nonmanuals: Their grammatical and prosodic roles*. Cambridge: Cambridge University Press
- Reilly, J. (2006). How faces come to serve grammar: The development of nonmanual morphology in American Sign Language. In B. Schick, M. Marschark, & P. E. Spencer (Eds.), *Advances in the sign language development of deaf children*, 262-290. Oxford University Press.
- Sandler, W., & Lillo-Martin, D. (2006). *Sign language and linguistic universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Schalber, K. (2015). Austrian sign language. In J. B. Jepsen, G. De Clerck, S. Lutalo-Kiingi and W. B. McGregor (Eds.), *Sign languages of the world: A comparative handbook* (pp. 105-128) Berlin: De Gruyter Mouton.
- Shenhav, A., Musslick, S., Lieder, F., Kool, W., Griffiths, T. L., Cohen, J. D., & Botvinick, M. M. (2017). Toward a rational and mechanistic account of mental effort. *Annual Review of Neuroscience*, 40, 99-124.
- Shaffer, B., Jarque, M. J., & Wilcox, S., (2011). The expression of modality: Conversational data from two signed languages. In M. T. Nogueira and M. F. V. Lopes (Eds.), *Modo e modalidade: gramática, discurso e interação* (pp. 11-39). Fortaleza: Edições UFC.
- Shaffer, B. & Janzen, T., (2016). Modality and mood in American Sign Language. In J. Nuyts and J. Van Der Auwera (Eds.), *The Oxford handbook of mood and modality* (pp. 448-469). Oxford: Oxford University Press.
- Siyavoshi, S. (2019a). *The expression of modality in Iranian sign language (ZEI)*. (PhD Dissertation). University of New Mexico, Mexico, United States.
- Siyavoshi, S. (2019b). *Hands and faces: The expression of modality in ZEI, Iranian Sign Language*. *Cognitive Linguistics* 30(4), 655–686.
- Streeck, J. (2009). *Gesturecraft: The Manu-facturing of Meaning*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Sullivan, M. W., & Lewis, M. (2003). Emotional expressions of young infants and children: A practitioner's primer. *Infants & Young Children*, 16(2), 120-142.
- Tai, J. H. Y., & Tsay, J. S. (2015). Taiwan sign language. In W. S-Y. Wang and Ch. Sun (Eds.), *The Oxford handbook of Chinese Linguistics* (pp. 729-750). Oxford: Oxford University Press.
- Takkinen, R., Jantunen, T., & Ahonen, O. (2015). Finnish Sign Language. In J. B. Jepsen, G. De Clerck, S. Lutalo-Kiingi, & W. B. McGregor (Eds.), *Sign languages of the world: A comparative handbook* (pp. 253-272). Walter de Gruyter GmbH & Co KG.
- Veinberg, S. C. (1993). Nonmanual negation & assertion in Argentine sign language. *Sign Language Studies*, 79(1), 95-112.
- Wilbur, R. B. (2000). Phonological and prosodic layering of nonmanuals in American sign language. In K. Emmorey & H. Lane (Eds.), *The signs of language revisited: An anthology to honor Ursula Bellugi and Edward Klima* (pp. 215–244). Mahwah: Lawrence Erlbaum Associates Publishers.
- Wilcox, S. & Shaffer, B. (2006). Modality in American sign language. In W. Frawley (Ed.), *The expression of modality* (pp. 207-237). Berlin:

- Mouton de Gruyter.
- Wilcox, S. & Wilcox. P. (1995). The gestural expression of modality in American Sign Language. In J. L. Bybee and S. Fleischman (Eds.), *Modality in grammar and discourse* (pp. 135–162). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Woll, B. (1981). Question structure in British sign language. In B. Woll, J. Kyle, & M. Deuchard (Eds.), *Perspectives on British sign language and deafness* (pp.136–149). London: Croom Helm
- Xavier, A.N., & Wilcox. S. (2014). Necessity and possibility modals in Brazilian sign language (Libras). *Linguistic Typology*, 18, 449-488.

FACIAL DISPLAYS IN SIGNED LANGUAGES: A CG ANALYSIS

Sara Siyavoshi¹
Sherman Wilcox²

Received: 14/11/2020
Accepted: 01/03/2021
Article Type: Research

1. INTRODUCTION

Signed languages employ finely articulated facial displays to express grammatical meanings (Pfau and Quer 2010; Reilly 2006, Wilbur 2000, Dachkovsky and Sandler 2009). Lackner (2019), for example, identifies three major areas — face, mouth, head — capable of articulating more than 100 nonmanual elements expressing such functions as mood and modality, complex propositions (conditionals, causal relations, complementation), information structure (topic, focus), assertions, content and yes/no questions, imperatives, miratives, and so on. Mouth movements in the lower part of the face, on the one hand, and eyebrows' muscle activities, on the other hand, are very common in expression of grammatical meanings in different signed languages. Two facial markers which are widely involved in sign grammar are horseshoe mouth and brow furrow.

Lowered corners of the mouth, or horseshoe mouth, is a common facial marker which appears in many diverse contexts. For example, horseshoe mouth is quite frequent in expressing modality and assertive propositions in Iranian Sign Language and some other signed languages. Brow furrow, which results in a distinct vertical line between the eyebrows, is a very common marker in interrogatives and imperatives across different signed languages.

2. MATERIALS AND METHODS

In this paper we examine two facial displays: an upper display in which the eyebrows are pulled together called brow furrow, and a lower display in which the corners of the mouth are turned down into a distinctive shape that resembles a horseshoe or upside-down “U”. Discussing data from Iranian Sign Language (Zaban Eshareh Irani (ZEI)), American Sign Language (ASL), Italian Sign Language (LSI) and other signed languages of the world, we address two puzzles that have previously been unaccounted for: (1) why do these displays mark such different types of grammatical structures in a single language? (2) why do these displays appear in and express similar function across unrelated signed languages?

¹ Post-Doc Researcher, Institute for Cognitive Science Studies (ICSS), Pardis, Iran (corresponding author); ssiyavoshi@unm.edu

² PhD of Educational Linguistics. Professor Emeritus, Department of Linguistics, University of New Mexico, USA; wilcox@unm.edu

Employing the theory of cognitive grammar (CG) and the concept of Control Cycle, we suggest a unified account of the various functions expressed by these two facial displays that answers these two questions.

3. DISCUSSION

The control cycle consists of four phases (Langacker, 2013). Elements of the control cycle include an actor (A), the actor's dominion (D), a field (F), and a target (T). The actor is an entity who strives for control. In linguistic interaction, interlocutors strive for effective and epistemic control. One of primary goals is to influence our interlocutor. This may only mean directing the attention of the interlocutor in order to achieve intersubjective alignment — a baseline level of effective control. We also use linguistic interaction to gain epistemic control, knowledge of the world. Epistemic control may be gained by our embodied perceptual interaction with the world. This experience includes our linguistic interaction with others, by which we acquire evidence of their conception of the world. We achieve epistemic control by incorporating and continuously updating these varied experiences into our conception of the world. We may also endeavor to exert effective control by asking someone something (interrogatives), ordering someone to do something (imperatives), and obligating someone to do something (modals).

Signed languages, like spoken languages, have lexical resources for expressing effective and epistemic control. Signed languages also employ facial displays for indicating effective control, such as degrees of exertion, and the phases of the epistemic control cycle. These linguistic resources have multiple functions ranging from marking questions and orders to making assertions and expressing epistemic meaning.

Brow furrow marks many different speech acts in a number of signed languages. Brow furrow marks content or *wh*-questions and is also associated with imperatives. Asking questions and ordering are expressions of effective control. Their goal is to exert force with the potential to influence what happens in the world. The imperative force of an order is directed at the addressee with the intention of eliciting an effective response, such as performing some action. The effective force of a content question is eliciting a linguistic response from the interlocutor.

Another kind of control is epistemic control. The goal of epistemic control is to construct and continually update our conception of reality. Epistemic control is about striving to understand the world rather than influencing what happens in the world. One aspect of epistemic control is the acquisition and control of propositional knowledge. In terms of the control cycle, "At this level, the actor is a conceptualizer, the target is a proposition, and the dominion is the conceptualizer's view of reality (or epistemic dominion), i.e. the set of propositions the conceptualizer currently holds to be valid" (Langacker, 2009). Examples of epistemic control are making an inference or the use of reasoning to determine some inclination towards accepting or rejecting a conclusion; evaluating the veracity of a memory (e.g. whether some event did or did not occur); considering or entertaining a possibility; and concluding. Linguistic expressions of epistemic control include epistemic modality, assertions, and evidentiality. Expressions of epistemic control are frequently marked with the horseshoe mouth in a number of unrelated signed languages.

4. CONCLUSION

In this paper, we explore the meanings of two facial displays and examine how they

are manifested in the grammars of signed languages. We propose that the schematic meaning of brow furrow is the exertion of force, both objective force directed at influencing reality and subjective or mental force required to construct a reality conception. The schematic meaning of horseshoe mouth is epistemic control, prototypically indicating an epistemic assessment during the potential phase of the control cycle.

We also explore the interactions between upper face and lower face displays in linguistic expressions that combine effective and epistemic control. Finally, we consider these facial displays as examples of disengaged cognition, as subjectified or grammaticized simulations vis-à-vis their source manifestations.

Keywords: Cognitive grammar; Control cycle; Facial displays; Force; Iranian sign language; Sign linguistics

نگاهی به شبکه معنایی دو تکواژ /-oir/ (e) و /-atoire/ در زبان فرانسه با رویکرد تطبیقی^۱

ناهید جلیلی مرند^۲

ساناز دهخوارقانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

در پژوهش حاضر، به بررسی و تحلیل ساختار نحوی و شبکه معنایی دو تکواژ پُرسامد /-oir/ و /-atoire/ در زبان فرانسه پرداخته‌ایم. بر پایه رویکرد تحلیلی مقاله، معادل فارسی واژگان پیکره پژوهش را نیز بررسی کرده‌ایم تا روند اشتقاق آن‌ها را در هر دو زبان مقایسه کنیم و ببینیم آیا در فارسی نیز در همان شبکه معنایی قرار می‌گیرند یا معانی دیگری نیز می‌توانند در این زبان داشته باشند. این تکواژها که به صورت پسوند استفاده می‌شوند، در رایج‌ترین حالت خود «مکان‌ساز» هستند، مانند کاربرد این پسوند در واژه «Abattoir» به معنای «کشتارگاه» و یا در واژه «Laboratoire» به مفهوم «آزمایشگاه». با این وجود، نکته مهم این است که مکان‌های مورد نظر همیشه واقعی نیستند و گاه به صورت مجازی به کار می‌روند، مانند کاربرد این پسوند در واژه «Mémoire» به معنای «حافظه» که در واقع مکانی برای حفظ مطالب است. بر پایه نقش پسوند «ابزارساز» /-oir/ در واژه «Arrosoir» به معنای «آب‌پاش» و پسوند «صفت‌ساز» /-atoire/ در واژه

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2020.29683.1820

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادبیات فرانسه، دانشیار گروه زبان فرانسه، هیأت علمی دانشگاه الزهراء (س) (نویسنده مسئول)؛

djalili@alzahra.ac.ir

^۳ کارشناس ارشد مترجمی زبان فرانسه، گروه زبان فرانسه، دانشگاه الزهراء (س)؛

s_dehkharghani@yahoo.com

«Evocatoire» به مفهوم «احضارکننده»، ساختار ویژه‌ای در هر دو زبان وجود دارد که با شرح جزئیات و آوردن نمونه‌های گوناگون، به مطالعه آن‌ها نیز پرداخته‌ایم. همچنین در این پژوهش، به استثنای هر گروه از واژگان نیز اشاره شده و به این ترتیب می‌توان ادعا نمود که تحلیل این دو تکواژ در زبان فرانسه و معادل‌هایشان در فارسی از ورای نمونه‌های گوناگون و متنوع، امکان مقایسه ساختار نحوی، شبکه معنایی و وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها را برای خواننده فراهم می‌کند.

واژه‌های کلیدی: شبکه معنایی، تکواژ مکان ساز، تکواژ ابزارساز، فرایند اشتقاق، ساختار نحوی واژه

۱. مقدمه

زبان مهمترین ابزار ارتباطی در میان انسان‌هاست و به عنوان پدیده‌ای زایا و پویا از انعطاف‌پذیری بالایی برخوردار است. همزمان با تحولات هر جامعه‌ای، زبان آن نیز «این قدرت را دارد که با توجه به نیازهای زمانی و اجتماعی به طور پیوسته واژه‌های جدیدی بسازد و قدیمی‌ترها را از چرخه گفتگو و نگارش خارج کند.» (Dehkharghani & Djalili Marand, 2020, p. 38) به این دلیل، ما شاهد گسترش دایره واژگان در هر زبانی هستیم که گویشوران آن را برای بیان مفاهیم و برقراری ارتباط به کار می‌برند. از سوی دیگر، امکان‌گزینش و به‌کارگیری سریع و آسان واژگان در گفتار نشان از آن دارد که واژه‌ها با نظم و منطق دقیقی در ذهن گویشوران نقش بسته‌اند. این ساختار نظام‌مند بی‌گمان به تولید نوواژه‌ها به یاری گستره واج‌های موجود و در قالب قوانین نحوی کمک می‌کند و به یقین می‌توان گفت که تولید واژگان جدید با ساختار نحوی مشابه در یک زبان تصادفی نیست. بررسی ساختمان واژگان، قواعد واژه‌سازی و توصیف انواع ساخت‌ها در چهارچوب علم صرف قرار می‌گیرد، علمی که به عنوان یکی از شاخه‌های مطالعاتی زبان به بررسی درونی ساختار واژه‌ها پرداخته و چگونگی ترکیب تکواژها و تولید نوواژه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در میان تکواژهای چندمعنایی پُربسامد در زبان فرانسه می‌توان پسوندهای /-oir/ و /-atoire/ را نام برد. این دو پسوند که از نظر آوایی، شباهت بسیاری با هم دارند، به ریشه فعل و اسم پیوسته شده و طیف گسترده‌ای از واژه‌ها را در شبکه معنایی وسیعی به وجود می‌آورند.

در پژوهش حاضر، با استناد به این علم و فرایندهای واژه‌سازی - به طور خاص تر فرایند اشتقاق - بر آن شدیم تا به تجزیه و تحلیل برخی از واژه‌هایی پردازیم که در زبان فرانسه با این دو تکواژ ساخته شده‌اند. در این راستا، ابتدا نگاهی اجمالی به روند زایش این گروه از واژگان در

زبان خواهیم داشت. سپس، به بیان پاره‌ای از مفاهیم بنیادی و مطالعه ساخت‌واژه در علم صرف می‌پردازیم. در پایان، با استفاده از رویکرد اشتقاقی و مقایسه‌ای، به منظور توصیف ساختمان و چگونگی تولید، واژگان مورد اشاره را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

۲. پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش

با توجه به اینکه دو تکواژ پسوندی /-oir/ و /-atoire/ در زبان فرانسه بسیار به هم نزدیک بوده و می‌توان گفت هم آوای تقریبی هستند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا هر دو در یک شبکه معنایی قرار می‌گیرند؟ و در این راستا، چگونگی اشتقاق و تولید نوآژه‌ها با این دو تکواژ از خط سیر نحوی یکسان پیروی می‌کند؟ وجه اشتراکی میان این تکواژها، ساختار نحوی‌شان در فرایند اشتقاق و معادل‌هایشان در دو زبان فارسی و فرانسه می‌توان یافت؟ معادل فارسی واژه‌های فرانسه که با این تکواژها ساخته شده‌اند هم واژگان مشتق هستند؟ در صورت جواب مثبت، این گروه از واژه‌ها با چه پسوندهایی در زبان فارسی ساخته می‌شوند؟

پیش از بررسی و تجزیه واژگانی که به عنوان پیکره پژوهش انتخاب کردیم، چنین گمان می‌رود که با توجه به شباهت آوایی دو تکواژ، هر دو از یک ریشه بوده و عملکرد مشابهی دارند. در نتیجه این دو در یک شبکه معنایی قرار گرفته و باید معنای یکسانی داشته باشند. به همین دلیل این دو تکواژ در تولید نوآژه‌ها با بهره‌جستن از فرایند اشتقاق از ساختار نحوی یکسانی پیروی کرده و ساخت‌واژه مشابهی دارند. همچنین فرض می‌شود که معادل فارسی این واژگان مشتق فرانسه نیز از جمله واژه‌های مشتق هستند ولی احتمال وجود واژه‌های بسیط یا مرکب را نیز در میان معادل‌ها دور از ذهن نمی‌دانیم.

با در نظر گرفتن این پرسش‌ها و فرضیه‌ها، برای شروع پژوهش، فهرستی از واژه‌های ساخته شده با این دو تکواژ را به عنوان پیکره پژوهش تهیه کرده و برای نظم بخشیدن به شبکه معنایی آن‌ها، ابتدا طبقه‌بندی هر یک را بر اساس ساختمان و تغییراتی که در آن‌ها انجام گرفته بررسی می‌کنیم. سپس، به طور جداگانه بر روی تک تک واژه‌ها، مطالعه صرفی و به بیان دقیق‌تر اشتقاقی انجام می‌دهیم تا به این ترتیب ریشه هر یک را شناسایی کنیم. آن‌گاه پس از معادل‌یابی هر واژه در فارسی و تجزیه ساختار آن، شبکه معنایی این پسوندها را در دو زبان به صورت تطبیقی تجزیه و تحلیل خواهیم کرد. در این راستا، به بررسی معنای واژه‌ها نیز می‌پردازیم تا از وجود احتمالی معنای ضمنی، اصطلاحی، استعاری، کنایی، مجازی و نمادین آن‌ها آگاه شویم.

۳. پیشینه پژوهش

در زمینه تکواژهای پسوندی پژوهش‌های گوناگونی انجام شده که در این آثار، پژوهشگران به بررسی پسوند‌های مختلف مکان‌ساز، گذشته‌ساز، اسم فاعل‌ساز و موارد مشابه پرداخته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به مواردی اشاره نمود: مقاله‌ای با نام «بررسی شبکه معنایی پسوند مکان‌ساز «گاه» با رویکردی شناختی» از حدائق رضایی و عادل رفیعی (Hadaegh Rezaee & Rafiee, 2016)، که در شماره ۱۸، بهار ۱۳۹۵ مجله زبان پژوهی به چاپ رسیده است. همچنین مقاله‌ای با موضوع «تکواژ «خانه» و عملکرد معنایی آن در ساخت واژه زبان فارسی»، به قلم بهروز محمودی بختیاری (Mahmoodi Bakhtiyari, 2000) به نگارش در آمده و در مجله زبان و ادب پارسی، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است. «پسوند گذشته‌ساز در لری کهگیلویه و بویراحمد و رفتار تلفظی آن»، مقاله دیگری است از یدالله پرمون و همکاران (Parmon et al., 2015) در مجله زبان پژوهی، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۹۴. «بازسازی تکواژ مجهول‌ساز در گذشته زبان فارسی» چاپ شده در مجله زبان و ادب پارسی، شماره ۲۶، ۱۳۸۴ کاری است از مجتبی منشی‌زاده (Monshi Zadeh, 2006) که بررسی تکواژی پربسامد در زبان فارسی است.

در پیوند با شبکه معنایی تکواژها، مقالات زیر یافت شدند: «چند معنایی پسوند -ی فارسی: کندو کاوی در چارچوب ساخت‌واژه ساختی»، به قلم پارسا بامشادی و فریبا قطره (Bamshadi & Ghatreh, 2018) که در مجله جستارهای زبانی، شماره ۷، ویژه نامه زمستان ۱۳۹۶ به چاپ رسیده است. «چند معنایی پسوند -انه فارسی: رویکرد ساخت‌واژه ساختی»، مقاله دیگری در این زمینه است که به قلم پارسا بامشادی، شادی انصاریان و نگار داوری اردکانی (Bamshadi et al., 2018) به رشته تحریر در آمده و در شماره ۲۲، پاییز ۱۳۹۷ مجله مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران به چاپ رسیده است. همچنین از گیتی تاکی و همکاران (Taki et al., 2014) مقاله‌ای با نام «بررسی ساخت‌واژی و معنایی پسوند -گر در زبان فارسی» یافتیم که در مجله مطالعات و گویش‌های غرب ایران، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۲ منتشر شده است. بی‌گمان، پژوهش‌های بسیاری در این حوزه زبان‌شناسی، در پیوند با زبان فارسی انجام شده که ما به چند نمونه اشاره کردیم، ولی در ارتباط با مطالعه تطبیقی این تکواژها در فارسی -فرانسه مقاله یا کتابی نیافتیم.

۴. علم صرف و واژه‌سازی

علم صرف در کنار واج‌شناسی، نحو و معناشناسی یکی از چهار سطح مطالعاتی زبان است که به

مطالعه ساخت‌واژی و صورت واژه‌ها می‌پردازد و چگونگی ترکیب تکواژها و تولید نوواژه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. از صرف یا واژه‌سازی می‌توان به عنوان یکی از راه‌های اصلی توسعه دایره واژگان بیشتر زبان‌ها نام برد که با توجه به شرایط تولید نوواژه‌ها به آن نیاز دارند. احمد شفایی (Shafai, 2008) علم صرف را فرایندی دانسته که «در وهله نخست به بررسی اجزا کلام و در مرحله بعدی به بررسی خصوصیات شکل ظاهری و تغییرات حاصله در آن شکل‌ها» می‌پردازد (Shafai, 2008, p. 7).

در برخی از منابع زبان‌شناسی (Crystal, 1988, p. 381; Bauer, 1983, p. 30; Akmajian, 1997, p. 29) نیز علم صرف یا واژه‌سازی در معمول‌ترین مفهومی «به کل فرایندهای تغییر صرفی در تشکیل واژه‌ها اطلاق می‌گردد [...] واژه‌سازی از اصول نظام‌مند ساخت واژه پیروی می‌کند. بدین مفهوم که واژه‌های پیچیده‌تر از رهگذر قواعدی که بر روی واژه‌های ساده‌تر اعمال می‌شوند، به وجود می‌آیند و برعکس واژه‌های پیچیده می‌توانند به کلمات ساده‌تری که آن‌ها را تشکیل می‌دهند تجزیه شوند.» (Abolhasani & Pooshaneh, 2011, p. 2).

با توجه به تعاریف اشاره‌شده، می‌توان گفت صرف «مطالعه ساختمان واژه و صورت‌های مختلف واژه‌ها و چگونگی ساخته شدن آن‌ها در زبان است.» (Shaghaghi, 2008, p. 9). پس هرگاه گفته می‌شود که «آزمایشگاه» از «آزمایش + گاه» و یا در زبان فرانسه «laboratoire» از «labor+atoire» ساخته شده، مطالعه صرفی و به طور دقیق‌تر اشتقاقی انجام گرفته است. در پایان، لازم به گفتن است که بنا بر دیدگاه شقاقی «هدف نهایی مطالعات صرفی، دست یافتن به نظریه‌ای است که دو منظور را برآورده سازد: نخست اینکه بتوان به کمک این نظریه، ساختمان واژه در زبان مورد مطالعه را توصیف کرد و ابزاری برای شناسایی انواع واژه اعم از بسیط و غیر بسیط، عناصر سازنده واژه‌های غیر بسیط و همچنین قواعد ساخت واژه را فراهم آورد؛ افزون بر این، چنین نظریه‌ای باید بتواند موارد استثنایی و شرایط حاکم بر ساخت‌های رایج را نیز توصیف کند؛ دوم، دست یافتن به نظریه‌ای است که قدرت توصیف و تبیین حوزه صرف دستور جهانی را داشته باشد. به این معنا که بتوان بر مبنای آن ساختارهای صرفی زبان‌ها و وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها و انواع گوناگونی‌های صرفی را بیان کرد» (Shaghaghi, 2008, p. 9).

۴. ۱. ساختار واژگان

زبان‌شناسان همواره ساختمان واژه‌ها به ویژه، واژگان غیر بسیط و ساختار آن‌ها را مورد توجه قرار داده و به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. در واقع، با توجه به شمار بسیار واژه‌ها در هر زبان و در

عین حال «امکان‌گرینش و به کارگیری آسان و سریع آن‌ها در گفتار نمی‌توان تصور کرد که واژه‌ها به طور بی‌نظم در ذهن سخن‌گویان انباشته شده باشند. معمولاً سخن‌گویان در هر موقعیت واژه‌های مورد نیاز خود را به آسانی و به سرعت بر می‌گزینند و در گفتار به کار می‌برند و همچنین به هنگام شنیدن، آن‌ها را به راحتی باز می‌شناسند. به همین سبب، به نظر می‌رسد که واژگان با نظم خاصی در ذهن سخن‌گویان جایگزین شده باشند.» (Meshkato-Dini, 2005, p. 8).

به باور اچیسون (Aitchison, 1994) این گنجینه ذهن «فرهنگ ذهنی» نام دارد که با آن‌چه در فرهنگ لغات می‌آید، تفاوت دارد، چرا که در فرهنگ لغات، واژه‌ها پشت سر هم قرار گرفته و «اطلاعات اندکی درباره کاربرد واژه در ساختمان جمله و این که در کدام ساخت‌های نحوی به کار می‌روند داده می‌شود. در حالی که واژگان ذهنی چنین اطلاعاتی را در اختیار گویشوران زبان قرار می‌دهند تا آن‌ها به درستی واژه‌ها را در بافت‌های مناسب به کار برند.» (Aitchison, 1994, p. 12-13). اما این امر چگونه رخ می‌دهد؟ بی‌گمان با توصیف و توضیح فرایند اشتقاق می‌توان پاسخ مناسبی به این پرسش داد؛ چرا که یکی از راه‌های کارآمد نظام‌مند کردن واژگان در انبار ذهن و یافتن ارتباط میان آن‌ها فرایند صرف و واژه‌سازی اشتقاقی به کمک تکواژهای وابسته‌ای است که «وند» نامیده می‌شوند.

واژه‌سازی در هر زبان با روش‌های گوناگونی چون ترکیب، اشتقاق، تکرار، تبدیل به صفر، اختصارسازی، سرواژه‌سازی، گسترش استعاری و موارد مشابه انجام می‌گیرد، ولی هیچ‌یک از این فرایندها با میزان زیادی اشتقاق که با استفاده از «وندها» انجام می‌پذیرد، امکان‌برایی ندارد. فرایند اشتقاق به گویشور این امکان را می‌دهد تا با استفاده از واژه‌های ذخیره‌شده در انبار ذهن و در چهارچوب قوانین و قالب‌های زبانی موجود، واژه‌های جدید بسازد و این امر را امکان‌پذیر می‌سازد تا گویشور واژه‌های بالقوه و محتمل را از واژه‌های نامحتمل به راحتی تشخیص دهد (Plag, 2002, p. 55). در واقع، خصوصیت زیادی این فرایند امکان تولید واژه‌های جدید و یا درک واژه‌هایی که در گنجینه زبانی گویشگران وجود ندارد، را برایشان فراهم می‌کند. زیرا «تولیدات واقعی کلمات پیچیده (غیر ساده) صرفی اکثراً با اعمال قوانین صرفی (افزودن وند) بر کلمات پایه که در واژگان ذهن گوینده هستند، صورت می‌پذیرد.» (Alavi Moghaddam, 2007, p. 153). بنابراین، «هر چه فرایندی زیاتر باشد معنای آن قابل پیش‌بینی‌تر است و می‌توان با کنار هم گذاشتن معنای تک تک اجزا به معنای کل آن کلمه پی برد.» (Shaghghi, 2008, p. 43).

برای نمونه، پیشوندهای نفی «بی-»، «نا-» و «غیر-» در زبان فارسی به اسم پیوسته شده و

صفت می‌سازند و معادل آن‌ها در زبان فرانسه «-im»، «-ir»، «-in» و «-dés» به صفت متصل شده و حاصل عملکرد صفت دیگری با معنای متضاد خواهد بود، با این نظم می‌توان معنای بسیاری از واژه‌ها را درک کرد، حتی اگر گویشور برای نخستین بار با این واژگان روبه‌رو شود. به بیان دیگر، در واژگان مشتق معنای تک تک اجزای واژه یعنی تکواژها و وندها به این امر کمک می‌کند تا گویشور نظام کارآمد واژگانی را در ذهن‌اش بسازد، همان گونه که در مثال‌های «بی‌ادب» و «impoli»، «بی‌قاعده» و «irrégulier»، «ناحقی» و «injuste»، «نافرمان» و «désobéissant»، «غیر قابل کنترل» و «incontrôlable»، «غیر قابل مشاهده» و «invisible» مجموعه‌ای از معنا و کاربرد دست به دست هم می‌دهند تا گویشور آن واژه را درک کند. بنابراین می‌توان گفت که «فرایندهای صرفی کلمات منظم تولید می‌کنند» (Alavi Moghaddam, 2007, p. 151) و وندها به عنوان واحدهای معنادار و جزء اصلی دخیل در این فرایند در غنی‌سازی واژگان هر زبان نقش به‌سزایی دارند.

۴.۲. اشتقاق و تولید نوواژه‌ها

«توانش زبانی گویشوران این امکان را به آنان می‌دهد که در صورت نیاز و به فراخور وضعیت موجود دست به واژه‌سازی بزنند.» گویشوران یک زبان چنان‌چه به هنگام احساس نیاز به واژه‌ای برای بیان مفهوم مورد نظر خود واژه‌ای در گنجینه واژگان ذهنی‌شان نیابند بلافاصله با استفاده از فرایندهای واژه‌سازی زایا یا حتی با استفاده از الگوهای کمیاب و نادر و به قیاس دست به واژه‌سازی می‌زنند.» (Shaghghi, 2008, p. 84) طبعاً نوواژه‌ها به این ترتیب متولد شده و به مرور در دسته واژگان رایج زبان قرار می‌گیرند تا جایی که حتی گاهی به فرایند اشتقاق آن‌ها توجهی نمی‌شود.

یکی از ابزارهایی که برای این کار در اختیار زبان قرار دارد، قطعاً فرایند اشتقاق است که نمونه‌های آن به فراوانی در دو زبان فارسی و فرانسه به چشم می‌خورد. اشتقاق را می‌توان به نوعی وندافزایی تعریف کرد. وندها «تکواژهای وابسته‌ای هستند که به اجبار به یک پایه متصل می‌شوند تا واژه یا صورت کلمه را بسازند و با توجه به جایگاه و چگونگی پیوستن‌شان به پایه به انواع پیشوند، میان‌وند و پسوند تقسیم می‌شوند و بر اساس فرایند ساخت‌واژی دو دسته قرار می‌گیرند: وندهای تصریفی و وندهای اشتقاقی.» (Shaghghi, 2008, p. 67).

وندهای تصریفی که تعدادشان نیز محدود است، فقط نقش دستوری دارند و هرگز واژه جدید خلق نمی‌کنند بلکه فقط صورت دیگری از واژه موجود را فراهم می‌آورند و با مفاهیم دستوری و نحوی سر و کار دارند؛ مفاهیمی چون جمع، زمان، شمار و شخص و موارد مشابه به کمک

وندهای تصریفی به پایه افزوده می‌شوند (Shaghghi, 2008, p. 71)؛ ولی وندهای اشتقاقی که در فرایند اشتقاق کاربرد دارند برای ساختن واژه‌های جدید به کار می‌روند که مدخل واژگانی فرهنگ‌های لغت را تشکیل می‌دهند. سلطانی گرد فرامرزی (Soltani Gord Faramarzi, 1998) نیز بر این اساس وندها را در دسته حروف صرفی قرار داده و چنین می‌گوید:

این حروف را از این جهت صرفی نام نهاده‌اند که هر گاه به کلمات افزوده شوند در نوع معنایی آن کلمات دگرگونی به وجود می‌آید. پس در واقع حروفی هستند که برای گرفتن معنایی جدید، آن‌ها را به کلمات می‌پیوندند، اما اساساً در جمله نقشی مستقل برعهده نخواهند داشت، بلکه در معنایی کلمات، جدا از نقش آن‌ها در جمله مؤثرند (Soltani Gord Faramarzi, 1998, p. 190).

بنابراین وندها یک شبکه معنایی را در بر می‌گیرند و به باور ژرژ مونین (Mounin, 1965 Tamine, 1982; quoted in) «شبکه معنایی چون بخشی از واژگان معنی می‌شود که به یک مفهوم و تصور کلی اشاره دارد.» (Tamine, 1982; quoted in Mounin, 1965, p. 38). به باور مونین (Mounin, 1963) «هر واژه مشتق در ابتدا یک ساختار معنایی مشخص در سطح علم صرف ارایه می‌دهد که با وندها و شبکه معنایی شان ارتباط دارد. این ساختار معنایی معمولاً قابل پیش‌بینی است چرا که وندها بر اساس یک سری قوانین مشخص به یک پایه متصل می‌شوند.» (Mounin, 1963, p. 141). البته گاهی معادل واژگان ساخته شده با این وندها در زبان دیگر غیر مشتق است، برای نمونه، معادل «incorrect» در فارسی «غلط» است که از نظر معنایی در همان شبکه قرار می‌گیرد.

موضوع پژوهش ما نیز در چهارچوب وندهای اشتقاقی است که واحدهای معناداری هستند که «نقش واژه‌سازی دارند به این معنا که واژه جدید می‌سازند و کاربردشان سمایی است یعنی با همه اعضای یک مقوله از کلمات به کار نمی‌روند [...] و از نظر محل قرار گرفتن در مقایسه با وندهای تصریفی، معمولاً به پایه نزدیک‌ترند و غالباً مقوله کلمه را تغییر می‌دهند.» (Kalbassi, 2008, p. 24). این نکته نیز لازم به یادآوری است که تمام وندهای اشتقاقی پس از اتصال به پایه، مقوله آن را تغییر نمی‌دهند مانند پسوند «-e» در (لبه، دسته، پایه و موارد مشابه) که به اسم پیوسته شده و اسم دیگری می‌سازد و یا پسوند /-atoire/ در زبان فرانسه با نقش مکان‌سازی که جایگزین پسوند اسمی لاتین /-atorium/ در واژه «crématorium» شده و فرآورده عملکرد همچنان اسم باقی می‌ماند «crématoire» به معنای «محل سوزاندن اجساد در گورستان»، ولی زبان‌شناسان «به سبب فراوانی چنین رویدادی از تغییر مقوله به منزله معیار شناسایی استفاده

می‌کنند.» (Shaghghi, 2008, p. 54). اکنون، با این پیش‌زمینه به بررسی دو تکواژ پسوندی /-oir/ و /-atoire/ در زبان فرانسه و نحوه تولید واژگانی آن‌ها می‌پردازیم.

۵. تکواژ /-oir(e)/

/-oir(e)/ در زبان فرانسه تکواژی اسم‌ساز است که در تولید گستره وسیعی از واژه‌ها به کار می‌رود، زمینه‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد و معمولاً اسم مکان، ظرف مکان و اسم ابزار می‌سازد. همچنین این تکواژ عمل یا فعلیتی را که مصداق آن در ریشه واژه وجود دارد در قالب این اسامی (ظرف، مکان و ابزار) توصیف می‌کند.

۵. ۱. تکواژ /-oir(e)/: اسم مکان ساز

پر بسامدترین واژه‌های مشتقی که با این تکواژ ساخته می‌شود نام مکان است که خود به دو گروه دسته‌بندی می‌شود:

یکم - مکان به معنای واقعی کلمه، جایی که در آن عملی یا فعلیتی (که به وسیله ریشه واژه مشتق بیان شده) انجام می‌گیرد، مانند «abattoir» (کشتارگاه) که از ریشه فعل «abattre» (کشتن، سلاخی کردن) گرفته شده و مکانی است که در آن عمل کشتن یا سلاخی کردن انجام می‌گیرد، یا «patinoire» (محل انجام پاتیناژ) که از ریشه فعل «patiner» (پاتیناژ کردن) گرفته شده و مکانی است که در آن پاتیناژ انجام می‌دهند. نمونه‌های دیگر، در فهرست زیر قابل مشاهده هستند:

1. a) Affinoir (m.) (Anc.) → affin (affiner کردن تصفیه کردن، /-oir/ + (پالایش کردن، تصفیه‌خانه

b) Comptoir (m.) → compt (compter شمردن، حساب کردن، /-oir/ + (حساب کردن، شمردن، پیشخوان (بانک، بار، کافه)

c) Confessoire → confess (confesser اعتراف کردن، /-oir/ + e → اتاقک (اعتراف (در کلیسا)

d) Couloir (m.) → coul (couler راه افتادن، /-oir/ + (جریان داشتن، راه افتادن)

e) Dépotoir (m.) → dépôt (dépoter دپو کردن، /-oir/ + (انبار کردن، دپو کردن، محل انبار، محل

دپو

f) Dortoir (m.) → dort (dormir خوابیدن، /-oir/ + (خوابگاه

g) Fumoir (m.) → fum (fumer سیگار کشیدن، /-oir/ + (سیگار کشیدن، محل سیگار کشیدن،

سالن سیگاری‌ها

h) Isoleur (m.) → isol (isoler کردن، قرنطینه کردن) + /-oir/ → اتاقک
رأی‌نویسی (اتاقکی قرنطینه شده که رأی‌دهندگان برای تضمین درستی انتخابات از آن استفاده می‌کنند)

i) Lavoier (m.) → lav (laver (شستن رخت و لباس) + /-oir/ → رختشورخانه

j) Manoir (m.) → man (demeurer = واژه فرانسه قدیمی «manoir») + /-oir/ → اقامت کردن
+ سکونت کردن

-oir → محل سکونت، خانه اربابی

k) Parloir (m.) → parl (parler گفت‌وگو کردن، صحبت کردن) + /-oir/ → اتاق
گفت‌وگو

l) Perchoir (m.) → perch (percher قرار گرفتن، نشستن) + /-oir/ → لانه و محل
نشستن پرندگان، محل استقرار رئیس مجلس

m) Réservoir (m.) → réserv (réserver کردن ذخیره) + /-oir/ → مخزن (محل
ذخیره)، منبع، باک اتومبیل

n) Trottoir (m.) → trott (trotter (راه رفتن) + /-oir/ → پیاده‌رو

واژه‌هایی که با این پسوند در قالب اسم مکان ساخته می‌شوند، همگی از پایه فعل مشتق شده‌اند و البته نمونه‌هایی نیز وجود دارد که از واژه لاتین مشتق شده باشند، در این مشتقات پسوند /-oir/ مستقیماً جایگزین پسوند لاتین معادل خود می‌شود؛ به این معنا که پسوندهای لاتین /-orium/ و /-arium/ که در این زبان خود پسوندی مکان‌ساز هستند، بدون هیچ واسطه‌ای جای خود را به پسوند مکان‌ساز فرانسه /-oir/ می‌دهند.

2. a) Auditoire (m.) → audit (audit+orium (محل تجمع) + /-oire/ → سالن کنفرانس، تالار
(سالن سخنرانی، سالن کنفرانس، تالار + شونده‌گان)

b) Prétoire (m.) → prêt (praet+orium (شورای دادرسی) + /-oir/ → دادگاه، اتاق دادرسی

c) Territoire (m.) → territ (territ+orium (خاک، زمین) + /-oir+e/ → سرزمین، قلمرو

دوم- این تکواژ برای ساختن اسم مکان به معنای مجازی آن و یا ظرف مکان نیز به کار می‌رود، یعنی اسمی را می‌سازد که مکان و یا ظرف وقوع ریشه واژه را بیان می‌کند. مانند «mémoire» (حافظه) که از فعل «mémoriser» (حفظ کردن، به یاد سپردن) گرفته شده و مکانی برای وقوع

فعل بیان شده‌است. در واقع این مکان مجازی است که اطلاعات انسان یا رایانه را حفظ می‌کند و یا «tiroir» (کشو) از فعل «tirer» (کشیدن) که ظرف مکانی است که ریشه فعل «tirer» در آن انجام می‌گیرد و برای نگهداری اشیاء به کار می‌رود، ولی هیچ‌یک به عنوان مکان به معنای واقعی نیستند. نمونه‌های زیر در این دسته قرار می‌گیرند:

3. a) Abrevoir (m.) → abreuv (abreuver آب دادن، سیراب کردن) + -oir →

آبشخور

b) Baignoire (f.) → baign (baigner حمام کردن) + -oir+ e → وان

c) Bouilloire (f.) → bouill (bouillir جوشاندن، جوش آمدن، (به جوش آمدن)) + -oir+ e → کتری

d) Encensoir (m.) → encens (encenser کندر سوزاندن در کلیسا) + -oir → مجمر،

اسپندسوز

e) Mangeoire (f.) → mange (manger خوردن) + -oir+ e → آخور

f) Marquoir (m.) → marqu (marquer نشان دادن، علامت زدن) + -oir → تابلوی

نشانگر امتیازات (در ورزش)

g) Mémoire → mémo (mémoriser) + oir + e → حافظه

h) Miroir (m.) → mir (mirer صیقلی نگاه کردن) + -oir → آینه

i) Présentoir (m.) → présent (présenter نمایش دادن) + -oir →

قفسه، ویتترین

j) Répertoire (m.) → répert (repert+orium (inventaire)) + -oir →

فهرست، صورت

k) Saloir (m.) → sal (saler نمک زدن، نمک سود کردن) + -oir → ظرف مخصوص

نمک سود کردن

l) Tiroir (m.) → tir (tirer کشیدن) + -oir → کشو

m) Vendangeoir (m.) → vendange (vendanger انگور چیدن) + -oir → سبد

مخصوص انگورچینی

۵.۲. تکواژ (e)/-oir: اسم ابزار ساز

دومین گروه واژگان مشتق فرانسه که با این تکواژ ساخته می‌شوند، اسم‌هایی هستند که دلالت بر ابزار کار می‌کنند و عمل توصیف شده در ریشه واژه به کمک آن‌ها انجام می‌گیرد. مانند آب‌پاش «Arrosoir» از فعل «arroser» (آب‌پاشی کردن) که عمل آب‌پاشی به کمک آن انجام می‌گیرد؛

و یا کباب‌پز «Rôtissoire» از فعل «Rôtir» که عمل کباب کردن با آن انجام می‌گیرد. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از این گروه هستند:

4. a) Accordoir (m.) → accord (accorder کردن تنظیم کردن، کوک کردن، -oir →

مترونوم، کلید تنظیم (ساز)

b) Aiguiseur (m.) → aiguise (aiguiser تیز کردن) + -oir → تراش

c) Arrosoir (m.) → arrose (arroser آب پاشی کردن) + -oir → آب‌پاش

d) Balançoire (f.) → balance (balancer متعادل نگه داشتن) + -oir+e →

الاکلنگ، تاب

e) Bassinoire (f.) → bassin (bassiner گرم کردن) + -oir+e → گرم‌کننده تخت

f) Blutoir (m.) → blut (bluter الک کردن) + -oir → الک

i) Débouchoir (m.) → débouch (déboucher (مجرا، بطری) باز کردن) + -oir →

چاه بازکن، دربازکن بطری

j) Ébranchoir (m.) → ébranche (ébrancher (هرس کردن) + /-oir/ → قیچی هرس

k) Égrappoir (m.) → égrappe (égrapper (حب کردن، دانه کردن) + /-oir/ → دانه

حب‌کن

l) Fermeoir (m.) → ferme (fermer (بستن) + -oir → قلاب

m) Hachoir (m.) → hache (hacher (چرخ کردن، ریز ریز کردن، ساطور، دستگاه خردکننده سبزیجات، چرخ گوشت

n) Mouchoir (m.) → mouche (moucher (کسی را) دماغ (کسی را) بینی (کسی را) پاک کردن، دم‌خاک (کسی را) + /-oir/ → دستمال گرفتن

o) Nageoire (f.) → nage (nager (شنا کردن) + /-oire/ → باله ماهی

p) Passoire (f.) → passe (passer (رد شدن، عبور کردن) + /-oire/ → آب‌کش، صافی

q) Pressoir (m.) → presse (presser (میوه) آب گرفتن) + /-oir/ → آبمیوه‌گیری

r) Rasoir (m.) → ras (raser (تراشیدن) ریش) + /-oir/ → ریش‌تراش

s) Rôtissoire (f.) → rôtit (rotir (کباب کردن) + /-oir+e/ → کباب‌پز

t) Séchoir * (m.) → séché (sécher (خشک کردن) + /-oir/ → ابزاری برای خشک کردن (مو، دست، لباس و موارد مشابه)

u) Semoir (m.) → sem (semer (بذر پاشیدن، بذر افشاندن) + /-oir/ → ماشین بذر افشان

لازم به گفتن است که در این گروه از واژگان، واژه «séchoir» در دو معنا به کار می‌رود: هم به وسیله‌ای گفته می‌شود که قابلیت خشک کردن چیزی را داشته باشد، در این صورت با واژه دیگری ترکیب شده و واژه مرکب می‌سازد مانند «sèche-linge» به معنای «طناب بند»؛ «-sèche-cheveux» به معنای دستگاهی برای خشک کردن مو؛ «sèche-mains» به معنای دستگاه مخصوص خشک کردن دست در سرویس‌های بهداشتی عمومی. در معنای دیگر، به مکانی گفته می‌شود که در آنجا غلات و دیگر مواد غذایی را خشک می‌کنند. در فارسی به عنوان یک وام‌واژه به وسیله‌ای گفته می‌شود که برای خشک کردن موها به کار می‌رود.

گروهی از اسامی دیگر هستند که با ساختار مشابه و به کمک این تکواژ ساخته می‌شوند (یعنی ریشه فعل + -oir) و نام اشیا هستند، ولی با توجه به کارکردشان در دسته بالا قرار نمی‌گیرند یعنی مصداق معنایی فعل را نمی‌توان در آن‌ها تشخیص داد، مانند مثال‌هایی که در زیر آمده‌است:

5. a) Accessoire (m.) → access (accessorius (افزوده شده) +
-oir+e → لوازم جانبی، ملحقات

b) Bavoir (m.) → bav (baver (راه افتادن (کسی) + oir → پیش‌بند

c) Plongeoir (m.) → plonge (plonger (شیرجه زدن در آب، غوطه‌ور شدن در آب، -oir
→ تخته شیرجه

زیر مجموعه دیگر این گروه که تکواژ /-oir/ در آن‌ها دیده می‌شود، واژه‌های مختلفی هستند که نمی‌توان آن‌ها را دسته‌بندی نمود، زیرا معمولاً اسم معنی را در بر می‌گیرند مانند gloire (افتخار)، victoire (پیروزی). مذکر و مونث این دسته از واژه‌ها با تکواژ /-e/ مشخص می‌شود، ولی امکان وجود استثناء را هم نباید در نظر نگرفت. لازم به گفتن است که /-oir/ در این واژه‌ها پسوند به شمار نمی‌آید و جزئی از واژه بوده که از ریشه لاتین گرفته شده‌است.

6. a) Devoir (m.) → بدهی → *dēbēre* (devoir) از واژه لاتین

b) Espoir (m.) → امید → *speres* (espérer) از واژه لاتین

d) Gloire (m.) → افتخار → *gloria* (gloire, réputation, renom, renommée) از

واژه لاتین

e) Pouvoir (m.) → توانایی، قدرت → *potere* (pouvoir) از واژه لاتین

f) Savoir (m.) → دانش → *sapēre*, (avoir de la saveur) از واژه لاتین

i) Victoire (f.) → پیروزی → *victoria*, de victor (vainqueur) از واژه لاتین

این تکواژ در مصدر برخی از افعال فرانسه نیز مشاهده می‌شود، با این تأکید که در این جا نیز -/

۳۳۰ / نگاهی به شبکه معنایی دو تکواژ ... در زبان فرانسه با رویکرد تطبیقی / جلیلی مرند و ...

Oir/ پسوند نیست بلکه علامت مصدر فعل‌های گروه سوم است و نمی‌توان آن را از فعل جدا کرد.
7. Asseoir, croire, pouvoir, savoir, vouloir, valoir, voir, ...

۶. تکواژ /-atoire/-

لازم به گفتن است که برخی واژه‌ها در زبان فرانسه ظاهراً از نظر شنوایی به پسوند /-oir/ ختم می‌شوند ولی با نگاهی عمیق‌تر متوجه می‌شویم که تکواژ پسوندی آن‌ها /-atoire/ است و نه /-oir/. به بیان دیگر، این دو تکواژ را می‌توان هم‌آوای تقریبی نامید. پسوند /-atoire/ اسم مکان‌ساز و صفت‌ساز است.

۶.۱. تکواژ /-atoire/-: اسم مکان‌ساز

این تکواژ نیز مانند تکواژ پیشین، اسم مکان‌ساز است. اما در این نقش، یعنی مکان‌سازی، بسیار کم بسامدتر از تکواژ /-oir/ عمل می‌کند و تعداد واژه‌های بسیاری را در بر نمی‌گیرد. برای نمونه، واژه‌های مشتق زیر را برگزیده‌ایم تا به فرایند اشتقاق این تکواژ در نقش مکان‌سازی بپردازیم:

8. a) Conservatoire (m.) → conserv (conservatorium (مشتق شده از واژه لاتین
هنرکده/هنرستان موسیقی → -atoire) (محل حفظ و نگهداری)
- b) Crématoire (m.) → crém (crematorium (محل
محل سوزاندن اجساد در گورستان → -atoire) + سوزاندن)
- c) Giratoire (m.) → gir (gyraturum (محل چرخش و گردش)
فلکه، میدان → -atoire) +
- d) Laboratoire (m.) → labor (laboratorium (محل کار و
آزمایشگاه → -atoire) + آزمایش)
- e) Observatoire (m.) → observ (observatorium (محل
+ → (رصد کردن، مشاهده کردن)
رصدخانه → -atoire)
- f) Oratoire (m.) → or (oratorium (محل عبادت و پرستش)
نمازخانه → -atoire) +

همان گونه که روشن است اسم‌های مکانی که با این تکواژ ساخته شده‌اند، همگی از واژه‌های لاتین با معنای یکسان مشتق می‌شوند و در واقع در این ساختار تکواژ /-atoire/ به جای تکواژ لاتین /-atorium/ و /-atum/ می‌نشیند که خود تکواژ مکان‌ساز در زبان لاتین هستند.

۲.۶. تکواژ /-atoire/ : صفت ساز

تکواژ /-atoire/ به غیر از اسم، صفت هم می سازد و در این کارکرد بسیار پربسامدتر از کارکرد مکان سازی نمایان شده است، به همین سبب، عموماً به عنوان تکواژ صفت ساز شناخته می شود. برای نمونه، واژه های زیر را بررسی می کنیم:

9. a) Délibératoire (adj.) → délibér + -atoire → مشورتی، شورایی

Example: Examen délibératoire امتحان مشورتی

b) Diffamatoire (adj.) → diffam + -atoire → افترا آمیز، تهمت آمیز

Example: Article diffamatoire مقاله تهمت آمیز

c) Discriminatoire (adj.) → discrim + -atoire → تبعیض آمیز

Example: Mesures discriminatoires اقدامات تبعیض آمیز

d) Eliminatoire (adj.) → elimin + -atoire → حذفی، حذف کننده

Example: Note éliminatoire یادداشت حذفی

e) Emancipatoire (adj.) → émancip + -atoire → رهایی بخش

Example: Thérapie émancipatoire درمان رهایی بخش

f) Épuratoire (adj.) → épur + -atoire → پالایش کننده، تصفیه کننده

Example: Système épuratoire سیستم پالایش کننده (پالایشگر)

g) Exhortatoire (adj.) → exhort + -atoire → تشویقی، ترغیبی

Example: Lettre exhortatoire نامه تشویقی

h) Hallucinatoire (adj.) → hallucin + -atoire → توهمی، هذیانی

Example: Vision hallucinatoire بینش توهمی

i) Obligatoire (adj.) → oblig + -atoire → اجباری، الزامی

Example: Ecole gratuite et obligatoire مدرسه رایگان و اجباری

j) Ondulatoire (adj.) → ondul + -atoire → موجی، موجی شکل

Example: Mouvement ondulatoire du son حرکت موجی صدا

k) Préparatoire (adj.) → prépar + -atoire → مقدماتی

Example: Cours préparatoire کلاس یا درس مقدماتی

l) Rotatoire (adj.) → rot + -atoire → چرخشی، دَوْرانی

Example: Mouvement rotatoire حرکت دَوْرانی

در بررسی اولیه، گمان می‌رفت که صفات ساخته شده با تکواژ /-atoire/ مانند تکواژ /-oir/ از ریشه برخی از افعال گروه اول مشتق شده‌اند مانند «diffamer»، «discriminer»، «épurer»، «préparer»، «délibérer»، «obliger»، «onduler» و موارد مشابه؛ ولی با بررسی دقیق‌تر و ریشه‌ای واژه‌ها مشخص شد صفت‌هایی که با تکواژ /-atoire/ ساخته شده‌اند همگی از اسم مشتق شده‌اند؛ اسم‌های مؤنثی که خود با تکواژ /-ation/ شکل گرفته‌اند و فقط با جایگزینی تکواژ صفت‌ساز /-atoire/ به جای تکواژ اسم‌ساز /-ation/ گروه دستوری واژه تغییر کرده و از اسم، صفت ساخته می‌شود. نمونه‌های زیر به روشنی بیانگر این موضوع هستند:

10. a) Classificatoire (adj.) → classific (classification طبقه‌بندی) + /-atoire/
→ طبقه‌بندی‌کننده، مربوط به طبقه‌بندی

هر چند، فعل مورد نظر «classifier» (طبقه‌بندی کردن) است.

b) Confiscatoire (adj.) → confisc (confiscation عمل مصادره کردن) + /-atoire/
→ مصادره‌ای

این در حالی است که فعل مورد نظر «confisquer» (مصادره کردن) است.

c) Identificatoire (adj.) → identific (identification یکسان‌سازی، شناسایی) + /-atoire/
→ شناسایی‌کننده

با این وجود، فعل مورد نظر «identifier» (شناسایی کردن، یکسان دانستن) است.

e) Invocatoire (adj.) → invoc (invocation یاری طلب) + /-atoire/ → یاری‌طلب
اگر چه، فعل مورد نظر «invoquer» (به یاری طلبیدن، متوسل شدن) است.

f) Masticatoire (adj.) → mastic (mastication عمل جویدن) + -atoire → جویدنی
این در حالی است که فعل مورد نظر «mastiquer» (جویدن) است.

j) Natatoire (adj.) → nat (natation شنا) + -atoire → مربوط به شنا
هر چند، فعل مورد نظر «nager» (شنا کردن) است.

h) Negatoire (adj.) → neg (negation نفی، انکار) + -atoire → نفی‌کننده
با این وجود، فعل مورد نظر «nier» (نفی کردن، انکار کردن) است.

i) Révocatoire (adj.) → révoc (révocation ابطال، لغو، فسخ) + -atoire → فسخ‌کننده، باطل‌کننده

اگر چه، فعل مورد نظر «révoquer» (فسخ کردن، باطل کردن) است.

j) Sacrificatoire (adj.) → sacrific (sacrifice ایثار، فداکاری) + -atoire → فداکارانه، ایثارگرانه

این در حالی است که فعل مورد نظر sacrificier (فداکاری کردن، ایثار کردن) است.

k) Sternutatoire (adj.) → sternut (sternutation عطسه) + -atoire → عطسه‌آور، عطسه‌زا

هر چند، فعل مورد نظر éternuer (عطسه زدن) است.

البته وجود استثنائات را نیز نباید نادیده گرفت مانند «dédicatoire» که اگرچه از اسم مونث dédicace (f.) ساخته شده ولی اسمی بسیط است که فاقد تکواژ اسم ساز /-ation/ است.

11. Dédicatoire (adj.) → dédic (dédicace تقدیمی که در کتاب یا رساله دکتری می‌آید) + -atoire → اهداکننده

در حالی که فعل مورد نظر dédier (تقدیم کردن) است.

همچنین نبود ریشه فعلی متناسب در برخی صفات ساخته شده با تکواژ پسوندی /-atoire/ و یا مشتق شدن آن‌ها از اسامی لاتین این باور را تأیید می‌کند که اشتقاق با این تکواژ صفت‌ساز از طریق اسم انجام می‌گیرد که نمونه‌های زیر گویای این باور است:

12. a) Impréatoire (adj.) → impréation (نفرین، لعنت) عدم وجود ریشه فعلی متناسب لعنت‌آمیز → و مشتق شده از اسم

b) Phonatoire (adj.) → phonation عدم وجود ریشه فعلی متناسب و مشتق شده از اسم مربوط به تولید آوا، آوایی → (تولید آوا)

c) Probatoire (adj.) → probation عدم وجود ریشه فعلی متناسب و مشتق شده از اسم آزمایشی، سنجشی → آزمون، آزمایش)

d) Giratoire (adj.) → giration عدم وجود ریشه فعلی متناسب و مشتق شده از اسم چرخشی، دَوْرانی → (چرخش، دَوْران)

e) Novatoire (adj.) → novation عدم وجود ریشه فعلی متناسب و مشتق شده از اسم ابتکارآمیز → ابتکار، نوآوری)

f) Aléatoire (adj.) → aléa (اتفاق) عدم وجود ریشه متناسب و مشتق شده از اسم لاتین (اتفاق، شانسی → پیشامد)

j) Dilatoire (adj.) → dilatorius (تاخیری، تاخیرانداز → وقت دیگری واگذار شده)

با بررسی این نمونه‌ها، به این نتیجه می‌رسیم که فقدان ریشه فعلی متناسب در برخی صفات ساخته‌شده با تکواژ پسوندی /-atoire/ و یا مشتق شدن آن‌ها از اسامی لاتین سبب شده تا اشتقاق با این تکواژ صفت‌ساز در زبان فرانسه به وسیله اسم انجام بگیرد.

۷. نتیجه‌گیری

بررسی تحلیلی پیکره پژوهش، امکان یافتن پاسخ به پرسش‌های مطرح شده در آغاز را برای ما فراهم نمود. در مثال‌هایی که برای گروه‌های مختلف واژه‌های گردآوری شده ارائه شد، به این نتیجه رسیدیم که پسوند /-oir/ فقط اسم‌ساز است. این پسوند، دو نوع اسم را با یک ساختار نحوی از آن خود کرده‌است: اسم مکان و اسم ابزار که با استفاده از این تکواژ از ریشه فعل مشتق می‌شوند. لازم به گفتن است که موفق به یافتن هیچ صفتی در زبان فرانسه با این پسوند نشدیم. تکواژ پسوندی /-atoire/ با وجود شباهت آوایی با تکواژ اول، کاربردی کاملاً متفاوت دارد؛ یعنی به عنوان پسوند صفت‌ساز شناخته می‌شود؛ صفت‌هایی که فاعلی هستند و مفهوم انجام عملی را به موصوف خود نسبت می‌دهند. اگرچه تعداد انگشت‌شماری از اسم‌های مکان نیز با این پسوند در زبان فرانسه وجود دارد که همگی از ریشه لاتین گرفته شده‌اند.

پسوند اول /-oir/ با پیوستن به ریشه افعال، واژه‌هایی جدید تولید می‌کند، در حالی که پسوند دوم /-atoire/ خود از اسم‌های مشتق (که الزاماً مونث هستند و عموماً به پسوند اسم‌ساز /-ation/ ختم می‌شوند)، مشتقات جدید می‌سازد. به این معنا که پسوند دوم در نقش پسوند صفت‌ساز، مقوله واژه را تغییر داده و از اسم، صفت تولید می‌کند. روی هم رفته، می‌توان گفت که تکواژ -/atoire/ پسوندی جایگزین‌شونده است که فقط به جای پسوند اسمی می‌نشیند؛ چه آن‌جا که جایگزین پسوند لاتین شده و اسم مکان می‌سازد، مانند «observatoire» (رصدخانه) و چه آن‌جا که جایگزین پسوند اسمی شده و صفت می‌سازد مانند «giratoire» (دورانی).

در پیوند با ساختار نحوی و معادل‌هایی که برای واژگان مشتق از هر دو تکواژ مورد بررسی در زبان فارسی یافته‌ایم، می‌توان جمع‌بندی به صورت زیر ارائه کرد: معادل ساختار نحوی تکواژ -/oir/ در فارسی در بیشتر موارد فرآورده فرایند اشتقاق است و تکواژهای پسوندی «-گاه»، «-رو»، جایگزین این تکواژ فرانسه هستند مانند پالایشگاه «affinoir» (این واژه در فرانسه قدیمی است)، خوابگاه «dortoir»، راهرو «couloir» و قلمرو «territoire». گاهی نیز واژه‌های فارسی ساختار مرکب دارند، در این صورت، پسوند /-oir/ با اسم فارسی «خانه» جایگزین می‌شود. مانند رختشورخانه «lavoir» و سلاخ‌خانه «abattoir» و یا به صورت مضاف و مضاف‌الیه به کار می‌روند مانند زمین پاتیناژ «patinoire» و اتاقک اعتراف برای «confessoir» که به دلیل معنای

ضمنی نهفته در واژه با «ک» تصغیر همراه شده‌است. هنگامی که این تکواژ اسم مکان مجازی و ظرف مکان می‌سازد، تنوع معادل‌های فارسی قابل توجه است. مانند کشو «tiroir»، کتری «bouilloire»، وان «baignoire» که اسم‌های بسیط هستند، آبشخور «abreuvoir» اسم مشتق و سبد مخصوص انگورچینی «vendangeoir» که در فارسی به صورت شبه‌جمله معادل‌یابی شده‌است.

به عنوان تکواژی که اسم ابزار می‌سازد، معمولاً معادل‌های فارسی /-oir/ یا واژه‌های مرکب هستند مانند آب‌پاش «arrosoir»، آبمیوه‌گیری «pressoir»، کف‌گیر «écumoire» که با بن فعل ساخته شده‌اند و یا واژه‌هایی که به صورت مضاف و مضاف الیه (ترکیب اضافی) به کار می‌روند که جزء دوم تعریفی از مصداق معنایی ریشه واژه را به جزء اول نسبت می‌دهد. مانند قیچی هرس «ébranchoir»، ماشین بذرافشان «semoir». در میان این معادل‌ها، واژه‌های بسیط نیز به چشم می‌خورد مانند قلاب «fermoir»، تراش «aiguiseur» و یا دستمال «mouchoir» که با توجه به معنای ضمنی نهفته در ریشه واژه برگزیده شده‌اند.

در پیوند با تکواژ /-atoire/، معادل‌های فارسی واژه‌های معمولاً واژگان مشتق هستند. مانند آزمایشگاه «laboratoire»، رصدخانه «observatoire». در حالت صفت‌ساز آن مشتقات گوناگونی وجود دارد مانند افتراآمیز «diffamatoire»، رهایی‌بخش «émancipatoire» که این‌ها نیز از بن مضارع فعل مشتق شده‌اند. گاهی نیز مشتقات با فرایند پسوند افزایی انجام گرفته‌اند. به این معنا که پسوند «-ی» صفت‌ساز در فارسی جایگزین تکواژ فرانسه /-atoire/ شده و با پیوستن به اسم ریشه، صفت ساخته‌است مانند اجباری «obligatoire»، مقدماتی «préparatoire» چرخشی «rotatoire» و موارد مشابه.

روی هم‌رفته، برای این دو تکواژ پسوند ساز در فرانسه، گستره وسیعی از پسوندهای فارسی به عنوان معادل آن‌ها ارائه می‌شود و این امر نشان بارزی از غنای زبان فارسی از جنبه واژگانی، نحوی و شبکه معنایی آن‌ها است.

فهرست منابع

- ابوالحسنی، زهرا و آتنا پوشه (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی فرآیندهای واژه‌سازی در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۷۰ ش در ژانر سیاسی مطبوعات» زبان‌پژوهی. سال ۲. شماره ۴. صص ۱-۳۱.
- بامشادی، پارسا و فریا قطره (۱۳۹۶). «چندمعنایی پسوند -ی فارسی: کندوکاوی در چارچوب ساختواژه ساختی». جستارهای زبانی. دوره ۸. شماره ۷. صص ۲۶۵-۲۸۹.
- بامشادی، پارسا، شادی انصاریان و نگار داوری اردکانی (۱۳۹۷). «چندمعنایی پسوند -انه فارسی: رویکرد

- ساختواژه ساختی». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*. دوره ۶. شماره ۲۲. صص ۲۱-۳۹. پرمون، یدالله، منا محمد هاشمی و صدیقه گوشه (۱۳۹۴). «پسوند گذشته ساز در لری کهگیلویه و بویراحمد و رفتار تلفظی آن». *زبان پژوهی*. سال ۷. شماره ۱۵. صص ۴۳-۶۴.
- تاکی، گیتی، پاکزاد یوسفیان و ابراهیم مرادی (۱۳۹۲). «بررسی ساخت واژگی و معنایی پسوند -گر در زبان فارسی». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*. سال ۱. شماره ۳. صص ۱-۲۲.
- دهخوارقانی، ساناز و ناهید جلیلی مرند (۱۳۹۹). «از تکواژ تا واژه: رویکرد تطبیقی نام مشاغل در زبان فارسی و فرانسه». *زبان پژوهی*. دوره ۱۲. شماره ۳۶. صص ۳۷-۶۰.
- رضائی، حدائق و عادل رفیعی (۱۳۹۵). «بررسی شبکه معنایی پسوند مکان‌ساز «گاه» با رویکردی شناختی». *زبان پژوهی*. سال ۸. شماره ۱۸. صص ۱۰۷-۱۲۳.
- سلطانی گرد فرامرزی، علی (۱۳۷۶). *از کلمه تا کلام (دستور زبان فارسی به زبان ساده)*. تهران: مبتکران.
- شفائی، احمد (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: مؤسسه انتشارات نوین.
- شقایق، ویدا (۱۳۸۶). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- علوی مقدم، بهنام (۱۳۸۶). «صرف و واژگان: واژه سازی و زیایی». *زبان و زبان‌شناسی*. دوره ۳. شماره ۵. صص ۱۴۹-۱۵۷.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۷). *ساخت اشتقاقی واژه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمودی بختیاری، بهروز (۱۳۷۸). «تکواژ «خانه» و عملکرد معنایی آن در ساخت واژه زبان فارسی». *زبان و ادب پارسی*. سال ۴. شماره ۹ و ۱۰. صص ۱۸۳-۱۹۱.
- مشکوة الدینی، مهدی (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*. تهران: سمت.
- منشی زاده، مجتبی (۱۳۸۴). «بازسازی تکواژ مجهول‌ساز در گذشته زبان فارسی». *زبان و ادب پارسی*. شماره ۲۶. صص ۵-۹.

References

- Abolhasani, Z., & Pooshaneh, A., (2011). The comparative study on word formation processes in two decades of 1960 & 1990 AP in political genre of press. *Journal of Language Research*, 2 (4), 1-31 [In Persian].
- Aitchison, J., (1994). *Words in mind- an introduction to the mental lexicon*. Oxford: Blackwell.
- Akmajian. A. (1997). *Linguistics: An introduction to language and communication*. Cambridge: MIT Press.
- Akmajian. A., Demers, R. A., Farmer, A. K., & Harnish, Robert. M. (2010). *Linguistics: An introduction to language and communication*. Cambridge: MIT Press.
- Alavi Moghaddam, B. (2007). Morphology and lexicon: Word formation and productivity. *Journal of Language and Linguistic Studies*, 3 (5), 149-157 [In Persian].
- Bamshadi, P., Ansarian, Sh., & Davari Ardakani, N. (2018). The polysemy of suffix "-ane": A construction morphology approach. *Journal of Western Iranian*

- Languages and Dialects*, 6 (22), 21-39 [In Persian].
- Bamshadi, P., & Ghatreh, F. (2018). The polysemy of suffix “-i”: an exploration within the construction morphology. *Language Related Research*, 8 (7), 265-289 [In Persian].
- Bauer, L. (1983). *English word formation*. Cambridge: CUP.
- Crystal, D. (1988). *A dictionary of linguistics and phonetics*. Oxford: Blackwell.
- Dehkharghani, S., & Djalili Marand, N. (2020) From morphemes to words: A comparative approach to study profession names in Persian and French, *Journal of Language Research* 12 (36), 37-60 [In Persian].
- Kalbassi, I. (2008). *The derivational structure of word in modern Persian*. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies [In Persian].
- Mahmoodi, B. (2000). Morpheme “home” and its semantic function in the construction of Persian Language Dictionary. *Literary Text Research*, 4 (9), 183-191 [In Persian].
- Meshkato-Dini, M. (2005). *Persian grammar: The lexical categories and merge*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Monshi Zadeh, M. (2006). Reconstruction of passive suffix in middle Persian Languages. *Literary Text Research*, 9 (26), 5-9 [In Persian].
- Mounin, G. (1963). *Les problèmes théoriques de la traduction*. Paris: Gaillmard.
- Parmon, Y., Mohammadi Hashemi, M., & Goshe, S. (2015). Past-making suffix in Lori dialect of Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad and its articulation behaviour. *Journal of Language Research*, 7 (15), 43-64 [In Persian].
- Plag, I. (2002). *Word-formation in English*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rezaee Hadaegh Rafiee, A. (2016). A study of the semantic network of “-gah” Suffix of location in Persian: A cognitive perspective. *Journal of Language Research*, 8 (18), 107-123 [In Persian].
- Shafai, A. (2008). *Scientific foundations of Persian grammar*. Tehran: Novin publishing institute. [In Persian].
- Shaghghi, V. (2008). *An introduction to morphology*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Soltani Gord Faramarzi, A. (1998). *From word to speech (Persian grammar explained in simple way)*. Tehran: Mobbakeran [In Persian].
- Taki, G., Yousefyan, P., & Moradi, E. (2014). Investigating the morphological structure and meaning of “-gar” in Persian. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 1 (3), 1-22 [In Persian].
- Tamine, J., (1982). Introduction à la lexicologie: les structures sémantiques du lexique. *L'information grammaticale*, 15, 37-39.

"SEMANTIC NETWORK, SUFFIX OF LOCATION"; " SUFFIX OF INSTRUMENT AND TOOLS"; " DERIVATION"; " SYNTACTIC STRUCTURE OF WORDS"

Nahid Djalili Marand¹
Sanaz Dehkharghani²

Received: 19/01/2020

Accepted: 27/05/2020

Article Type: Research

1. INTRODUCTION:

In this comparative, analytic, and descriptive study, we aimed to study and analyze the syntactic structure and the semantic network of the words focusing on two high frequency bound morphemes in French language which are /-oir/ and /-atoire/. Both of these two bound morphemes are classified as suffixes that attach to roots and word stems to make new words with new meanings out of those roots.

Therefore, in this paper, we deal with the internal structure of the words and their different parts, and to be more specific with the derivational process of suffixes which is also called suffixation.

In the analytical part of the paper, we examined the French words with their Persian equivalents collected as the body of the research, in order to compare the derivation process in both languages and see if they go under the same process and share the same semantic network in both languages or they have other meanings in each language.

2. MATERIALS AND METHODS

To study and investigate the two named morphemes we used library and corpus based process; that means we conduct the research with the help of various books and theories of different Persian and *French linguists on morphological* derivation subject. With an analytic look, we examined the examples and words we had listed in French with their equivalent in Persian according to our knowledge and experience in lexicology as the corpus and at the end we provided a descriptive-analytic explanation of the linguistic behavior of each concerned morpheme separately.

3. RESULTS AND CONCLUSION

The achievements of the research show that these two morphemes, despite their homophony and phonetic resemblance, which is sometimes a source of mistaking

¹ Associate Professor of the Department of French Language, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran (corresponding author); djalili@alzahra.ac.ir

² MA in French Translation, Al-Zahra University; s_dehkharghani@yahoo.com

one for another, appear differently in derivational process; one (/oir/) makes derivatives and new words from verbs, but the other (/atoire/) makes new derivatives and new words from nouns, which are necessarily the feminine gender of the nouns in French. The new formed words generally end in /-ation/ that happens to form a noun making suffix itself.

We also found that these two suffixes, most commonly attach to word stems to make location nouns like “Abattoir” (slaughterhouse, کشتارگاه) or “Dortoir” (dormitory, خوابگاه) for /oir/ suffix and “Laboratoire” (laboratory, آزمایشگاه) and “Observatoire” (observatory, رصدخانه) for /atoire/ suffix. However, the important point to be mentioned is that there are some examples that are not exactly locations, i.e. literally denoting a real place, and they are used in both languages as virtual locations with a metaphoric meaning. To clarify this, we take the example of “Mémoire” (memory, حافظه) which is not a real location but a virtual place to keep information.

On the other hand, these two, each separately, are used to make another group of nouns as well: /oir/ as a suffix to make instrument and tools name, like “Arrosoir” for (watering can, آبپاش) and /atoire/ as a suffix to make adjectives like “Évocatoire” (evocative, احضارکننده). Each group of words has its own derivational process in both languages, as exemplified in detail during the study.

Moreover, the results showed that the equivalent of the syntactic structure of /oir/, in most cases, is also a derived word in Persian, and the suffixes (-گاه، -رو) replace the French suffix like پالایشگاه (Affinoir) or خوابگاه (Dortoir) and راهرو (Couloir) or قلمرو (Territoire); Furthermore sometimes Persian words are the result of compounding. In this case, as an illustration, the suffix /oir/ is replaced with the Persian noun «خانه» like رختشورخانه (Lavoir) or سلاخ خانه (Abattoir). Among the equivalents, we found genitive cases as well, where a noun modifies another noun, indicating an attributive relationship between them. This is the case in examples of زمین پاتیناژ (Patinoire) or اتاقک اعتراف (confessoire) which accepts the Persian suffix – adding a minimalizing concept due to the implicit meaning of the word. As a suffix is used to make instrument and tools name, we see again these kinds of equivalents as genitive cases like سیدانگورچینی (Ébranchoir) or سبذانگورچینی (Vendangeoir), but most of the equivalences picked for tools are the result of derivation of a noun with the principal part of a present tense of a verb as we see in آبپاش (arrosoir) or کفگیر (Écumoire).

Among Persian words we also found some simple words like قلاب (fermoir), دستمال (mouchoir) or تراش (aiguiseur) which are chosen as equivalents according to the implicit meaning of the word stem.

When it comes to the second suffix, i.e. /atoire/ as a suffix used to make nouns of location again we found lots of equivalents in Persian which are derivative as well

like آزمایشگاه (Laboratoire) or رصدخانه (Observatoire). As an adjective making position, we came over various kinds of derivatives, sometimes made with principal part of the verbs like رهایی بخش (Emancipatoire) or افترا آمیز (diffamatoire) and sometimes with a suffixation process where the Persian adjective making suffix “-ی” attaches to nouns and produces an adjective like دَوْرانی for “Rotatoire” or اجباری for “obligatoire”.

We have pointed to exceptions of each group of the words. It can be claimed that this analytic study of the words made with these two high frequency morphemes in French and their equivalents in Persian through multiple examples provides readers with the opportunity to compare syntactical structures and their semantic network. Still more the similarities and differences made by these minimal units of the words carrying the specific meanings in the examples of both languages are also shown.

Keywords: Derivation; Morphology; Semantic network; Suffix of instrument and tools; Suffix of location; Syntactic structure of words

Contents

- 30 **METAPHOR, MYTH, AND IDEOLOGY IN ELECTION HEADLINES OF IRAN NEWSPAPERS: AN ANALYSIS BASED ON CRITICAL METAPHOR THEORY OF CHARTRIS-BLACK (2005)**
Shirin Pourebrahim
- 61 **REVISION AND CLASSIFICATION OF PASR PARTICIPLES WITH THE TYPOLOGICAL PROTOTYPE APPROACH**
Mitra Hoseingholian, Mohammad Rasekh-Mahand
- 85 **“COVID-19” OR “THE CHINESE VIRUS”? CRITICAL ANALYSIS OF THE HEGEMONIC DISCOURSE OF THE WEST AGAINST THE EAST**
Reza Yalsharzeh, Roya Monsefi
- 111 **EFFECTS OF PERSON AND NUMBER HIERARCHIES ON THE DEVELOPMENT OF PERSONAL REFLEXIVE PRONOUNS IN NEW PERSIAN**
Zahra Etebari, Ali Alizadeh, Mehrdad Naghzguy-Kohan
- 140 **CRITICAL DISCOURSE ANALYSIS OF ALAVI’S NOVEL “HER EYES” BASED ON NORMAN FAIRCLOUGH’S THEORY**
Reza Ghanbari Abdolmaleki, Ailin Firoozian Pouresfahani
- 165 **SEMIOTIC EVOLUTION OF “RUMOR” IN THE FRAMEWORK OF DISCURSIVE SYSTEMS**
Mohammad Hatefi
- 192 **THE STUDY OF PERSIAN COMPOUND ADJECTIVES BASED ON CONCEPTUAL BLENDING THEORY**
Bahar Pourshahian, Arezoo Najafian, Belgheys Rowshan, Mehdi Sabzevari
- 223 **INTERACTION OF ACHIEVEMENT VERBS AND GRAMMATICAL ASPECTS IN PERSIAN**
Vali Rezai, Zhaleh Makaremi
- 254 **AN ACOUSTIC ACCOUNT OF TURKISH VOWELS**
Vahid Sadeghi, Solmaz Mahmoodi
- 283 **Conceptualization of the Influence of Satan in Guidance /Misguidance System Based on the Category of Movement in the Holy Quran: A Cognitive Approach**
Fatemeh Abadi, Fathieh Fattahizadeh, Azita Afrashi
- 314 **FACIAL DISPLAYS IN SIGNED LANGUAGES: A CG ANALYSIS**
Sara Siyavoshi, Sherman Wilcox
- 338 **"SEMANTIC NETWORK, SUFFIX OF LOCATION"; " SUFFIX OF INSTRUMENT AND TOOLS"; " DERIVATION"; " SYNTACTIC STRUCTURE OF WORDS"**
Nahid Djalili Marand, Sanaz Dehkharghani

In the Name of God

**Scientific Journal of
Language Research (Zabanpazhuhi)**
Vol. 13, No. 40, Autumn 2021

Chief Executive: **F. Ghatreh**
Editor-in- Chief: **F. Haghbin**
Deputy Editor: **A. Abbasi**
Editor (Persian): **N. Monfared**
Editor (English): **S. Pour Sadoughi**
Managing Director: **N. Jafari**

Editorial Board

M. Bijankhan: *Professor of Linguistics, University of Tehran*
F. Haghbin: *Professor of Linguistics, Alzahra University*
E. Khazali: *Professor of Arabic Language and Literature, Alzahra University*
F. Sasani: *Associate Professor of Linguistics, Alzahra University*
E. Sotoudehnama: *Professor of English Language Teaching, Alzahra University*
M. Assi: *Professor of Institute of Human Sciences*
Y. Modarressi: *Professor of Linguistics, Institute of Humanities and Cultural Studies*
B. Meshkinfam: *Associate Professor of Arabic Language and Literature, Alzahra University*

International Board

M. Chaouch: *professor of Arabic Linguistics, Manouba University, Tunisia*
M. Dokhtourichvili: *professor of French Language, Ilia University, Tbilisi, Georgia*
E. Polishchuk: *Associate Professor of Russian Language, Lomonosov Moscow State University, Russia*
M. Ghaffari: *Associate Professor of Teaching Persian Language, Cambridge University, U.K*
M. seyfeddinipour: *Member of World Languages Institute, SOAS University, U.K*



The Journal of Linguistics is published by the Iranian Linguistic Association and the French Language and Literature Association.



Alzahra University Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran
Postal Code: 1993891176
Email: Zabanpazhuhi@Alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-8833
E-ISSN: 2538-1989